



۲۱۹

روضه المدينين ووجه المساكين
شرح الاسلام ابو نصر احمد جام نامقي

دکتر علی فاضل

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**





روضه المدينين و جده المسائين

تصنيف

شيخ الاسلام ابو نصر احمد جام نامقي

معروف به

زند پيل

در سال ۵۲۰ هجری قمری

مقابلہ، توضیح، و مقدمہ، و توضیح

دکتر علی فاضل

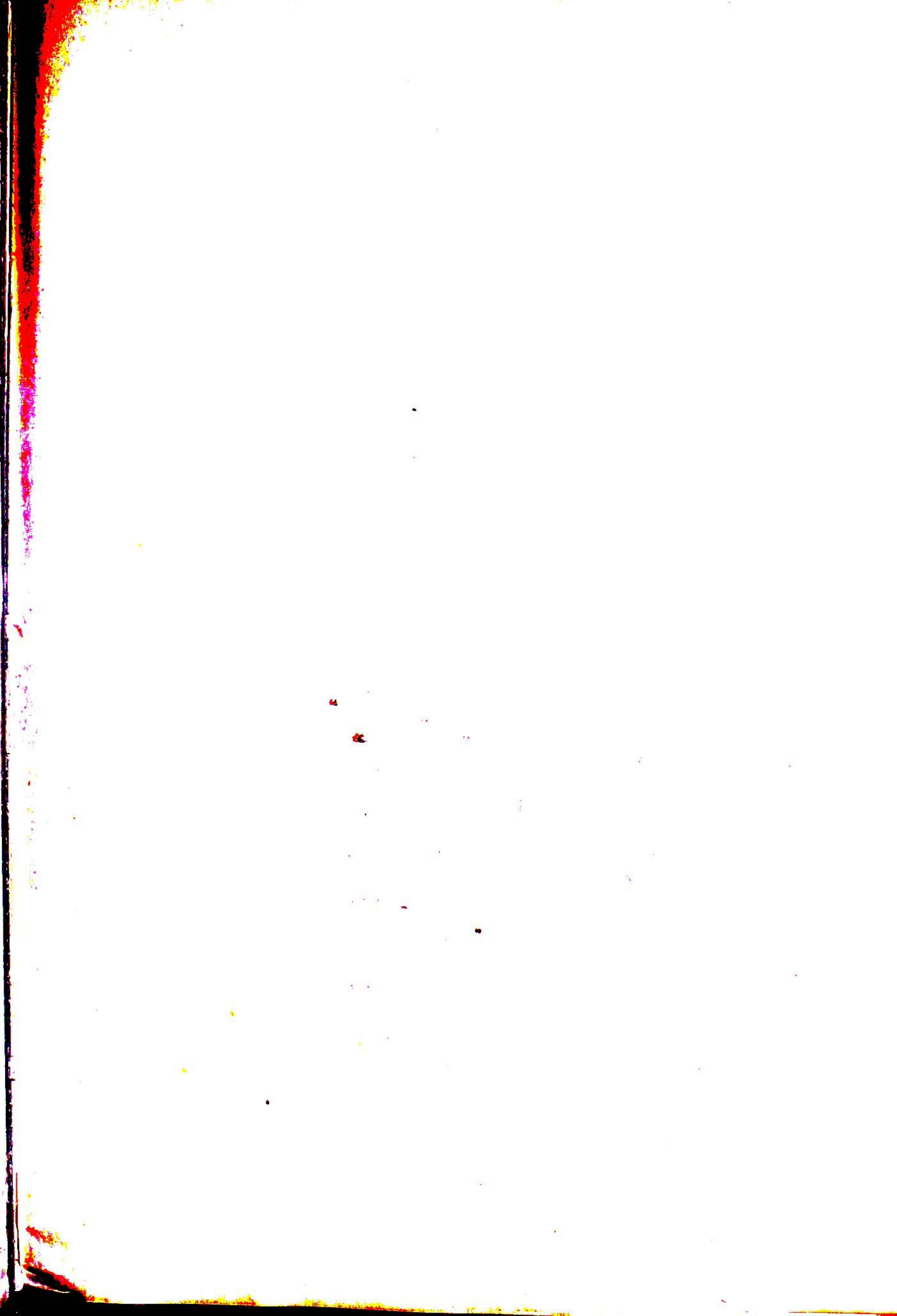


انتشارات بنیاد فرهنگ ایران



... هر که کتابی سازد ، و یا چیزی بر جایی نویسد
لابد در دل کند که این سخن قومی فرا ستانند ، و قومی
رد کنند ؛ و اگر نه چنین کند رنجور گردد ، و در جمله
کارها چنین است .

حق و باطل از هر نوعی که باشد قومی فرا ستانند ،
و قومی رد کنند ؛ پس دل از گفتِ مردمان فارغ می باید
داشت ، و حق می باید گفت آنچه دانی تا رستگار باشی .
(از « احمد جام » در : « سراج السائرین » - باب چهارم)



سپاس داری

از لطف دانشی استاد عزیز جناب سناتور دکتر پرویز
خانلری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ و رئیس
فرهنگستان ادب و هنر ایران صمیمانه تشکر می‌کنم که
چاپ این کتاب را در سلسله «متون فلسفه و عرفان» ایران
اجازه و تصویب فرمودند.

مزید توفیق استاد پژوهنده و سخنور را در ادامه
فعالیت‌ها و خدمات بسیار قدرمند و بی‌ریا و کم‌نظیر
فرهنگی و علمی کشور از درگاه پروردگار جهان‌جدا
خواستارم.

علی فاضل



فهرست مطالب کتاب

الف : مقدمه مصحح (۱۷-۱۴۰)

مشمول بر :

نام و نشان شیخ جام (۱۷-۲۰) درگذشت شیخ جام (۲۰-۲۵) فرزندان شیخ جام و آثار ایشان (۲۵-۵۷) - [نامه ابوبکر تایبادی به امیر تیمور درباره فرزندان شیخ جام ۳۰ نامه معین الدین جامی به امیر تیمور در توصیه وی به دادگری ۳۱ ابوالمکارم علاء الملك جامی و خلاصة المقامات ۴۱ شیخ قطب الدین محمد بن مطهر و حدیقة الحقیقة ۴۳ شیخ الاسلام مختار الدین بن صفی الدین محمود ۴۷ شیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ نمونه اشعار ابن مطهر ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ شیخ الاسلام ظهیر الدین ابوالمفاخر عیسی ۵۳ ، ۵۴ برهان الدین نصر ۵۴ ، ۵۵ بابا اسماعیل ۵۵ خواجه یوسف برهان ۵۵-۵۶] .
ژنده پیل در دو چهره متفاوت (۵۷ - ۶۱) نگاهی به آثار شیخ جام (۶۱-۶۴) آثار منشور و منظوم ژنده پیل (۶۴-۶۸) عنوان مباحث کلی در آثار شیخ جام (۶۸ - ۷۰) چکیده‌ای از آنچه گفته شد (۷۰-۷۱) نمونه‌هایی برگزیده از آثار شیخ احمد جام (۷۱-۹۵) - [مرید و پیر چگونه بایستی ؟ پیران ناخلف پیرنمای ۷۱ الحذر از این مشایخ دین فروش دنیاخر ۷۲ شکنجه با اشاره شیخ و توصیه خواجه امام ۷۳ حرام تر از گوشت خوک ۷۴ چون نمک تباه شود گوشت به چه باصلاح آید ؟ ۷۵ به هوش باش که درکار شیوخ

و خواجه امامان داوری نکنی و بر آن ماجرای نیاری که در خون خویش شوی ۷۷ ریسمان پوسیده پیران دروغین ۷۸ توطئه سکوت ا خاموشی فرمایشی ۷۹ در مجلس بوحنیفه رخ داد ۸۲ شیخ جام و خاموشی در ولایت هرات ۸۳ مردارجویان مردارخوار ۸۴ راه اولیاء و مردان خدا نه این است که نشان داده اند ۸۵ توبه؟ کاری ناروا ۸۶ پناه بر خدا از چاه خواری ۸۸ همه در وادی سرگردانی ۸۹ فرق نماز تا نماز ۹۰ این دکان است یا خانقاه؟ ۹۲ طمع سه حرف میان تهی ۹۳.]

روضه المذنبین چگونه کتابی است؟ مقصود مصنف از تصنیف این کتاب ۹۶

نسخه‌های دست نویس کتاب و خصوصیات هر يك ۹۸ روش تصحیح ۱۰۴

شیوه نگارش کتاب ۱۰۷ اختصاصات دستوری متن ۱۱۹.

ب: مقدمه مصنف (۳ - ۴۵)

عنوان باب‌های کتاب ۱۴

۲۳-۱۵	باب اول - در توحید و شناخت حق سبحانه و تعالی
۳۲-۲۳	باب دوم - در بیان کردن سنت و جماعت
۵۱-۳۴	باب سوم - در معرفت و هدایت حق سبحانه و تعالی
۵۹-۵۱	باب چهارم - در فضل توبه و فضل تائبان گناه کار
۷۰-۵۹	باب پنجم - در حرمت مؤمن گناه کار عارف مخلص
۸۰-۷۰	باب ششم - در فضیلت فرزندان آدم
۸۶-۸۰	باب هفتم - در کیمیای طاعت و عبادت
۹۴-۸۶	باب هشتم - در کار ظاهر و باطن
۹۸-۹۴	باب نهم - در نیکوگمانی به خدای عزوجل
۱۱۱-۹۸	باب دهم - در نعمت دیدن از منعم و شکر گزاردن

پانزده	فهرست مطالب
۱۱۸-۱۱۱	باب یازدهم - در عبارت معجب و مرائی
۱۲۴-۱۸۸	باب دوازدهم - در آن که پنداشت در سر آدمی از کجاست
۱۳۵-۱۲۴	باب سیزدهم - حدیث عشق و محبت
۱۴۲-۱۳۵	باب چهاردهم - در وعظ برادران
۱۴۷-۱۴۲	باب پانزدهم - در اسرار ربوبیت با خاصگان
۱۵۳-۱۴۷	باب شانزدهم - در کار برای خویش کردن و تقلید مقلدان
۱۶۲-۱۵۳	باب هفدهم - در قدر مؤمن مخلص
۱۷۴-۱۶۲	باب هجدهم - در لطف و کرم حق سبحانه و تعالی
۱۸۴-۱۷۴	باب نوزدهم - در شناخت طریق آزادمردان
۱۹۳-۱۸۴	باب بیستم - در قسمت قسام و قیمت گوهر فقر
۲۰۲-۱۹۳	باب بیست و یکم - در صفت آدمی و مجاهدت او
۲۲۰-۲۰۳	باب بیست و دوم - در مجاهدت خاصگان که چگونه باید کرد
۲۲۷-۲۲۰	باب بیست و سوم - در بیان خوف و رجاء
(۲۴۳-۱۷۷)	ج - فهرست آیه‌های شریف قرآنی
(۳۵۹-۱۴۳)	د - بخش احادیث و توضیحات عرفانی
(۳۹۴-۳۶۰)	ه - واژه‌نامه
(۴۰۲-۳۹۵)	و - چند توضیح
(۴۱۷-۴۰۳)	ز - فهرست نام اشخاص
(۴۵۱-۴۱۹)	ح - فهرست مآخذ و منابع

عکس‌ها : (در بخش مقدمه)

(صفحه ۲۱)	منظره گنبد معروف فیروز شاهی
(صفحه ۲۲)	جزئی از کاشی‌کاری داخل ایران صنفه مزار شیخ جام
(صفحه ۲۳)	کتیبه دیوار سمت راست ایوان مزار شیخ جام
(صفحه ۲۴)	موذن احمدی

تربت شيخ الاسلام احمد جام نامقى (ژنده پيل) (۲۵)

باب روضه مزار شيخ جام كه تاريخ ماه رجب ۷۳۳ قمرى

بر آن ديده مى شود (صفحه ۲۶)

محفظه قرآن هاى خطى درموزه مزار شيخ احمد جام (صفحه ۲۷)



بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

ربّ زدني علماً وعملاً والحقني بالصالحين

عنوان درست، و کامل کتاب حاضر: «روضه المذنبين وجنة المتقين»،
و صورت کوتاه تر، و شناخته تر آن: «روضه المذنبين» است؛ یکی
از تصنیف های ارزشمند صوفی صمدانی، و عارف پاک باز ربّانی،
«شیخ الاسلام ابو نصر احمد نامق جامی» مشتهر به: «ژنده پیل»، نگاشته
شده در سده ششم از هجرت پیامبر اسلام، محمد مصطفی ﷺ.
کتاب در سال ۵۲۰ یعنی حدود ۸۷۶ سال پیش از این، در روزگار
سلاجقه، و در عصر «سلطان سنجر» (معزالدین، ابوالحارث، احمد بن
ملك شاه - ولادت ۴۷۷ یا ۴۷۹، وفات چهاردهم ربیع الاول ۵۵۲)
آخرین پادشاه از سلاله سلجوقیان بزرگ نوشته شده، و «شیخ احمد جام»،
در آن هنگام در ۸۰ سالگی می زیسته است، در دوره ای از زندگی
شکوفای، و پربار خویش به شهادت این قرینه ها:

«سراج السائرین» از آثار «شیخ جام» به سال ۵۱۳ هـ. ق. تصنیف شده است؛ نویسنده در مقدمه این کتاب چنین می‌نکارد:

«... ۷۲ ساله بودم که این کتاب نهم و در ۷۳ سالگی تمام شد،

پس با این حساب «شیخ» در هنگام نوشتن «روضه» (= ۵۲۰ هـ. ق. ۱۰)، یعنی ۷ سال پس از آن ۸۰ ساله بوده است.

سندی دیگر نیز عمر نویسنده را در حدود همین تقریب تصریح می‌کند، و آن کتاب: «بحار الحقیقة» است، یکی دیگر از آثار وی که به سال ۵۲۷ نگاشته آمده، یعنی هفت سال پس از اتمام: «روضه المذنبین» - نویسنده در آن چنین می‌گوید:

«... به چشم حقیقت بنگرید! تا مقصود خود از این کتاب حاصل

کنید. و ما نیز که این کتاب را تصنیف می‌کنیم، نه از بهر هوی، یا برای روی وریا، یا تعصبی می‌کنیم؛ ما را هشتاد و اند عمر است و در این کار فرا

سرآورده‌ایم - از دیباچه کتاب، ورق ۸.»

* * *

«شیخ جام» کیست؟

در نام، و نشان، و شرح نسب «احمد جام» از این پیش‌فصلی مستوفی با اشاره به منابع موجود معتبر، در مقدمه کتاب‌های: «مفتاح النجات»، و «انس التأین»، «چاپ بنیاد فرهنگ ایران» نگاشته شده است؛ هر گاه جوینده گرامی خواستار تفصیلی در این خصوص باشد می‌تواند به آن کتاب‌ها مراجعه کند؛ زیرا این مبحث

مقدمه مصحح - نام و نشان شیخ جام

نورده

علی العجاله بیشتر موقوف بر بیان نکته هایی تازه در باره « احمد زاده
پهل نامقی » خواهد بود که حتی الامکان از این قبل گفته نیامده ،
و چاپ یافته باشد .

با این همه ، باز بنا بر توصیه گران قدر « ملائی روم » در آغاز

دفتر پنجم ، از « مثنوی معنوی » :

ان شیئا کله لا یدرک	اعلموا ان کله لا یترک :
گرچه نتوان خورد طوفان سحاب	کی توان کردن به ترک خورد آب ؟
آب دریا را اگر نتوان کشید	هم به قدر تشنگی باید چشید

در این مورد نیز گزیری نمی یابیم که شناس نامه : « ژنده پیل »
را اگر چند شتاب زده ، و فهرست وار برای خواننده ارجمند ورق
بزنیم ، و از این رهگذر او را با احوال و آثار نویسنده - ولو به اجمال -
آشنا تر سازیم :

* * *

۹۵۶ سال قبل یعنی در ماه محرم سال ۴۴۰ هجری قمری در
قریه « نامق » از شهر « ترشیز » (کاشمر) ، واقع در خراسان بزرگ ،
در خاندانی از بقایای دوده صحابی نامدار : « جریر بن عبدالله بجلی »
(= جدّ اعلای « احمد جام ») کودکی به هم رسید ؛ او را « احمد »
نام کردند .

پدرش را « ابوالحسن » می خواندند ، این « احمد » را بعدها در
بزرگی « احمد بجلی » ، و به مناسبت زادگاهش « نامق » ، « احمد نامقی » ،

و پس از انتقال به: «جام»، و «أحمد نامقی جامی» گفتند. «شیخ الاسلام»، «قطب الاوتاد»، «حضرت ژنده فیل»، «شیخ احمد ژنده پیل»، «غوث السالکین»، «مرشد المضلین»، «پیر جام»، «و شیخ جام»، بعضی از شهرت ها، و لقب های اوست:

برابر با شیوه مرسوم در آن روز کاران «أحمد جام»، با اسم و لقب خویش، کنیه ای نیز همراه می برد، و آن: «أبو نصر» بود؛ به نسبت یکی از پسرانش: «برهان الدین نصر» (۱).

در گذشت «شیخ جام»

درباز پسین سال زندگی، «أحمد جام» به يك سفر عبادی دست زد؛ او در قافله ای از خدا جویان مرید، و شائقان کعبه ذوالجلال، راهی خانه خدا شد. پس از بازگشت از این سفر بود که در دهم محرّم سال ۵۳۶ هـ. ق. (موافق باماه «اوت» ۱۱۴۱ مسیحی)، در شهر «جام»، در

۱ - «أبو المکارم بن علاء الملك جامی» در کتاب: «خلاصة المقامات»، صفحه های: ۱۸، ۱۹، ذیل باب سوم. (در ذکر اولاد و ازواج حضرت شیخ قدس سره)، در جایی که از هفتمین فرزند «أحمد جام» نام می برد، از او چنین یاد می کند:

«...» «برهان الدین نصر» - مدفن او در «کاریز صاعد» است به ناحیت «زیر پل»: و او را دختری بود: «هبة الرحمن»، و والده او از «بوز جان» بود.

بعضی از اشعار این «برهان الدین نصر»، در بخش مربوط به معرفی «آثار فرزندان شیخ جام» که پس از این ملاحظه می شود، درج شده است.

خانقاه خویش چشم از عالم خاک فرو بست ، و رخت جاودانگی به حرم
دوست کشید :



منظره گنبد معروف «فیروز شاهی» و درخت پسته کوهی در کنار مرقد
«ژنده پیل»

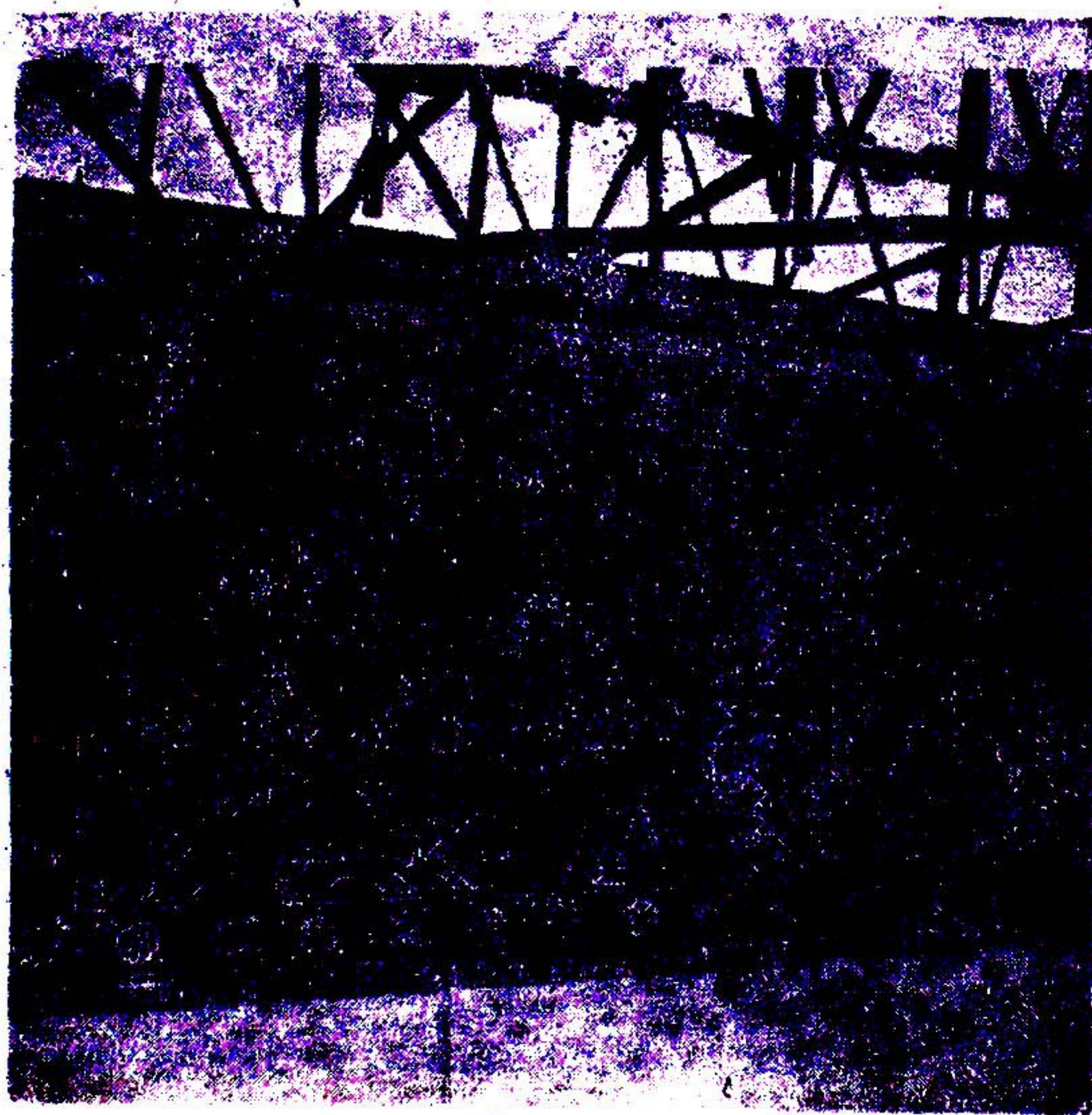
قالب خاکی ، سوی خاکی فکند

جان و خرد سوی سماوات برد

جان دوم را که ندانند خلق

مصقله ای کرد ، و به جانان سپرد

صاف بد آمیخته با درد می
بر سر خم رفت ، جدا شد ز درد



جزئی از کاشی کاری داخل ایوان صفا مزار « شیخ جام »

۱ - این بیت ها سروده « رودکی سمرقندی » است ، درسوگک : « أبو الحسن مرادی » که به مناسبت در این جا نقل شد - ر . ف : « محیط زندگی واحوال و اشعار رودکی » تألیف استاد روان شاد : سعید نفیسی ، ص ۴۹۶ و کتاب : « أبو عبدالله رودکی - آثار منظوم رودکی » از : « عبدالغنی میرزایف » ، چاپ مسکو ، ۱۹۵۸ مسیحی ، ص ۴۵۹ .

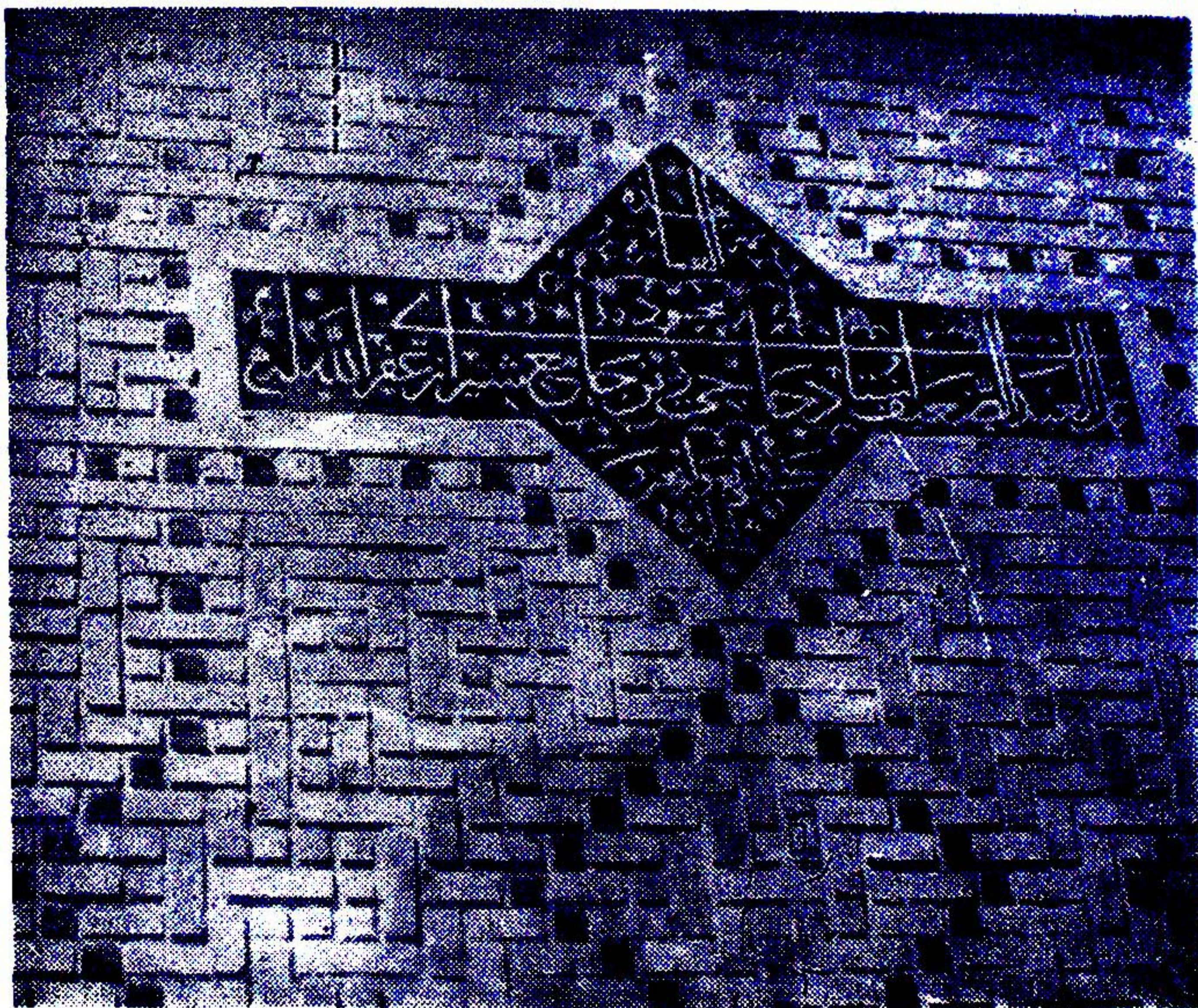
یکی از سخنوران معاصر « أحمد جام » ، « میر معصوم بگری »
متخلص به : « نامی » این دو بیت را به مناسبت تاریخ درگذشت او
سروده است :

« أحمد جامی » عمم بره

مرشد نامی ، شیخ گرامی

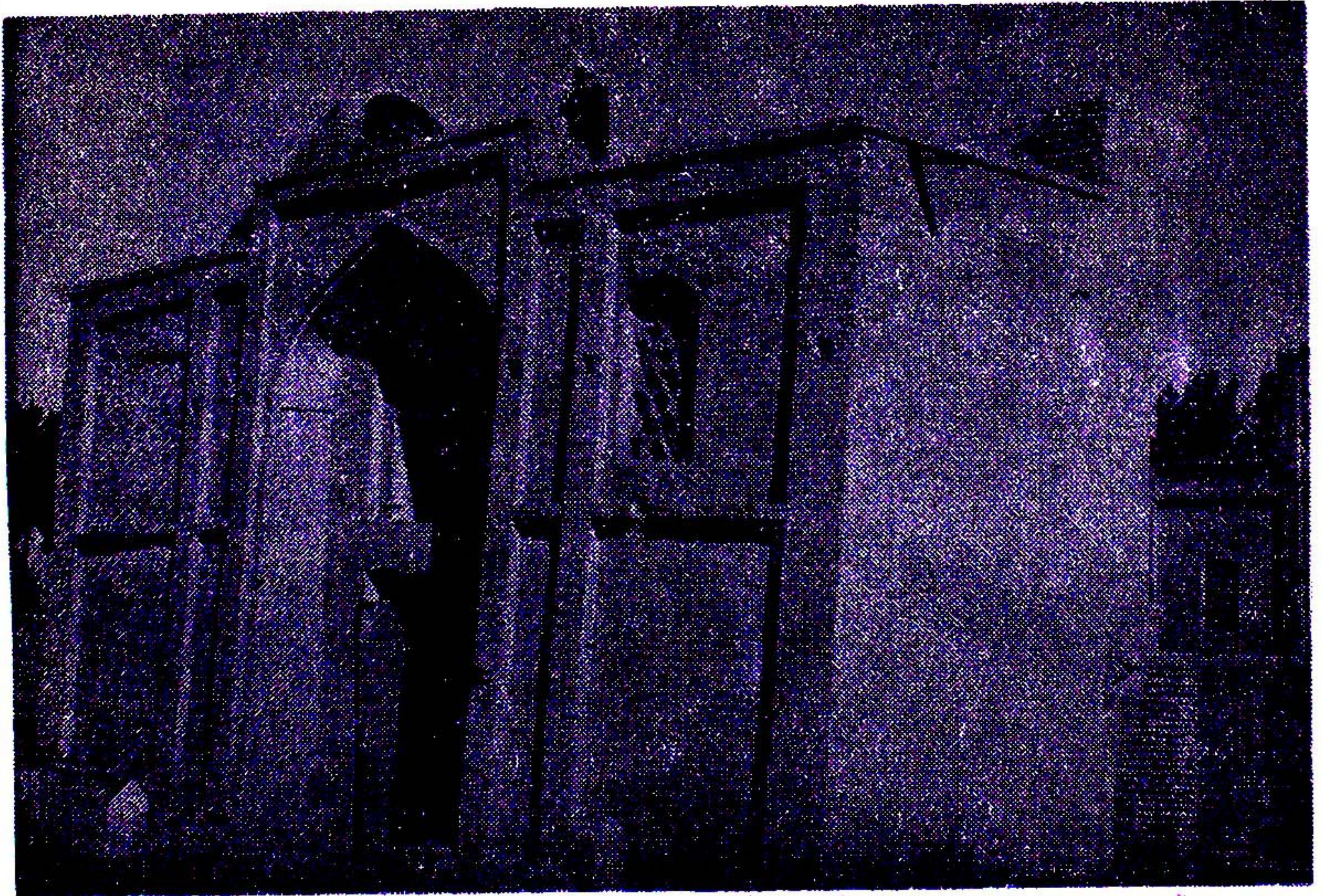
« أحمد جامی قدس سره »

گر ز تو پرسند : سال وفاتش ؟

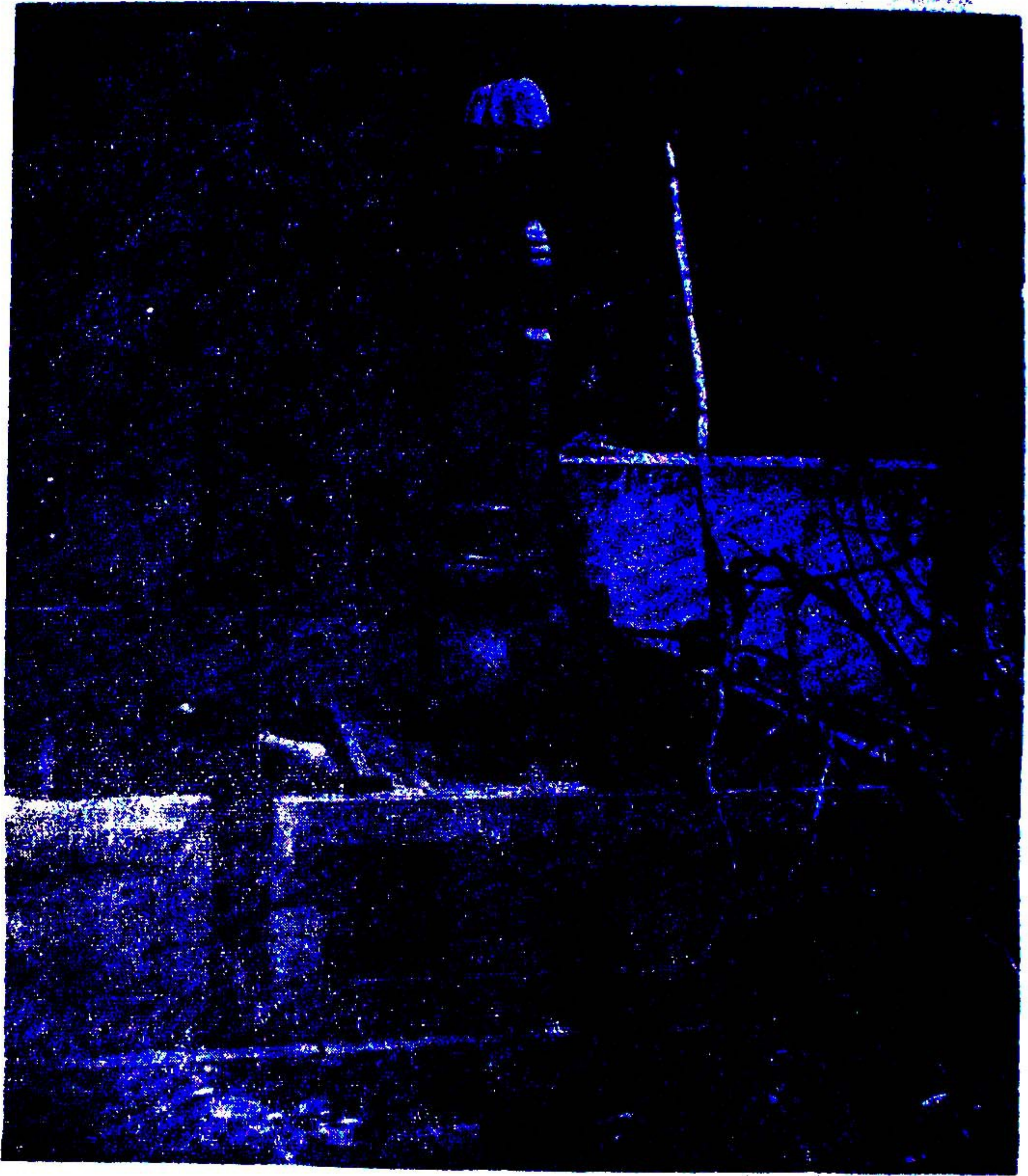


کتیبه دیوار سمت راست ایوان مزار « شیخ جام »

که مصرع چهارم (= احمد جامی قدس سره) به حساب جمل موافق است با سال وفات شیخ الاسلام احمد جامی نامقی (= ۵۳۶ هـ . ق .)



قسمتی از بنائی که به مسجد مزار « ژنده پیل » می پیوندد در این عکس دیده می شود . مؤذن کهن سال از اعقاب « احمد جام » معروف به : « مؤذن احمدی » بر فراز بام اذان می گوید ، و مؤمنان خدا جوی را با نوای دل نواز و روحانی خویش به موجب فرمان مقدس و شکوه مند : « یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة . . . » به نماز دعوت می کند . شیوة « مؤذن احمدی » برای این است که پیش از آغاز به « اذان » چند بیت از اشعار « احمد جام » را با صدای رسا بخواند . (عکس از یادگار سفر نگارنده به تربت جام - سال ۱۳۴۱ خورشیدی)



تربت شیخ الاسلام احمد جام نامقی (ژنده پیل)



باب روضه مزار «شیخ جام» که تاریخ ماه رجب ۷۳۳ قمری بر آن دیده می‌شود



محفظه قرآن های خطی در موزه مزار « شیخ احمد جام »^۱

۱ - موزه کوچکی بر سر مزار « شیخ جام » ترتیب داده شده است که فعلا چند نسخه دست نویس از قرآن کریم به خط خوش و بعضی بالنسبه کهن در آن نگهداری می شود . این نسخه ها را زائران در روزگار پیشین بر مزار « شیخ جام » وقف نموده اند. در این جایاد آور می شود که دوره کامل قرآن و تفسیر کبیر امام ابوبکر عتیق بن محمد سور آبادی هم از جمله موقوفات بر تربت « شیخ » به شمار می آید . این دوره هفتاد سال پس از تألیف در اختیار یکی از نوه های « شیخ احمد » موسوم به : ابو الفضل قطب الدین محمد بن مطهر قرار گرفت (وی همان صاحب کتاب : « حدیقة الحقیقة » است که در فصل مربوط به فرزندان شیخ معرفی شده است) . ←

امروز تربت « شیخ جام » در خراسان ، زیارت گاه اهل دل ،

→ « قطب الدین محمد » که مدتها در « معدآباد » به عنوان قائم مقام جد خویش تمشیت امور خانقاه اورا برعهده داشت ، این قرآن و تفسیر را بر مزار « شیخ احمد » وقف نمود ، و به مدت هفتصد سال در آن جا می بود ، تا به سال ۱۳۱۶ شمسی به منظور اعمال احتیاط و حفاظت بیشتر به موزه ایران باستان در تهران منتقل گردید .

مجلد دوم این تفسیر گران قدر در سال ۱۳۴۳ شمسی برای شرکت در « نمایشگاه هفت هزار سال هنر ایران » به امریکا برده شد . (ر . ف : مفتاح - النجات ، ص ۲۳۰)

در بین اشیاء این موزه آفتابه ولگن نفیسی موجود است ، و چنین شهرت دارد که اهدایی سلطان سنجر سلجوقی است .

در تابستان ۱۳۵۴ شمسی ، به منظور بازدید دیگری از مزار « شیخ احمد » سفری به « جام » اختیار کردم . آقای فیروز کوهی مدیر کل آموزش و پرورش این شهرستان تسهیلات بسیاری برای این بازدید فراهم آوردند ، از لطف ایشان فراوان سپاسگزارم . هم در این موقع با مساعدت نماینده اداره فرهنگ و هنر آن شهرستان از موزه مزار نیز دیدن نمودم ، و از یادگاری تاریخی دست نبشته : « نصیر الدین محمد همایون پادشاه هند » که فعلا در موزه نگهداری می شود عکسی تهیه کردم .

« محمد همایون » به سال ۹۵۱ هجری قمری برای زیارت مزار « شیخ احمد » به « شهر جام » سفر نمود و خاطره خود را از این سفر با مرکب سیاه بر محجر مزار چنین نگاشت :

ای رحمت تو عذر پذیر همه کس ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس
در گاه و در تو قبله گاه همه خلق لطفت به کرشمه دستگیر همه کس

سرگشته بادیه بی سرانجامی - محمد همایون ، ۱۴ شوال ۹۵۱

ومطاف زائران قبله پارسایی و صفا از ایران و سایر کشورهای جهان است^۱.

۱ - ر. ف: «مفتاح النجات» صفحه ۹ - ۱۲، در باره وضع و موقع: «مزار شیخ جام» در شهر: «تربت جام»، واطلاع بر یادگاری‌هایی که زائران بقعه «شیخ» برسینه ایوان، وصفه‌ها، و دیوار مزار، و محجرات اطراف قبر «شیخ جام» نگاشته اند.

نگارنده در یکی از سفرها به تربت جام بعضی از آن یادگاری‌ها را به خاطر مضامین دلکشی که دارند به یادداشت‌های خود منتقل نمود؛ اینک سه فقره از آنها در این جا به عنوان نمونه آورده می‌شود:

نی کیست؟ همدمی شده از خویشتن تهی
چون سالکان ز سیر مقاماتش آسهی
آزرده‌ای که ناله جان سوز می کند
هر جا ز پای تا سرش انگشت می نهی

سویت ار دیر دیر می آیم
نبود این ز قدر و پایه من!
حیف می آیدم که تیره شود
آستان درت ز سایه من!

یارب ز شراب شوق یک جامم بخش
وز طاعت و بندگی سرانجامم بخش
هر چند گناهکارم ای بار خدای!
آزاد کن، و به احمد جامم بخش

و نیز ر. ف: مقاله محققانه شاعر، و نویسنده گرامی آقای «مؤید ثابتی» تحت عنوان: «یادگاری‌های مزار شیخ جام» در مجله سخن ادبی، شماره ۶، از سال دهم.

دودمان « شیخ جام »

خاندان بزرگ و مشهور « شیخ أحمد جام » در حقیقت از سلسله های بسیار معروف و شوکت مند ایرانی هستند که نزدیک به ۹۰۰ سال از قدرتی دیوانی، وسلطه و نفوذی روحانی جداً برخوردار بوده اند. افراد این خانواده که بیشترشان از عنوان ارجمند: « خواجه » و شهرت: « جامی » یا « جامی الاحمدی » برخوردار بوده اند، غالباً از زاهدان پاک رو، و پارسا مردان بزرگ، و عارفان پاکیزه سیرت عصر خویش بوده، و به « مشایخ جام » حسن شهرت می داشته اند.

فرزندان شیخ هم چنین صاحب تصنیف ها و مؤلفاتی ارجمند بوده اند، و مکتوبات، و اشعاری نغز و دل پسند در مضامین صوفیانه از خویش به جای نهاده اند. ایشان علاوه بر سمت ارشاد و راه بری خلق از قدرت شکوه مند معنوی، و نیروی شگرف روحانیت خویش که محل قبول و حرمت بزرگان و پادشاهان وقت بوده، در جهت بهبود حال مردمان، و رفاه عامه و تمشیت امورشان سود می جستند، و قدرتی این چنین را در خدمت بینوایان، و کارگشایی مستمندان، و به ویژه رهایی مظلومان و بی گناهان از چنگال سیاست و عقوبت حکام و امرای متعددی جداً به کار می گرفته اند.

نامه « ابوبکر تاینادی » به « امیر تیمور » درباره « فرزندان شیخ جام » در این جا بخشی از سپارش نامه مولانا « زین الدین ابوبکر تاینادی »

از مشاهیر عرفا در نیمه دوم قرن هشتم هجری را به عنوان « امیر تیمور گورکان » در باب بزرگ داشت فرزندان « شیخ جام » و تعظیم ایشان می آوریم :

« ... حضرت معبود طریق بهبودارزانی دارد، انه رؤف بالعباد. خدای عزوجل مر تشیید ملک داری، ومبانی جهان داری را وسیلتی بزرگ نهاده است، و آن مشیت به التفات خاطر پاکان در گاه، و مشایخ آگاه قدس الله ارواحهم، که به حقیقت پادشاهان دین و دولت اند، و شاهان دنیا در نظر عنایت ایشان اند.

چنان که شیخ الاسلام « احمد جام » قدس الله روحه العزیز فرموده اند :

شاهان دلق پوش که کمتر حمایتی

زیر گلیم شان جم و خاقان وقیصر اند

و از قبیل تشبث به ارواح آن پاکان است که از برای تعظیم ایشان رعایت جانب فرزندان ایشان کنند؛ قطع نظر از آن که آن فرزندان به ذات و معاملات خود مستحق آن نظر باشند . . .

پس حمایت آن فرزندان سبب عنایت و حمایت آن پاکان است. اولاد ایشان آنچه این جا اند به شدت مؤنات مبتلا، و آنچه نه این جا اند با این به هم در زحمت جلا اند. از حضرت احدیت توفیق کرامت باد، تا فرزندان شیخ الاسلام شیخ ابو سعید ابو الخیر، و فرزندان شیخ الاسلام احمد جام قدس الله روحهما، و فرزندان کسی دیگر از مشایخ که باشد به نظر عنایت منظور گردند.

بدان نظر که تودانی به حال ایشان رس

که قدر و قیمت این منفعت نداند کس

« خذك آن را که برد راه بدین دولت و بخت » - فی الجمله چون این مسکین غریق نعمت آن حضرت است ، و آنچه او را صلاح دولت دنیا و عقبی نماید ، اختفای آن نوعی از خیانت باشد ، بدین سبب بدین نوع سخن جرأت نمود ... »^۱

نامه « معین الدین جامی » به : « امیر تیمور » در توصیه وی به :
« دادگری » .

نامه های اخوانی ، وهم چنین مکاتبات فرزندان شیخ جام با پادشاهان عصر خویش ، و حکام و زمام داران ، و نیز نوشته ها ، و اشعار ایشان به طور پراکنده ، در کتب تاریخ ، و تراجم ، و تذکره ها در ادوار مختلف منعکس است ، و مطالعه آنها البته بعضی از فواید لغوی و نکات ادبی ، و تاریخی را متضمن . اینک برای نمونه سواد نامه ای را که « خواجه معین الدین » از فرزندان شیخ « به امیر تیمور » نوشته است در این جا نقل می کنیم .

پیش از شروع نامه باید بگوییم که این « معین الدین جامی » از افاضل عصر خویش به شمار می رفته ، و مؤلف « حبیب السیر » در احوال او چنین آورده است :

« ... نسب سامی آن قدوه اولاد امجد حضرت شیخ الاسلامی به چهار واسطه بدان حضرت می رسد ... و والده آن جناب صبیّه ملک

۱- ر. ف : « اسناد و مکاتبات تاریخی ایران » ص ۱-۳ ، و شرحی که در صفحه نخستین این کتاب در معرفی « ابو بکر تایبادی » نوشته شده است .

شمس‌الدین محمد کهن بن ملک شمس‌الدین محمد بن ابی بکر کرت بود. وخواجه معین‌الدین از جمله مشایخ واکابر علمای خراسان به وفور فضل وکمال، وازدیاد جاه وجلال، وعلو همت، وشمول لطف و مکرمت امتیاز فراوان داشت. وملاذ اکابر و اشراف بوده، وهمواره به قلم سخاوت نقش بر واحسان برالواح خواطرطوائف انسان می‌گماشت.

ودر مصاحبت خال خود ملک غیاث‌الدین محمد به گزاردن حج اسلام وطواف روضه نبویه علیه الصلوة والسلام فائز گشت. ومنشآت نظم و نثرش به فصاحت، و بلاغت، از سخنان و منظومات افاضل سخندان درگذشت. فوت آن حضرت در ولایت جام، در شهر سنه ۷۸۳ واقع بود. مدفنش متصل به قبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود. ازمنظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است:

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت

بگذاشت مرا وجست وجوی تو گرفت

اکنون ز من خسته نمی آرد یاد!

بوی تو گرفته بود، خوی تو گرفت

از «خواجه معین‌الدین» سه‌پسر فضیلت قرین یادگار ماند، و بزرگترین ایشان به حسب سن و نسب فضایل و کمالات: «ضیاء‌الدین یوسف بن محمد» است، ومادر آن جناب دختر «ملک غیاث‌الدین محمد» است که خال پدر صاحب کمالش بود، وخواجه یوسف دردرس علامه تفتازانی به اکتساب کمالات انسانی فائز گشت...^(۱)

۱ - جزء دوم از جلد سوم: «حیب‌السیر»، صفحه‌های: ۸۷ و ۷۷ - و:

«رجال حیب‌السیر» صفحه‌های ۵۹ و ۶۰.

واینک متن نامه :

« . . . هو الملهم بالصواب . اللهم ایدنی بروح القدس ؛ هو الله الذی
لا اله الا هو . به مقتضای نص : « وکان حقاً علينا نصر المؤمنین » ، و برکت
حدیث نبوی : « ان احب الناس الی الله یوم القیامة وادناهم مجلساً امام
عادل » .

جناب قصر جلال بلند بادچنان

که اوج ذروه افلاکش آستان باشد

شاهیاز نصرت الهی ، و همای همایون فتوحات پادشاهی جل جلاله ،
وعز نواله ، از کنگره آسمان و فرق فرقدان ، چون نسر طایر اقبال از
برای نصرت اعلام آرای ، و سنجق کشور گشای حضرت فرزند خسرو
اعظم ، نویان عدل اکرم ، مالک رقاب الانام فی الآفاق ، وارث سریر
الملک بالاستحقاق ، باسط بساط الامن والامان ، ناشر العدل والاحسان .
خورشید تخت گاه ایالت بهر دیار

جمشید بار گاه حکومت بهر مکان

المنصور بنصرة الملك الديان «امیر تیمور سمورگان» ، نصر الله رایات
عزه و علائه ، ومدالی یوم العرض اطناب خیام بقائه در پرواز باد ، و
مکارم اخلاق آن خسرو جهان ، قانون حساب اصحاب دین ، و فهرست کارنامه
ارباب یقین ، و ید عادیه ایام از جناب آن حضرت مصروف ، بالملک الرؤف .
مخلص ترین دعاگویان ، و صادق ترین دولت خواهان آن خلاصه
نوع انسان ، صحایف تحف تحیات ، و وظایف طرف ثنا و دعوات ، مقتبس

از شرایف اوقات : «ان لربکم فی ایام دهر کم نفعات» ، مرقوم و معروض می گرداند ، و از روح پر فتوح شیخ الاسلام ، سلطان اولیاء الله العظام ، صاحب الکشف والالهام ، قدوة المحققین ، برهان الواصلین ، ابی نصر معین الحق والدین ، احمد الجامی قدس الله روحه ، وزاد فی الجنان فتحه و فتوحه ، مهیود دارین ، و نیکو نامی منزلین آن خسرو نیکو نام که در سلك فرزندان شیخ الاسلام «احمد جام» در آمده می طلبد . - یارب به اجابتش قرین دار ! بمحمد و آله الاطهار ، وصحابته الاخیار .

چون قلم بر کاغذ نهادم ، بشارت رسید که : «فرزند» نویس ! چون اجداد تو علیهم الرحمة والرضوان پادشاهان را «فرزند» می نوشته اند ، تو هم بنویس تا سعادت دارین بیابد ، و شکرانه این دولت را که فردای قیامت در پای علم احمدی از فرزندان ایشان خواهد بود ، در عدل و داد و رعایت رعایا ، و عباد ، و مشایخ ، و علماء ، و زهاد کوشند !

داد کن ! داد کن ! که دار الخلد منزل خسروان دادگر است

چون حق سبحانه و تعالی آن فرزند را دولت داده است ، ارواح صدیقان ، و پاکان ، به تخصیص ارواح مقدسه آباء کرام و اجداد عظام علیهم الرحمة من الملک العلام مددکار ایشان خواهد بود .

خراسان را بدو دادند ، می دانم که میداند
به هر ملکی که خواهد رفت ، خواهد رفت تسلیمش

☆ ☆ ☆

ماییم کز ازل ز سماوات منزل است

آیات عز و علم و کرامت به شان ما

همچون همای سایه اقبال گسترده

هر طایبری که برپرد از آشیان ما

سلطان الاسلام الاعظم ، مالك رقاب ملوك العالم ، ظل الله
ابوالحارث سنجر بن ملك شاه انار الله برهانه ، وثقل بالمبرات ميزانه كه
پادشاه همه جهان ، وخسرو كيهان بود ، كما قيل فيه :

هو القابل المحيي لدى السخط والرضا

هو المانع المعطي ، هو الامر الناهي

وسلطان ارض الله شرقاً و مغرباً

وبحراً وبراً ، سنجر بن ملكشاه

فرزند و مرید حضرت شیخ احمد قدس سره بوده است . فقیر حقیر ،
معین الدین الجامی ، عفی الله عنه بکرمه و خصه بمزید لطفه و نعمه ، از اکابر
عظام و اجداد کرام خود چنین استماع دارد ، که سلطان وقتی که به خانقاه
ملك پناه حضرت شیخ آمدند : درویشان ایشان گل می کشیدند . سلطان نیکو نام نیک
اعتقاد برخاست ، و چند کت گل بر بام خانقاه برد ، و ناوه کشید .
شیخ فرمود که : ای پادشاه باتاج ! ترا بدین چکار ؟ سنجر گفت که :
اگر حق تعالی فردا از من پرسد که پادشاهی همه جهان به تو دادیم ، و از برای
ما چه کردی ؟ گوئیم که : در عبادت جای ولییی از اولیای تو ، ناوهای چند
گل کشیدم .

به پیش زنده پیل حضرت حق غلام ناوه کش بوده است سنجر

بدین اعتقاد ، حق تعالی سنجر را دین و دنیا و عمر دراز کرامت
فرمود ، و مدت شصت و اند سال به استقلال سلطان زمان و زمین بود ؛
کس بر تو زیان نکرد و ما هم نکنیم .

روزی « حکیم ایلاقی » که مشهور است ، و در السنه اهل خیر به خیر
مذکور در مجلس « سلطان سنجر » بود ، جمعی از بزرگان نقل کردند که

«شیخ الاسلام احمد جام، هر چیز که در دست مبارک خود می گیرد، زر و لعل و مروارید می گردد. «حکیم ایلاقی» گفت که: ایشان را کبریت احمر و علم کیمیا باشد. سلطان فرمود که: غلط کرده‌ای! مرتبه ایشان از آن قوی تر است که تصور توان کرد، و من مشاهده کرده‌ام.

حکیم «ایلاقی» به حضرت شیخ الاسلام نامه نوشت که می شنوم که شما را علم کیمیاست! ما را از آن اعلام فرمای، و براخلاط آن دلالت کن! شیخ الاسلام در جواب نامه ایلاقی نوشت که: به نزدیک ما علم کیمیا این است که: اول يك خلط از: نحن قسمنا بگیرد، ددیگر: قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء، وتنزع الملك ممن تشاء، وسدیگر خلط: ومن يتوكل على الله فهو حسبه، و چهارم خلط: «ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب»، و پنجم خلط: «واعتصموا بالله هو مولىكم فنعم المولى ونعم النصير».

این پنج خلط را فرا گیرد! و در «قدح»: «والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا به «آب قناعت» بیامیزد!، و به «كفجة»: «افوض امری الی الله» در دهن نیاز کند، و «دریچه بی طمعی» بر دیدار منعم فرو کشد، و در «بوته صبر» باز دارد، و به آیت: «وواعد ناموسی ثلثین لیلة و اتمناها بعشر» حسو کند - یعنی بیاشامد -، و به «آتش محبت» در سویدای قلب بگذارد و به «دلالت معرفت» برگیرد، و بر «سندان محبت» نهد، و به «خایسک»: نهی النفس عن الهوی فرو گوید، «ورنگ اخلاص» بروی آمیزد، و به مهر توحید از سرای ضرب بیرون آرد، و در «کیسه» ورع و تقوی نهد، و سر بند: «من صمت نجا» بروبندد - و چون این معنی حاصل آید، «کبریت احمر» گردد، و هر کجا بوی او می رسد، رنگ او می گیرد.

و مرد چون بدین مقام رسد، بر تخت بخت ملوک وار بنشیند، و در خاکدان... آیت جهانیان گردد، و کل دنیا: حجر، ومدر، وشجر، و ثمر

جمله او رازسارا گردد . چنان که به آخر کار که به بازار برد ، به هر دیناری دین داری ، و به هر نظری اثری آید .

آنچه از این علم به نزدیک این دوست بود ، بذل کرده آمد ؛ « لایکف الله نفساً الا وسعها » - ان شاء الله مقصود حاصل آید که سخت مجرب است . اگر خلی افتد از بی یقینی افتد ! تا معلوم باشد ! والسلام علی من اتبع الهدی ، فله الاخرة والاولی .

ای فرزند نیکو اعتقاد بدان ! که این پایه و مرتبه مردی است که در مقام عزت و تمکین ، قبای زیبای دیبای بابهای : « الفقراء والصبرهم جلساء » به طراز : « ان الله مع الصابرين » بر قد حد او دوخته باشند و به شعله افوار : « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه » ظلمات ، و کدورات دنیا را از باطن اوزدوده ، و از صف النعال : الدنيا ماشغلك عن الله به ، صدر صفه ایوان کیوان : « وللمجالسة اقوام آخرون » بر آورده ، و در حریم حرم محترم : « لی مع الله وقت » بر سریر سلطنت : « من قنع بنا عمالنا نحن له ومالنا » نشانده ، و از خم خانه وحدت شراب ناب : « وسقیهم ربهم شراباً طهوراً » به جام : « ویسقون فیها كأساً کان مزاجها زنجبیللاً » بر جان پاک او ریخته ، لاجرم چشم همت در مرتبه منادمت جز بر رلست کامی

او من و من او بدم ، که من بدم ساقی که او

باده رها رطل گران ، تا روز نوشانوش بود

نمی داشت ، و بارنامه ندای :

دوش ما را ناکهانی لیلۃ المعراج بود

و آنکه مستغنی ترازما او به ما محتاج بود

لقد صرت عن تعداد ذكرك عاجزاً

الذلك واحصى عليك ثناء

آری هر بنده را که حق سبحانه و تعالی ، از کارخانه : «قل اللهم مالك الملك» رقم اختصاص : «توتی الملك من تشاء» بر ناصیه او کشید ، و تاج کرامت : « اولوالامر منكم » بر چکاد آن نیک بخت نهاد ، و قبای دیبای : « آمنوا بما نزل علی محمد » بر قامت او دوخت ، و منشور پر نور : « ان الله یامر بالعدل والاحسان » به دست قدرت او داد ، و تیغ بران « وجاهدوا فی الله حق جهاده » بر میان او بست ، و به وعده صادق : « ان تنصروا الله ینصرکم ، جان و دل او را خرم و تازه گردانید ؛ بر ذمت همت او واجب باشد که سجدهات شکر : « الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله » به تقدیم رساند ، تا باشد که مناجات : « رب قد آتیتنی من الملك ، حطام فانی را به نعیم جاودانی متصل گرداند . چون اعتقاد صافی ، و همت وافی ، و نیت درست ، و رحمت بسیار در باره خلاق هست ، و امید است که به عنایت بی غایت الهی پادشاهی جاودانی رسد « وما ذلک علی الله بعزیز » ...

بی شک اولیاء الله از خواص باریافتگان حضرت اله اند ؛ پس اعزاز و اکرام ایشان ، و نگاه داشت خاطر درویشان ، و گوشه نشینان که « اهل الله و خاصته » در شان ایشان است ، و اجلال و تعظیم فرزندان ایشان سبب روح و راحت و نیکونامی دنیا و آخرت باشد . . .

سخنی چند از راه اخلاص و دعاگویی نوشته شد ؛ توقع از مکارم اخلاق و طیب اعراق علمای بی مانند سمرقند ، و بزرگان ارجمند که از کمال بزرگی بر آن خرده نگیرند ، و عذر پذیرند ، و هذه کفایه .

حکایت به ملامت و فصاحت به خجالت انجامید . ایام ضعف و پیری است

و عمر قریب هشتاد ؛ وقت رعایت عبارت و استعارت ، و خوبی خط و بلاغت نیست . وقت عذر آوردن است ، استغفر الله العظیم . ذات شریف و عنصر آن فرزند جوان بخت در ضمان امان پروردگار جهان باد ؛ آمین ، آمین ، یا رحمن امینا .

بقیت معینا للکرام و انما لك الله في كل الامور معین ...^۱

در بین نامه‌های راجع به فرزندان «شیخ جام» باز نامه قابل توجهی در دست است متضمن حکم نشان : «سلطان ابوسعید میرزا» در اعطای منصب شیخ الاسلامی ولایت جام ، و تولیت او قاف تربت «شیخ احمدزنده پیل» به «خواجه رضی الدین احمدالجامی»^۲ ، از فرزندان «شیخ» . نیز ر . ف : فتح نامه «شاهرخ» مشعر بر غلبه بر : «قرا یوسف و مردن وی» که در آن «شاهرخ» به زیارت مزار «شیخ احمد جام» و استمداد دعا و همت از او تصریح دارد^۳ .

۱ - «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران - از تیمور تا شاه اسماعیل» صفحه‌های : ۴ تا ۱۲ . دوست فاضل آقای دکتر عبدالحسین نوائی مؤلف این کتاب نوشته اند : ... مجموعه منشآتش (منشآت معین الدین) از نظر سبک ترسل و نگارش مکاتیب رسمی قابل ملاحظه است . از منشآت او يك نسخه نسبتاً نفیس در کتابخانه ملی پاریس موجود است - (با این نشانه) :

Bib Nat. pers. Sup. 1825.

۲ - «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» صفحه‌های ۳۱۴ و ۳۱۵ - نسخه این نامه در «کتابخانه ملی پاریس» با این نشانه مضبوط است :

Bib. Nat. Fond. Pers. Sup. 1815

۳ - «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» صفحه‌های : ۲۰۲ تا ۲۰۵ .

« ابوالمکارم علاء الملك جامی » و : « خلاصة المقامات »

از اعقاب دانشور « احمد جام » « خواجه ابوالمکارم بن علاء الملك جامی » است که در نیمه اول قرن نهم هجری می زیسته است . « خواند میر » او را بدین سان معرفی می کند : « ... خواجه ابوالمکارم علاء الملك ، خاتزاده مجیر الملك ، بنت خاتزاده علاء الملك ترمذی بود که از نقبای ترمذ به مزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود . و خواجه ابوالمکارم با وجود علو نسب به وفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بل که از اکثر اکابر و صنایع آن ایام امتیاز تمام داشت ، و به جودت طبع نقاد ، وحدت ذهن و قناد موصوف بود .

به قلم بلاغت رقم ابیات ، و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار می نگاشت . به جود و سخاوت مشهور ، و به محاسن اخلاق و کرامت اطوار بر السنه وافواه مذکور . آن جناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات به ریاست بنکاله مأمور گردانید ...

از خواجه ابوالمکارم سه پسر ماند : خواجه ابوالفتح ، خواجه ابو الوفاء ، و خواجه ابو القاسم ...

اما خواجه ابوالفتح در ولایت جام ، قائم مقام پدر زوی الاحترام گشت ، و به سبب مکارم اخلاق ، صیت بزرگی او از فرقدین در گذشت ... «

« ابوالمکارم بن علاء الملك جامی » کتابی دارد بنام : خلاصة المقامات

که در حدود سال ۸۴۰ ، در عهد : شاهرخ فراهم آمده است . از مطالعه این کتاب به خصوص در شناخت : خاندان شیخ جام ، و تصنیفها ،

۱ - جزء سوم از جلد سوم « حیب السیر » ص ۱۴۵ - ۱۴۶ ، و :

« رجال کتاب حیب السیر » ص ۱۰۱ .

و به طور کلی آثار ایشان سودهایی توان جست . مقصود مؤلف از نگاشتن این کتاب را از بیان خود او بشنویم :

«... پس روحانیت شیخ الاسلام حضرت احمد الجامی النامقی البجلی قدس الله روحه ، بنده را به ارشاد مراقبه حالات ، و به التفات مطالعه تالیفات خود راه نمود ، و فرمود که از مقامات ما شمه ای ، و از تالیفات ما نسخه ای انتخاب باید کرد ، و به شرف عرض پادشاهی رسانید . . . » از دیباچه کتاب .

کتاب بر روی هم مشتمل است بر ۳ مقاله ، و ۲۴ باب که باب سوم آن به ذکر فرزندان و ازواج شیخ اختصاص داده شده است . از مطالعه کتاب چنین برمی آید که نویسنده آن ، آثار منشور و منظوم جدش « شیخ احمد جام » را نیک می شناخته ، و نسبت به آنها آگاهی درستی می داشته است . هم چنین نویسنده با مالکیت نسخه هایی از اشعار ، و نوشته ها ، و مقالات خویشان خویش از فرزندان « شیخ جام » از آن ها به مناسبت در کتاب خود آورده است . نویسنده چکیده ، و وزبده مطالب بعضی از تصانیف « شیخ » را نیز در کتاب خود نقل نموده است .



۱ - در حال حاضر این نسخه ها را از این کتاب می شناسیم :

الف : نسخه ای است که به اشاره « خواجه شمس الدین فرزندخواجه ضیاء الدین الجامی الاحمدی » ، از نیره های شیخ جام ، ساکن هرات ، به وسیله ملا محمد قاسم کتاب فروش (ناشر) در ماه رجب سال ۱۳۳۵ ه . ق . (شصت سال پیش از این) در قندهار - افغانستان چاپ و منتشر شده است . بر روی صفحه نخستین از این کتاب به خطا چاپ زده شده است : « خلاصة المقامات » از تالیفات ا . . . حضرت زنده فیل احمد جامی . ←

قطب الدین محمد بن مطهر ، و : حدیقة الحقیقة :

۹۶ سال پس از درگذشت سرسلسله « مشایخ جام » یعنی : « شیخ احمد ژنده پیل » یکی از نوه های کتاب خوانده و آگاه او ، موسوم به : « شیخ ابو الفتح قطب الدین محمد » فرزند : « أبو المعالی شمس الدین مطهر جامی » ، در « شهر جام » ، بر سر روضه « شیخ احمد » کتابی تصنیف نمود (= سال ۶۴۱ هـ . ق .) و آن را : « حدیقة الحقیقة » نام کرد . هدف مصنف از نگاشتن این کتاب را در دیباچه چنین می خوانیم :

« . . . این پیر فقیر را چون بر این حال اتفاق افتاد ، از سر غیرت دین آنچه سماع داشت از پدر خود شیخ الاسلام شمس الدین مطهر ، و از پیر و عم خود : شیخ الاسلام ظهیر الدین عیسی ، و از کتب شیخ الاسلام احمد

(بقیه زیر نوشت صفحه قبل) :

این نسخه را دانشمند گرامی و شاعر آزاده استاد احمد گلچین معانی برای مطالعه در اختیار بنده گذاردند .

ب : نسخه ای است دست نویس به خط نستعلیق زیبای کشمیری [در ۱۰۶ ورق - کاغذ رنگی (طلائی)] تاریخ کتابت نسخه اوایل قرن ۱۱ هجری ، مضبوط در موزه آسیائی پطروگراد (سن پترزبورگ - لنین گراد) ج : دست نویس دیگری است از آن مضبوط در : « کتابخانه دهبان

هند » انگلستان (*India Office Library*) با این علامت :

(*Persian Manuscript Delhi Persian 641*) که ورق های

اول و آخر آن با مهری به عبارت :

« *The Government of India, Delhi Mss.* » مشخص شده

است . خط آن نستعلیق خوش .

عکسی از این نسخه به مرحمت : پر فسور « راجرز سیوری » استاد تاریخ ایران در دانشگاه های انگلیس و کانادا ، برای تحقیق در اختیار بنده گذارده شد .

واز علما ، و مشایخ ، و روندگان دیگر که به خدمت ایشان رسیده بودیم ، و از تجربت که در این راه در خدمت ایشان افتاده بود ، و طریق سالکان این طریق ، و روندگان این سبیل در قلم آورد ؛ تا اگر کسی را رغبت این راه بود ، و طلب این طریق کنند »

نویسنده در این کتاب به مناسبت از اشعار خویش ، و از گفته‌ها ، و سروده های جدش « شیخ جام » ، و هم جمعی از معاریف فرزندان او جای جای نقل می کند . از مطالعه « حدیقة الحقیقة » چنین مستفاد می شود که آثار منشور و منظوم « شیخ جام » و فرزندان دست مایه واقعی مؤلف در این تألیف بوده است . از این روی با توجه به نزدیک بودن زمان نگارش این کتاب به عصر « ژنده پیل » ، و نیز اشتمال آن بر مباحثی سودمند و ارزنده در باب احوال و اقوال « شیخ جام » و فرزندان هر گاه این کتاب را به عنوان یکی از منابع مستند برای اطلاع بر احوال و آثار این خاندان بر شماریم سخنی به کزاف نگفته ایم ؛ و اینک نمونه هایی از مطالب کتاب :

شعری از : « أحمد جام » - باب نهم :

صابری و عاشقی هر گز نیاید سازوار

گر کسی گوید که : آید! ازوی این باورمدار!

آتش سوزان بسوزد هرچ آید پیش او

کی دهد آتش کسی را هر گز از خود زینهار؟!

و نیز از : « أحمد جام » - باب دهم ، « فی خصال القلب » :

. . . معنی هاست در دل که در جوارح دیگر نیست ، اما خداوند

دل باید تا بداند ، و دریابد . و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه در این

معنی قطعه ای بس پر معنی فرموده است : القطعة هذه :

به کار دل فرو رفتم زمانی	همی جستم ز حال دل نشانی
که تا چون است احوال دل ما!	که از دل بافغان بینم جهانی!
تامل کردم اندر دل بسی من	ندیدم هیچ خالی زو مکانی
به هر جایی که گوش و دیده رفتند	دل آن جامیر، این ها پاسبانی!
بدانستم که از دل نیست آگاه	نه هر قاری، نه هر صاحب زفانی
خداوند دلی داند که دل چیست	چه داند قدر دل هر بی روانی؟!
عزیز است آن دلی کاو باز طبع است	نجوید جز رضای غیب دانی
میان عارف و معروف این دل	همی گردد بان ترجمانی
که داند قیمت آن دل مگر او	خداوند کریمی مهربانی
ایا احمد دلت تسلیم کن زود	به شکرانه برو! کن جان فشانی
که داری نعمت از جبار عالم	نداری نعمت از دست عوانی

و باز در باب چهاردهم از این کتاب ، ذیل عنوان : « فی بیان تهذیب الطریق و آفاته ، و کیفیت غلطاته » ، پس از ذکر مقدمه ای در باب اوصاف آن گروه که «مقدمان و پیشوایان حزب الله بودند ، و در بادیه حیرت گم گشته اند . . . » چنین آورده :

... اما بدان که ایشان آن کسانی اند که بی زورق و کشتی در بحر تحسیر بر امید وصال می باشند : کشتی و زورق ایشان لطف و عنایت او ، لباس ایشان سر جوار حضرت او ، قوت ایشان ذکر آلاء و نعماء و منت او ، شراب ایشان رحمت و محبت او ، دیدار ایشان انتظار جمال عزت او .

جبل رضای خویش با رضای او بسته ؛ نه ایشان را با هیچ کار کار و نه هیچ کار را با ایشان کار . هر چه شان افتاده است با خود ، و کار خود افتاده است : سری پور نور ، و سری پر گرد ، و دلی پر سرور و سینه ای پر درد ، و رخانی افروخته و گونه ای زرد ، و جگری سوخته

و بادی سرد .

وقت باشد که اگر کسی در ایشان نگردد ، و یا ایشان در کسی
نگرند زهره آب گردد ! از بس شراب محبت که ایشان نوش کرده
باشند ، گویی که سر عیاران عالم ایشان اند ؛ روی های ایشان چون
آتش رخشان ، و رخسارهای چون آفتاب درفشان . وقت باشد که چون
نهنگان از بحر عشق بر آیند ، عالمی خراب کنند ، و خلقی فرو برند ؛
و وقت باشد که از آن دریا چندان در ، و گوهر ، و لآلی بر آورند از
هر گونه و هر رنگ ، و بر عالمیان نثار کنند که جمله توانگر و مستغنی
گردند . احوال ایشان یکسان ، و یک رنگ باشد اما تو مختلف بینی !
در ایشان و کار ایشان البته هیچ تصرف توانی کرد که ایشان هر چه کنند به
فرمان کنند ، و تو در نیابی و ندانی ... و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه قطعه ای
فرموده است حکایه عن الله عز وجل ، و انقطعة هذه :

یا تو پنداری که ما را عشق سوزان نیست ؟ هست !

یا ز بیم فرقت او چشم گریان نیست ؟ هست !

یا دل ما ساعتی خالی شده است از درد عشق ؟

یا زمانی بردل ما داغ هجران نیست ؟ هست !

یا دل و دیده کسی را دید جز بر بوی او ؟

آن نظر بر ما اگر گویی که تاوان نیست ؟ هست !

مذهب و جان و روان و هر چه بد در باختیم

یا شرع آید همی فتوی که فرمان نیست ؟ هست !

خلق عالم آفرید ایزد ز بهر دوستی

یا بر این گفتار بر گویی که برهان نیست ؟ هست !

خاک کوی او همه پر خون صدیقان شده است
 نفس هاشان بر سر آن کوی قربان نیست؟ هست!
 آتشی کز مهر خود اندر دل عشاق زد
 یاتو گویی کان فزون از صد هزاران نیست؟ هست!
 ما غلام خاک پای آن که دارد درد او
 عشق او را یاتو گویی دردمندان نیست؟ هست!
 احمدا تا چند گویی عشق و درد عاشقی؟
 عاشقی را یاتو گویی خوب رویان نیست؟ هست!



و از باب سیزدهم کتاب :

... و آن بی خبران خبر ندارند که راه به درگاه ربوبیت بر
 عبودیت است نه بر کسالت و غفلت! و شیخ الاسلام مختار الدین بن صفی
 الدین محمود بن شیخ الاسلام احمد قدس الله ارواحهم در این معنی قطعه‌ای
 فرموده است ، و القطعة هذه :

گر به الله ترا هیچ کسی راه برد
 ناله نیم شب ، و آه سحرگاه برد
 مرد الله طلب باید تا نیم شبان
 تحفه درگاه الله همه آه برد
 به سزا خود نبرد راه به الله کسی
 به سزاراه به الله هم الله برد
 تا به خود شاه کسی راندهد راه گرا
 زهره باشد که کسی را به بر شاه برد؟!
 هیچ چاوش نکند دور ز درگاه ترا
 گربه درگاه ترا حاجب درگاه برد

مرد تاهست یکی، ره نبرد جز به یکی
 مرد چون نیست یکی، چون به یکی راه برد؟
 مرد عاشق شده باید که برد راه از آنک
 مره غافل شده را دیو به ناسگاه برد
 هم رهی آر! در این راه تو مختار به کف
 زانک این راه به سر، مرد به هم راه برد

* * *

وازیاب هشتم کتاب :

... الفصل الثالث - فی معامله الورع ؛ بدان ! وفقك الله که
 معامله ورع آن است که هر چه دل نپسندد دست از آن کوتاه کنی !
 ... تا به غیر حق ، از حق نمائی : ... و خود را در این منزل از دست
 دزد نفس نیک گوش باید داشت ! ... بیگانه است آنکه نرسیده است ،
 و آشناست آنکه رسیده است . تا تو خود را بی ، هر چه حق راهست هیچ آن
 ترا نیست ؛ و چون تو حق را بی ، هر چه حق راهست جمله آن تست .
 و شیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل در این معنی قطعه ای فرموده است ،
 القطعة :

تا تو با خویش آشنا باشی

محرم را از ما کجا باشی ؟

چون بیری ز هر چه دون من است

آنکھی با من آشنا باشی

من و هرج آن من ترا باشد

گر تو یکبارگی مرا باشی

از دل و جان همیشه باش! مرا

گر نباشی مرا، کدرا باشی؟

در ما گیر زین پس اسماعیل

بر در این و آن چرا باشی؟! *

* * *

و از باب ششم کتاب:

... و شیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل که راوی این حدیث است،

این حدیث را شرحی فرموده است، و آن شرح این است:

چون ترنم آن آواز خوش، و معنی آن بیت دلکش، به گوش هوش حاضران مجلس رسید، مرغ ارواح ایشان از روح آن سماع در قفس قالبها در اضطراب آمد؛ وجدی روی نمود، و حالتی ظاهر شد. رداء خواجه کائنات از کتف مبارک او بیفتاد؛ چون برق آن وجد در گذشت، و جزر و مد آن - یل در گذشت، و سکر به صحو بدل شد، هر يك از صحابه به مکان خود باز شدند.

معاویه در آن مجلس حاضر بود و بدان جمع ناظر: اما از حالت حاضران غایب بود. چون در صورت کار نگریست، از حقیقت آن غافل ماند: «من لم یلق لایدری» - اهل ذوق دیگرانند، و اهل شوق دیگر؛ و از باب صورت دیگرانند، و اصحاب معنی دیگر! و شیخ الاسلام شهاب الدین در این معنی قطعه‌ای فرموده است، و القطة هذه:

جماعتی که به صورت به عشق می نگرند

ز خال عاشقی و سر عشق بی خبرانند

زحالتی که در آنی به عاشقان منکر !
 از آن که زمره عشاق زمره دگراند
 به زیر پای در آرند تارك افلاك
 جماعتی که ره عشق او به سر سپرند
 ز دست ساقی عشق هزار شربت زهر
 به یاد او بستانند و چون شکر بخورند
 ز وصل او نفسی گر به من یزید دهند
 هزار جان بفروشد و آن نفس بخرند !
 نسب به عشق نیاید درست قومی را
 که عاشق خود و در بند نسبت پدرانند
 به راه عشق دل و جان بیاز ! اسماعیل
 که عاشقان رهش پاك بازو بی خطراند

معاویة چون به صورت کارنگریست، گفت : ما احسن لعینکم ! چه
 خوش بازی بود، این بازی شما ! سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفت : مه ! یا معاویة !
 لیس بکریم من لم یهتز عند السماع ! - هر که به وقت سماع در اهتزاز
 نیاید نام کریمی او را جز مجاز نباشد، و هر که ذکر دوست را شنود و در
 او اثری نبود او جز بی خبری نبود :

چو نام دوست شنیدی بجنب ! عاشق وار
 ز خویشتن سفری کن به سوی دوست گرای !
 مباش ! کمتر از آن اشتری که بارگران
 سبک همی شمرد بر حدی و بانگ درای

از شیخ شهاب‌الدین اسماعیل ، رساله‌ای به جای مانده است با

این عنوان : « در اثبات بزرگی شیخ جام، - ر. ف. : مقدمه مفتاح النجات، »

* * *

از باب دوازدهم کتاب :

... این قطعه در شهر آمل بر سر روضه قطب الاولیاء ابوالعباس
قصاب نور الله حضرته ، وطیب تربته ، در معنی دل اتفاق افتاده بود به
رمز ؛ در شهر سنه ست و عشرين و ستمائة (= ۶۲۶) ، والقطعة
هذه :

جمال حق به دل زان می نماید

که دل مرآت جانان می نماید

اگر خواهی جمال دل بینی

طلب دار ! از دلی کان می نماید

ولی دل را طلب کردن نه بازی است

که کار دل نه آسان می نماید

دُر از خواهی طلب کردن ز دریا

قدم در نه ! گر عمان می نماید

دو کون و هر چه دروی هست در باز

تن و جان نیز کارزان می نماید

گر آری شه به کف لشکر چه گنجد

در آن موضع که سلطان می نماید ؟!

ولی دربان قتالی است بر در !

که اندر تیغ او جان می نماید

به ترك جان بگو ! ابن مطهر !

و گرنه قف ! که دربان می نماید

قدم در نه ! محمد ! همچو مردان

که این ره ، راه مردان می نماید

از باب چهاردهم کتاب :

... قطعه ای بر سر روضه سلطان الاولیاء ابوسعید قدس الله
روحه اتفاق افتاد فی غرّه شوال سنة ثلاث و عشرين و ستمائة (= ۶۲۳)؛
چون بدین سخن موافق بود ، و سالکان را به طریق رمز و اشارت در آن
فواید بود ، این جا ثبت افتاد ؛ آن فایده حاصل آید ان شاء الله تعالی ،
والقطعة هذه :

دل از دنیا به کلی بسته دارید !

به دین و راه حق پیوسته دارید !

دلی را کوه به بحر فقر افتاد

به زنجیر شریعت بسته دارید !

چو در تیه تحیر کرد جولان

عنان هر کبش آهسته دارید !

گر از حیرت به بحر عشق افتاد

طریق عشق از وی بسته دارید !

به باغ نطق او گر بشکفتد گل

گل گفتار او را دسته دارید

اگر در وادی دعوی شود او

به حکم شرع وی را خسته دارید !

و گر جبل هوی را بگسلد او
طناب دوستی پیوسته دارید !
چو سکرش از شریعت باز دارد
دل و دامن از او بگسسته دارید !
اگر خواهید در دل روح قدسی
نهال فقر در دل رسته دارید !
هر آن کس کو بود صادق در این راه
ورا در دل چو جان وابسته دارید !
محمد را در این سهوی گرفتار
به آب عفو آن را شسته دارید !

* * *

از مقدمه کتاب :

... روندگان این راه را ، در این راه هر چه افتاد و می افتد
از جهل می افتد ؛ ... و شیخ الاسلام ظهیر الدین ابوالمفاخر عیسی بن شیخ -
الاسلام احمد قدس الله روحهما در این معنی قطعه ای فرموده است ، و القطة
هنه :

در دیده زغصه آب خون شد
سر رشته چو از کفم برون شد
تمیز ز راه خلق برخاست
آخر چه شد این حدیث ، چون شد ؟!
تحقیق چو کیمیا نهان شد
حق در کف ، مخرفه زبون شد

احوال روندگان این راه
 تزد همه مردمان جنون شد !
 خوار است بر خلائق آن کس
 کاو در همه باب ذوقنون شد !
 زین بر خر رسم از آن نهادند
 کاین توسن سر کشان حرون شد !
 ای عیسی احمد این مصلی
 پاک از همه وحشتی کنون شد

* * *

از اواخر باب چهارم، ذیل فصل « در بیان خطاب » :
 « ... چه گویم؟ که عرصه بس تنگ است، و حریفان بس
 نامحرم، و رفیقان ناموافق. چون میدان تنگ بود و مرکب لنگ،
 عنان سخن گوش داشته آمد... » پس آن گاه مؤلف این دو بیت را
 از : « برهان الدین نصر » می آورد (پیش از این اشاره شد که « شیخ جام »
 کنیه « ابونصر » را به خاطر همین « برهان الدین نصر » برگزیده است) -
 و اینک ابیات :

اسرار توان به پاک بازان دادن

لکن نتوان به نو نیازان دادن

هر چند که صعوه را زمرغان شمرند

او را نتوان لقمه بازان دادنا

و باز در باب نهم از همین کتاب، دو بیت دیگر از او می یابیم :

خواهی که دل تو محرم فقر آید
باید که دلت به دون او نگراید
چون از خود و هر دو کون بیرون آید
شد محرم فقر ، فقر او را شاید

و اما صاحب : « روضات الجنان و جنات الجنان » ، در روضه
دوم ، ص ۲۱۴ در باره « بابا اسمعیل » یکی از فرزندان « شیخ جام » چنین
آورده است :

« . . . مرقد و مزار آن زبده اولاد ژنده پیل ، « بابا اسمعیل » علیه
رحمة ربه الجلیل ، در : « دو منار سرخاب ، است ؛ و آن خانقاهی است که
صاحب دیوان سعید ، خواجه سعدالدین ساوجی طاب ثراه بنا کرده . حضرت
بابا از جمله فرزندان حضرت شیخ الاسلام نامی ، احمد جامی است قدس سره
گویا نمره ولایت همیشه در آن خانواده می باشد .

عارفان بسیار ، و مجذوبان بی شمار از اولاد آن بزرگوار دین دار
پیدا شده اند ؛ یکی از آن جمله : « بابا اسمعیل » است که صاحب حال ،
وزبده رجال بوده . . . »

و باز مؤلف « حبیب السیر » در معرفی « خواجه یوسف برهان » یکی
دیگر از فرزندان « شیخ » می نویسد :

« . . . در سلك اولاد شیخ الاسلام « احمد جام » بود ، و در طریق
فقر و تجرد سلوك می نمود . از فن موسیقی و قوفی تمام داشت ، و گاهی
نقش تألیف ، و نظم اشعار بر لوح خاطر می نگاشت . از مصنفاتش ترسلی مشتمل

بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است ، و از اشعار آیدارش
این بیت در « مجالس النفاوس » مسطور :
رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب
اگر گدا به مراد دلی رسد چه عجب !

* * *

« ژنده پیل »

در :

دو چهره متفاوت

جای شگفتی است که تاروپود حیات « احمد جام » با افسانه‌هایی
زنکارنگ فروپيچیده شده، و به خصوص درباره سنين کودکی، و عهد
تازه جوانی، و روزگار باده خواری او روایاتی غریب و غیر معقول نقل
کرده‌اند که در حقیقت دعوی است بلا دلیل، و منشأ آنها را باید در
زمینه تصورات ذهنی مشتی از عامان خام گزافه باف جست و جو کرد.
از يك سومريدان ژرف نگر، و پيروان بينادل، و عقیده‌مند « احمد »
که دل بر شیوه پا کیزه اوداشته، و چشم جان بر سخنان نرم و گرمش
دوخته‌اند، در مقامات معنوی، و ارزش‌های اخلاقی « شیخ » نکته‌ها
پرداخته‌اند؛ تا بدان درجه که وی را بدعت گذار مکتبی نو، در طریقه
صوفیان راستین می‌دانند.

این دسته مقالات شیوا، و نشئه ناک « شیخ » را که از احساسی
شورانگیز، و اندیشه‌ای تابنده وزیر کانه مایه می‌گیرد، از درخشنده‌ترین

نمودارهای فکری، وارج‌دارترین نغمات روح بشر برشمرده، و محتوای آنها را در قالب دستور العملی ساده و گران قدر برای دست یابی به نیک بختی و به روزی آدمیان به حساب می‌آورند.

هم این طبقه اقوال و شایعات بی‌پای مربوط به دوران شادخواری، و خوش گذرانی «ژنده پیل»^۱ یعنی همان دست‌آویز پوسیده‌ای را که معاندان سر سخت «شیخ جام»^۲ بالجاجی تمام بر آن چنگ زده‌اند به چیزی نه انگاشته و آن را امری کاملاً گذرا و غیر قابل اعتنا می‌دانند و با اتکاء بر بازگشت جدی و نصوص حائنه وی از مناهی و عصیان، بر نظیر بل نظایر فراوان آن، در سوانح حیات جمعی غفیر از مشاهیر خود ساخته جهان ما از طبقه: نقاشان، پیکر تراشان، آهنگ‌سازان، شاعران، نویسندگان، و حتی پیران راه، و اقطاب نام بردار، و مشاهیر صوفیه استناد نموده، و خطاب به حرف گیران گفته‌اند:

«وای» ناس نیس له عیوب»^۲.

کنون را بنگریم خود «شیخ احمد» در باره این گونه مردمان چه‌سان می‌اندیشد؟ او در جایی از نوشته‌های خود این گروه از آدمیان را که منکر بروز هر گونه شوریدگی، و آشفته‌احوالی، و انقلاب درونی ناگهانی در کسانی از قبیل «احمد جام»^۳ اند، و آن را پاک‌باور

۱ - ر. ف: مقدمه «انس التائبین».

۲ - نقل از: «التمثیل والمحاضرة» - قولی است از: «ابوالعتاهیه»

(= ابواسحاق اسماعیل بن قاسم) از فحول شاعران تازی زبان در قرن سوم هجری، و از لحاظ مقام شاعری، در ردیف: «ابو نواس اهوازی»، «و بشار برد تخارستانی».

نمی‌دارند بدین گونه مخاطب می‌سازد :

«... آنک کسی گوید که خدای عزوجل کسی را به فضل خویش چیزی ندهد - و روا نباشد که دهد - آن سودا است ، نگر تا نشوی ! زیرا که جز به فضل او از کلیسیا به مسجد نتوان شد ، و جز به فضل او دل گشاده نشود ، و هیچ کور بینا نشود ، و هیچ کر شنوا نشود ، و هیچ گنگ گویا نشود ، و هیچ نادان دانا نشود .

پس در دنیا که ظاهر ، و باطن ، و سرتا پای ما همه بر هوس ، و بر فضول ، و مایخولیاست ؛ کس را زهره آن نیست که گوید: این چرا چنین است ، یا آن چرا چنین کردی ؟ ! یکی نیکو ، و یکی زشت ، و یکی عاقل ، و یکی دیوانه ، یکی کر ، و یکی کور ، و یکی گنگ ، و دیگری شنوا ، و بینا ، و فصیح .

یکی را نه دست و نه پای ؛ و یکی را چندان زور که اگر مشت بر پیشانی فیل زند از پای بیفتند ! و یکی را چندان قوت ندهد که مگسی از خود باز دارد ! یکی را شب و روز در کار سخت افگند و یک تا نان فرا وی ندهد ! و یکی را نه دست و نه پای و چندان املاک فرا وی داده که حساب آن بر نتواند گرفت !

و دو کس به علم خواندن شوند ؛ استاد یکی ، و آن جهد که یکی کند ، دیگری همان می‌کند ؛ یکی را امام جهان گرداند ، و دیگری را گواره وان دیه کنند ! یکی را از نسب بزرگ ، و از میان نعمت بر انگیزاند به گدایی و خوشه چیدن فرستند ! و دیگری را از گدایی و خوشه چیدن بر انگیزد ، و بر سر مملکت نشاند !

یکی را از پشت امامی بیرون آورد و به خرابات فرستد به دزدی و قتالی ؛ و یکی را از پشت خراباتی بیرون آورد ، و بر امامی ، و قضا ، و فتوی نشاند ؛ و ندا به عالم در دهد که :

تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت
وتخرج الميت من الحي وترزق من شاء بغير حساب (= آیه ۲۶ ، ازسوره :

«آل عمران») اندر آرد شب اندر روز، و اندر آرد روز اندر شب ؛ و بیرون آرد زنده از مرده ، و بیرون آرد مرده از زنده ، و روزی دهد آن را که خواهد بی شمار (ترجمه از تفسیر طبری افزوده شد) نقل از : « سراج السائرین » باب ۴ .

* * *

از دیگر سوپندار بافان ، و بدسگالان «احمد جام ، از طبقه‌های مختلف ، به تعبیر خود او : مدعیان بی‌علم و سخن فروش ، خواجگی جویان کور دل ، مریدان شکم باره و تنبل ، پیران کرکس طبع ، ناموس گران دنیا ساز ، نیم دانشمندان دین سوز ، مفسدان مصلح نمای ، خانقاهیان دکان دار ، مشایخ مردارجوی ، زاویه داران جاهل ، عالمان سازش کار ، قرآن خوانان حرام خوار ، شب خیزان بی تمیز ، پارسایان روی در مخلوق ، و نماز گران ریاکار و بسیار کسان دیگر . . . که لبه تیغ ، و نیش تیز قلم انتقاد «ژنده پیل» همواره روی به سوی ایشان می داشته ، و سیمای واقعی و کریه شان را بی هر اس رسم و نقش می کرده است ، با تلاشی پی گیر قصد جانش کرده ، و جامه هایی از تهمت و زشت نامی بر بالای رسای او دوخته اند .

در چنین اوضاعی «ژنده پیل» به کار خود نیک مصمم و معتقد است ، و آرمان بس بزرگی را دنبال می کند ؛ یعنی رسالت مقدسی را که با ایمانی راسخ در پیکار با فساد جامعه ، و مبارزه با بدکاران ، و راهزنان شریعت ، و مخالفان عفت عمومی که روا از ناروا جدا نمی گرفته اند آغاز کرده است هم به پایان می برد . در دفاع از ناموس «حقیقت» که البته امری است خلاف رسوم عادی و متعارف ، پایدار است ، و شکست ناپذیر ، و به هیچ روی پروای ناخشنودی بدانندیشان نمی کند ،

۱ - ر. ف : « مفتاح النجات » صفحه‌های : ۳ تا ۱۰ ، و « انس الثابین »

زیرا خوب می‌داند که :

«... حق گفتن کاری سخت عظیم است ، و عظیم‌تر آن است که کسی حق شنود ، و فرا تواند شنود... آدمی نصیحت دوست ندارد که تلخ است ، و نمامی و دروغ بهتر خرد . ما آنچه دانستیم که حق است برادران خود را نصیحت کردیم ، و از گردن خویش بیرون کردیم ؛ هر چند می‌دانیم که این دشنام وزشتی بار آرد در این جهان ، و در این روزگار ؛ و لکن : « الحق مر » . و اگر ندانستی که اهل روزگار چنین‌اند ، من خود این چرا بایستی گفت ؟ !... » « سراج السائرین » باب‌های : دوم ، دهم ، و نوزدهم .
گویی زبان حال « احمد جام » در پاسخ طاعنان ، مصدوقه قول
« حکیم گنجوی » نظامی است ^۱ :

بسا منکر که آمد تیغ در مشت

مرا زد تیغ ، و شمع خویش را گشت

بسا گویا که با من گشت خاموش

درازش از زبان آمد سوی گوش

من از دامن چو دریا ریخته در

گریبانم ز سنگ طعنه‌ها پر

* * *

نگاهی به آثار « شیخ جام »

« شیخ احمد جام نامقی » از صاحب‌دلان همت آفرین ، و از صوفیان نظروری است که در صف نخستین از آن کسان جای گزیده است که با سزاواری تمام برمسند ارشاد عارفانه تکیه زده‌اند . وی

۱ - « خسرو و شیرین نظامی » - به کوشش : « وحید دستگردی » ،

ص ۴۴۶ ذیل عنوان : در نکوهش حسودان .

نوشته‌هایی مغزدار، و تکان دهنده درمباحث تصوف ایرانی، و عرفان اسلامی از خویش باز گذارده، و با این یادگار گرامی گنجینه فرهنگ و ادب ما را گران بهاتر، و مایه و رتر ساخته است.

«احمد» دارای زبانی رسا است؛ یعنی در استخدام الفاظ به نسبت واقعیتی که درمعانی آنها می‌جوید توجه دارد. از فضل آفرینی، و توسل به پیرایه‌های بارد مستعار نفور و گریزان است، و هم از مبالغه و گزافه‌کاری سخت به دور.

«شیخ» صوفی درون بین و پاک زبانی است با تقوی و طهارت ضمیر؛ و صاحب رفتار و سلوکی پاکیزه منبث از کشاکش و سیلان روحی شدیدی که آسان و ارزان یافت نشده، بل به یقین مولود تهذیب خاطر، و ترویض و تربیت نفس سرکش قتال، آن «امارة بالسوء» بوده است؛ کاری بس شگرف، و دشوار و لایق مردان کار.

تحقیقی حقیق و بی طرفانه در آثار «احمد جام» این نکته را محقق می‌سازد که این نوشته‌ها به طرزی طبیعی از دو خاصیت ممتاز بار و نیرو گرفته‌اند؛ به بیان دیگر، درعین قدمت و فصاحت، از نوعی تازگی و حدائث و تنوع نیز برخوردارند، و همین خصیصه است که درسخن دیگر کسان بس نادر افتاده است:

آثار دیرینه سال «شیخ احمد جام» که به صورت سندی کهن و درعین حال معتبر و گران بها، خوشبختانه از چنگال تطاول ایام جان به در برده و هنوز بر تارک ادب ایرانی هم چون گوهری قدرمند و فروزان می‌درخشد، مشتمل است بر یک سلسله مقالات شیوا، و مضامین

شیرین و دلنواز عارفانه ، همراه با چاشنی از تازگی و ابتکار ، و تمایزی بین و آشکار با آثار مشابه خویش . این نوشته ها که به ویژه گیهای چشم گیر متصف است : از سهولت و سلامت ترکیب ، لطف کلام ، فصاحت الفاظ ، در حقیقت برای پویندگان طریق تحقیق در ادبیات و معارف عرفانی سندی است سالم و درعین کهنگی باخطوطی خوانا و جان دار ، و برای تسهیل در کار روندگان طریقت توشه و مددی توان بخش و ارزشمند به شمار می آید .

واما از لحاظ تازگی و حدائث و تنوع ؛ آثار منثور شیخ جام عموماً با اشمال بر مقدار فراوان از ترکیبات نغز و آهنگین ، ولغات و واژه های سره و دست نازده و اصیل خراسانی ، از یک نوع روانی و بی پیرایگی مخصوصی برخوردار است . بدین معنی که بعضی از قواعد خشک ، و بدعت های بی روح کتابی در آن ها رسوخ نیافته ، و افکار و مفاهیم پوسیده و بی جان و منجمد که غالباً دست مایه لفاظان بی هنر است ، و مایه دل مردگی ، و سردی خواننده می شود گریبان گیر الفاظ آنها نشده است . بدین ترتیب با بهره گیری از این دو نیروی یاد شده ، این نوشته ها مطبوع طبع جوانان ، و مر کوز ذهن کهن سالان واقع شده . و بر روی هم قبول عامه و اقبال خاصه یافته است . هم در عصر ما نیز به آسانی می تواند به صورت سر مشقی بدیع و ارجمند ، و الگویی زیبا و پر لمعان در کار نگارش و ترجمه خیال افروز نویسندگان ، و مددکار مترجمان باشد .

آثار منشور و منظوم « ژنده پیل »

در حال حاضر از « احمد جام » بر روی هم یک رساله ، و ۱۳ کتاب و یک دفتر شعر شناخته شده است^۱ که در این فصل فهرست وار آنها را معرفی می کنیم :

۱- رساله سمرقندیه^۲ :

رساله ای است مختصر ، مشتمل بر نامه های « شیخ » در پاسخ پرسش هایی که از یاران ، و هواخواهان ، و مریدان وی از هر طبقه ،

۱- ر . ف : « خلاصه المقامات » ، ذیل : باب چهارم ، ص ۲۰ .
 ۲- بخشی از این رساله ضمیمه کتاب : مقامات « ژنده پیل » در سال ۱۳۴۰ شمسی به اهتمام آقای دکتر حشمت مؤید شنندجی ، به توسط بنیاد ترجمه و نشر کتاب در تهران به طبع رسیده است . اما این رساله به طور کامل ، همراه با دو رساله دیگر ، و یک دیوان شعر از « احمد جام » ، و نیز کتاب : « مقامات » مکتوب رجب سال ۸۳۵ ه . ق . در مجموعه نافذ پاشا در استانبول مضبوط است ، و عکسی از آن به همت محقق گران مایه ، و مفضل استاد مجتبی مینوی تهیه شده ، و اکنون در بایگانی نسخه های عکسی از نسخ خطی ، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود (= شماره عکس ۱۱۴۳ ، و شماره میکرو فیلم ۵۸۷) .

این مجموعه به پایمردی فاضل ارجمند و خیرخواه آقای محمد تقی دانش پژوه برای تحقیق در اختیار این بنده قرار گرفت .

رساله سمرقندیه در این مجموعه پیش از کتاب « مقامات » سدید الدین غزنوی شروع می شود . این رساله در ۳۷ ورق ۱۷ سطری کتابت شده ، و از مشخصات نسخه آن است که در حاشیه ورق اول مهری با عبارت : « وقف مولوی خانه باب جدید » دیده می شود .

وهرجا، به خصوص از ساکنان شهر «سمرقند» به عنوان او می‌رسیده است. در بین این پاسخ نامه‌ها جوابی است به نامه سلطان وقت: «سنجر بن ملک‌شاه سلجوقی» درباره پرسش وی از نشان دوستان حق.

۲- «انس التائبین»: (در یک مجلد، و ۴۵ باب).

این کتاب پیش از سال ۵۲۲ ه. ق. نوشته شده، و در حال حاضر ۵ نسخه خطی از آن سراغ داریم: سه نسخه در خارج از کشور (کتابخانه انجمن آسیایی بنگال در کلکته، کتابخانه دانشگاه تاشکند، و یک نسخه در شهر هرات) - دو نسخه دیگر یکی در کتابخانه شخصی مرحوم ملک در تهران، و دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

«ایوانف» خاورشناس فقید روس نسخه متعلق به کتابخانه انجمن آسیایی بنگال را خوانده، و در مقاله‌ای جان‌دار که به سال ۱۹۲۴ م. مسیحی در فهرست دست‌نویس‌های مضبوط در کتابخانه مزبور نگاشته است، به نقد و معرفی تفصیلی آن پرداخته است.

«ایوانف» در این مقاله چنین ابداء رأی نموده است که کتاب: «انس التائبین» برویژگیهای قابل ملاحظه‌ای مشتمل است، و از این لحاظ می‌تواند بازبان: «انصاری» در: «طبقات الصوفیه» مقایسه شود. «می‌پرسند که: شاهد بازی شاید یانی؟» عنوان باب چهارم از این کتاب است؛ همان باب که «ایوانف» عقیده‌مند است که از سایر باب‌ها بیشتر سزاوار اعتنا و توجه است.

این کتاب (مجلد اول)، با مقابله نسخه‌های پنج‌گانه شناخته

شده ، و تصحیح ، مقدمه ، و بعضی از توضیحات و فهرست ها ، به همت « بنیاد فرهنگ ایران » ، در تابستان سال ۱۳۵۰ خورشیدی ، در تهران ، در ۲۰۰۰ نسخه چاپ و منتشر شد .

۳- « مفتاح النجات » (در يك مجلد و ۷ باب) .

این کتاب در آخر ماه شعبان سال ۵۲۲ ه . ق . نوشته شده است در حال حاضر از این کتاب ۵ نسخه دست نویس می شناسیم :

- ۱- نسخه مضبوط در کتابخانه و موزه سلطنتی وین ۲- نسخه متعلق به کتابخانه اسعد افندی (سلیمانیّه) ترکیه ۳- نسخه ای که در موزه قونیه نگهداری می شود ۴- نسخه مضبوط در کتابخانه دانشگاه توپینگن^۱ . ۵- و نسخه محفوظ در کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور در کابل - افغانستان .

تصحیح این کتاب با مقابله دقیق نسخه های ۵ گانه صورت گرفته ، و با مقدمه و توضیحاتی مبسوط ، به همت « بنیاد فرهنگ ایران » در مرداد ماه ۱۳۴۷ خورشیدی ، در ۱۵۰۰ نسخه در تهران طبع و نشر شده است .

۴- « سراج السائرین » : (در ۳ مجلد ، و ۷۵ باب) - این کتاب به سال ۵۲۳ ه . ق . تصنیف شده است .

۵- « روضه المذنبین » : (در يك مجلد ، و ۲۳ باب) یعنی :

« کتاب حاضر » ، که در صفحه های آینده به شرح معرفی می شود .

۶- « بحار الحقیقه » : (در يك مجلد ، و ۱۸ باب) - این کتاب به

۱- میکرو فیلم این نسخه به مرحمت دوست دانشمند و شاعر گرامی

استاد دکتر احمد علی رجائی بخارائی در اختیار بنده قرار گرفت .

سال ۵۲۷ هـ . ق. نوشته شده است .

۷- «کنوز الحکمة» : (دريك مجلد ، و ۸ باب) - این کتاب

به سال ۵۳۳ هـ . ق. نوشته شده است^۱ .

۸- دیوان شعر «احمد جام» : (در جای خود به تفصیل معرفی

خواهد شد) .

* * *

کتاب‌هایی که از آثار «شیخ جام» مفقود شده است :

خواجه « ابوالمکارم بن علاء الملك جامی » از نبره‌های فاضل و معروف « شیخ » در تالیف خویش به نام : « خلاصة المقامات »^۲ (باب چهارم - در تصانیف شیخ) از این ۸ کتاب از آثار شیخ جام با همان تعداد از مجلّدات نام می‌برد ، و تصریح می‌کند که : « آن کتاب‌ها در ۹ مجلد حالا ، در دست درویشان است ؛ و ۵ مجلد دیگر از آن‌ها در فترت چنگیز خان مفقود شده‌است . چنین می‌گویند که : ۱۴ کتاب آنچه حاضر است ، و آنچه غایب است - در هندوستان ، در خزانه فیروز

۱ - در سفر نگارنده به سال ۱۳۴۲ خورشیدی به « تربت جام » نسخه

دست نویس دیگری از این کتاب به معرفی و توصیه آقای محمد نعیم جامی الاحمدی معروف به « حاج قاضی » ، مفتی اعظم ، امام جمعه ، و پیشوای بزرگ مذهبی ، از اعقاب محترم « شیخ احمد جام » ، و متولی مزار او در اختیار بنده قرار گرفت . محبت‌های بی‌دریغ ایشان همواره به یاد خواهد بود .

۲ - این کتاب و نویسنده آن پیش از این در فصل مربوط به : « فرزندان

شیخ جام » صفحه سی و سه معرفی شده است .

شاه بوده است . «

مؤلف پس آنگاه از « کتب مفقوده » چنین یاد می کند :

۱ - فتوح الروح (يك مجلد) .

۲ - اعتقاد نامه (يك مجلد) .

۳ - تذکیرات (يك مجلد) .

۴ - زهدیات (يك مجلد) .

۵ - « سراج السائرین » از ۴ مجلد يك مجلد .

اینک فهرستی مشتمل بر بعضی از مباحث کلی که « احمد جام » در نوشته‌های خویش بیشتر روی بدانها دارد ، برای اطلاع از برابر خواننده ارجمند می‌گذرد :

سماع چیست ، و سماع شاید یانی ؟ و سماع مفسدان ! (و به مناسبت بحثی در باب : قوالان ، سرود گوینان ، دف زدن ، بالش زدن ، نای زدن ، بیت خواندن ، و نکته‌هایی از این دست) - راه صدیقان و ابدالان ، وسیرت مردان خدا ، و صفت ارباب حقیقت - کن و ممکن (امر و نهی) ، و نگاه داشت فرمان حق ، و استقامت بر آن . - توبه و چگونگی سلوک تائبان ، و روش نشست و خاست با ایشان - اهل صفة ؟ - اندر خرابات و احوال خراباتیان ، و فضیلت خرابات خراب بر بعضی از مجالس به اصطلاح سماع صوفیانه !

« زاویه » ، زاویه‌داری ، و آداب و مراسم آن - قرآن چون می‌باید خواند ؟ - فقر ، قیمت گوهر فقر ، و ارزشمندی مقام فقرای راستین - پنداشت در سر آدمی از کجاست ؟ - صفات و خصوصیات « دیو » ، و نشانه‌های « دیو مردم » - ژاژخایی پیران نیم دانشمند ناپارسا ، و داستان‌هایی عبرت آموز و مستند از نابکاری ایشان ، و آن « پیر » کیست که اقتدارا شاید ؟ - علم سر و آنچه بدان تعلق دارد - « خرقة » خرقة دری و قوال افگنی ، و آداب

وسنت‌های وابسته به خرقه ؟ - وصف بسامانان و نابسامانان - فرق « صوفی » و « درویش » ؟ - توحید چیست ، و موحد کدام است ؟ در نکوهش تقلید مقلدان - شناختی از « قرآنی » ، و قرایان‌گزنده ، و گزندی جان‌گناه که از رفتار ایشان به آدمیان می‌رسد ؟ - در حرمت مؤمن گناه‌کار ، و قدر مؤمن مخلص - اندر داشت ، و نداشت ؟

صفت آدمی و مجاهده او - در نعمت منعم و چگونگی گزاردر شکر آن؟ - مجاهده خاصگان و اسرار ربوبیت با ایشان - معرفت چیست ، و عارف کیست ؟ احوال مبتدیان و منتهیان ؟ - درویشان و حلقه ایشان ؟ - « درشاهد ، و شاهد بازی ! و آیا شاهد بازی شاید یانی؟ - یار کیست ، و یاری چیست ؟ در سخن محققان - گفتاری در باب مشایخ بزرگوار طریقت - اندر کسب و کار اهل صلاح - در رحمت باعاصیان .

اهل تشبیه کیان‌اند ، و اهل تعطیل کدام‌اند ، و اهل بدعت کیستند ؟ فرائض و فضایل ، و یادکرد احوال فضایل‌گزاران مرآئی که فرائض را از دست فروهشته‌اند - در سنت و جماعت ، و قاعده‌های ده‌گانه آن ؟ - در شناخت ایزد تعالی - در فرق میان پیری و خواجگی جستن ؟ - تفاوت و اماندگی و حیرت ؟ - علم ظاهر و علم باطن ؟ - اندر کشش حق و روش بنده - مؤمن کیست ، و مسلمان کدام است ، و طریق مسلمانی چیست ؟ - فرق نامی کردن و نصیحت گفتن ؟ - نماز و راز ، و فرق نماز تا به نماز ؟ - کار خدا و کار خلق - فرق مریدی کردن به اخلاص ، با تنبلی و بیکارگی ؟ - حال و محال - معجزه چیست ، و کرامت کدام است ؟

در شناسایی مدعی صادق ، و مدعی کاذب ؟ - فرق عشق با هوس ، و تفاوت‌های دنیای عاشقان و هوسناکان ؟ - خانقاه‌داری ، و دکان‌داری ؟ - حرص و همت ؟ - در ذکر احوال و مقامات بعضی از مشاهیر صحابه و سیرت ایشان - فصلی در باب آرزویان دنیاخوار !

و نیز تعریفات روان ، و آموزنده ، و باشرح و بسطی عارفانه و سازوار بادرک و ذوق همگان در باره بعضی از مصطلحات صوفیان ، همچون : قناعت ، تسلیم ، رضا ، معرفت ، زهد ، تقوی ، اخلاص ، طلب ، توکل ، تفویض ، صبر ، شکر ، وقت ، خوف و رجاء ، حال ، فتوح ، وجد ، و از این دست . . .

چکیده‌ای از آنچه گفته شد :

بی‌تردید نیم رخ تاریکی که با قلم بدخواهان از قیافه نجیب «احمد جام» ترسیم شده‌است، نمی‌تواند به هیچ‌روی نمایشگر شخصیت حقیقی و راستین این صوفی صافی، و پاک نفس باشد؛ بل که شناسایی او به واقع، و درك اصالت اندیشه، و خصایص شیوه مرشدانه «شیخ جام» البته، موقوف است بر بررسی دقیق و ارزش‌یابی منصفانه آثار او لا غیر که: «ان آثارنا تدل علینا» - و: «حال ما خواهی اگر در گفته ما جست و جو کن!»

فریاد رنج بار «شیخ جام» روشنگر واقعیات تلخ، و درد خیز جامعه روزگار اوست؛ اگر چند در مواقعی این فریاد به گونه تلاشی نومیدانه در فضای زمان «احمد»، طنین می‌افکند. اما شیخ مبارزه‌جو، بی‌باکانه ملامت‌ها و دشنام‌ها را به جان می‌خورد، در بازجستن مفاسد، و نابسامانی‌های اجتماعی و بیماری‌های اخلاقی، و ارائه راه درمان آنها پی‌گیر است، و برسان صخره‌ای صماء استوار و پا برجا.

او با تهوری در خور اعجاب - همان گونه که یاد شد - در تصویر زشت کاری‌های زاهدان نماز فروش، و واعظان اهریمن خوی، و پیران ناسره کار که مریدان سلیم دل را چون گوسفند بی‌زبان به دنبال خود می‌کشاند و سرگ آسا با بهره‌برگیری از محیط تاریکی که ساخته‌اند، در تیه ضلالت کارد بر حلق‌شان می‌کشند، «نقاشی چیره دست، و قلمزنی «ناخدای ترس»، است؛ و راه راست کاری را این چنین نشان می‌دهد:

«... نجات آن است که به قول این مردمان هیچ کار نکنی! نه به قول عامه خلق می‌گوییم! به قول مفتیان، و مذکران، و امامان می‌گوییم - این سخن را خصم بسیار خیزد، لکن باک نیست...»

* * *

اینک نمونه‌ای چند از آن نوشته‌ها ؛ در حکم دانه‌ای از انبار ، و
 مشتی از خروار . باشد که خواننده عزیز با مطالعه آنها بر اسلوب نگارش
 و شیوه تفکر «ژنده پیل» بیشتر پی‌برد ، و در یابد که کالای او از چه دست
 است ، و متاع او چگونه است ، و از چه بازار می‌آید ؟ و هم آسمان گردد بر
 راز ستیهندگی ، و بدخواهی بدکاران ، و نابسامانان با « احمد جام نامقی» .
 « مرید » و « پیر » چگونه بایستی ؟ پیران ناخلف پیر نمای !

فرق میان مریدی کردن پیران را ، و کاهلی کردن ، و بی‌کاری ،
 بسیار است : و هر جا که پیری ، و یا کسی که او را هیچ حرمتی باشد
 به نزدیک مردمان ، اگر فانی فرا کسی دهد چندان بی‌کاران و کاهلان بینی
 که آن‌جا گرد آیند ، که پیر و مرید را از حقیقت و شریعت درهمه کارها سیر کنند ؛
 درجه مریدی درجه‌ای بلند است ؛ هر که مرید باشد نه کاهل
 و بی‌کار و تن‌آسان باشد ! خدای تعالی پیر و مرید صادق را دوست دارد
 و مردمان ایشان را دوست دارند ، و کاهل و بی‌کار را همه کس دشمن
 دارد ، و خدای تعالی او را دشمن دارد . . .

این چنین مریدی پیری را باید که پیر باشد ، نه سالوس‌گر
 و قرآء ، و پیر نمای . پیری که خاطر او ترجمان حق باشد هر چه آن
 پیر گوید بر آن بیاید رفت ، اگر چه مرید رامی معصیت نماید در آن
 هیچ نباید پیچید که آن زیان کار باشد ...

مرید اگر دانستی او را خود پیر به چه کار آمدی ؟ ، و اگر پیر نه
 آن فرماید که خدای و رسول گفته است ، او خود نه پیر است ، پیری دیگر
 طلب باید کرد . . .

این همه آفت‌ها که می‌بینی که در میان امت محمد افتاده است همه از
 این پیران ناخلف پیر نمای افتاده است ، و از این نیم دانشمندان مطمع ،

واز این مریدان بی کار کاهل!

(سراج السائرین - باب پنجم)

* * *

الحذر! از این مشایخ دین فروش دنیاخر!

مشایخ اسلام، سالکان راه جانها بذل کرده اند، و راه تحقیق بیان کرده اند و در میان خلق نشر کرده اند؛ قومی به لباس ایشان بیرون آمدند، و راه خدا را بر راه روان مشوش کردند، و چندان خرابیها افکندند که هیچ کس آن را باصلاح نتواند آورد!

سه قوم در میان مسلمانان - هم از مسلمانان - راه دین بر امت محمد مشوش کردند: اول؛ قومی از این علماء عوان طبع دنیا ساز دین سوز؛ دیگر؛ قومی از میان این درویشان بیرون آمدند، و به درویشی، و شیخی دست بیرون کردند، و قومی نادان کم عقل سر در پی ایشان دادند... یارب! توشر ایشان از سر مؤمنان، و حلقه درویشان کفایت کن...!

دیگر؛ آن قرایان نماز فروش دنیا دوست؛ دین اسلام در سر این قوم شد. ای مسلمانان! از این سه قوم حذر کنید! اگر می خواهید که دین به سلامت بپرید...

می دانم که اغلب مردمان بدین سه قوم تولی دارند، و همه مرابد خواهند گفت، و مرا به دشمنی گیرند... حق می گوئیم، و از خلق باک نیست!

(سراج السائرین - باب ۱۵)

... قوم چهارم که بر درگاه باشند، و دعوی خاصگی کنند، و حاجبی، و وکیل دری کنند، و راه فرا ندانند که چه می کنند، و چه می گویند، و از کجا می آیند، و به کجا می شوند؟!!

حکایتی چند بیاموزند آن جنید ، و شبلی ، و ابویزید بسطامی ، و ابراهیم ادهم رحمة الله عليهم اجمعین - و می پندارند که به حکایت ایشان کار راست آمده و به دکان ایشان بنشینند ، و حکایت مشایخ طریقت ، و ارباب حقیقت فراگفتن گیرند نه بر بصیرت ؛ که هرگز او را نه از کار اولیای خدای عزوجل خبر باشد ، و نه شناسند که ایشان خود که بودند ، و نفس و قدم ایشان در چه کار بود ؟! همین حکایت چند برخی دروغ ، و برخی راست می گویند ، و از سر ناپاکی خلق بدان صید می کنند ، ذوق و حلاوت هیچ چیز ناچشیده ، و به جز از گفت و گوی نصیب او نیامده

(بحار الحقیقة - باب ۱۷)



شکنجه با اشاره « شیخ » ، و توصیه « خواجه امام » !

... بر این سخن مرا حکایتی یاد آمد : روزی از یاران معتمد سپهسالاری به لشکر خود باز رسید ؛ نزدیک ما آمد . مرا گفت : مرا کاری عظیم پیش آمد که از همه علما ، مشایخ ، و پارسایان سیر شدم ؛ گفتم : سبب چیست ؟ گفت : درسرای مستجب بودم ؛ فلانی که او را شیخ الشیوخ گویند ، و فلانی که او را خواجه امام خوانند ، ایشان در آمدند ، و گفتند : نیک است که تو امروز در (این) جایی ! که چند روز است تا این خواجه عمید ما را چیزی فرموده است و امروز و فردا می کند ، و به ما نمی رساند !

از جهت ما شفاعت بیاید کرد تا امروز ما را گسیل کنند ، که ما یک ماه است تا این جا بمانده ایم از جهت این حکایت ! ، و امروز و فردا ، و این ساعت و آن ساعت می کنند ! اکنون آن ترا شفاعتی بیاید

کرد، تاما را از بند این سخن بیرون آرند.

گفتم: نيك آمد- گفت: من در باب ایشان سخنی بگفتم خواجه عمید مستجب گفت: هنوز ایشان را کسیل نکرده‌اند؟! مردی که موکل بود گفت: از آن جا که تو فرموده‌ای بسیار شکنجه کردیم هیچ بنداد. گفت: بروید! و شکنجه سخت‌تر کردن کنید! تا این خواجه امام و این شیخ از بند بیرون آیند!

گفت: مگر شکنجه نه سخت می‌کنید؟! آن موکلان گفتند: شکنجه بر سرش نهادیم، وطشت پر آتش بر سنیه وی نهادیم! ندانیم تا سخت‌تر از این چگونه کنیم؟!

یکی از یاران ایشان گفت: شکنجه توان کرد او را که به يك ساعت هزار دینار بدهد! مستجب گفت: این چنین فلایان! راجه گویم؟ سپهسالار گفت: من از آن جا برخاستم، گفتم: کاشکی من هرگز در این سرای نیامدی! - اکنون قوت علما و مشایخ این چنین افتاده است...

حرام‌تر از گوشت خوك!

... از بس شبهات بسیار هر گونه که در میان مسلمانان افتاده است، اگر کسی را درد آن بگیرد که مرا می‌باید تا قوت خود از حلال سازم؛ برخیزد و به نزدیک دانشمندی! شود، اگر به نزدیک شخصی شود تا من از او بپرسم تا چون کنم که این قوت من حلال باشد؟! چون يك بار، و دو بار به نزدیک وی شد، و در سیرت و احوال و خوردن او نگریست گوید: الحمدلله که من باری از این نمی‌خورم! که این از گوشت خوك حرام‌تر است! کارهای ما امروز اغلب بر این جمله است... (کنوز الحکمة - باب ۲۰)

چون نمک تباه شود ، گوشت به چه باصلاح آید ؟ !

... بر این روزگار ، و بر اهل این زمانه می باید گریست ، که اکثر قرآیان امت محمد صلی الله علیه و آله با چنین قوم افتاده که کار بر بدل گردانیده اند : چون فرا روزی رسد ، با ایشان گویی که حق تعالی می فرماید : وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها (= و نیست هیچ جنبنده ای در زمین مگر بر خداست روزی آن) ؛ گویند که : برو ! ای سلیم دل که تویی ! اوچون من و چون تو بسیار کشته است !

و چون فرا طلب دنیا رسد گویی که حق تعالی می فرماید : نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا (= ما بخش کردیم میان ایشان زیش ایشان ، و جهان داشتن ایشان درزندگانی این جهانی) ؛ گویند که : در خانه رو ! تا هیچ بدره سیم ، یا زر از کاز خانه فرود می آید ؟ ! یا نه برو ! کاری بکن ! این هوس هاست نخری ! که همه سودا باشد ! و چون به عبادت رسد ، گویی که : برخیز ای پارسا ! که کار خدای کنیم که می فرماید : فسبح بحمد ربك و کن من الساجدین . و اعبد ربك حتی یأتیک الیقین (= خداوند خویش را به پاکی می ستای ! و از پرستکاران می باش . و خداوند خویش را پرست ! تا آن که به تو آید آن روز که همه خلق بی گمان اند در آن روز) ؛ گوید : خدای را عزوجل به عبادت ما چه حاجت است ؟ ! از عبادت ما توانگر نخواهد شد . برو ! که حق تعالی از ما بی نیاز است !

و اگر شغل بیهوده بردست گیرد ، گویی که : مکن ! که نه نیکوست : گوید که : من قضای خدای را عزوجل نتوانم گردانید ! و چنین می خواهد ،

قسمت او چنین است !

چون گویی که امر و نهی نگاه باید داشت که حق تعالی می گوید:
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا (= و ایشان که می کوشند از
بهر ما به راستی که ایشان را راه نمایم راههای خویش) ؛ گوید که:
به جهد ما چیست ؟ تا توفیق او نباشد ، ما هیچ نتوانیم کرد !

هر چه به کار دین رسد ، و فرا امر و نهی رسد ، حواله با قسمت افکنند
و به توکل پیش باز شوند ؛ چون به کار دنیا رسد ، و چیزی که حق تعالی
ما را از آن نهی کرده است ، همه جهدها به جای آورند تا : آن جا که توکل
فرموده جهد کنند ؛ و آنجا که جهد فرموده توکل کنند ! و از آنچه فرموده
حذر کنید ، در آن رغبت کنند ؛ و از آنچه فرموده که بگویند ، نگویند ؛ و از
آنچه که نهی کرده که مگویند ، می گویند . . .

همه کارها بر بدل گردانیدند ؛ و با این خماقت و جهل هر یکی از
ایشان پیشوایی قومی گرفته اند که ما قطب وقت ایم ؛ و ولییی از اولیای خدای
عزوجل ؛ اما نمی دانیم که ایشان جاهل ترند ، یا آن قوم که بدیشان اقتدا
می کنند ؟ ؛ ضعف الطالب والمطلوب ؛ هر دو در خون یکدیگر اند ؛ چنان که
گویند : کالبحر ، کالسفینة ، کالملاح ؛

زمان تا زمان کارها بینی که پیدا آید . تانمک بر جای باشد ، گوشت
را باصلاح توان آورد ، و بر جای توان داشت ؛ چون نمک تباه شد ، گوشت به
چه باصلاح آید ؟ ؛

اما چون اهل صلاح ؛ و قرآیان امت محمد چنین شدند ، و صوفی
و درویش ؛ بدین علامت که می بینی - اولیا و اولاد ارض را می بینیم
که اینان دعوی این می کنند ؛ سخن ایشان می شنوی که چیست ، و
چه طریقه بر دست گرفتند ؟ اکنون می نگر ؛ و گریه می کن ؛ بر
چنین روزگار ما که گرفتار آمده ایم . . . اکنون خود بهترینان امت

چنین اند ! می نگر که کار به چه درجه است ؟

انس التائبین - باب ۴۰ (پارسی آیات قرآنی در مبحثی که گذشت از تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار » نقل و در داخل پراقتزها درج شده است .)

* * *

به هوش باش ! که در کار شیوخ و خواجه امامان داوری نکنی ،
و بر آن ماجرای نیاری ، که در خون خویش شوی !!!

نهاد این قوم و راه ایشان آن است که اول گویند : نگر ! تا
بر مردان ! خدای عزوجل داوری نکنید ، که آنگاه هلاک گردید !
هرچه ایشان می کنند ، نگر ! تا بر آن ماجرای نیارید ، که در خون خویش
شوید ، که در راه ایشان ماجرای نباشد ! بر هرچه ایشان را بینی داوری
نکنی ! که ایشان را کارها پیش آید ؛ ایشان با خود باشند ، و بر زبان ایشان
سختی رود که هر کس آن را در نیابد ! زینهار که بر ایشان داوری نکنی !
چون مرد را بر این کار و اعتقاد راست کردند - که هرچه ما
می کنیم چنین می باید - مرید را زبان در بند کردند . بعد از آن اگر
مریدی چیزی بیند و گوید که : آن چیست ؟ گویند که : هان ! نه ترا گفتیم
که : این راه تو نتوانی رفت ؟ ! وقصه خضر و موسی در پیش گیرند ،
و زندقی خویش در میان آن پنهان کنند :

شما راه می ندانید ! این در چشم شما کژی نماید ! راه راست این است
نبینی که هرچه خضر می کرد ، موسی را کژی نمود ؟ ! - اما راه حق آن
بود که خضر می کرد ؟ !

* * *

رِیسمان پوسیده پیران دروغین!

زینهار! ای دوستان، و برادران! که بدان رسن در چاه نروید
 که آن بس سست است، زود بگسلد، و ترا در چاه هاویه افکند!
 زینهار! زینهار! الحذر! الحذر! با این قوم منشینید که ایشان از همه
 مفسدان و خراباتیان بتراند! که در خرابات می‌دانند که گناه می‌کنند - و
 توبه باید کرد - گناه را گناه می‌دارند. و این قوم بترین گناهان می‌کنند،
 و بهترین نام‌ها بر خویشان نهاده‌اند! و این گناه عظیم را گناه‌دارند
 و حلال می‌دارند، و عبادت می‌شمرند! و با این تباه روزگاری دعوی
 کرامات اولیاء می‌کنند، و می‌گویند که: صاحب کرامات ایم!

داد این سخن نه این باشد که می‌پندارند که ما ایشان را پوستین
 کردیم؛ باش! تا فردا که داد این سخن‌ها را از ایشان، و از علما، و
 سلاطین بستانند، و از جمله مسلمانان که دین خدای عزوجل، و شریعت
 رسول ﷺ را بردام بسته‌اند! و ویران می‌کنند، و هیچ کس ایشان
 را از آن باز ندارد؛ تا چنین بدعت‌ها را آشکارا کردند در میان مسلمانان،
 و در عالم پراگندند...

و ابیات آن حکیم عاقل ماحال خواجه! باز خواند که می‌گوید:

اگر این راه حق و سنت و تقوی و هدی است؟

روزگار تو شد ای پیر! سراسر پدram!

ورنه این است، به عمری تو زیان کار شدی

ای فرو کرده یکی دام و در افتاده به دام!

... ای بس که پند من ترا یاد آید، و فایده و سودی ندارد!

باری درنگری تا به کدام آیت از قرآن اقتدا می‌کنی، یا به کدام

خبر از رسول ﷺ ، و یا به کدام پیر طریقت؟ این راه از کجا آوردی؟
 ما را خبری بازده ای یا چیزی می دانی که ما در این راه هیچ چیز
 نشنیده ایم . هر چند که می نگرم پیر ابو مرّة ! این طریق را نیک داند؛
 مگر از وی تعلیم گرفته ای ، و در عهد وی می باشی ، و مرید او بی ؟ !
 که او پیری دیرینه است ! در هر چند گاه قومی مریدان ، و نایبان فرا
 دست آرد . . .

ما آنچه شفقت در راه مسلمانی بود باز نمودیم؛ اگر چنانچه بپذیری
 و باز گردی ، ترا بهتر باشد؛ و اگر باز نیایی آنچه شفقت بود ما باز نگر فتمیم
 و آنچه نصیب بود دریغ نشده است ، و لکن لا تحبون الناصحین .

(انس التائبین - باب ۴۰)

* * *

توطئه سکوت! - خاموشی فرمایشی!

. . . «و من صمت نجاء» بردام بسته اند ، و بر خلق می خوانند ، و
 ابلیس قومی از نایبان خود بر این قوم احمق گماشته است تا ایشان را
 در این طریق درویشان کشیده است ، و خاموشی بردام ایشان بسته است . . .
 و هر چه از شریعت ، و سنت ، و فریضه ، و سیرت مصطفی ﷺ فرای ایشان
 گویی ، جواب ایشان این است که ، پیران ما ، ما را به خاموشی فرموده اند!
 و گفته اند که : سخن حجاب راه است !

و اگر مریدی به نزدیک ایشان شود ، و گوید : مرا از فریضه ، و سنت
 و فضایل ، و ادب ، و امر و نهی چیزی بیاموزید! گویند: این نه دبیرستان است!
 و گفت را راه نیست . . . علم آموختن پیشه علما و کار عامه درویشان است !
 خاموش بنشینید ، و از هیچ کس هیچ چیز نپرسید! . . .

وروزگار خویش در چنین چیز و مانند این ببرند. کار ایشان آن است که: بنشینند، و چیز کی خوش می خورند، و قوالی خوش آواز بنشانند، و بیتکی می گویند. و اگر دل او به کسی نگران باشد او را بیارند، و با خود بنشانند - تا دل او جمع شود، و جای دیگر نشود، و روح او آسوده باشد...

شما را از هیچ کس سوال علمی نباید کرد! که روزگار بشوید. چون آن بیچاره دیو برده بر این پرده راست بایستد که: ما را از هیچ کس هیچ نباید آموخت!... پندارد که در جمله اسلام هیچ کس از او فاضل تر، و بهتر نیست، و او را به هیچ کس حاجتی نیست.. و هر که او بر نماز جماعت، و جمعه، و فضایلات رغبت دارد گویند: او نه درویش است! درویشی که او شریعت ورزد، و پارسایی کند، او درویش محقق نباشد؛ زیرا که این همه بند راه درویشان است! درویش باید که در هیچ بند نباشد! و هر چه در پیش او آید بدان بتوان رفت! و به ترک شریعت بتواند گفت! و در بند حرام و حلال نباشد!

و اگر یکی فرا ایشان گوید: این نه راه است؛ این نه راه رسول است، و نه آن صحابه، و نه آن مشایخ سلف! اگر این مرید که این سخن خاموشی شنوده باشد در جواب آید، پیران ایشان بشنوند، او را مهجور کنند، و ملامت و غرامت کنند، چنان که دیگران بدان عبرت گیرند! و گویند: اگر توبه نزدیک وی نرفتی، و از وی سخن نپرسیدی و بدو و به علم او تبرک نکردی، او خود ترا چنین و چنین فتوی نکردی؟! باری چند فاشما بگفتم که: فرا نزدیک این دانشمندان مروید که راه شما بزنند! و شمامی روید به نزدیک ایشان، و ما را در دسر می آرید! اکنون

هر که از شما این بار به نزدیک دانشمندی شود، و علم پرسد، او ازمانیست! این جا آنچه ترا می باید هست! تا ترا از جای دیگر نباید پرسید! . . . چون مرید این چنین سخن از وی بشنود، نیز هرگز به نزدیک هیچ عالمی نشود. و چون چنین شود ابلیس بیاید، و نایبان خود را بیارد، و در میان ایشان بنشاند، تا خاطرهای فاسد، و اندیشه های محال، و سخنان به جهل بر زبان و بر دل ایشان افکند، و ایشان با یکدیگر راست بایستند، و با يك دیگر آن می گویند تا آنگاه که همه بر راه يك دیگر راست شوند، و آنگاه علم حماقت به صحرا زنند، و حلقه های گرم بر سازند! که امروز هیچ جای این رونق خیر نیست که در ماست، و در حلقه ماست!

و پنجاه تن، و صد تن در يك حلقه بنشینند که یکی از ایشان طهارت، و غسل به شرط نتواند کرد، و الحمد راست بر نتواند خواند، و فریضه نماز ندانند، و شرط روزه ندانند، و حرمت علم و شریعت ندانند! از همه علم آن دانند که باری چند سرگرد بر آرند، و عفو عفی چند بکنند! تا هزار بار سرگردان تر از آن شوند که هستند!

ای مسلمانان! این چنین سیرت در کدام خبر است؟ و سیرت کیست از مشایخ طریقت؟ و راه کدام یار است از صحابه رسول ﷺ؟ . . . مکنید! دانشمندان مطمع، و عام پرست، و قبول دوست! که این همه جرم شمار است؛ بهر آن را تا کسی از ایشان در مجلس شما نعره ای بزند، یا سری در شما فشانند، شما مداهنت پیشه گرفتید، تا این کار چنین بالا گرفت؛ خدای تعالی داند تا فساد این تا کجا رسد!

اگر نه تا با ایشان هم طبع آیمی، و هم شريك، و هم راه آیمی، چرا حق فرا ایشان بنگویمی؟ چرا چون فرا علم و شریعت رسد خاموشی

پیشه گیرید؟ . . .

این قوم کم دانشان ، و کم شدگان آن جا که سخن باید گفت نگویند، و آن جا که نباید گفت می گویند . . . اما خاموشی که نه به فرمان خدای عزوجل و رسول باشد ، جز به فرمان شیطان نباشد .

خدای عزوجل دو بست جا در قرآن فرارسول ﷺ بیش می گوید که : بگوی ! یا محمد ! و هیچ جای نگفت که : اسکت ! یا محمد ! و هیچ رسول خدای عزوجل به خلق نفرستاد که او را فرمود که : خاموش باش ! همه را فرمود که : بگویید ! و مردمان را شریعت آموزید ! و در آموختن آن سود بسیار باشد .

اگر مهتر ﷺ خاموش بودی ، این چندین اخبار کی به ما رسیدی؟ و اگر علما و حکما خاموش بودندی ، این چندین سخنان نیکو ، و حکمت های زیبا ، و جان فزای روح نواز کی به ما رسیدی؟ ! اما نادانان را هیچ بهتر از خاموشی نیست :

در مجلس « ابوحنیفه » رخ داد :

در حکایت است که امام مسلمانان ابوحنیفه رحمه الله علیه مجلس می داشت ؛ هر روزی مردی در آمدی ، و در پهلوی کرسی ابوحنیفه بنشستی . ابوحنیفه را از وی دهشتی می بود که نباید این مرد بر من چیزی بگیرد !

روزی ابوحنیفه را از روزه داشتن مسئله پرسیده بودند که : روزه کی باید گرفت ، و کی باید گشاد؟ ابوحنیفه رحمه الله علیه بیان می کرد آن مسئله را که : چون صبح صادق اثر کند روزه باید گرفت

تا آن گاه که آفتاب فرو شود. این مرد نیکو لباس . . . آواز داد که
رحمة الله! اگر صبح نیم شب بر آید چون باید کرد؟! ابوحنیفه گفت:
الحمد لله که من از بند او بیرون آمدم .

آن چنان مرد را سکوت اولی تر، و خاموشی ستر او بود . . .
در جمله کم گفتن نادانان را بهتر از گفتن؛ و اگر پیری مریدان خود را
گوید: خاموشی پیشه گیرید! و هیچ مگویید! آن خطاست که به نادانی
ایشان بدیشان داد، و این مرید پندارد که این کاری است که آن پیر به جای ایشان
می کند، و به جای ایشان بکرده است .

هر که در این سخن بایستد، و به نزدیک علما نرود، و خاموش
بنشیند، و نکوید، و نشنود، احمق و جاهل و بی شریعت بماند. به همه شریعت
آموختن، و گفتن، و شنیدن است، و خاموشی؛ چون خاموش بنشینی،
و نپرسی، و نکویی جمادی یا انعامی باشی از حساب: اولئك كالانعام
بل هم اضل، و این هر دو به نزدیک علما و عقلا بس قدری ندارد .

« شیخ جام » و خاموشی در ولایت « هرات » :

ومن این سخن نه از قیاس می گویم: يك سال زیادت است تا من
در این ولایت هرات آمده ام، وجست وجو می کنم، تا هیچ کس یابم
که از وی چیزی یاد گیرم، و اگر از آنچه ما دانیم، و داریم چیزی
به وی دهیم؛ هیچ کس نیافتم! سخت نومید گشتیم، و این سخن از بسیار
کس پرسیدیم، از همه جواب این آمد که: پیران ما چنین گفته اند که: قيل و قال
راه درویشان نیست! این راه طریق مردم عام است!

گفتم: چون این راه عام است، آنچه شما را روی نموده است
ما را خبری دهید! هیچ کس ندیدم که از وی آوازی یا خبری بیرون

آمده که در آن چیزی و نفعی بود؛ و هر چه دیدم نه طریق علما بود و نه طریق زهاد، و عبّاد، و نه طریق عقلا، و اهل خرد، و اهل معاملات و اهل معرفت بود.

در این طریق سخت متحیر و سرگردان شدم، و از آمدن در این ناحیت پشیمان شدم. گفتم: کاشکی نیامدی!... کاشکی باری چندان حسد، و کینه، و تعصب، و عجب ندیدمی!... سخت رنجه دل، و ممتحن و متحیر شدم از این باره کار مسلمانی چنان شد که هیچ کس را درد آن نگرفته است که از کسی چیزی آموزد، یا از کسی خبری داند برسد...

(کنوز الحکمة - باب ۲۰)

مردار جو بیان مردار خوار!

... امروز در این روزگار کارها همه بر بدل است، و رنگ آخر الزمان گرفته؛ چه از علما، و چه از مشایخ، و چه از فقها، و چه از سلطانان، و چه از امراء، و چه از قضات، و حکام، و زهاد، و عبّاد، و چه از عامّه خلق همه امروز رنگ آخر الزمان دارند. و نه چنان است که می باید. هر کسی از نوعی دیگر این دنیا را قبله خود ساخته اند، و هر چه نه آن است سر به آب فرو داده اند - مگر اندکی که نه چنین اند.

این قوم مردارجوی مردار خوار هر جایی که گند مردار دنیا می آید جان بر آن بدهند، خواه حلال باش، و خواه حرام، خواه دین در بهای آن ده، خواه جان، خواه زن، و فرزند، و حرمت، و شفقت، و حشمت، و هر چه خواهی فدای دنیا می کنند. چون دنیا به چنگ آمد، هر چه به زیان

آید شاید!

... بهترین کارها در میان خلق علم است و آسایش مردمان؛ و بدترین کارها جهل است و آزار مسلمانان و دروغ گفتن، و دین به دنیا فروختن. و هر که امروز از این نوع بر دست دارد عزیزترین مردمان است! و هر که بر راه علم، و صلاح، و زهد، و تقوی، و توکل، و توبه می رود به نزدیک مردمان خوارترین همه مسلمانان است! تا لاجرم همه خلق روی سوی باطل نهادند، و حق بگذاشتند، و صلاح در باقی کردند و با ظالمان یار شدند، و اهل صلاح و زهد و تقوی را هزیمت کردند. و هر جا سختی بلندتر، و شنیع تر که بر هیچ کس نتوان یافت بر اهل صلاح یافتند و بگفتند؛ و هر مسخرگی که بر هیچ کس نرود بر اهل دین و اهل صلاح بگویند، تا کارها چنین شده که می بینی، و فتنه ها برخاست، و زمان تا زمان کارها بینی که پدید آید.

(سراج السائرین - باب چهارم)

راه اولیاء و مردان خدا نه این است که نشان داده اند!

... اما اگر کسی را می باید که از قول و گفت و گوی این مقلدان راه زن باز رهد ما این کتاب را از بهر این کار می سازیم؛ تا اگر درویش معنوی در بند چنین چیزی مانده باشد، خود را از بند آن بیرون آورد که پیشه قومی آن است که راه اولیای خدای تعالی مشوش کنند، و ایشان را در دل مسلمانان سرد گردانند، و اعتقاد مردمان در ایشان فاسد گردانند.

بنا وقاعدۀ سخن از این جانهند که: اولیای خدای عزوجل را کسی

نبیند ، و ایشان به زن و فرزند التفات نکنند ، و ایشان در میان خلق نباشند
 و از این طعام که امروز در دست خلقان است نخورند ، و جامه نرم و پاک
 نپوشند ، و با خلق نیا میزنند ، و بر خواجگان سلام نکنند ، و طعام خوش
 نخورند ، و درخشم نشوند ، و بخندند ، و ایشان را دنیا نباشد ، و با دنیا
 داران نشست و خاست نکنند ، و سرای ، و خانمان ، و جامه ، و متاع ، و
 فرش ، و اوانی ، از این نوع هیچ چیز ندارند !

این همه بامدح و ثنا ماند که این کسان می گویند در حق اولیای
 خدای عزوجل ! اما جمله دراصل بد گفت است که ایشان می گویند...
 (بحار الحقیقة - باب سوم)

توبه ؟ کاری ناروا ! :

... اگر کسی خواهد که با راه صلاح آید نتواند از بیم مردمان
 و امروز اثر آن پیدا است : نمی بینید که هر کار که مردمان می کنند
 جمله خلق از آن منهی اند ؟ ! همه می گویند : سره کردی ! پی از این
 به سر نمی شود ! و اگر گویند کسی توبه کرد ، از این چند مفسد مصلح نمای
 بیایند ، و گویند : این چرا کردی ؟ مردم را از این کارها در این روزگار
 چاره نیست !

یکی سو کند به خدای می خورد ، و دیگر به طلاق می خورد ، و
 دیگر به رسول و به قرآن سو کند می خورد ! روی از وی بنگردانند
 تا توبه او بنشکنند ...

(سراج السائرین - باب ۴)

... چون از این نیز در ماند از گونه دیگر در آید، و گوید:
 اکنون که تو، توبه کردی و در نماز، ودعا، و روزه، و عبادات، تن
 در دادی - این نیکوست که می کنی - اما فکر! که دنیا را از دست
 ندهی، که فردا درمانی، و کس ترا فریاد نرسد!
 می بینی که روزگار چون است، و این مردمان بر چه سیرت اند؟!
 که هیچ کس امروز به یک تا نان مر کسی را به کار نیاید... چیزی
 که داری نگاهدار! بر باد ندهی؛ که مستی افسوس خواره بیایند و بخورند
 و تو فردا درمانی! و نیازمند و دل مشغول گردی! وزن و فرزند تو درمانند.
 یا گدایی باید کرد، و نان باید جست، و یا به خوشه چیدن باید رفت
 و دانی که به در مردمان شدن کاری عظیم است! اکنون چون توبه کردی برو
 و همان شغل خویشان می کن، و چیزی که داری می دار!
 تو مردی عزیز! چون کار نکرده ای نتوان دانست که کار عالم چون
 گردد، و مرگ، و بیماری، و اندوه، و شادی، باشد؛ و از دنیا کس را گزیر
 نیست، و همه خلق در این اند، تو مرد توکل نه ای!

زینهار! ای برادران، و عزیزان! که فرمان آن ملعون نبرید
 که او شما را بدین تعلیم به چهار معصیت عظیم می دارد: اول؛ از
 سخاوت فرابخل می دارد، و هیچ خصلتی مؤمن را از بخل بتر نیست...
 (انس التائبین - باب ۴۳)

... و اگر کسی روی به راستی نهد، از این هزار مدبر سیه
 کلیم سیاه دل بینی که شب و روز دست در پوستین وی کنند، و هر
 چه شان فرا زبان آید می گویند، و دیگران که می شنوند خوش
 می خندند! کس نگوید که: این نه نیک است!
 و قومی بینی از این ناموس گران دین فروشان دنیا خرابر خاسته،

و از بهر طمع دنیایی ایشان ، ایشان را سجود می کنند ، و صدق الشیخ می زنند ؛ تا آن مفسدان از آن جا در مسلمانان اعتقاد بد می کنند ، و می پندارند که مسلمانان مصلح ، و اولیای خدای تعالی همه هم چنین باشند !

و قومی دیگر از نیم دانشمندان دین سوز دنیا ساز ، هم این عمل بر دست گرفته اند . ای ناجوانمردان ! این دانشمندی به کسی که علم داند بگذارید ! تا آن شین بر علما نباشد ؛ و ای ناموس گران ! این پیری به مشایخ بگذارید ! تا آن را که خدای تعالی نهاده ، و آن کار را برانگیخته است می کند . . .

پیری که نه پیر باشد ، و پیری نماید ، او از تو دین بستاند و هم دنیا ، و هم جان ، و هم ایمان . اما پیری که پیر باشد ، اگر در راهی می رود ، سایه او بر تو افتد ، از برکات سایه او نجات یابی ، چون او را معتقد باشی . و اگر دست وی فراگیری به اعتقادی ، پیش از آن که دست از دست وی جدا کنی ، خدای تعالی به برکات اعتقاد درست ، و برکات انفاس آن پیر ، بر هر دو رحمت کند .

(سراج السائرین - باب ۴)

* * *

پناه بر خدا ! از چاه خواری :

.. اما آن که در راه خدای تعالی قرآنی ، و پیری بردام بسته است ، تا دنیا و حرمت یابد ، او منافق طبع است . بسیار فسادهاست که از قرایان در این امت پیدا آمده است - نه از همه می گویم ؛ قرایانی که نیک باشند ، ایشان عزیزان اند .

قال رسول الله ﷺ : استعیدوا بالله من جُبِّ الخزی ! قیل : یا رسول الله ! وما جُبُّ الخزی؟ قال: وادی فی جهنم أعدت للقرآء المرأین. پارسى خبر آن است که رسول (ص) هی فرماید : بازداشت خواهیید به خدای از چاه خواری ! گفتند : یا رسول الله ! چاه خواری کدام است ، وجه جای است ؟ گفت : آن وادی است در دوزخ که ساخته اند قرایان را که کار به روی وریا کنند . . .

(سراج السائرین - باب ۴)

* * *

همه در وادی سرگردانی :

. . . همه سرگردان شده اند . . . : نه در مردان حمیت ماند ، نه در زنان شرم ماند ، و نه در کودکان ادب ماند ، و نه در بزرگان شکوه ماند ، و نه در پیران خرد ماند ، و نه در جوانان حرمت ماند ، نه در قومی که صلاح می نمایند صلاح ماند ، نه در قرآن خوانان خشوع ماند ، نه در پارسایان پارسایی ماند ، نه در عالمان وقار ماند ، نه در زاهدان پرهیز ماند ، نه در تجارتها برکت ماند ، نه در دلها صفاوت ماند ، نه در سلطانان عدل ماند ، نه در وزیران انصاف ماند ، نه در رعیت سلامت ماند ، نه در چهار پایان برکت ماند ، نه در مال داران سخاوت ماند ، نه در درویشان فراغت ماند ، نه در دین داران صلابت ماند ، نه در پیشه داران امانت ماند ؛ هم چنین هر قومی ، و هر جنسی سر بر پی یکدیگر نهاده اند . . .

ای برادران ! بیاید تا در این کار بنگریم ، و در اندیشیم ، و تدبیر و مشاورت با یکدیگر بکنیم که زمان تا زمان ما را بگیرند ! نه فرا تدبیر

گذارند، و نه هیچ حیلست سود دارد، و نیز هیچ کس ما را فریاد رسد. باری بیاید! تا معترف شویم به کردار بدخود، و توبه کنیم که هنوز توبه سود می‌دارد که نباید چنان شود که از تاریکی گناه، و قساوت دل راه فرا توبه نبینیم که این کار نه بازین ساخته است . . .

اگر امر و نهی بگذاری، و ستوروار افسار از سرفرو کرده می‌روی راه راست تا به دوزخ! . . . اکنون می‌نگر! اگر صواب بینی تا سرپی شویم و راه صواب بگیریم این کار را جز به توبه هیچ درمان نیست. بیاید! تا همه برادروار دست فرا دست دهیم، و توبه نصوح بکنیم زهر قاتل خورده‌ایم و پای زهر ماجز توبه نیست، و امروز پای زهر در دست ماست. نباید که اگر فردا خواهیم که توبه کنیم، و تریاک خوریم دست ما بدان نرسد . . .

(سراج السائرین - باب ۵)

* * *

فرق « نماز » تا « نماز »

. . . باید بدانی که « نماز کردن » از « نماز نمودن » جداست و از نماز کردن، تا نماز نمودن فرق بسیار است . . . نماز در اصل خود دعا گفتن است، و مناجات کردن است با حق تعالی؛ چون کسی می‌داند که چه می‌کند، و کجا ایستاده است، و خدمت که می‌کند، و راز با که می‌کند، خود عین کار است . . .

اما از نماز تا به نماز بسیار فرق است؛ اما این فرق در نماز کننده افتد نه در نماز. زیرا که دو تن نماز کنند، و هر دو روی فرایک قبله کنند، و هر دو مسلمان باشند، و هر دو رکوع و سجود هم چون هم کنند، و از نماز یکی تا به نماز دیگری چندان فرق افتد که از آسمان به زمین . . .

بدین راست نیاید که : قومی منافق و از در آیند ، و آب دستی در خورد خویش کنند ، و نمازی که نه ظاهر و نه باطن بازان بود ، باری چند سرفرا زمین گویند ، و به در مسجد باز بیرون آیند که ندانند که چه کردند ، و ندانند که چه خواندند ، و ندانند که چند کردند ، و ندانند که کجا ایستاده اند . . . هر چند سر در زمین بیش گوئیم ، سیه دل تر آئیم . . .

قال رسول الله ﷺ: من لم ينه صلواته عن الفحشاء لم يزد من الله الا بعداً
رسول ص می فرماید : هر که وازد نکند او را نماز او از زشتی ، نیفزاید او را آن نماز مگر دوری از خدای تعالی . . .

این نماز خود دوری ، و سیه رویی بار آرد ؛ اگر می خواهی که مقام نماز کنندگان یابی ، و از نماز فرا راز آبی اول باری طهارتی پاک بیار - نه از آب می گویم طهارتی بیار ! از توبه ، و از چنین نماز کردن توبه کن . . . تا کی از این توبه به رسم ، و از نماز به عادت ، و از ذکر به غفلت؟! توبه به حقیقت بکن ، و کار از سر گیر ؛ پس آنکه به لب آب رو ، و غسلی بکن باندامت و حسرت ، و در مسجد آی با تشویر و خجالت تمام و روی ظاهر به قبله آر و روی دل از همه مخلوقات برگردان ، و به حضرت او فرست و از سر شرم ، و تشویر ، و خجالت ، و ضعف ، و درد دل ، و سوز معرفت ، و صدق و اخلاص ، دست بردار و جمله مخلوقات را با پس پشت کن ، و کل دنیا و عقبی را در زیر قدم آر ، و از سر این کوی زبان صدق بگشای ، و تکبیر بکن ؛ چنان که به زبان بگفتی : الله اکبر ! دل را با زبان همراه کن . . .

چون بدانی که کجا ایستاده ای ، و سخن با کی می گوئی ، آنکه از آن نماز ترا چیزی روی نماید . . . آنکه چون چنین نماز باری چند کرده آید ، مرد در مقام راز آید . . . و هر حرفی ، و کلمه ای با وی سر نماز می گوید : به تن در نماز ، به دل در راز ، به روح در ناز ، به سر در نیاز - مقام راز در نماز چنین باشد ! . . .

آنچه رسول ﷺ گفت: «المصلی یناجی ربّه» باز جای آمد
چون بازهد و محبت باشد، از راز فرا پرواز آید، و چون محبت عشق گردد
از پرواز فرا ناز آید، چون عشق استقامت گیرد، از ناز فرا ساز آید، و
نیز با هیچ کس ن سازد الا بازو، و محبت و رضای او...
هر که در مقام نماز درست آمد در همه نیکویی‌ها بروی گشاده شد،
و در همه بدی‌ها بروی بسته شد، و دیو از وی رمیده شد، و فرشته قرین وی
گشت، و کار وی بالا گرفت، و رایت دولت او در ملکوت اعلی برافراشتند...
چراغ نخست در خانه، و آتش گاه، و مطبخ فراگیرند، پس آنگه به
صحرا آرند؛ نور نخست از نماز خیزد!...

(سراج السائرین - باب ۱۲)

* * *

این «دکان» است یا «خانقاه»؟! ،

... فرق میان خانقاه داری و دکان داری بگویم، فراشنو! و
چنان فراشنو که من می گویم، نه چنانک از این دستاویزی برسازی
و پوستین دانشمندان، و درویشان، و صوفیان فرا کردن گیری از یراک
اهل خانقاه این سه قوم بیش نیستند، و هر چه از ایشان نیک اند، بهترین
مردمان اند، و هر چه از ایشان بداند، آخر از مردم عام و روستایی
واپس تر نیستند!

و هر که خانقاهی کند از بهر این دو چیز یکی کند: اگر از بهر آن
کند تا قومی آن جا می آسایند، و اگر از بهر علم خواندن؛ و در دنیا هیچ
کار در مقابل این دو نیوفتد، از بهر آن که:

کسی کاروان سرایی کند، یا رباطی، چندان مزد و ثواب او
را به حاصل آید که خدای داند. و در آن کاروان سرای دزد، و مفسد

ولشگری، و بد، و نیک باشد. و در آن جا کار بد کنند، و کار نیک کنند - و از ثواب هیچ کم نشود؛ زیرا که اول بنیاد آن بهر خدای تعالی بوده است، اگر چه بسیاری کارهای بد می رود، مزد و ثواب آن به جای خویش است.

پس چون خانقاهی که جای علم و عبادت است، و هیچ گناه نبرد الاً قلیل، و آنچه افتد از خطا باشد؛ پس هرگز از ثواب و فایده دو جهانی خالی نباشد... پس خانقاه ساز، و خانقاه داران عزیزان اند؛ اما در میان هر قوم دودهایی باشد که دیگران را بدنام کند... و دکان داری چه از کعبه برسازی، و چه از مسجد، و چه از خانقاه، و چه از نماز، و چه از روزه، و چه از حج، و چه از غزو، و چه از زهد، و چه از قرآنی، و چه از صوفی گری، و چه از پارسایی، این همه دکان داری است، و شین دین است...

« طمع » : سه حرف میان تهی :

و طمع ۳ حرف میان تهی است، و از میان تهی جز آواز نباشد و در او هیچ لب نباشد، و اخلاص و حقیقت نباشد که طمع همه ببرد هم چون طبلی میان تهی که آوازی باشد، و هیچ معنی نباشد، و هر کسی او به کار خدای تعالی دنیا ستاند، و دنیا سازد، آن آتش دوزخ است که می ستاند...

اگر این کس که در خانقاهی بنشست آن را بنشست تا مردمان به جای من تکویی کنند، و مرا پناهی باشد؛ و چون نکنند خانقاه بدرود کند، و به خشم برود، و مردمان را مساوی فرا گفتن گیرد، و زبان ملامت و غیبت در ایشان دراز کند، لابد این کس از همه دکان داران ملوم تر است، و هر چه ستاند هیچ حلال نتوان گفت؛ زیرا که بنیاد نه راست است، و قاعده نه برجای

خویش است ، آتش دوزخ است که می خورد . . .
هان و هان ! گوش دارا که همه کشتها به بر خواهد آمد ، و هیچ ضایع
نخواهد شد . ای آن کسانی که شما خانقاه داری می کنید ! چنان کنید که دین
خویش ، و آن بسیار خلق در سر آن نکنید !

و خانقاه دار آن چنان کی در اول باب گفتیم از سه قوم یکی
باشند : اگر صوفیان باشند ، و اگر درویشان باشند ، و اگر دانشمندان
باشند . . . اگر صوفیان اند ؛ به اهل صفه باید نگریست تا راه و سیرت
ایشان چه بود ، و چه گونه می زیستند ، ایشان را آن باید کرد !

و درویشان را ؛ . . . در فقرای صحابه باید نگریست ، تا راه ایشان
چون بود ، و ایشان چه می کردند ، چنان باید کرد !
و دانشمندان را ؛ در فضای صحابه باید نگریست ، تا ایشان چه
می کردند ، و راه ایشان چه بود ، و بر چه می رفتند ، و سنت و سیرت
رسول چه بود ؟ . . .

هر که بر سیرت ایشان رود خانقاهی که سازد آستانه بهشت است ، و
مرغزار بهشت است ، و در دنیا فاضل ترین جای گاهی آن است ، و دکانی
است آخرتی که در باز کرده است ؛ و هر که نه بر این سیرت ، دکانی باز کرده
است دنیایی و هر دکانی که در بازار باز کرده اند بهتر از آن است ؛ زیرا که
ایشان همه آخرین دنیا بر دام بسته اند تا به دنیا ، دنیا به چنگ آرند . و
این کس خدای ، و کار خدای بر دام بسته است ، تا دنیا و خلق به چنگ آرد ؛
و این در راه اسلام و بر مسلمانان شین است ، و بزرگ شینی است ؛ خدای
تعالی ایشان را و ما را توبه ارزانی دارد . . .
و اگر در این شهر ، و در این ده ، کلیسیا کردندی بهتر بودی از این
که خانقاه کردند !

(سراج السائرین - باب ۳ و ۴)

« روضة المذنبين » چگونه کتابی است ؟

یکی دیگر از متون گران قدر در زبان فارسی که تا به امروز کم‌نام مانده، و به زیور طبع آراسته نشده بود کتاب « روضة المذنبين » است. این کتاب در ۲۳ باب (ر. ف. : عنوان باب‌ها صفحه‌های ۱۱ و ۱۲، از مقدمه مصنف) نوشته شده، و همان‌سان که از عنوان آن به خوبی بر می‌آید مشتمل است بر مباحثی شیوا و ارزنده بالحنی گیرا و برادرانه، و سبکی دلنشین و آموزنده در : امیدوار ساختن نومیدان شکسته‌دل، و عاصیان بشولیده‌روزگار، و به ویژه تازه جوانان بزه‌کار که اکنون دست از بی‌راهی و نابسامانی پاك شسته و آگاهانه جویای راست کاری و بهروزی آمده‌اند.

یعنی آن کسانی که از در گاه خلق رانده شده و به در گاه حق پناهنده شده‌اند؛ بدین بویه که ایزد سائر العیوب، و غفار الذنوب قلم عفو بر گناه گذشته‌شان کشد و گوش جان ایشان از ساحت رحمت یزدانی این ندای روح نواز باز شنود که: «زعفوش بهره‌ورتر هر که افزون تر گنه دارد» ۱.

نویسنده در این کتاب همان گونه که می‌بینیم در همه جا روی سخن با چنان آدمیان دارد: او به کار افتادن نیروی عظیم این گروه تصیفه شده، و تازه نفس را در جهت نيك بختی جامعه و تکان دادن خواب آلودگان بد کار ارج می‌نهد، و آن را به هیچ روی نا دیده نمی‌انگارد.

« شیخ احمد جام » در این تصنیف با آوردن تمثیلاتی نغز و دلپذیر، و از راه توسل^۱ به آیات و احکام و اخبار، واستناد به قصص و امثال پر مغز پیشینان در زمینه فضیلت توبه، و مزد بازگشت از گناه، و گران قدری پاداش و درجتی که تائبان راستین راست، به جان می‌کوشد که این طبقه را از توبه^۲ خویش سیر و پشیمان نسازد؛ بل که ایشان رادل دهد، و جرأت بخشد، و در مسیر تازه‌ای که با امید فراوان گام هشته‌اند صمیمانه یاری‌شان کند. مبادا از بدگفت^۳ کثر اندیشان بد کنش، و نکوهش^۴ جان آهنج^۵ ایشان بیندیشند، و ریشخند عابدان ریاکار و زاهدان خشک نابکار را به چیزی بشمارند پس آنگاه سپر افکنند و میدان برای جولان ایشان خالی کنند.

در این کتاب « احمد جام » از این گروه نو تائبان در می‌خواهد که پیکاری پی‌گیر را که با خواست‌های پلید نفس بهیمی، و رفتارهای ناهنجار اهریمنی آغازیده‌اند مردانه به انجام برند، باشد که در صف آزادگان و نیک سیرتان جهان جای گزینند.

این است - کوتاه سخن - هدف عالی، و غرض غائی نویسنده از نوشتن این کتاب مستطاب؛ رسالتی بس شگرف و شکوه‌مند که تبلیغ آن از « شیخ جام » و دیگر پیران راه می‌سزد.

مصنف مقصود خویش را از این تصنیف با خواننده چنین

باز می‌گوید:

... و این کتاب را « روضه المذنبین و جنة المشتاقین » نام نهادیم تا مذنبان در این مرغزار چرامی کنند، و مشتاقان در این جنت تماشامی کنند

و این کتاب از بهر شکسته دلان ، و گناه کاران عارف مخلص راست ؛ تا ایشان در این مرغزار لطف لطیف چرا می کنند ، و اعتصام خویش به فضل خداوند خویش کنند ، و ما را به دعا یا دارند . و از این نوع سخن که در این کتاب است ، و این امیدها که گناه کاران را در این روضه است کم کسی گفته است ، و این سخن هر عامی را نشاید ، و این حدیث در نیابند ؛ اما هر گناه کاری که او مرد مؤمن و عارف مخلص باشد چون این سخن بشنود شاد شود ، و به بدکاری خویش از رحمت خدای نومید نگردد... (صفحه های ۶ و ۷) .

این کتاب از بهر آن کردیم تا باری به بدکاری خویش از رحمت خدای نومید نشوند ، که آن گاه به يك بارگی سردریا بان هلاك نهند چون بد می کنند ، و می دانند که بد می کنند ، و اعتقاد دارند که این بد است و حق را مقرر باشند مگر نجات یابند . . . (صفحه ۹)

اما ما می بینیم که قومی از این مؤمنان از طاعت و عبادت لاغرند لابد مرغزاری بایست تا ایشان در آن مرغزار چرای بی بکنند ، . . . و قوی دل ، و قوی ایمان گردند ، و از خدای عزوجل به بدکاری خویش نومید نگردند . . . ما مرغزاری پیدا کردیم ، و خوان رحمت بنهادیم ؛ هر که مهمان آید فرمان او راست ، و هر که نیاید لاغر و گرسنه می باشد او داند . ما این کتاب را از بهر مذنبان ، و مجرمان ، و نیازمندان ساختیم ؛ هر که سیر است از زبر سیری طعام نشاید خوردن ! . . . (صفحه ۱۱)

اما آن مؤمنان و مذنبان را که ایشان عاقل ، و عارف ، و مخلص باشند ایشان را نگرستن در این کتاب مسلم باشد ؛ اما آن کسانی که ایشان نه عاقل ، و نه عارف ، و نه مخلص باشند ، ایشان را نگرستن در این کتاب مسلم نیست ، زیرا که ایشان را خواندن این کتاب جزانکار ، و خسارت بار نیاورد . و این از آن گفتم که مرغزار گناه کاران است که مطیعان و عابدان را خود به شرب

عبادت و پنداشت پرورده، و بر آخور مراد بسته‌اند . . .
 اما این قوم گناه‌کاران، و شکسته‌دلان، که سرافکنده جرم خویش‌اند
 و عمر به باد دادگان‌اند، و خجل و تشویر زده تقصیرانند، و در دام صیاد
 گرفتارند، و کارد مشیت به تقدیر حکمت بر حلق ایشان نهاده‌اند، و ایشان
 به دیده معرفت در ظل حمایت و هدایت متحیر، و جان به لب رسیده و دل از
 دل بر گرفته، و در انتظار رحمت او که: آخر ما را بر ما نگذارد، و به‌گرد
 ما با ما کار نکند.

چون ایشان چنین کوفته روزگار باشند، و از خود و کار خود نومید
 باشند، لابد ایشان را امید می‌باید، و ریش ایشان را مرهمی باید، و آتش
 ایشان را آبی باید، که ایشان ضعیف، و شکسته دل، و نومید و لاغرند . . .
 (صفحه ۱۴) .

. . . این کتاب چنان کسانی را باید که هیچ کس در ایشان ننگرد، و
 او گنده همه خلق باشند، و دست تهی و آلوده گناه، همه خلق از ایشان
 اعراض کرده، بشولیده روزگار، خجل، و تشویر زده، ورد کرده همه رد
 کردگان باشند . . . (صفحه ۲۲۲) . وهم ر. ف: صفحه‌های ۱۷۶، و ۲۲۶.



نسخه‌هایی دست نویس که از این کتاب می‌شناسیم .

نسخه محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۱ نسخه‌ای است

۱ - عکسی است فراهم آمده از همان نسخه دست نویس که کاتب و
 مالک ارجمند آن آقای « محمد اعظم جامی الاحمدی » از اعقاب محترم « شیخ
 احمد جام » ساکن هرات، به پایمردی و معرفی دانشمند ایران دوست آقای
 مایل هروی شاعر و نویسنده افغانستان همراه با چند نسخه دیگر از آثار « شیخ
 جام » برای مطالعه و پژوهش در اختیار بنده گذاردند (ر. ف: انس‌التائین،
 صفحه‌های ۴۲ و ۴۳) . نسخه‌ها البته پس از رفع احتیاج برای مالک محترم
 آنها باز پس فرستاده شد .

جدیدالتحریر ، شماره عکس ۶۴۶۶ ، و شماره فیلم ۳۳۲۵ ، در ۲۱۳ ورق به خط نستعلیق بالنسبه خوش و گاهی شکسته ، آیات شریف قرآنی ، و اخبار و احادیث نبوی ، و به طور کلی ادعیه ، و عبارات عربی به خط نسخ متوسط کتابت شده است و عنوان باب‌ها با قلمی درشت‌تر از قلم‌متن .

اگر چند غلط‌های املائی ، و سقط ، و تصحیف در آن درمقایسه با نسخه دیگر از این کتاب که به زودی معرفی می‌شود (با نشانه‌رمز «م») کمتر است ، لکن در آن صورت قدیمی و کهنه بعضی از کلمه‌ها ، با کلمات جدیدتری جا به جا شده است ! برای مثال : « اگر » به معنی « یا » که در نسخه «م» به فراوانی دیده می‌شود ، در این نسخه به همان صورت « یا » در آمده است : و یا « ددیگر » عدد ترتیبی که پس از آن غالباً « سدیگر » به کار رفته ، به صورت « و دیگر » نوشته شده ، و هم چنین است « اینت » که به جای آن « اینست » کتابت شده . و باز حرف « با » که در نسخه «م» در مواردی بسیار به جای « به » آمده در این نسخه به همین صورت امروزمین « به » ضبط گردیده ؛ و چنین است در مورد کلمه‌های کهنه دیگر که صورت تازه‌تر و امروزمین بدانها داده شده است . کاتب کسرهای نشان اضافه را به « ی » بدل ساخته است . معنی پارسی بعضی از احادیث با قلم ریزتر در ذیل آنها نوشته شده ، اما آنها را در متن وارد نساخته است . از باب هجدهم است که کاتب نسخه به تدریج زیرنویس پارسی برای بعضی از اخبار و آیات با قلم ریزتری ترتیب می‌دهد .

برخی از خصوصیات لهجوی کاتب نسخه را از ثبت حرکات

برای حروف بعضی از کلمه‌ها می‌توان دریافت، مانند: دُرفشان، گُلو، سُرُب، نیر و . توش، و از این قبیل. افتادگی‌ها در حاشیه با قلم ریزتری به ثبت رسیده، و با ضبط نشانه‌ای در متن خواننده بدان هدایت شده است، و موید این معنی است که این نسخه با نسخه‌ای کهن و مصبوط مقابله شده است. کاتب خود در آخرین ورق نسخه در این باب چنین تصریح می‌کند:

« پس از اتمام تحریر این نسخه مبارکه با اصل مقابله شد هر جا کم و زیاد و سهو شده بود مطابق به کتابی که این از روی آن تحریر شده تصحیح گردید . »

و باز کاتب در پایان نسخه این چنین نوشته است :

« تحریر این نسخه شریفه مسمی به روضه المذنبین به تاریخ یوم جمعه دوازدهم شهر ربیع المولود سنه ۱۳۵۷ قمری مطابق ۲۳ ثور سنه ۱۳۱۷ شمسی اختتام پذیرفت . . . احقر المذنب العاصی محمد اعظم بن سلطان احمد الجامی الاحمدی . »

نشانه رمز این نسخه در مقدمه وزیر نوشت‌ها « د » است .

نسخه مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی :

نسخه‌ای است کهن که به شماره ۷۶۲۸ در این کتابخانه نگهداری می‌شود. نسخه در ۷۲ ورق ۱۹ سطری به طول ۲۶ و عرض ۱۰ سانتیمتر، و به خط نسخ متوسط کتابت شده است . کاتب نسخه شخصی است با شهرت «اسفزاری»، و تاریخ کتابت نسخه که در دو جا ثبت شده محرّم سال ۸۵۶ هجری قمری است. کاتب

در پایان نسخه از خواننده کتاب خواستار دعای خیر شده‌است:
 «تمت الكتاب بعون الملك الوهاب الضعيف الراجي فيض الله
 اسفزاری غفر ذنوبه وستر عيوبه تحریراً فی تاریخ شهر محرم الحرام سنه
 ۱۱۵۶ آمرزیده باد که کاتب این کتاب را به دعای خیر یاد (کند) آوری
 نماید.»

کاتب سپس این دو بیت شعر را نوشته است:

ای دل ز گمان آشنایی توبه زاندیشه قرب کبریایی توبه
 گر عز و جلال پادشاهی این است از زهد و صلاح پارسایی توبه

این نسخه در مقایسه با نسخه دیگر (نسخه «د») بسیار کهنه‌تر
 و حفظ صورت اصیل و کهن واژه‌ها در آن بیشتر مراعات شده است.
 يك بررسی کلی درباره رسم خط کاتب و چگونگی شیوه او در ضبط
 بعضی از کلمه‌ها به شکل واقعی خویش این نکته را می‌رساند که کاتب
 کم سواد، نسخه مضبوط و کهنه‌تری زیر دست داشته‌ام اما متأسفانه در مواردی
 که راهی به فهم درشت کلمه نمی‌برده‌است، در آن با سلیقه و پنداشت
 خویش تصرف‌هایی نابه‌جا روا می‌داشته است.

از این رو غلط‌ها و تصحیفات فراوان در این نسخه راه یافته‌اند
 حدّی که در مواردی بسیار عبارت ناخوانا و محرف و غیر مفهوم است.
 هم چنین غلط‌های املائی بسیار فراوان دارد که از ذکر آنها خود
 داری می‌شود.

به جاست که نمونه بعضی از کلمه‌ها که کاتب نسخه در درست
 خواندن و صحیح نوشتن آنها ناتوان بوده‌است به دست داده‌شود:

روز	به جای	زور (= زبر)
فکرت	»	نکرت
نجنده	»	مخنده
نپوشد	»	نپوسد
پنجاور	»	بینخاور (بیخ آور)
اینست	»	اینست ا
نیز گفتار	»	پیر گفتار
برابر کنند	»	بر او کنند
خاصان	»	خاسران
شیطان	»	نسیان
نخست	»	نسخت
آن آشنا	»	آن شما
خزنده	»	چرنده
آن کار	»	انکار
فهم	»	مهم
ازیر	»	ارزیز
عیبی	»	غیبی
پیش روی	»	پس روی
شرح	»	سرج
متعلم	»	معلم
جمع	»	خود

مشیت د مسبب

ثریا د ثری

روز غم د روز غیم

در کتابت آیات و احادیث با املاهای ناصواب، وسقط کلمه، یا کلمه‌ها، و در مواردی جمله یا جمله‌هایی از متن آیه یا حدیث هنگامه کرده است! یکی از خبرهای متن موافق با ضبط کاتب نسخه برای نمونه آورده می‌شود:

سخن معاشر الانبیاء اولاد غلات دنیا واحدا و شراعقا فتخلفه (صورت درست آن، در باب ۱۹ کتاب صفحه ۱۷۹ ملاحظه می‌شود).
و باز نمونه یکی از جمله‌ها مطابق با دست نوشته کاتب: فرشتگان بزودی یجدررد بگفتند! به جای: فرشتگان بروی به جدل بگفتند، و مانند آن بسیار است.

خصوصیات لهجوی کاتب در نوشتن بعضی از کلمه‌ها چنین آشکار شده است:

مشتهد (مجتهد) - توشه (تشنه) - کلیمه (کلمه) - سیخته (سوخته) - بوستون (بستان) - خوشك (خشك) - بکشد (بکشت) - فرومندگان (فرومندگان) - و مانند: يك ته نان، به بردم، قلاش، شیشم، هیشدهم، و از این دست...

نشانی رمز این نسخه در مقدمه کتاب و زیر نوشت‌ها «م» است.

روش تصحيح در اين متن؟

اکنون با اطلاعی که از چگونگی نسخه‌های موصوف از این کتاب به دست داده شد، بدیهی است که اعتماد کلی بر هر يك از آنها و چاپشان جداگانه و بالاستقلال بی‌اعتناء به نسخه دیگر کاری است البته خطا و ناصواب از بسیاری غلطها، و سهوهای کاتبان، و تصرفات نابه جای ایشان، و تصحیف و سقطات فراوان که متأسفانه بر هر دو نسخه طاری شده است.

با این وصف برای تصحیح متن و بیرون آوردن نسختی پاکیزه از کار - که هر چه بیشتر به اصل نزدیک باشد - واجب آمد که مقابله و مطابقه نسخه‌ها در بی‌طرفی، و با رعایت امانت، و بذل حوصله، و دقتی تام و تمام صورت گیرد بدان‌سان که ناچیزترین سهمی نصیب اعمال نظر و سلیقه شخصی نگردد. بدین سبب پیشروی در این کار با تأنی و کندی بسیار صورت گرفت، و در تمشیت آن مدتی مدید صرف شد.

آیات شریف مذکور در متن کلاً با قرآن مجید مطابقه شد، و هئیت تمام و درستی از آنها موافق با عین صورت مضبوط در مصحف عزیز، باقید شماره آیه، و نام و عدد سوره، در فهرستی یاد داشت و به متن ضمیمه شد (صفحه ۲۲۷ به بعد).

در باب روایات و احادیث مورد استناد مصنف در این متن بدین شیوه عمل شد که با فحوی بلیغ و استقصایی پی‌گیر منابع حدیث از صحاح‌سته، و مسانید اربعه، و امتهات کتبی که در معرفی طبقات محدثان

نام بردار، و طبقه بندی و شناخت اقسام حدیث فراهم آمده، و بعضی از تفاسیر معتبر عامه و شیعه امامیه که همدوش با تفسیر آیات مبارکات به اخبار و روایات به مناسبت اشاراتی دارند به مطالعه دقیق گرفته شد و صورت درست و متیقن هر حدیث استخراج و ثبت گردید.

و از آن جا که کتاب «روضه المذنبین» متنی صوفیانه است، نویسنده این سطور گذشته از انتخاب صحیح ترین و مستندترین صورت هر حدیث از میان همه وجوهی که برای آن ذکر شده بود، خدمت دیگری را نیز به موازات این کار بر خود لازم دید و آن تالیف معتقدات و اقوال ابدال، و اقطاب صوفیه، و نظرات صاحب دلان و بزرگان اهل تمیز در باره آن احادیث بود که با مراجعه ای دامنه دار به منابع معتبر از مناقب عرفا، و مقامات اولیاء، و مقالات مشایخ کبار صوفیه، بعضی از رموز و اشارات صوفیانه، و نکته های بدیع و قدرمند عرفانی در باب آن احادیث فراهم آمد، و در مجموعه ای با ذکر نام و خصوصیات کتب مرجع به متن الحاق شد. (از صفحه ۲۴۳ کتاب به بعد)، تا مگر پویندگان این راه را سودمند افتد، و این افتاده ناچیز را به دعای خیر یاد کنند.

و اما در مورد ضرب المثل های تازی و پارسی، و سخنان حکیمان که در این متن آمده است، درست ترین صورت آنها در کتب امثال و اخلاق و قصص پیشینیان جست و جوشد و یادداشت گردید.

«شیخ جام» در این کتاب اشعاری از خویش به مناسبت آورده است که آنها نیز از تصرف نسخ جان سالم به در برده، و غالباً دستخوش اختلال وزن، و از هم کسینختگی نظم طبیعی و از دیاد و نقصان در کلمات

و تقدیم و تأخیر مصاریع و ابیات شده است. این شعرها با آنچه در آثار دیگر « شیخ »، و کتاب شعر او (ر. ف: مفتاح النجات ص ۲۴-۲۹) به ثبت رسیده، وهم چنین با اشعار کتاب « حدیقة الحقیقة » قطب الدین محمد بن مطهر نوه وی که در فاصله زمانی نه چندان زیاد از جد خویش می زیسته و از کتاب شعرش به مناسبت در « حدیقة » نقل نموده است مقابله شد، و صورت درست تر آنها استخراج و به متن منتقل گردید. برای سهولت مطالعه و پیش گیری از ملال خواننده از آوردن اختلاف نسخه ها و ذکر تفاوت های بدیهی البطلان خود داری گردید؛ بدین قدر بسنده شد که صحیح ترین صورت کلمه ها، واصل ترین ساخت جمله ها و عبارات یافته شود و در متن ضبط گردد، و آن صورت دیگر که واجد وجهی از صحت باشد در زیر نوشت جای گیرد.

کلمه ها و عبارت های ساقط شده از يك نسخه از نسخه دیگر

ترمیم شد.

بعضی از حروف یا کلمه هایی ساده که در هیچ کدام از نسخه ها نوشته نبود، لکن وجود آنها برای رعایت ربط و نظم سخن لازم می نمود در دو کمان جای گرفت و به متن افزوده شد.

با همه پژوهشی که به عمل آمد عاقبت چند کلمه مفهوم نشد. در این مورد صورت نسخه کهنه تر در متن جای گرفت، و صورت مذکور در نسخه دیگر باقید نشانه پرسش در زیر نوشت آمد.

مقداری از واژه های مذکور در متن « روضه المذنبین » صورت بنلادی محلی دارد که در حقیقت از الفاظ متداول و معهود در خطه پهناور خراسان بزرگ به شمار می رفته است؛ به منظور دریافت صورت

اصیل آنها در سایر نوشته‌های «ژنده پیل» تفحص شد، و شکل صحیح و کهن آنها ضبط گردید.

در آغاز تصمیم بر این بود که توضیحی متناسب با واژه‌های نادر و آن دسته‌ای از ترکیبات کهن متن که ممکن است برای بعضی از خوانندگان امروزی تازگی داشته باشد همراه گردد، و یادداشت‌های بسیاری در این باب گرد آورده شد؛ اما از آن جا که در کتاب حاضر به نقد و معرفی تفصیلی افکار و آراء «شیخ جام» و فرزندان وی، و هم چنین تنظیم بخش مبسوط و مشروح احادیث و توضیحات عرفانی آنها سهم بیشتری اختصاص داده شد، از چاپ آن یادداشت‌های توضیحی در این جا فعلاً خودداری شد، و به موقع دیگری موکول گردید تا چاپ متن بیش از این در بوته تعویق نماند، و نیز کتاب به حجمی غیر طبیعی دچار نگردد. علی‌المجاله فهرستی مفصل و الفبایی از واژه‌ها و ترکیبات متن فراهم آمد و با ذکر شماره صفحه‌های مربوط بدانها به کتاب الحاق گردید.

* * *

شیوه نگارش این کتاب.

هم زمان با معرفی آثار «شیخ جام» در بحثی مشروح بعضی از خصوصیات نثر او را در نوشته‌هایش بر شمردیم؛ و اینک به اختصار یاد آور می‌شویم که کتاب حاضر همان گونه که از این پیش اشاره شد، متنی است صوفیانه و کما بیش واجدهمان خصوصیات که در باره سایر آثار «شیخ جام» گفته آمده است، یعنی دارای نثری غیر مصنوع، با

جمله‌هایی کوتاه، روان، ساده، و پخته، و عاری از هر تعقید و پیرایه لفظی، و بیشتر نزدیک به زبان محاوره و مخاطب. اینک به چند نکته درباره سبک انشای این کتاب به اجمال اشاره می‌شود:

چرا کتاب به پارسی نگارش یافته است؟

«... و کاری که کسی می‌کند باید که فایده همه نگاه دارد: اما اگر این کتاب را به تازی کردمی خاص را و اهل فضل را فایده بودی، و عام بی نصیب ماندی؛ پس ما این کتاب را به پارسی انشاء کردیم تا هم خاص را و هم عام را بهره باشد...» ص ۶.

مباحث این کتاب از دل به کاغذ می‌رود، و نه از کاغذی به کاغذ دیگر:

«... و ما را از این کتاب از آن رنج می‌رسد که هر که کتابی کند، اغلب آن باشد که از کتاب‌های دیگر، و نوشته‌های دیگران چیزی بر گیرند؛ ما این کتاب‌ها که می‌کنیم از دل به کاغذ می‌بریم، نه از کاغذ به کاغذ می‌بریم، رنج از این است. اما این سخنان بکر است و دست زده و زبان زده هر کس نیست. مرد مردانه باید تا از بکر حلاوت تواند یافت؛ اگر کسی را در مردی و شهوت خللی باشد، هرگز حلاوت بکر نیاید. نامرد بکر را دشمن دارد؛ زیرا که نامردی و سست رگی او پیدا آید. از بکر حلاوت مردان مرد یابند. سخن بکر را نیز حلاوتی دیگر باشد، و خواننده آن لذتی دیگر یابد، که از دیگر سخنان مستعمل نیابد، و سخن بکر اگر چه به الفاظ نیکو نباشد، در وی حلاوتی

ولذتی دیگر باشد. « باب دهم ص ۹۹ .

سر رشته مطلب را از دست فرو نمی گذارد :

«... اکنون با سر سخن اول شویم که مقصود از این فصل آن است که ... ص ۱۹۶. اکنون آمدیم به حدیث آنچه از این فصل مقصود بود ... ص ۱۹۸. اکنون با سر سخن شویم و در اصل و مایه خویش بنگریم ... ص ۱۰۰. آمدیم با سر سخن که می گفتیم که در هر کاری ص ۱۱۳. اکنون با سر سخن شویم و با سر آن درج که گفتیم که سر باز کرده آید ... ص ۶۲.

نمونه‌ای از حکایت پردازیه‌ها برای بهره‌گیری از مباحثی که طرح شده است :

«... شتر خراسی با شتر کاروانی مناظره کرد. شتر خراسی گفت: خدای عزوجل بامن فضل بسیار کرده است که مرا بر یک جای می‌دارد، و شما را در تک و پوی ورنج در افکنده است!

شتر کاروانی گفت: حال خویش مرا بر گوی! تا تو را چون می‌دارند که تو این همه شکر می‌کنی؟! شتر خراسی گفت: من در یک روز ده خراس بکنم و خداوند من مرا چشم باز بندد، و در آن خراس می‌گرداند، تا آنکه که روغن از کتان بیرون آید. گفت: چند بار کشی؟ گفت: آسیا سنگی می‌کشم، و جوالی پرریگ. این هر دو بار کشیدن من باشد. گفت: چه خوری؟ گفت: کنجاره، و گاه، و پندانه! شتر کاروانی را خنده آمد؛ گفت: ای بی‌چاره! که خبر نداری از آن

تماشاهای ما و صحراهای پر گیاه، و مرغ زارهای خوش. و هر روز جایی دیگر، و شهری دیگر دیدن، و در صحرائی دیگر تماشا کردن، و بر مراد خویشتن رفتن، و خوردن، و آشامیدن.

و تو چنین بر من افسوس می کنی، با این همه رنج و بند که در پیش داری! اما تو معذوری که از راحت جهان جز خراس نصیب تو نیامده است: قومی از مردمان سخنی چند به تقلید از مقلدی دیگر فرا گرفتند، و آن را اصلی ساختند، و می پندارند که جز از این هیچ کاری دیگر نیست. اگر ایشان از قدم تقلید مقلدان بیرون آمدندی، بدانستندی که به جز از آن که ایشان در آن اند، کارهایی دیگر است، و به جز از آن خراس جهانی دیگر است...)

از باب ۱۶ ص ۱۴۸ - ۱۴۹. و هم چنین ر. ف: داستان آن مرد از اسرائیلیان که گناه بسیار می کرد، و ماجرای توبه وی، ص ۵۴. و حکایت: «خواجه امام اسعد» که بر او فتوی کفر کردند، و مقرر گشت که بر سر چهار سوی نیشابور بردارش کنند، ص ۶۱. و حکایت پادشاه و مرد کاردگر، ص ۱۶۶. و حکایت جوانی که در کوی رزان تیر می انداخت و بر پسر مهتر آمد، ص ۱۷۰. و حکایت مادر با فرزندش در روز عید، ص ۲۲۲ و حکایت های دل انگیز دیگر.

نمونه تمثیلات نغز:

«مثل اهل معنی چون مثل سنگ آتش زنه است: اهل دعوی آتش از اهل معنی فرا گیرند، و در پاره ای چوب و خاشاک و درمنه زنند؛ روشنایی نماید، ولیکن هم در ساعت با زفر و نشیند که نه آتش ماند و نه روشنایی، و مردم دعوی در تاریکی و گمراهی بماند که نه راه فرایس داند، و نه راه فراپیش...» ص ۴۷.

... در شرع چنین است که : هر که بنده‌ای بخرد به عیبی که می‌داند که او دارد ، او را بدان عیب بازتواند داد ، و خود باز ندهد . چون ما را به ظلومی ، و جهولی بخريد هرچه ما می‌کنیم که بد است از نادانی می‌کنیم . اگر این عیب بر دست خریدار افتاد ، هم تو خریدی ! و اگر معیوب بودیم هم تو می‌دیدي ، بدین عیب ما را بخريدی ، در کرم نزد که باز دهی ، بوذر بوزجانی راست :

تو به علم ازل مرا دیدی	دیدي آنچه به عیب بخريدی
تو به علم آن و من به عیب همان	و ازن آنچه خود پسندیدی

ص ۱۴۳-۱۴۴

نیز ر. ف : صفحه‌های ۳۶، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۹۵، ۱۹۶، و ۲۰۲ .

استشهاد به آیات شریف قرآنی :

مصنف در بیان مطلب محض تیمن و تأیید گفتار خویش گاهی به آیتی تمام از کلام ربّ العزّة استشهاد می‌جوید ، و گاهی به ذکر اجزایی از يك آیه بسنده می‌کند ، (ر. ف : فهرست آیات قرآنی در آخر کتاب) ، و بهر تقدیر کم می‌افتد که پارسی آیات را به دست دهد جز در مواردی نادر ، که مفاد آیت را باز می‌گوید : یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر = خداوند سبحانه و تعالی می‌گوید که : من که خداوند پروردگار شما ام می‌خواهم به شما آسانی ، و نمی‌خواهم به شما هیچ رنج و دشواری ، ص ۵۳ .

گاهی به عکس این عمل می‌نماید ، یعنی محصل آیتی را در عبارتی پارسی حل می‌کند بی آنکه آن آیت را بیاورد : حق سبحانه و تعالی

در کتاب عزیز خویش می گوید که: «ما این شمس و قمر را دو نشان کردیم و شب و روز را دو نشان کردیم تا آیت جهانیان باشند در این آیات و نشان بسیار است: یکی آن که تاجها نیاں عدد سال، و ماه، و ایام... و تاریخ روزکارها بدانند» باب ۱۹ ص ۱۷۹ - که نویسنده در بیان این مطلب ناظر به آیة‌های پنجم و ششم از سوره «یونس» - سوره دهم، از قرآن مجید بوده است.

استناد به روایات و احادیث نبوی:

احادیث و اخبار بسیاری در این متن مستند نویسنده است که فهرست تفصیلی آنها همراه با توضیحاتی در «بخش احادیث» در پایان کتاب دیده می شود.

در این باب شیوه مصنف بر این است که حدیثی را به مناسبت مطلب ذکر می کند، و سپس پارسی آن را به دست می دهد، و همین پارسی‌های اخبار است که علاوه بر یاری دادن خواننده در درک بیشتر مفهوم هر حدیث، به خاطر اشتمال آنها بر مقادیری قابل اعتنا از واژه‌های سره و کهن فارسی نیز بسیاری سودبخش می افتد.

و پیش می آید که پارسی خبری را نقل می کند بی آنکه صورت آن را در متن عربی به دست داده باشد. مثال در صفحه‌های ۵۳، ۵۵، و ۱۶۵ و اینک يك نمونه: «رسول ﷺ روزی به گورستانی بگذشت؛ گفت: اهل این گورستان بیشتر از چشم زدگی در این گورها اند! گفتند یا رسول الله! مرد از چشم زدگی در گور شود؟! گفت: آری. چشم بداشتر را در دیک کند، و مرد را در گور، ص ۶۵ - برای اطلاع بر این

حدیث نبوی ر . ف : «جامع الصغیر» ج ۲ ص ۶۹ ، «شرح تعرف» ج ۲ ص ۲۳ ، «سفینة البحار» ج ۲ ص ۳۰۲ ، «واحدیت مثنوی» ص ۱۵۱ .

بعضی از معادل‌های پارسی که نویسنده برای لغات و ترکیبات عربی آورده است : رحم الله خلفایی = رحمت خدا بر خلیفتان من باد ! (ص ۲۳) . فلیعمل ماشاء = گوکار کن هر چه خواهد (ص ۵۷) ، لن یلج الجنة احد کم بعمله = در نشود هیچ يك از شما در بهشت به عمل خویش (ص ۹۱) . الم اعلمك ما انزلت علی رسولی ؟ = نه من ترا قرآن در آموختم آنچه بر رسول خویش فرود فرستادم ؟ (ص ۹۳) . طویت الصحف وجف العلم = نسخت در نور دیدند و قلم خشک شد (ص ۴۴) ، من لم ینق لکم یذکر = هر که نپوشید نداند (ص ۱۱۴) . فاته = ازوی در گذرد (ص ۱۱۳) . لم یزدوا فی ملکی جناح بعوضة = بنیفزاید در مملکت من به پیرسارخکی (ص ۱۶۸) لم ینقص ذلك منی شیئاً الا کما لو ان احد کم مرّ علی سفر البحر فغمس فيه ابرة ثم انتزعها = نقصان نیاید در ملک من چندانی که از شما یکی به کنار دریائی بگذرد ، و بدان دریا سوزنی فرو برد و باز بر کشد (ص ۱۶۹) . الا فکلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة = بدانید و آگاه باشید؟ که شما همه نگاه بانان اید ، و پرسند شما را از آنچه شما را بر آن نگاه بان کرده‌اند (ص ۱۷۷) . اهل ذکری فی نعمتی = کسانی که مرا یاد کنند و به یاد کرد من نازند در نعمت من اند (ص ۱۸۸) . یسروا ولا تعسروا فان الله بعثکم میسرین ولم تبعثوا معسرین = آسان فرا گیرید کارهای بندگان خدای را بر ایشان ، و دشوار فرا مگیرید مرا فرستادند آسان فرا گیرنده بر شما و فرستادند دشوار فرا گیرنده بر شما (ص ۵۲) .

مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ وَابْصَرَ رَجُلًا يَصَلِّي فَجَعَلَ يَنْقُرُ كَمَا يَنْقُرُ الْغُرَابُ؛
 فقال رسول الله ﷺ: لو مات علي هذا مات علي غير دين محمد = رسول ص
 به جایی می گذشت ، مردی را دید که نماز می کرد - سر بر زمین می زد هم
 چنان که کلاغ چنگ بر زمین زند ؛ مهتر گفتم ص که : اگر این مرد بر چنین
 نماز بمیرد ، نه بر دین محمد میرد (ص ۱۱۱) نیز ر . ف : صفحه های ۴۷ ،
 ۵۳ ، ۶۵ ، ۸۲ ، ۹۱ ، ۱۱۲ ، ۱۶۵ و موارد دیگر .

برای ارائه شیوه ارزنده « شیخ احمد جام » در کیفیت پارسی
 کردن لغات و ترکیبات عربی ، علاوه بر نمونه های بسیاری در این متن
 که خواننده در حین مطالعه بر آنها آگاهی می یابد ، مثال های دیگری
 نیز در این خصوص از کتاب « سراج السائرین » به لحاظ اهمیتی که
 دارند ، در این جا نقل می شود :

اللهم انى اعوذ بك من شر ما علمت و من شر ما لم اعلم = ای
 بار خدای ! من به تو باز داشت می خواهم از بدی آنچه می دانم ، و از بدی
 آنچه نمی دانم . (باب ۱۸)

إذا أحب الله عبداً ابتلاه ، و إذا أحبَّ الحبَّ البالغَ اقتناه =
 چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد او را آزمون کند به بلا ، و چون
 نهمار دوست دارد او را اقتنا کند (باب ۹) .

يا ايها الناس ! توبوا الى ربكم ؛ فانى اتوب الى الله تعالى
 فى اليوم مائة مرة = ای مردمان ! باز گردید با خدای شما ؛ به درستی که
 من باز مردم با خدای تعالی در روزی صد بار (باب ۱۸) .

جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين = يك كشي از
 كشي‌های حق بهتر است از عبادت‌ها كه پری و آدمی کرده‌اند . . . (باب ۹)
 ولكنهم يحلفون ويأثمون = ولكن ایشان سوگند می‌خورند و
 بزه مند می‌شوند (باب ۱۸) .

ان الله يحبّ الابدال الاخفاء الاتقياء = خدای دوست دارد آن
 نیکو روزگاران پوشیده کار را كه متقی باشند . (باب ۱۹)

ان من مكارم اخلاق النبيين والصدّيقين والصالحين البشاشه اذا
 تراوروا . . . = از نیکوئی اخلاق پیغمبران و بسامانان است همیشه گماران
 بودن به وقت زیارت‌ها (باب اول)

وجعل رزق الاتقياء من حيث لا يحتسبون = وروزی پرهیزگاران
 از آن جاگیرند كه بنیوسند (باب ۲)

ايّاكم وكثرة الحلف في البيع = بر شما بادا كه حذر كنيد از
 سوگند بسیار در خرید و فروخت (باب ۱۸)

ان الله يحبّ كل محترف = خدای دوست دارد مؤمن پیشه‌دار را
 (باب ۷)

افحسبتم انما خلقناكم عبثا = یا شما پندارید كه شما را برای
 بازی آفریده‌ایم؟ (باب ۷)

واشوقاه الى لقاء اخوانی = ای كاشکی! بدیدی برادران خود را
 (باب ۱۱)

یحسب احدهم انه على شيء وليس على شيء = پندارند که
برکاری اند ، و برهیچ کار نباشند (باب ۸)

ليسوا بانبياء ولا شهداء ؛ يغبطهم الانبياء والشهداء = نه پیغمبران
ونه شهیدانند ؛ اما پیغمبران و شهیدان به ایشان پژوهش برند . (باب ۱۰)

يتعلمون القرآن على كبر سنهم = قرآن را می آموزند به پیری آموزی
(باب اول) .

ان الفاجر يرى ذنوبه مثل ذباب مرّ على انفه فذبه عنه =
بد مرد گناه خویشتن را چنین بیند که مگس بر بینی وی نشیند آن
را از خود باز کند (باب ۱۹) .

ان المؤمن كيس فطن ، و المنافق همزة لمزة = به درستی که
مؤمن در یابنده و زیرک بود ، و منافق بد زبان بود از پس پشت و رو یا روی
(باب دوم) .

يقدم على ربه سيّداً و شريفاً = بازرسد با خدای خود به مهتری
و بزرگواری (باب ۴)

و كَلَّ عَلَيْهِ قَرِينَةٌ مِنَ الْجِنِّ = بر او گماشته اند قرین او از
دیوان .

ان الله يؤيد هذا الدين = خدای نیرو دهد این دین را (باب
اول) .

ر کبوا دواب الهماليج - بر نشسته باشند اسبان رهوار (باب ۱۵)

انك اذا من اخوان الشياطين = چون چنین است تو از برادران

دیوانی. (باب ۲۰)

اذا غابوا لم يفتقدوا = چون غایب شوند ایشان را باز نجویند؟

(باب ۱۷)

اولئك هم المتطهرون = ایشان اند پاکى کنندگان (باب ۲۰)

تطوى فيه العافية = بساط عافیت در نوردند (باب ۱۴)

عليكم بالصدق = بر شما باد به راست کاری و راست گفتاری (باب ۱۲)

النّاكح النائم افضل من الصائم القائم = خواب آن کس که زن

دارد فاضلتر از نماز و روزه آنکس که زن ندارد (باب ۲۰).

ما بال اقوام يقولون كذا و كذا ؟ = چه بوده است این گروهانی

را که چنین و چنین می گویند؟ (باب ۲۰).

من جعل شهوته تحت قدمه فر الشيطان من ظله = هر که آرزوی

خود زیر قدم آرد، دیو از سایه او بگریزد (باب ۲۴).

واخوانه صالحين = و دوستان او بسامانان باشند (باب ۱۹).

أدخلوا جنتي = در روید در بهشت من (باب اول).

هم الاسفلون = ایشان فروترینان اند (باب ۱۶) .

تزوج و الا انت من المذنبين = زن خواه یانه تو از تکوهیدگان
باشی (باب ۲۰) .

جبال الرواسی = کوه های بیخ آور (باب اول) .

زوجنی قبل أن أبرح = مرا زن ده پیش از آن که فراتر شوم
(باب ۲۰) .

اعتزلوا ! = به یک سوشوید! از میان این جمع (باب اول) .

یستغفر له = آمرزش خواهند او را (باب اول) .

انجی = رهاننده تر (باب ۱۲) .

افضل الجهاد ترك الجهل = فاضل ترین غزاهای دست برداشتن است

از جهل (باب ۶) .

اختصاصات دستوری

برای ارائه نمونه به چند نکته از خصایص دستوری این متن کهن به اجمال در این جا اشاره می‌شود :

«اگر» به معنی «یا» که به استناد قول صاحب «المعجم» از خصوصیات لهجه مردم خراسان خاصه اهالی سرخس است ، در این متن به فراوانی به کار رفته است :

هر کجا زمینی ، یا بیشه ، و اگر جایی باشد که ۳۵ . و چون آتش نباشد يك شاخ هیمه ، و اگر يك خروار ، به صدسال در پیش خود بنهی ۳۷ . هر سخنی که تو از این به اول برخوانی ، و اگر بر کسی دیگر عرض کنی ۶۱ . اگر درمی در همه عمر خود خرج کرده باشد اگر از بهر خدای ، و اگر از بهر ریا ۱۱۳ . قومی عشق را بیش از این مصور نه اند که : اگر زنی ، اگر مردی بر یکدیگر عاشق شوند ۱۲۶ . و اگر تقدیم کنیم که بیابانی ، اگر کوهی که ۱۲۹ . هر که او چیزی نبردوستی خدای عزوجل اختیار کند ، و اگر چیزی از آن بهتر داند ۱۳۲ . و اگر جایی جراحی رسدش ، اگر بیماری ، اگر دردسری

رسدش ۱۴۳ . و نیز در صفحه‌های ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۲،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۸، ۲۰۱، و ۲۰۲ .

« اینت » ! : کلمه اشاره مرکب با ضمیر مفرد مخاطب :

اینت پارسامردی که اوست! ۲۱۵ اینت قومی پرپنداشت و احمق
که ماییم! ۸۴ اینت مردی نیک که منم! ۱۶۰ اینت ادبار، و اینت سیاه
کلیمی و بدبختی که در این کس کام یافته است! ۱۷۸ اینت نیک‌شوانی
که تو هستی! فردا از عهده رمه بیرون توانی آمد؟ ۱۷۶ .

به کار بردن عددهای ترتیبی « ددیگر » (= دوم) ، و « سدیگر »

(= سوم) :

خدای عزوجل فرزندان آدم به چهار قسمت کرد: یک قسمت
انبیا و رسل‌اند، و ایشان بهترین خلق‌اند . ددیگر قوم مؤمنان و مخلصان
و عارفان‌اند، و ایشان عزیزان دوجهان‌اند . سدیگر قوم منافقان‌اند
و جای ایشان در که اسفل است . قوم چهارم کافران‌اند ۱۵۸ .
... اوّل که بخواند به حساب گاه مردی را خواند که قرآن
جمع کرده باشد . ددیگر مردی را که در سبیل خدای کشته باشد .
و سدیگر مردی را که خداوند مال بسیار باشد ۹۳ .

... اکنون این کیمیا‌های دینی بدان که چیست : اوّل کیمیای

هدایت و معرفت است . ددیگر کیمیای اخلاص و صفاوت است . سدیگر

کیمیای عقل و علم و حجت است . چهارم کیمیای تقوی و زهدات

است ۱۱۴ .

... ددیگر قوم که دل در مسبب بسته‌اند ۲۰۱ .

و هم‌چنین به صورت اضافی :

قوم سدیگر از مؤمنان ۱۵۹ . بار ددیگر در گناه افتاد ... بار

سدیگر کرده پیامد ۲۲۵ .

ترکیب « با » + ضمائر ، و اسم‌های اشاره به صورت : بازان (فازان) ،

بازین ، بازو ، بازیشان :

بازان ، فازان = با آن : آب چشم که توش معرفت و محبت

بازان یار نباشد ، سقا یک مشک به یک تا نان فرود شد ۳۷ . صحبت خلق

چون زهر کشنده است چون پادزهر بازان به هم نباشد ۱۷۴ . چون

ندامت دل و استغفار زبان بازان یار گشت سبب رحمت گردد ۴۵ .

این کلمه از سر تحقیق گوید ، و اخلاص بازان به هم باشد ۴۶ .

و هر کجا که از آن معنی بویی بود ، و معرفت بازان قرین بود ... ۷۸ .

نور معرفت و چراغ هدایت او را بازان اصل خویش رسانید ۱۲۲ .

اگر معصیت‌داری که ندامت بازان باشد به اضعاف مضاعف بر گیرند ۱۷۳ .

کار این بازان مزدور برابر نتوان کرد ۱۳۱ . بر سر هر راهی شیطانی

ایستاده است شما را بازان راه می‌خواند ۲۱۲ .

بازین (= با این) :

در تقبیح و تخلیط برادر مسلمان مکوش که طاعت و عبادت

بازین پای نیارد ۸۳ . ما را که نه طاعت مطیعان است ، و نه عبادت

عابدان ، و نه زهد زاهدان ... بازین همه عجب و تکبر و حسد و ریا

هر روزی کمترین ده مسلمان از مایا زارد ۸۴ . ما را بازین شکسته‌دلان

کارهاست که با مطیعان و عابدان نیست ۱۶۵ . فضل دوستی از فضل
 قیل و قال جداست : این بازان و آن بازیین هیچ مناسبت ندارد ۱۳۲ .
 بازو (= با او) :

و چون می‌داند که کار نه‌چنان است که او را شاید ، و امید او
 به کار خویشتن باشد ، خود دوست ندارد که بازو رسد و از کار کردن
 نومید شود ۴۱ . هر چه مؤمن مخلص به من گمان برد من بازو آن
 کنم ۵۲ . کیمیای عشق هم طبع و طعم آتش دارد : سوزنده است ،
 و نیست کننده ، و خوردنده ، و فروزنده است ؛ تا نخورد نیفروزد ،
 و هر چه بازو باز کوشد ، تا نیست نکند ، و پاک بنسوزد ، آرام
 نگردد ۱۲۹ . کار دوستان آن باشد که : نبینی مگر او را ، و نستانی مگر
 از او . . . و نشنوی مگر از او ، و نخوری مگر بازو ، و نشینی مگر
 بازو ، و نخسبی مگر بازو ۱۳۳ . یوسف باید که به ملکت رسد ، و ابن
 یامین بود که بازو بود ۷۶ . اگر همه عقل عقلا آن یک تن را باشد که
 بازو علم نباشد در وی هیچ نفع نباشد ۱۹۸ .

بازیشان = با ایشان :

برظاهر فرمان‌ها دهد ، و درباطن بازیشان نشانی‌ها دارد ۱۶۳ .
 عقل و علم و معرفت هر سه در این مسئله موافق شدند من بازیشان
 بر نمی‌آیم ۱۶۹ . این تیر من در فاخته انداختم . . . و این زخم من
 زده‌ام ، اکنون تو هر چه بازیشان می‌خواستی کرد با من کن ۱۷۱ .
 انبیا و رسل را که به خلق فرستادند اسباب آن بازیشان بفرستادند ،

و پادزهر آن به دست ایشان دادند ۱۷۴ . چون روز قیامت آید ایشان می آیند بامن با خروارهای گناه و معصیت و خطا ؛ من حساب بازیشان به کرم خویش کنم ۱۹۱ .

« فا » به جای « با » :

در افواه خلق در است که گویند فا روی فلان کس چنین گفت . . . و چون از پس پشت گفته باشد گویند سهل است هر چه نه فا روی وی گفت ۷۴ . و راه فرا هیچ کس نمی دانست مگر فا ما ۱۶۵ . اولیای خدای عز و جل به چیزی عزیزاند که خلق فازان نبینند ؛ مجاهدت ایشان هم چنین است که خلق فازان نبینند ۲۱۸ .
به کار بردن پیشاوند کهن « فرا » از مختصات زبان دری به فراوانی به صورت ساختن ترکیباتی از آن با اسم ، ضمیر ، و فعل .

چون از فرا پیش او فراتر شود ۶ . هر چیزی که از من به شما رسانند که موافق قرآن باشد فرا ستانید ، و هر چه نه موافق قرآن باشد فرا مستانید ۵۳ . همه اجناس خلق که فرا آدمی رسند ترسند ۷۸ . و هر چه حق که فرا ایشان بگویی یکی قبول نکنند و فرا نستانند ، و به جفای مردمان دست بیرون کنند و هر چه شان دست فرارسد از بدی بکنند ۱۱۲ قیاسی فرا دست تو دهم ۱۲۵ . و چون یکی از ایشان جایی فرا دیدار آید هم چنان می کنند که چون آن کلاغان بازی رایبند همه گرد آیند ، وقاغ قاغ فرا کردن گیرند ۱۵۱ .
ای مرد کم خرد نادان ! اولیای خدای عز و جل از انبیا فراتر

باشند، و از صحابه رسول فراتر باشند، و از جمله ائمه اسلام فراتر باشند ۱۵۱. و هر که فرا نخواهد دید، و فرا نخواهد نیوشید... ۱۶۳. و آن فرا گفتن گیرند که ایشان فرا گفتن گیرند ۱۵۱. از من راه فرا خواهید تا شما را راه نمایم... فرا خواهید از من تا شما را روزی دهم ۱۶۸. و هر چه كودك کند فرای وی گوید چرا کردی؟ ۱۸۲. تا مگر... برکات اعتراف و توبه فرا ما رسد ۱۹۲. روی فرا قبله بندگی کرده اند ۱۹۵. هر کسی راه فرا این کار... نداند ۱۹۵. چندانی علو نماید و برتری فرا جستن گیرد... ۲۰۰. باد لطف فرا وزیدن آید، و برق ندامت فرا جستن آید، و رعد محبت فرا غریدن آید، و باران فضل فرا باریدن آید، و نور معرفت فرا رخسیدن آید ۲۰۵.

استعمال « می » پیشاوند استمرار به صورت های گوناگون :

۱ - فاصله شدن يك یا چند کلمه بین « می » و فعل تالی :

زیرا که می قرآن گواهی دهد ۲۱. همه را می چنان باید که به کار ایشان برایشان رحمت کند ۵۳. قومی که ما ایشان را می بترین مردمان دانیم ۱۱۲. هزار بار گناه کنی و چشم تو بر گناه تو افتد، می بهتر از آن که سالها طاعت کنی ۶۵. هر روز می بروی خوانند ۷۱. ابو هریره از رسول ﷺ می نقل کند ۵۷. آتش دوزخ که همه سرکشان را و جباران را می به دونیم کند، و همه خلق از بیم او می قرار نیابند، او را می بی آتش معرفت عارفان بیم کنند ۴۹. نیز ر.ف. صفحه های : ۵۵، ۶۶، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۶۳، ۲۱۳، ۲۱۴.

و ۲۱۵ .

۲ - الحاق « می » به فعل امر :

اما می دان به حقیقت که ... ۱۳۲ . می نگر که به يك حسد
 که در کار آدم بکرد ۸۴ . در فرق این و آن می نگر ۴۷ . می دان که
 امر ونهی بر تست ۱۴۶ . اکنون می نگر تا از این چه بر سر آمد ۹۳ .
 چون در میان بار تعبیه معرفت باشد بار هر چه خواهی می دار ۱۷۲ .
 می نگر تا در کار خدای بر کجایی ۱۱۱ .

اوراد و عبادت خویش همچنان می ورز ۲۰۱ . تو هر چه خواهی
 می گوی ۷۶۱ .

۳ - مقدم داشتن « می » بر پیشاوند نفی :

از هزار یکی بر غربا می سلام نکنند ۸ . ما را چرا می نان
 ندهد ۷۶ . از بی همتی و غافلی و بی عقلی می در نه اندیشند ۱۱۵ .
 به کسی امید می ندارد ۳۹ . و راه فرا هیچ کس می ندانست مگر
 فرامن ۱۶۵ .

استعمال بسیار لفظ : « مر » : علامت مفعول له با « را » از نوع
 مفعول هایی که نویسندگان خراسان مانند « ناصر خسرو » در آثار خود آنرا
 زیاد به کار برده اند :

قرآن معجزه بود مر محمد را ۲۱ . رسول ﷺ می گوید مر
 عبدالله عباس را ۴۴ . فرمان حق سبحانه و تعالی مر جمله انبیا و رسل را
 صلوات الله عليهم اجمعین این بوده است که مر گناه کاران را و رمیدگان را
 با در گاه ما خوانید ۵۱ . خدای عز و جل مر عیسی را گفت ۱۵۰ .
 مر او را اسم شهیدی داد ۱۲۶ . اما قومی مر قومی را از راه مرتفع

و وسط به راه دون کشیدند ۸۲. چه خوشتر است در جهان مر مؤمنان را
 ۶۴. شکر گزاردن او مر خدای را عزوجل بر غذای روح باشد ۱۰۵.
 فاصله شدن يك يا چند کلمه بین حرف نفی « نه » و فعل مربوط :
 هر نازشی که نه به یاد اوست همه مذلت است ۶۴. و آن که بود
 که در کار آدم و آدمی بدی گفت یا بدی کرد که نه خدای عزوجل
 او را در این جهان و در آن جهان نکالی کرد؟ ۱۳۷. و هر که نه
 عارف و عاقل است اگر هزار چندان بگویی و بر خوانی هیچ سود
 ندارد ۱۴۵. و هر توبه که کسی کند که آن توبه نه از سر نیاز
 و توش دل و آتش ندامت باشد آن را بس قیمتی نباشد ۱۶۰. اگر کسی
 صد سال عبادت کند که توحید نه پاك گوید و ایمان نه به اخلاص
 دارد... همه روزگار وی ضایع باشد ۵۹. و هر گناهی که نه او
 از سر استحلالات و انکار باشد ۷. کسانی که ایشان نه عاقل و نه عارف
 و نه مخلص باشند ۱۴. و اگر جواب نه به صواب دهد ۳۱. ما این
 لاف نه از خود می زنیم ۱۰. نه من ترا قرآن در آموختم؟ این نه علامت
 سعادت باشد ۱۱۵.

« باء تاکید » بر سر افعال منفی

هنوز حقیقت کار بندانسته است ۲۱۷. بنیفزاید در مملکت من
 به پر سارخکی ۱۶۸. منازل رجا چنان که شرط است بنرود هر گز
 به هیچ مقصود نرسد ۳۹. و هر چه در میان ازل و ابد است به نور معرفت
 بنشناخته است ۱۱۹. تا نیست نکند و پاك بنسوزد آرام نگیرد ۱۲۹.
 بنتوانی جست ۱۷۳. مجاهدت خاص بندانند ۲۱۸. زمام شکر از دست

مجاهدت بنگذارد ۱۰۷ .

تقدیم داشتن فعل بر متعلقات آن

فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان ۲۴ . نرهد از شر آن
روزگار مگر مؤمنی و مؤمنه مخلصی ۹ . باز گرد بدان سرای جاوید ۱۷ .
بیا مرزیدم بنده خویش را ۵۷ . بنویسد او را ثواب شهیدی ۲۶ .
شکر کرد خدای عزوجل را ۷ . ما این کتاب را بنا کردیم بر قول
خدا و رسول ۱۳ . باز گردد بدان برای شادی و جاوید ۱۷ . بنا کند
او را حق تعالی به هر روزی شارستانی در بهشت ۲۶ . آن کسانی که
در راه ما جهد کنند بنماییم ایشان را راه‌های ما ۲۱۱ .

قلب نکردن همزه اصلی به « یاء » در فعل‌های منفی :

هر که به اول به راه رجا در آید و در راه خوف نهافتد ۴۰ .
مسلمانان را در رنج و گفت و گو نه افکند ۶۰ . فرزندان و دختران
وی نهاند ۲۱ . آلاء را به دولت نه انکار د ۱۰۱ . جز به فساد مشغول
نهاند ۸ . بر خوانی و در نه اندیشی ۴۶ . بر آن نه افزایم ۳۳ . بد
نه اندیشی ۲۸ .

الحاق یاء مجهول به افعال به جای « می » و « همی » برای افاده معنی

« استمرار »

مهر عالم آینه زدوده روشن بود ، هر که در وی نگریستی
خود را بدیدی ۱۸۹ . این آن ژنده پوش بی قدر است که ما در آن
منزل دنیا او را در سرای نگذاشتیمی و بر وی سلام نکردیمی ۱۸۶ .
پس از آن زاری و تواضع و فروتنی کردی و این دعا گفتی ۱۸۲ .

هر وقت که درماندی پناه به کوه بردی ۲۱۱ .

نمونه‌های الحاق « یاء شرطی » به فعل :

اگر می توانستندی آورد مانند این قرآن بیاوردندی تا او را مقهور کردندی ۲۰ . اگر (خدای را) به عقل توانستی شناخت همه عاقلان خدای شناس بودندی و نیستند ؛ و اگر به معلم بودی هر که تعلیم یافتی خدای شناس بودی ۱۶ . به همه حالی رحمت را معصیت باید ، و اگر نه در رحمت چه فایده بودی ؟ ... و اگر بنده معیوب نبودی خداوند بی عیب چه بایستی ؟ ۶۷ .

اگر این ظن نیکو که ما به خویشتن و کار خویشتن می داریم به خدای داشتیمی بهتر بودی ۵۷ . و نیز ر. ف : صفحه‌های : ۴۲ ، ۷۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۹۰ و ۲۱۰ .

به کار بردن ضمیر مخصوص به ذوی العقول در مورد غیر ذیروح :

اما مقدمات معرفت بیاید برزید تا او روی به تو نماید ۱۸ . معرفت چون چراغی است در طاقی نهاده که آبگینه‌ای در پیش او بود ۳۵ . هر گناهی که او نه از سر استحلال و انکار باشد ۷ . و طبع خاک آن است که چون با آب قرین گردد یکی بدو (به او) دهی ده باز دهد ۱۹۷ . چون آن نور و هدایت در دل بنده آید ، آن دل فراخ گردد ، و شرح و بسطی در او پدید آید که هر چه مخلوقات است در او ناچیز گردد ۱۲ . نیز ر. ف : صفحه‌های : ۳۷ ، ۱۷۶ ، ۱۸۵ ، ۲۰۰ و ۲۱۰ .

تخفیف به صورت حذف یکی از دو حرف مکرر ، یا قریب المخرج ؛

افتادن يك يا دو حرف از يك كلمه ، و نزدیکتر شدن آن به زبان محاوره و تخاطب :

ندیدم بقر از ترك شکر ۱۰۳ . معجب بودن به کار خویش بترین همه کارهاست ۹۴ . قومی که ما ایشان را می بترین مردمان می دانیم ، و می گوئیم که ایشان بترینان امت محمداند... ۱۱۲ . مانند این سورتی یا ده آیت بیارید ۲۱ . هم چنان که هیمه با آتش پای نیارد گناه با معرفت پای نیارد ۳۵ . هرگز تکبر و پنداشت نیاری ۱۸۱ . شك در ایمان خویش و آن ایشان نیاری ۲۷ . و باشد که هفصد بازدهد ۱۹۷ . گفت : چه خوری ؟ گفت : کنجاره ، و کاه ، و پندانه ۱۴۹ . هر که طبع بوزنه دارد فردا بوزنه برخیزد ۴۹ . دور رکعت نماز از آن مردی که دل او در دنیا بسته نباشد ... به خدای عزوجل دوستر از همه عبادت عابدان ۸۲ . ما تهی دست و تهی دل رویم دوستر از آن داریم که با ظاهر خلق پسند ، و با باطن خراب ، و از حق دور ۸۴ . بدو ظن نیکو می برم ، دوستر دارم از آن که بدو ظن بد برم ۱۷۰ . و خاطری نبود راستر از آن که با وحی آسمان راست آمد ۹۰ . در حال که درستر آید و در شأن که راستر آید ۶۳ . در هیچی آرام نگردد ۱۸۱ . هیچی دیگر نخورد ۲۱۳ . هیچی نمی دانند ۲۱۰ . هیچی نروید ۲۲۱ .

« به » در معنی های گوناگون

برای افاده تأکید : بر سر افعال :

مثلی بزد مردمان را ۴ . پیاموخت ۱۰۶ . همه را پیامرزد ۷ . خداوند تعالی ما را بستود ۲۸ . من بدانم که او را که کشت ۱۷۱ .

فکر خویش بیاید کرد ۱۷۳ . دلیل این بشنو ۲۰۹ . همی گویم بیاش ،
فی الحال آن چیز بیاشد ۱۶۹ . خداوند را چشم بر چه عیب افتاد که
آن را بشکست و بینداخت ۱۶۶ . و نیز ر . ف : صفحه‌های : ۱۸ ،
۲۶ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ و ۲۱۵ .

در معنی : علت و سبب :

من ایشان را به مصیبت ها و بلاها پاك كنم ۱۸۸ . ما راستی
پیغمبران به قول وی دانستیم ۲۱ . نیز ر . ف : ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۱۰۶ ،
۱۲۱ ، ۱۸۱ .

در معنی : استعانت :

خدای را به تعلیم توان شناخت ۱۷ . این به تعلیم هیچ معلم راست
نیاید مگر به عون هدایت او ۱۷ . جز به نور هدایت هادی او را نتوان
شناخت ۱۸ . توحید گفتن و ایمان گفتن به تقلید معلم بتوان شناخت ۱۶ .
« به » در معنی « با » :

هیچ چیز به آتش پای نیارد ۳۵ . هر که راه خوف و رجا به هم
برود ۴۰ . اخلاص بازان به هم باشد ۴۶ . چون به هم باشند نفع دهند
۱۹۸ .

« با » در معنی « به » :

اگر این قول از دل گفته باشد و بر این با خدای رسد ۲۷ .
نادانی وی را عذاب کند پس با بهشت آرد ۳۱ . با خود حواله کنی
به از آن باشد که ... ۳۲ . ولی با ولی و با خداوند رسد ۱۱۶ . ایشان را
باصلاح آر ۳۶ . با سر استغفار و ندامت شود ۴ . تا ایشان با درگاه

ما آیند ۵۱. پناه با مادر و پدر برد ۱۴۳. او را از راه دوزخ با راه بهشت آرند ۱۷۰.

« آن » از ادوات ملکیت و تعلق

شک در ایمان خویش و آن ایشان نیاری ۲۷. و هر که عاقل و خردمند باشد، داند که راه راست و اعتقاد پاک راه رسول صلی الله علیه و آله و آن یاران او... است ۳۳. ما لئیم ایم و او کریم؛ ما پیشه خویش می کنیم، و او آن خویش ۵۶. کار بی نیاز بر آن ماقیاس نتوان کرد ۶۸. نماز و روزه ایشان در جنب آن کیمیاها چنان است که آن دیگر مردمان در جنب زاهدان ۸۳. در خون خویش و آن دیگران سعی نکند ۶۲. در پناه کسب دست خویش و آن دیگران نرود. علم و تقدیر و حکمت حق سبحانه و تعالی از آن مهندسی کم مدان، و اگر از آن دیبابافی، و اگر از آن لو آفی ۱۴۴.

ترکیبات وصفی :

ادبار گرفته ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۷۸. سالوس گر ۱۴۷، ۲۲۱. بشولیده روز کار ۱۳. بیمار دلان ۱۵۶. پنداشت آلود ۱۶۰. شیر چنگک ۴. تشویر زده ۱۴، ۱۶۶. راست پیکر ۱۰۶. راست نهاد ۱۰۶. مختصر همت ۱۴۲. دین سوز ۱۷۶. جاماسپ عقل ۴. حرام گفتار ۱۱۴. دنیا ساز ۱۷۶. شا کر نعمت ۱۰۰. بسته زبان ۱۶۵. بدبنده ۵۷. صدیق نقل ۴. سبب بین ۲۰۲. زنگار گرفتگان ۱۶۶. عدوبند ۴. بددین ۸۱، ۱۵۲. بداعتقاد ۵۲، ۱۴۲، ۱۵۲. زیان کار ۴۰، ۶۴، ۷۰. شیر گیر ۴. هشیار دل ۴. سپید هفت اندام ۱۵۴.

- شقاوت زده ۱۳۶ . روسپی بچه ۱۹ . بد دل ۲۲۰ . بیخ آور ۲۰۹ ،
 ۱۲۹ . سیاه کلیم ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۷۸ . زرق آمیز ۱۶۰ .
 کم دان ۱۷۵ . کم دانش ۱۹۴ . کوهی نهاد ۲۱۱ . فضایل گزار
 ۲۱۴ . صحبت نایافته ۱۴۸ . راست دلان ۱۵۶ . درست اندام ۱۰۶ .
 مختصر دیده ۱۴۲ . با فرهنگ ۴ . فرهاد زور ۴ . کوفته روزگار
 ۱۴ . روز کور ۱۳۶ . صورت پرست ۸۶ .

مصدرهای مرکب از جزءهای فارسی :

- ستیهندگی کردن ۳۰ . بر او گندن ۳۷ . پای آوردن ۴۹ .
 بیم کردن ۵۱ . خوش خوردن ۶۴ . فرمان گزاردن ۷۲ . افسوس
 کردن ۱۴۹ . فرا ستاندن ۱۱۲ . نهفته داشتن ۱۲۵ . بالا گرفتن
 ۱۲۹ . داوری کردن ۱۳۷ . شارستان کردن ۱۴۴ . باز رهیدن
 ۱۵۶ . خراس کردن ۱۴۹ . بی خای بودن ۱۵۴ . فرو کشتن ۱۶۶ .
 بنیاد فرو نهادن ۱۷۶ . شوانی کردن ۱۷۷ . بردادن ۱۹۷ . پس
 روی کردن (= پی روی) ۲۱۲ . شب خاستن ۲۱۵ . انباز آوردن
 ۲۲۱ . نرم خواندن ۲۲۴ . پزهش بردن ۲۴ . رخنه افکندن ۲۹ .
 پیچ آوردن ۶۱ . گوش داشتن ۱۷۷ ، ۱۸۷ ، ۱۹۶ .

مصدرهای مرکب از دو جزء عربی - فارسی :

- ججود کردن ۱۱۰ ، ۱۶۳ . سخریت کردن ۹ . اسناد
 افکندن ۲۳ . مدروس شدن ۶ . تولد کردن ۱۹۷ . توحید دانستن
 ۱۰۹ . اوراد خواندن ۲۱۵ . نسخت در نور دیدن ۴۴ . ضلالت

کردن ۱۴۸ . سجود کردن ۱۳۹ . استعانت خواستن ۴۴ . مراغه
کردن ۱۰۷ . خاسر گشتن ۴۰ . سبق بردن ۱۱۴ . اقتدا داشتن
۱۵۲ .

جمع بستن کلمه‌های عربی با نشانه‌های جمع در فارسی :

با : ان : خلیفتان ۲۴ . عارفان ۵۸ ، ۱۸۶ . مؤمنان ۳۱ ، ۴۸ .
مفسران ۳۲ . وارثان ۱۷۵ . مقربان ۱۳۶ . مصلحان ۲۲۳ .
ضعیفان ۳ . زاهدان ۸۳ ، ۲۱۰ . منافقان ۱۸ . راویان ۲۶ ، ۹۲ .
موحدان ۶۱ . صادقان ۸۴ . راغبان ۲۱۳ . ذاکران ۲۱۹ . عاصیان
۸۸ ، ۱۲۹ . داعیان ۱۷۶ . راسخان ۳۲ . معجبان ۹۴ . حاجبان
۴۹ . صدیقان ۴۰ . مطیعان ۲۲۳ . مشرکان ۱۵۰ ، ۱۸۲ ، ۲۰۶ .
رسولان ۲۰ . راجیان ۵۸ .

با : ها : آیت‌ها ۵۹ ، ۶۰ . بضاعت‌ها ۱۸۵ . آفت‌ها ۱۸۷ .
اعزازها ۷۰ . رمزها ۷۰ . نبات‌ها ۲۰۴ . منزل‌ها ۱۸۶ . نیت‌ها
۸۵ . صحراها ۱۵۰ . تطویل‌ها ۲۴ . طریق‌ها ۹۸ .

جمع بستن کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ با « ان » :

سوختگان ۳۷ . برگزیدگان ۱۰ . رمیدگان ۵۱ . فروگشتگان
۱۶۶ . خفتگان ۱۶۰ . فروماندگان ۴۸ . بازداشتگان ۱۶۰ .
ناشناختگان ۹ ، ۱۱۴ . جنبندگان ۸۶ . کارکنندگان ۱۶۰ .

جمع آوردن اسم‌ها موافق با اوزان جمع در زبان عرب :

ابرار ۹۸ . اجلاء ۱۲۸ . ابناء ۱۰۵ . خزاین ۱۶۶ . اوزار

۷۹. اقویاء ۲۰۹. آلاء ۱۰۱. برکات ۱۹۲. اوراد ۲۰۱، ۲۱۴.
 دعوات ۱۸۳. یواقیت ۱۸۵. نوافل ۲۱۴. تشبیهات ۳۳. فصحاء
 و بلغاء ۲۱. تفصیلات ۲۱. قضات ۲۸. غنوم ۴۲. مهلکات ۴۲.
 مجازات ۴۷.

جمع بستن جمع‌های عربی باردیگر با نشانه‌های جمع در فارسی :

ابدالان ۱۲۷. کتب‌ها ۵.

به کار بردن مصدرهای ابواب ثلاثی مزید در زبان عرب :

استحباب ۲۱۴. اعتصام ۶. اعزاز ۴۲، ۱۳۶. استغفار ۱۳۹.
 تکاثر ۸۶. استحلال ۷، ۱۷۲. اغتسال ۴۰۹. انابت ۱۰۶. التجاء
 ۱۳۳. افتراق ۲۹.

ساختن اسم مصدر با افزودن یای مصدری به آخر صفات مشتق از
 مصدرهای زبان عربی :

جهولی ۱۴۳. خاسری ۱۳۱. ستاری ۱۵۷، ۲۲۵. ناصحی
 ۱۴۸. کریمی ۱۵۷، ۲۲۵. غافل ۱۱۵. غفاری ۶۷. حریصی
 ۱۰۵. مهجوری ۱۸۰. جباری ۴۹، ۱۲۳، ۱۴۹. رحیمی ۱۵۷،
 ۲۲۵. صانعی ۳۰. شهیدی ۱۲۶. عاشقی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶.
 غفوری ۲۲۵. متکبری ۴۰۹. خسیسی ۱۰. کافری ۸۴. ولیبی
 ۱۱۶. مؤمنی ۱۱۷، ۱۵۴. بخیلی ۱۲۸، ۱۸۷. لثیمی ۱۵۷.
 رعناپی ۱۸۱. غواصی ۶۰، ۹۹. شیخی ۱۷۶. قهاری ۶۸.

استعمال مصدرهای مرخم به جای مصدر کامل

شناخت ۱۰، ۱۰۴، ۱۰۷ . داشت ۱۲۱، ۱۷۷ . نواخت ۲۱۹ .
 یافت ۲۱۹ . خواست ۶۶ . ناشناخت ۱۸ . گزارد ۱۰۰، ۱۰۴ ،
 ۱۰۷ . گفت ۴۳، ۴۴، ۱۱۹، ۱۴۱ . یاد کرد ۷۹، ۱۲۶، ۱۸۸ .
 ستد و داد ۶۸ . پنداشت ۱۲، ۱۸، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۶۰ . بد گفت
 ۱۴۱، ۱۵۷ . جست ۷۸، ۲۱۳ . نشست و خاست ۲۱۸ . کرد ۱۴۰ .

اسم‌های مصدرشینی

بالش ۱۹۷ . توش ۳۶، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۶۰ . نازش ۶۴، ۱۱۵ .
 کاهش ۱۹۷ . پذیرش ۵۶ . پرورش ۲۰۹ . مالش ۱۳۸، ۱۴۰ ،
 ۲۱۵، ۲۱۳ . آرایش ۹۵، ۱۵۷ . آفرینش ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷ .
 پزهش (پزهان بردن = غبطه) ۲۴ . روش ۴۰ .

آوردن کلمه‌های : « سخت » ، « عظیم » ، « صعب » ، و نظایر آنها
 به صورت قید کیفیت و تاکید :

این دعا گو سخت شاد شد ۷ . و غریب در این روز کار سخت خوار
 است ۸ . اگر عذاب نکند سخت نیک باشد ۱۱۱ . سخت عزیز سخنی
 است ۱۷۵ . ظن نیکو به خدای عزوجل سخت نیکوست ۱۷۰ . عظیم
 دور می افتد میان این و آن ۹۵ . از آن صعب غم ناک شد ۱۸۲ .

تابع اضافات :

ای بدبخت ادبار گرفته در چه افتاده ۱۷۸ . ای بی عقل حاسد
 کم دافش ۱۲۶ . چندان شرر دلسوز جان فزای روح نواز . . . ۳۷ .

آن ملعون مدبر روز کور سیاه کلیم ۱۳۶ . ای ناجوان مرد بدبخت
سیاه کلیم ادبار گرفته ۱۴۱ . و چون مؤمن موحد مخلص عارف همه
صفات خدای عز و جل می داند ۷۲ .

مطابقه صفت و موصوفی در افراد و جمع :

ای ناجوان مردان ناخدای ترسان ۲۱۶ . مؤمنان عارفان قومی
کریم طبعان اند ۱۰ . این دوستان خدای عز و جل قومی عزیزان اند
۱۳۸ . اما نه هم چنان که مردمان قرآیان و پارسایان ۲۱۸ . ای
درویشان ژنده پوشان ستم کشان ۱۸۶ .

« اما » حرف تفصیل و تأکید :

اما قومی گفته اند که آن « ید » ، یدِ خاصیت بود ۷۵ . اما
به حقیقت بیاید دانست ۱۸ و ۱۹ . اما بعد بدان ۱۹ . اما باری بیاید
دانست ۱۲ . اما ما می بینیم که قومی از این مؤمنان از طاعت و عبادت
لاغراند ۱۱ . اما تا کسی نباشد که او را قبله فضل و جود و کرم او
باشد او این سخن قبول نکند ۱۱ .
اشاره بیان جنس : به کار بردن « از این » پیش از اسم ، با الحاق
یاء فکرة به آخر اسم : هر کجا که از این دانشمندی ، حرام خواری ،
و حرام گفتاری ... ۹ .
ترکیب دو کلمه هم جنس یا غیر هم جنس با آوردن الف واسطه (الف
وقایه) در میان آنها :

... مطیعان را خود روز قیامت بردا برد خواهد بود ۱۶۴ .

... مقیم را يك شبا روز و مسافر را سه شبا روز ۲۹ .
 به کار بردن « مگر » در موارد « استثنا » ، « شك و تردید » ، و
 « استفهام » .

راه فرا هیچ کس نمی دانست مگر فاما ۱۶۵ رقم دوستی بر هیچ
 کس نکشید از اجناس خلق مگر بر این قوم که ایشان از آرایش
 خویش خبر داشتند ۱۵۷ شادمان نشوی مگر بدو و اندوهگین نشوی
 مگر از او ۱۳۳ شما همه گناه کاران اید مگر آن که من او را از آن
 گناه نگاه دارم ۱۶۸ این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر به عون
 و هدایت او ۱۷ تا شب جان و جگر خورد تا مگر دومن نان به دست
 آرد ۱۳۰ مرد باید بود تا مگر بر توبه از این جهان بیرون شوی ۱۵۹
 همیشه در طلب او باشد تا او را کجا باید تا مگر امید او از او بر آید ۳۹
 مگر به خدای و رسول ایمان نداری؟ ۱۷۸ .

به کار بردن « را » از نشانه های مفعول له، و مفعول به واسطه به جای :
 « برای »

این قدر که یاد کرده آمد تمام است مرد مؤمن سنی را ۲۴ .
 این همه مرد عارف محب مخلص را باشد ۱۱۵ . سر ازل و ابد ...
 در این حرف تعبیه است مرد عارف و عاقل را ۱۴۵ ، این دریا های رحمت
 همه عاصیان را و گناه کاران را آفریده ام ۳۶ .

را + برای :

احکام مؤمنان بروی می رانند برای قول شهادت را ۲۷ . از برای
 اظهار لطف و نعمت را ۲۱ .

از بهر + را :

او را ناسزا می گویند از بهر خوار داشتن او را ۱۳۹ - دوستان
 او را دوست داری از بهر او را ۱۳۱ . از بهر اظهار قدرت را ۲۰ از بهر
 این يك حجت را ۱۶۹ . رنج خلق و قهر هوی سخت مفید باشد از بهر
 دو چیز را ۲۰۳ . در این جهان و در آن جهان به غیر بازنگریستن
 از بهر چراست ۲۲۰ .

« زینهار ! ، و « هان ، ! (= از اصوات) ، برای تحذیر و تنبیه :

زینهار ! که دست شفقت از سرایشان بر نگیرید ! ۱۹۵ هان !
 ای مردی که در بند او راد ، و رکعات ، عبادت خویشی ؛ زینهار ! دست
 از مجاهدت باز مداری ! ۲۰۱ هان ! ای برادران ! تا قفل مشیت او
 نکشاید ، و در قضا و قدر مکوبید ! ۱۳۷ هان ! ای امراء و علماء و
 مشایخ اسلام ! گوش فرا کار خویش دارید ! ۱۷۷ هان و هان ! ای
 برادران و عزیزان ما ! قومی که عنایت حق سبحانه و تعالی در باب
 ایشان بدین جای گاه باشد که این همه فضل و کرم و جود و لطف با
 ایشان بکرده است ؛ ای ناجوان مرد بدبخت سیاه کلیم ادبار گرفته !
 چرا زبان ادب در کام پرهیز نکشی ، و از بد گفت ایشان حذر
 نکنی ؟ ! ۱۴۰ .

علماء عارف عاقل چون شوان است ، و علماء طامع و مقلد چون گمگ
 و دزد . هان ! ای برادران ! رمه را از دزد و از گمگ نگاه دارید ! در شب
 فتنه دزد ، و در روز غیم گمگ نیرو زیاد کند ، و شب تاریک است ؛ اگر
 شوانی به نصیحت نکنی ، گمگ و دزد رمه را تاراج کنند ، و غرامت بر تو
 باشد . مگوی ! که آنچه بر من بود بکردم ، و رمه به چراگاه بردم ؛ رمه

به چراگاه بردی؟ باز آر! نه که چون شب تاریک گردد، رمه را در دشت در میان گرسک، و سباع، و دزد بگذاری و گویی؛ آنچه بر من بود بکردم!... به صحرا بر، و گوش‌دار، و باز آر، تا شوانی به نصیحت کرده باشی! و اگر نه رمه بر تو تاوان باشد. هر زیان که افتد غرامت بر شوان باشد، ۱۹۶.



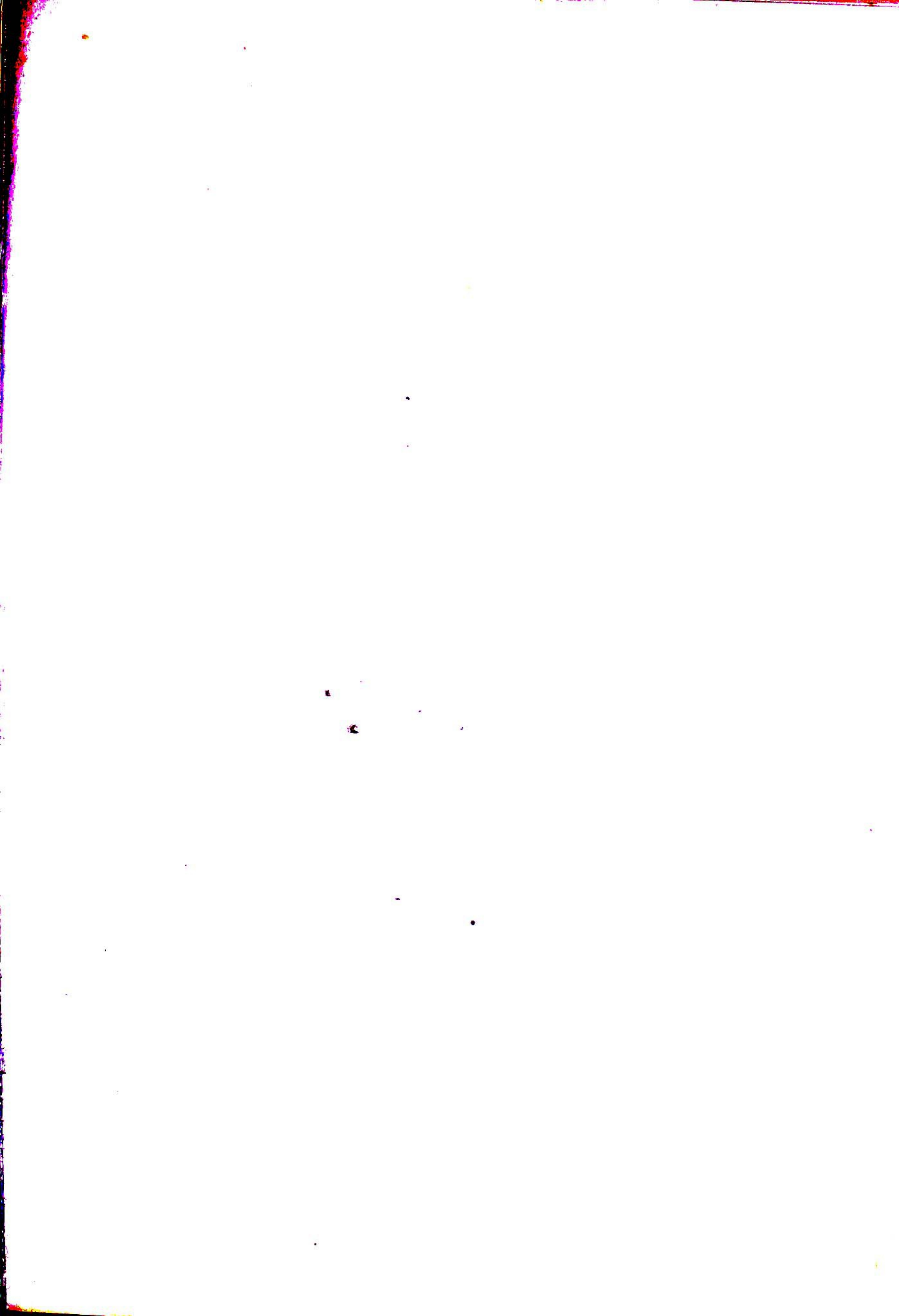
اکنون که مقدمه کتاب را با عنایت پروردگار و محبت‌های بی دریغ یاران وفادار در «بنیاد فرهنگ ایران» به پایان می‌برم بر خویش لازم می‌بینم که از همکاری ارزنده و صمیمانه مشفق فاضل آقای محمد رضا هدایتی در استنساخ و مقابله منظم نسخه‌ها و تهیه واژه نامه متن صمیمانه سپاسگزاری کنم.

دانشمند عبدالحمید مولوی از کتاب شناسان و فضلالی مشهور و خیر اندیش خراسان عکس‌هایی را که در صفحات: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۵ ملاحظه می‌شود برای استفاده در اختیار این بنده گذاردند؛ از لطف ایشان بسیار متشکرم.

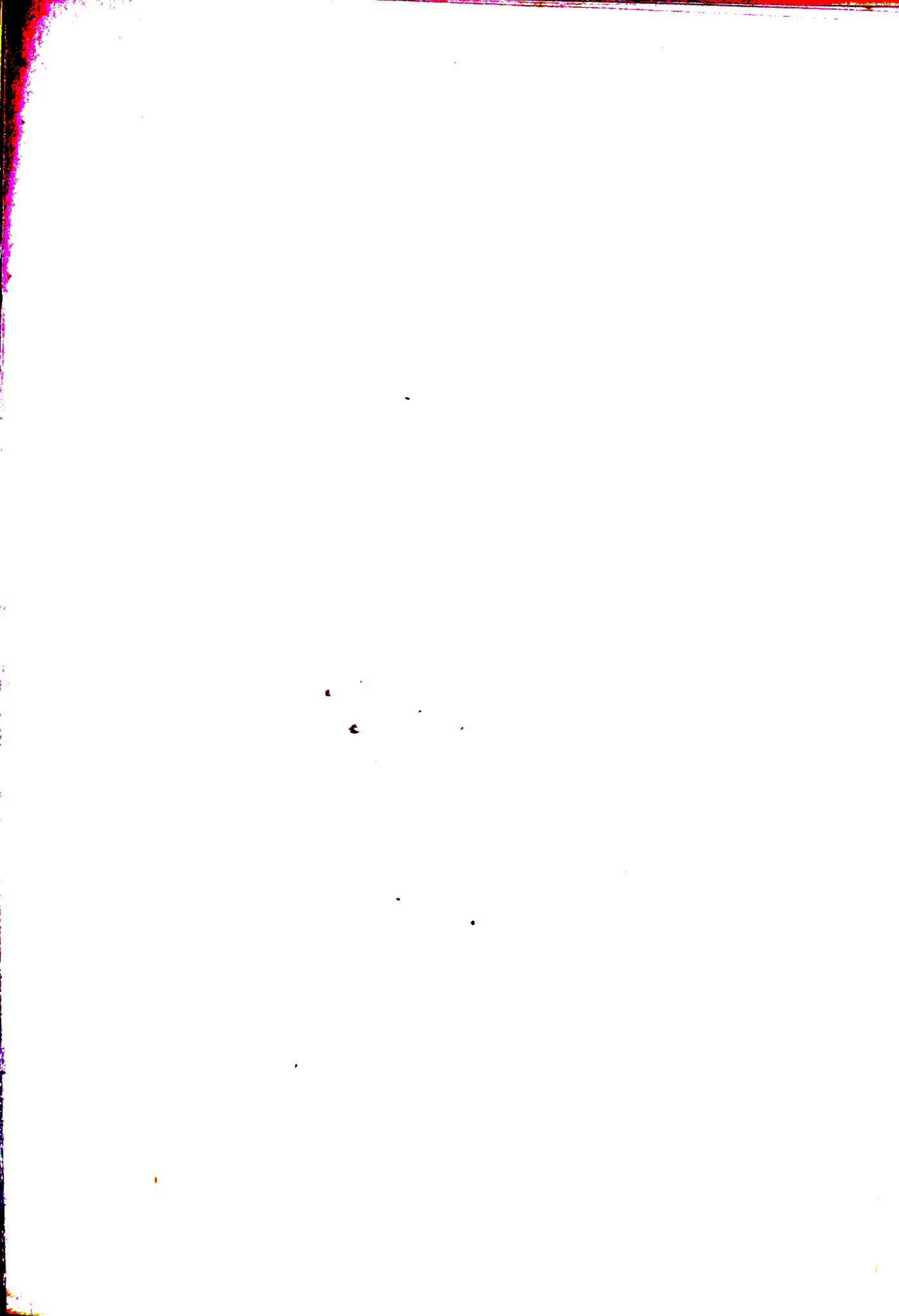
همسر «منصوره» در تنظیم و مطابقت یادداشت‌هایی که به سال‌ها از آثار دست نویس متعلق به «شیخ احمد جام» فراهم آمده و به بعضی از آنها به مناسبت در آغاز و انجام این کتاب استناد شده است یاری‌های سودمند ارزانی داشت.

تهران . به تاریخ ۵ شنبه بیست و یکم اسفند ماه ۱۳۵۴ خورشیدی،
مطابق با دهم ماه ربیع‌الاول ۱۳۹۶ هجری، و موافق با یازدهم
مارس ۱۹۷۶ مسیحی.

علی فاضل



متن کتاب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، والعاقبة للمتقين ، ولا عدوان إلا على
الظالمين ، والصلاة والسلام على محمد ، وعلى آله ، وأصحابه ، وأزواجه ،
وزرياته ، واتباعه الطيبين الطاهرين ، وعلى جميع الانبياء والمرسلين .
خواجه امام زاهد ، شيخ الاسلام ، قدوة الابدال ، الداعي الى الحق
المشفق على الخلق ، حاكم العدل في بلاد الله ، ابو نصر احمد بن ابي الحسن
النامقي الجامي قدس الله روحه العزيز خواست که در دوستداری ، و
هوا خواهی ، ودعا گویی سلطان عالم : شهنشاه اعظم خلد الله ملكه
وسلطانه ، خاصیتی نماید بردعا گویان ؛ هر چند نگر استحقاق آن
نداشت که به هیچ نوع از انواع بر کسی زیادت آمدی ، که بر درگاه
شاه جهان و پیش تخت سلطان عالم ، شاهنشاه اعظم ، سرور مشرق و مغرب
خسر و خراسان ، و پهلوان جهان ، و خورشید زمین و زمان ، و سرور غر
مؤمنان ، و عدوی دینان ، و ولی مسلمانان ، و ملجأ درویشان ، و پشت
و پناه ضعیفان : سنجر بن ملکشاه بن ابی ارسلان خلد الله ملكه ، و در سایه
دولت او چندان امرای با شجاعت ، و دین داران با صلابت ، و مبارزان

شیرگیر ، وعدوبندان بی نظیر ، ویلان فرهاد زور ، وغلامان شمشیرزن ،
 و سرهنگان لشکر شکن ، و وزیران جاماسپ عقل ، و خردمندان صدیق
 نقل ، و ندیمان هشیاردل ، و امامان فاضل ، و خادمان بابر کت ، و مقبلان
 باسعادت ، و سروران بافرهنگ ، و دلیران شیرچنگ ، همه از یکدیگر
 زیباتر و نیکوتر .

چون چشم احمد بر این لشکر ، و بر این تعبیه افتاد ، گفت : من
 خود را به چه نوع این جا پیدا توانم آورد ، و در چنین لشکری ، و در
 چنین زمره ای ، خود را به چه آشکارا توانم کرد ؟ هم از فر ، و اقبال
 و دولت ، و سعادت سلطان عالم خلد الله ملکه الهام ربانی در آمد که :
 اگر می خواهی که در باب سلطان عالم خلد الله ملکه ، و در دعا گوئی
 وی خود را خاصیتی نمایی ، چنان که تا فردای قیامت ترا و او را نیک
 افتد ، بر نام او کتابی ساز ، تا پیوسته دعا گوین در آن می نگرند ،
 و ذکر تو و او بر زبان می رانند ، و خاص و عام ، و وضع و شریف ، از آن
 بهره می گیرند ، و در مجلس و در محفل ذکر و ثنای او تازه می دارند ؛
 که سلطان جهاندار و جهان آرای شاه مبارک است ، و از وجود او ضعیفان
 را آسایش هاست ، و در تخت و بخت او ، و در درگاه او مسلمانان را
 راحت هاست ، و در آسمان رفعت او اقبال ها و دولت هاست ، که او
 مؤمنان و درویشان را آفتابی در فشان است ، و قمری رخشان است ،
 و نجمی انور است ، و خورشیدی ازهر است ، و جسمی مطهر است ،
 و شخصی معطر است .

شاهی که : کان جود و سخاست ، و معدن صدق و وفاست و ولی
 اولیاست ، وعدو اعداست ، وسلوت دل هاست ، وفرج غم هاست ، و راحت

روح هاست ، و معین مظلومان است ، و دستگیر ضعیفان است .
چون این خاطر از حق سبحانه و تعالی درآمد ، این دعا گوی
گفت : سلطان عالم را در همه جهان کتب هایی نیکو باشد ، در کتابی
که من سازم کجا نگرده ؟ به خاطر این دعا گوی درآمد که : ما ترا
کتابی الهام کنیم که مثل این سخن از هر جایی نیاید .

اکنون احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی این کتاب را به الهام حق
سبحانه و تعالی ، بر نام سلطان عالم خلد الله ملکه ، در ماه محرم سنه عشرين
وخمسمائة (۵۲۰) آغاز نوشتن کرد .

چون قلم بر کاغذ نهاد ، از فر^۱ دولت و اقبال سلطان عالم خلدالله
ملکه چندان فیض^۱ و الهام ربّانی درآمد ، و چندان کاروان های لطف
و کرم و جود^۲ درآمد ، تا این کتاب را ابتدا کردیم و از دل به کاغذ
آوردیم نه از کاغذ به کاغذ بردیم ؛ و چه عجب باشد که فر^۳ دولت ، و اقبال
شاه جهان که ملجأ مشرق و مغرب است ، بر فهم و خاطر این دعا گو
تا بد ، تا او چنین کتابی بر نام سلطان عالم خلدالله ملکه انشاء کند ، که
دریمن یمین او ، و در سعد سعادت او^۴ چندانی رحمت و برکت است که
بر همه جهانیان تافته است ، و خاص^۵ و عام^۶ ، و درویش و توانگر همه نصیب
یافته اند ، و می یابند ، و جمله به شکر او زبان بر گشاده اند .

این دعا گوی نیز خواست که با دوستان و برادران موافقت نماید
و شکر و ثنا و دعا بهتر از این ندید و مفیدتر که بر نام سلطان عالم خلدالله
ملکه ، این کتاب بر این نهاد تمام کند ، تا دوست و دشمن ، و خاص^۷ و عام^۸

۱ - ۵ : مدد .

۲ - ۵ : ... و نفرهای فضل وجود و احسان او ...

۳ - ۵ : و در سعادت سعد او .

و وضع و شریف، تا دامن قیامت می خوانند، تا دوستان شادمان و فرخنده می باشند، و دشمنان مقهور و گدازنده می باشند، و هر دو را جاوید باد بحق محمد و آله اجمعین.

چند گاه است تا ما را به دعای سلطان عالم فرموده اند - و آن خود پیوسته گفته می آمده است - اما غرض از نبشتن این کتاب نه آن بوده است تا فضلی نموده شود، و یا فضلی گفته آید؛ مقصود از این کتاب آن است که هر کس که کسی را دعایی، یا ثنایی، یا فضلی، یا شعری گوید در پیش روی آن کس، چون از فرا پیش او فراتر شود، زان نیز کم گویند، و آن مدروس شود و منسوخ گردد، اما چون کتابی باشد که خاص و عام در آن می نگرند، و از آن بهره می گیرند، آن ذکر هر روزه تازه تر و مشهور تر گردد، و تا دامن قیامت آن ذکر به جای خویش باشد، و این دعا می رود.

وکاری که کسی می کند باید که فایده همه نگاه دارد: اما اگر این کتاب را به تازی کردمی خاص را و اهل فضل را فایده بودی، و عام بی نصیب ماندی؛ پس ما این کتاب را به پارسی انشاء کردیم، تا هم خاص را و هم عام را بهره باشد و این کتاب را: روضه‌المدنبن و جنة المشتاقین نام نهادیم تا مدنبنان در این مرغزار چرامی کنند، و مشتاقان در این جنت تماشامی کنند و این کتاب از بهر شکسته دلان و گناه کاران عارف مخلص راست، تا ایشان در این مرغزار لطف لطیف چرامی کنند، و اعتصام خویش به فضل خداوند خویش کنند، و ما را به دعا یاد دارند.

و از این نوع سخن که در این کتاب است، و این امیدها که گناه کاران را در این روضه است، کم کسی گفته است، و این سخن هر عامی را نشاید، و این حدیث در نیابند؛ اما هر گناه کاری که او مرد مؤمن

و عارف مخلص باشد، چون این سخن بشنود شاد شود، و به بدکاری^۱ خویش از رحمت خدای نومید نگردد - و هر گناهی که نه او از سر استحلال و انکار باشد، و می داند که تا کردنی است، خدای عزوجل همه را پیامرزد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**؛ و در این **يَكُ فَضْلُ نَيْكٍ تَأْمَلُ** باید کرد که غرض از این کتاب این بوده است.

دیگر؛ دیر گاه بود تا این دعا گوی را می بایست تا سلطان عالم را خلد **اللَّهُ** ملکه دعوتی نیکو سازد، اما اسباب آن میسر نگشت. چون این الهام درآمد از حق سبحانه و تعالی که: این کتاب را انشاء کنی بر نام سلطان عالم؛ این دعا گوی سخت شادشد، و شکر کرد خدای عزوجل را، و گفت **إِنَّكَ** اسباب دعوت راست آمد. آن دعوت طعام و شراب و آن مهمانی خود هر کسی سازد! و آن جز نصیب نفس، و گوشت و پوست و هوا نباشد، اما این دعوت تا دامن قیامت بماند، و جمله گناه کاران **أُمَّتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** با سلطان عالم بر این خوان رحمت بنشینند، و روزی خویش می خورند، و دعا و ثنای شاه جهان می گویند.

و شرط نیست **مَلُوكٍ** و پادشاهان را، و مهتران و عزیزان را تنها دعوت ساختن به خوردن، و ایشان را مفرد بر خوان نشانند؛ آنچه در توان این دعا گوی درآمد، این دعوت بساخت تا بر طفیل سلطان عالم همه **أُمَّتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** برین^۲ خوان تماشا می کنند، دعا و ثنای او می گویند **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی، که خدای عزوجل قبول کند.

۱ - م : بد کرداری .

۲ - م : بدین .

و هر که این کتاب بر خواند باید که به اعتقاد درست بر خواند
و این اعتقاد که در اول کتاب نوشته است معتقد خویش سازد، اگر به
پری روی زمین گناه دارد به يك استغفار و ندامت ایزد سبحانه و تعالی
همه را پیامرزد ان شاء الله تعالی. و این سخن نه از سر مجازی می رود
بلکه از سر تحقیق، و صدق، و صفاوت ایمان می رود، و از نور دل و هدایت
خدای عزوجل می رود؛ بر تصدیق این حدیث آیات قرآن، و اخبار
محمد ﷺ بگویم.

اما امروز درخت آخر الزمان شاخ بر بالا کشید، و سایه خویش
بگسترانید، و اغلب خلق رخت در سایه او فرو نهادند، و همه به میوه
این درخت طمع کردند، و اغلب جهانیان يك رنگ، و يك طبع، و يك خو
شدند که چنین گفته اند: *الْمَرْءُ يَشْبَهُ بِزِمَانِهِ*، و سنت و شریعت
رسول ﷺ غریب شد، چنان که خبر بدان ناطق است: *قال رسول الله
صلى الله عليه وآله: الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ
فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ*.

و غریب در این روزگار سخت خوار است، و هزار یکی بر غرباء
می سلام نکند. اسلام هم امروز این رنگ دارد: همه حرمت و حشمت
آن کسانی راست که سرمایه همه شرها و فسادها ایشانند. و خمر خوردند
و لشکر اسلام جز به فساد مشغول نه اند، و ملك خود بی فساد و بی خمر
خوردن میسر نمی گردد، و سخن علما و دانشمندان افسانه شده است،
و به وعظ و اعظان کار نمی کنند.

هر کجا که از این دانشمندی، حرام خواری، و حرام گفتاری

است چنان که درخور کار ایشان باشد که مسلمانان را بد گوید و بد خواهد عزّ او راست ، و سخن سخن او ، و قول قول او ، تا کارها چنین باشد که می بینید .

این کتاب از بهر آن کردیم تا باری به بد کاری خویش از رحمت خدای نومید نشوند ، که آنگاه به یکبارگی سر در بیابان هلاک نهند — چون بد می کنند ، و می دانند که بد می کنند ، و اعتقاد دارند که این بد است و حق را مقرر باشند مگر نجات یابند ؛ چنان که از رسول ﷺ روایت است :
يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ أَلْمَقِرُّ بِالْحَقِّ فِيهِ نَجَاجٌ . قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ
فَأَيْنَ الْعَمَلُ يَوْمَئِذٍ ؟ قَالَ : لَا عَمَلَ يَوْمَئِذٍ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می فرماید که : روز کاری درآید : بر مردمان که هر که به حق مقرر باشد او ناجی باشد . یاران گفتند یا رسول الله ! کار کردن کجا شود ؟ گفت : آن روز کار که کار چنین گردد ، کار نباشد .

چون ما در این روز کار افتادیم ، و با ما بدین صلح می کنند ، ناجوانمردی و بدبندگی نباید کرد بیش از این که بکردیم ، باری حق را و کار حق را مقرر باید بود ، و به رحمت خدای امید می باید داشت تا مگر نجات یابیم ان شاء الله .

و هم روایت است از رسول ﷺ که : روز کاری بر امت من درآید که از ده نه منکر حق باشند ، و نرهد از شر آن روز کار مگر مؤمنی و مؤمنه مخلصی . می دانم که قومی از ناشناختگان و حسودان بر ما سخریت می کنند ، و گویند : این چیست که او می گوید ؟ گناه کاران را بر گناه کردن دلیر می کند ! نه چنان است ؛ مردمان در مثل می گویند : « دایه

که از مادر مهربان تر باشد پستانش بیاید برید ! » .
 ما این لاف نه از خود می زنیم ؛ ما این کتاب بر قول خدا ،
 و بر قول رسول ﷺ بنا کرده ایم ، و خدای عزّوجلّ می گوید :
 قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ
 هم حق سبحانه و تعالی می گوید فرا داود ﷺ که : یا داود !
 بَشِّرِ الْمُنَاقِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ .

ما از خدای عزّوجلّ بر بندگان او مهربان تر نتوانیم بود ؛ اما
 مردم خسیس طبع ، ولئیم سیرت را طبع چنین سخنان نباشد ، و از سر
 خسیسی ، و دون همتی خویش در کارها نگرند . اما مردم موحد ، مخلص
 کریم طبع ، از سر کوی توحید و شناخت و معرفت خویش نگرد . اما
 بدان که سه قومند : کریمان اند ، و مطمئان اند ، ولئیمان اند ؛ و هر
 قومی را در این طریق مرادی و همتی است :

مطمع جز به طمع و به رشوت راه نیابد ، ولئیم جز از بیم زخم
 وزندان به درگاه نیاید ، و کریم جز به چینه لطف و کرم بر دام لطف
 نیاویزد . و مؤمنان عارفان قومی کریم طبعانند : نه از بیم سیاست به
 درگاه شوند ، و نه نیز به طمع و به رشوت - اگر چه گناه کار باشند -
 چون عارف و مخلص باشند ، همه عزیزان درگاه باشند ، (و) برگزیدگان
 الله باشند ؛ همه دوستان و کریم طبعانند ، باری با ایشان بر حسب همت
 ایشان کار کنند . هر آن مؤمنی که تو گویی که او کمترین مؤمنان
 است ، او را با همه خلق خدای برابر کنی - به جز از مؤمنان - اگر از
 همه افزون نیاید آن گاه این سخن بر من رد کن .

اما ما می بینیم که قومی از این مؤمنان از طاعت و عبادت لاغرند
 لابد مرغزاری بایست تا ایشان در آن مرغزار چرای بکنند، و فربه
 شوند، و قوی دل و قوی ایمان گردند، و صدق و یقین و اخلاص ایشان
 قوی گردد، و از خدای عز و جل به بدکاری خویش نومید نگردند،
 و در این مرغزار رحمت چرای بکنند، و عقبه خوف باز گذارند، و راه
 نجات بازیابند.

ما مرغزاری پیدا کردیم، و خوان رحمت بنهادیم، هر که مهمان
 آید فرمان اوراست، و هر که نیاید لاغر و گرسنه می باشد اوداند. ما
 این کتاب را از بهر مذنبان و مجرمان، و نیازمندان ساختیم؛ هر که سیر
 است از زبر سیری طعام نشاید خوردن.

و این کتاب را بر بیست و سه (۲۳) باب نهادیم تا اگر کسی
 خواهد که از این ابواب و فصول بنگرد بر وی آسان باشد، و بالله العون
 والتوفیق.

باب اول : در توحید و شناخت حق سبحانه و حق تعالی .

باب دوم : در اعتقاد سنت و جماعت .

باب سوم : در معرفت و هدایت حق سبحانه و تعالی .

باب چهارم : در فضل توبه ، و فضل تائبان .

باب پنجم : در حرمت مؤمن گناه کار عارف مخلص .

باب ششم : در فضیلت فرزندان آدم .

باب هفتم : در کیمیای طاعت و عبادت .

باب هشتم : در کار ظاهر و باطن .

باب نهم : در نیکوگمانی به خدای عز و جل .

باب دهم : در نعمت دیدن از منعم و شکر آن .

- باب یازدهم : در عبادت معجب و مرائی .
 باب دوازدهم : در آنکه پنداشت در سر آدمی از کجاست ؟
 باب سیزدهم : در حدیث عشق و محبت .
 باب چهاردهم : در وعظ برادران .
 باب پانزدهم : در اسرار ربوبیت با خاصگان .
 باب شانزدهم : در کار برارای خویش کردن و تقلید مقلدان .
 باب هفدهم : در قدر مؤمن مخلص .
 باب هجدهم : در لطف و کرم حق سبحانه و تعالی .
 باب نوزدهم : در شناخت طریق آزاد مردان .
 باب بیستم : در قسمت قسام و قیمت گوهر فقر .
 باب بیست و یکم : در صفت آدمی و مجاهدت او .
 باب بیست و دوم : در مجاهده خاصگان که چگونه باید کرد .
 باب بیست و سوم : در بیان خوف و رجاء .

اما برادران ما بدانید که هیچ کار نیست که در آن قال و قیل
 نگفته اند که خدای عز و جل داند ، و قومی را آن خوش آمد ، و قومی
 را ناخوش آمد ، و هیچ کس نه دست از کار بازداشت ، و نه زبان از
 گفتار فرو داشت . ما نیز این کتاب بساختیم ؛ هر که را خوش آید
 بر گیرد ، و بر خواند ، و در اندیشد ، و راه صواب بر گیرد ، و ما را به دعا
 یاد دارد ، و هر که را خوش نیاید در این ننگرد از این کتاب و نفع این
 بی بهره ماند ، و ما را بس زیانی ندارد ، و خدای عز و جل هر دو قوم
 را بر حسب اعتقاد ایشان جزا دهد .

اما تا کسی نباشد که او را قبله فضل ، وجود ، و کرم او باشد او
 این سخن قبول نکند . هر که او را چشم بر عبادت ، و طاعت ، و سره مردی

خویش افتاده است ، میندار که او حرف از این بشنود ، و این سخن در گوش او شود ، و در دل وی جای گیرد ؛ هیچ طاعت بین ، و هیچ مقلد از این سخن فایده نتواند برد ، جز بشولیده روزگاری ، و گناه کاری که از خویشتن و از روزگار خود نومید باشد ، و همه امید او به رحمت خدای باشد ، آن گاه این سخن او را بر دهد ، زیرا که از آب تشنه لذت یابد ، و از طعام گرسنه لذت یابد ، سیر خورده از آب و طعام چه لذت یابد ؟

همچنین مؤمن گناه کار قدر مغفرت ، و رحمت ، و لطف ، و کرم او داند : یاران رسول ﷺ از آن بهترین مؤمنان بودند ، که ایشان وحشت کفر و ضلالت کشیده بودند ؛ چون به اسلام در آمدند ، قدر اسلام بدانستند . در حکمت حکما و مثل مردمان در است که گویند ، بیت :

تا به آب تلخ ناید نره گور او بنشناسد مزه از آب شور
و نیز گفته اند ، بیت :

مرغی که خبر ندارد از آب زلال منقار در آب شور دارد همه سال

این حدیث چنان نیست که کسی تواند گفت که این چه سود است ؟ ما این کتاب را بنا کردیم بر قول خدا و رسول ، و بر راه علم ، و معرفت ، و عقل بنا کردیم ، و این را روضة المذنبین از آن نام نهادیم که : بسیار جا باشد که چرا گاه باشد و آبخور نباشد ، و بسیار جا باشد که آبخور باشد و علف زار نباشد ؛ اما در این مرغ زار هم علف زار باشد و هم

آبخور . هر که در این مرغزار چرا کند زود فر به شود ، و این کتاب را روضه‌المدنیین از این نام نهادیم .

اما آن مؤمنان و مذنبان را که ایشان عاقل ، و عارف ، و مخلص باشند ایشان را نگریستن در این کتاب مسلم باشد ؛ اما آن کسانی که ایشان نه عاقل ، و نه عارف ، و نه مخلص باشند ، ایشان را نگریستن در این کتاب مسلم نیست ، زیرا که ایشان را خواندن این کتاب جز انکار ، و خسارت بار نیورد . و این از آن گفتم که مرغزار گناه کاران است که مطیعان و عابدان را خود به شرب عبادت و پنداشت پرورده و بر آخور مراد بسته اند ، و بر شرب آن فر به گشته اند .

اما این قوم گناه کاران ، و شکسته دلان ، که سر افکنده جرم خویش اند ، و عمر به باد داد گران اند ، و خچل و تشویر زده تقصیر اند ، و در دام صیاد گرفتارند ، و کاردمشیت به تقدیر حکمت بر حلق ایشان نهاده اند ، و ایشان به دیده معرفت در ظل حمایت و هدایت متحیر ، و جان به لب رسیده و دل از دل بر گرفته ، و در انتظار رحمت او که : آخر ما را بر ما نگذارد و به کرد ما با ما کار نکند - چون ایشان چنین کوفته روزگار باشند ، و از خود و کار خود نومید باشند ، لابد ایشان را امید می باید ، و ریش ایشان را مرهمی باید ، و آتش ایشان را آبی باید ، که ایشان ضعیف ، و شکسته دل ، و نومید ، و لاغرند - لابد مرغزاری باید تا ایشان در آن مرغزار بگردند و فر به شوند ، تا در صف مهجوران نومید نمانند لابد از شربت *لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ* مرهمی باید ساخت ، و عصایی به دست ایشان باید داد ، تا ایشان به قوت آن از عقبه خوف باز توانند گذاشت ، ان شاء الله . آمدیم به اوّل سخن ، و اوّل باب که باب توحید است :

باب اول :

در توحید و شناخت حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید که : در توحید ، و شناخت حق سبحانه و تعالی سخن بسیار گفته اند ائمه دین رحمة الله عليهم ، و سخن به جایی رسانیده اند که از حد^۱ بیرون برده اند ؛ و چون به حقیقت در آن نظر کردم ، آن همه عصبیت است ، و از عصبیت ، وهوی و جدل ، نور دل نخیزد بلکه ضلالت ، و کینه ، و تعصب ، و جنگ ، و فتنه و شور ، و شغب ، و امثال این خیزد . خاصه در این روزگار که چند هزار مؤمن موحد مخلص را بکشتند در این يك مسئله که آن را هیچ مایه نیست ، و آن این است که : قومی از امت می گویند که : خدای را به عقل توان شناخت ، و قومی گویند که خدای را به تعلیم توان شناخت و این هر دو از سر تعصب ، و حسد ، و عصبیت خاسته است ، و بدین چیزها نظر دین و دقایق ایمان نباشد ، و در حقیقت بدانید که : توحید گفتن از

ایمان جداست ، و شناخت خدای عز و جل و صفات او از گفتار جداست ؛
 زیرا که توحید گفتن ، و ایمان گفتن به تقلید معلم بتوان شناخت ؛
 اما شناخت حق سبحانه و تعالی جز به هدایت هادی نتوان شناخت .
 زیرا که اگر به عقل توانستی شناخت ، همه عاقلان خدای شناس
 بودندی و نیستند ، و اگر به معلم بودی هر که تعلیم یافتی خدای شناس
 بودی و چنین نیست .

پس به حقیقت بیاید دانست که هر که را به نور هدایت ، و چراغ
 معرفت ، دل او را روشن و نورانی گرداند ، او را به خود شناسا گرداند ،
 چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : **أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ**
لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ . و رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **إِذَا دَخَلَ النُّورُ**
الصَّدْرَ انشَرَحَ وَانْفَسَحَ ؛ قَبِيلَ هَلْ لِدَيْكَ مِنْ عِلْمَتِهِ يَعْرِفُ بِهَا ؟ قَالَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَلْتَجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ ، وَالْإِنْدَابَةِ إِلَى دَارِ
الْخُلُودِ ، وَالْإِسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلَ النُّزُولِ .

پارسی (این آیت و) خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید
 که : هر که خدای تعالی دل او را شرح کرد ، چنان که در کتاب عزیز
 خویش می گوید در حق رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ؟** ای نه
 دل ترا ما باز گشادیم ؟ اگر نه تو چه دانستی که ایمان ، و توحید ،
 و کتاب ، و شریعت چه باشد ؟ ! هم چنین است آن همه مؤمنان : هر که را
 دل او به الماس بی نیازی شرح کردند ، و از مایه لطفش غذا دادند ، و از
 فضل و شربت ازلی پرورش یافته است ، او بر نور و هدایت است از حق
 سبحانه و تعالی ؛ و چون آن نور و هدایت در دل بنده آید ، آن دل فراخ

گردد، و شرح و بسطی در او پدید آید، که هر چه مخلوقات است در او
 ناچیز گردد، و خداوند این دل‌بدان نورشناسا گردد، و نشان آن کس آن
 است که این سرای غرور را دشمن، و ناچیز، و بی‌اصل انگارد، و
 باز گردد بدان سرای شادی و جاوید، و پیش از مرگ او را ساخته باشد.
 هر که خدای شناس، و موحد باشد، نشان او این باشد، و این
 جز به فضل، و جود، و کرم او نتوان یافت، چنان که می‌گوید:
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ؛ و جای دیگر می‌گوید: يُضِلُّ مَنْ
 يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، و جای دیگر می‌گوید: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ
 لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ، و جای دیگر می‌گوید: مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا
 مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ؛ و رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: بُعِثْتُ
 دَاعِيًا وَمُعَلِّمًا وَلَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهِدَايَةِ شَيْءٌ، وَبُعِثْتُ إِبْلِيسَ دَاعِيًا وَ
 مُزِينًا وَلَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ، بَلِ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
 مَنْ يَشَاءُ. شناخت حق سبحانه و تعالی این بود که از سرچنین هدایت
 برخیزد، و این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید، مگر به عون و هدایت او.
 هر که خدای عز و جل را به تعلیم معلم شناسد، هرگز از
 ایمان او بوی شناخت نیاید. و ایمان به تقلید هرگز از شرك خالی
 نباشد: زیرا که تا معلم نگوید، یا تعلیم نکند که چنین است، یا
 چنان است این متعلم نتواند گفت آری همچنین است؛ و از هر چه
 گفت و نشان است از غیر آن، همه شرك است نه توحید. اما روا باشد
 که کسی لفظ توحید بر کسی نرم کند، و او را بیاموزد و آن کس آن

قول که از معلم آموخته باشد همچنان می گوید، او را هرگز از توحید و شناخت هیچ خبر نباشد، و لفظ ایمان هم چنین است. اما به حقیقت بیاید دانست که ایمان بنده بی هدایت خدای، همچون ایمان منافقان است؛ اما اگر هدایت باشد، و تعلیم معلم نیز با او یار گردد، سود بر سود باشد. و فکر از سر پنداشت و ناشناخت خویش در این سخن تنگری، که این سخن را شرح و شاخه های بسیار است، اما خردمند، و اهل معنی، و اهل معرفت را این قدر بسنده است.

اما برادران و عزیزان ما! بدانید که در توحید، و ایمان، و معرفت، و عقل، و نظر، سخن بسیار است اگر به شاخه های آن بیرون روم آن را منتهی نباشد؛ اما به حقیقت بیاید فکریست، و در اصل سخن تأمل باید کرد، تا بدانی که شناخت چیست، و اصل شناخت حق تعالی از چه خیزد، آن که کار آسان شود.

اصل این سخن نگاه باید داشت که جز به نور هدایت هادی او را نتوان شناخت، و آن به کسب بنده نیست، بلکه به شرح دل است و عطای^۱ خدای است عزوجل، هرگز بنده به شکر این عطا نرسد. ایمان و معرفت عطای خدای عزوجل می باید دانست، اما مقدمات معرفت بیاید برزید^۲ تا او روی به تو نماید، اگر هست و اگر نیست آنچه برتست باری بکرده باشی، و فرمان خدای عزوجل به جای آورده باشی.

۲- م: ورزید.

۱- م: هدایت.

اما به حقیقت بیاید دانست که مقدمات معرفت چیست : متابعت عقل و نظر است به دلالت هدایت و معرفت ؛ پس آن که چون این نظر صحیح افتاد ، و تو بر سر کوی معرفت آمدی ، اگر آن جا به تعلیم معلم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون ، و توحید چون باید گفت ، و ترتیب آن چون است روا باشد که این و مانند این را به تعلیم حاجت باشد ، و بی تعلیم نیز روا باشد . وَرَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ : بِنِي الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ : شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ ، وَصَوْمَ رَمَضَانَ ، وَحَجَّ الْبَيْتِ .

و این هر پنج را به تعلیم حاجت است ؛ اما خدای شناختن از این دوراست ، و این با شناخت هیچ مناسبت ندارد ، و نه این چیزهای دیگر که گفته آمد . خدای را جز به هدایت خدای نتوان شناخت ، و توحید گفتن از توحید دانستن جداست ، و ایمان گفتن از ایمان دانستن جداست .

پس از شناخت حق سبحانه و تعالی اصل همه کارها توحید است و ایمان به اخلاص ، و اعتقاد درست است ؛ زیرا اگر کسی صدسال عبادت کند که توحید نه پاك گوید ، و ایمان نه به اخلاص دارد ، و به اعتقاد درست نباشد ، همه روزگار وی ضایع باشد . چنان که شنیدی که شناخت چیست ، توحید و ایمان نیز بشنو تا بدانی :

اما بعد بدان که اصل توحید و ایمان آن است که اقرار دهی که خدای عز و جل هست ، و یکی است بی چون ، و بی چگونه ؛ که

هیچ چیز بدو نماند ، و او به هیچ چیز نماند ، و همیشه بود ، و همیشه باشد ، و از همه چیزها بی نیاز است ، و همه چیزها بدو نیازمند : توانای بر کمال ، پادشاه بی زوال ، قدّوس بی عیب و مثال ، احد بی شریک و بی انباز ، غنی بی معین و بی نیاز ، جبار بی فخر و بی نقصان ، قهار بی عجز و بی اعوان ، زنده بی کالبد و بی جان ، صانع بی اعضاء و بی ارکان ، خالق بی آلت و بی فکر ، رازق بی بخل و بی ریب ، سلطان بی ندیم و بی وزیر ، ملک بی مونس و بی مشیر ، کریم بی طبع و بی سبجیت ، رحیم بی دل و بی رقت ، صمد بی نقص و بی آفت ، احد بی تألیف و بی تجزیت ؛ همه خلق را بدو آرام و بدو نیاز ، و او از همه بی نیاز .

هر چه در فهم آید که پادشاه ما چنان است ، وی نه جنس آن است ، بلکه آفریدگار آن است . همه وصف و صافان ، و همه مدح مداحان ، و همه توحید موحدان ، در صفات جلال وی ناچیز نماید . گفتنی او را از گفتن باز ندارد ، و شنیدنی او را از شنیدن باز ندارد ، و دیدنی او را از دیدن باز ندارد . و همه خلق را بیافرید نه از بهر آن که او را به خلق حاجت بود ، ولیکن از بهر اظهار قدرت را ؛ و همه را روزی می دهد نه از برای عبادت ایشان را ، لیکن از برای اظهار لطف و نعمت را . در همه اسماء ، و صفات خود بی شبه و مانند است ، لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .

دیگر همچنان که به خدایی او اقرار دهی ، و به جمله پیغمبران و رسولان او اقرار دادی که ایشان همه حق بودند ، و راست گوی بودند اوّل ایشان آدم بود صلوات الله علیه ، و آخر ایشان محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و فاضلترین همه پیغمبران بود، و پیغمبری بدو مهر شد، و ما راستی دیگر پیغمبران به قول وی دانستیم، که کتابی چون قرآن بیاورد، و بر عرب خواند، و از دشمنان درخواست که مانند این سورتی، یا ده آیت بیارید، و ایشان فصحاء، و بلغاء جهان بودند، و دشمن وی بودند و بر قهر وی حریص بودند، و خون و خواسته خویش می بذل کردند در عداوت وی، و این قرآن به لغت ایشان بود، اگر می توانستندی آورد مانند این قرآن، بیاوردندی، تا او را مقهور کردند، چون بیاوردند دلیل عجز ایشان ظاهر شد که قرآن معجزه بود مر محمد را وَاللَّهُ يَكْتُبُ و وحی خدای بود عز و جل، و کلام بی عیب، و بی ریب او بود.

و نیز معلوم باشد که: کتاب های خدای عز و جل همه هم چنین باشد، چون: تورات، و انجیل، و زبور، و دیگر صحف پیغمبران؛ زیرا که می قرآن گواهی دهد بر تصدیق این دیگر کتاب ها، چنان که گفت: **مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**؛ و مانند این در قرآن بسیار است. و نیز درست شده باشد که: فرشتگان خدای همه حق اند، و ایشان بندگان، و فرمان برداران ویند، فرزندان و دختران وی نهاند. و نیز درست شده باشد که: قیامت، و حساب، و ترازو، و ثواب، و عقاب و قصاص میان ظالم و مظلوم همه حق است؛ زیرا که قرآن گواهی می دهد بر تصدیق این همه، چنان که می گوید: **وَلَيَعْلَمَنَّ الْبِرُّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ**.

این است شرایط ایمان که مجمل گفته آمد؛ هر چند که این جمله را تفصیلات بسیار است، و یاد کردن آن در این کتاب ممکن نگردد که

دراز گردد. اما قول بنده که بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عبارت است از این جمله که یاد کرده آمد؛ و هر که از این یکی را انکار کند، قول: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، را انکار کرده باشد یا مشبه باشد، یا معطل، و پای از حد مسلمانان بیرون نهاده باشد، و گمراهی او معلوم باشد، وباللّٰه التّوٰفِیْق .

باب دوم

در بیان کردن سنت و جماعت

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن
النّامق الجامی قدّس الله روحه العزیز گوید :

بدان که شرایط سنت و جماعت بسیار است ، و دانستن آن از
فرائض است ، همچنان که دانستن نماز ، و روزه ، و زکاة ، و حج ، این
همچنان فریضه است بلکه فریضه تر ؛ زیرا که اگر در نماز و روزه
و فریضه های دیگر خللی افتد ، چون نه به عمدأ باشد معفو عنه باشد .
اما اگر در سنت و جماعت خلل افتد ، مرد مبتدع گردد ، و عذاب
خدای به حکم بر مبتدع واجب باشد ؛ و از بدعت^۱ حذر باید کرد
چندان که بتوانی^۲ . و در این اخبار بسیار است ، و همه اخبار صحیح
است ، و ما از این اخبار اسناد بیفکنیم تا مطوّل نگردد .

قال رسول الله (ص) : رَحِمَ اللهُ خُلَفَائِي . قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ ،

۱ - م : مبتدع .

۲ - د : و به سنت و جماعت رغبت باید کرد چندان که بتوانی .

وَمَنْ خَلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُحِبُّونَ سُنَّتِي وَيَعْلَمُونَ بِهَا عِبَادَ اللَّهِ.
 پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که: رحمت خدای
 بر خلیفتان من باد! گفتند یا رسول الله، خلیفتان تو که اند؟ گفت:
 آن کسانی اند که سنت مرا زنده دارند، و در بندگان خدای تعالی
 می آموزند.

وهم بدین اسناد، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! عَلِمَ النَّاسُ
 سُنَّتِي، يَكُنْ لَكَ نُورًا سَاطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَغِيظُكَ بِهِ الْأَوَّلُونَ
 وَالْآخِرُونَ. پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید: یا
 اباهریره پیاموز مردمان را سنت من تا ترا روز قیامت نوری باشد رخشان،
 و تابنده، و فراخ، چنانکه همه خلق به تو پشوهش برند، و خواهند چون
 تو باشند.

وهم رسول ﷺ می گوید: أَمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ، حَتَّى
 يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُواهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا
 بِحَقِّهَا وَحِسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ. پارسی خبر چنین باشد که مهتر ﷺ
 می گوید: فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان تا آنگاه که بگویند:
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ چون این قول بگفتند، خون و خواسته
 ایشان در بند آمد از من، و حساب ایشان بر خدای است عزوجل،
 زیرا که ما اسرار بندگان ندانیم.

از این اخبار بسیار است در باب سنت و جماعت؛ اگر بدان همه
 مشغول شویم، تطویل های بسیار افتد، و هر که به قول خدای و رسول
 ایمان دارد، این قدر که یاد کرده آمد تمام است مرد مؤمن سنتی را،

وهر که ایمان ندارد، او را با سنت و جماعت چه کار باشد، او را ایمان از سر باید گرفت. اما بدان که مسائل سنت و جماعت بسیار است، اما اساس وقاعدۀ آن باده مسئله گردد، و از این ده مسئله چاره نیست، و دانستن آن لابد است، چنان که خبر بدان ناطق است:

قال ابوالحسن بن علی بن محمد التمیمی، قال حدثنا ابراهیم بن یوسف البلخی عن عبدالمجید، عن عبدالعزیز، عن ابيه، عن نافع، عن ابن عمر، قال رسول الله ﷺ: مَنْ كَانَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ، ثَوَابَ أَلْفِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَبِنِيَّ اللَّهِ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ مَدِينَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ يَرْفَعُهَا عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَمَنْ صَلَّى فِي الْجَمَاعَةِ، كَتَبَ لَهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَجْرَ شَهِيدٍ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَتَى يَعْلَمُ الرَّجُلُ أَنَّهُ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ؟ قَالَ: إِذَا عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ عَشْرَ خِصَالٍ، أَوَّلُهُ: لَا يَتْرُكُ الْجَمَاعَةَ، وَلَا يَسُبُّ أَصْحَابِي، وَلَا يَخْرُجُ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالسِّيفِ، وَلَا يَكْتُوبُ بِالْقَدَرِ، وَلَا يَشْكُ فِي الْإِيمَانِ وَلَا يَمَارِي فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا يَدَعُ الصَّلَاةَ عَلَيَّ مِنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ وَلَا يَكْفُرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ بِالدُّنْبِ وَإِنْ عَمِلُوا بِالْجَبَائِرِ، وَلَا يَتْرُكُ الْمَسْحَ عَلَيَّ الْخَفِيِّنَ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ، وَلَا يَتْرُكُ الْجَمَاعَةَ خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ. فَمَنْ تَرَكَ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ، خَصَلَتْ وَاحِدَةٌ فَقَدْ تَرَكَ السُّنَّةَ وَالْجَمَاعَةَ.

۱ - « شیخ جام » برای یادکرد این ده قاعده اساسی از امهات مسائل « سنت و جماعت » در آثار خویش بمناسبت جایی اختصاص داده است: ر. ف: « مفتاح النجات » باب دوم، ص ۸۳، و: « انس الثائبین » باب چهارم، ص ۴۲.

پارسی خبر چنین باشد از روایت راویان معتبر که رسول ﷺ گفت: هر که باشد بر سنت و جماعت، بنویسد خدای تعالی او را به هر روزی، ثواب هزار پیغمبر از پیغمبران خویش، و بنا کند او را حق تعالی به هر روزی، شارستانی در بهشت، و بنویسد او را، به هر قدمی که بردارد و بنهد، ده نیکی؛ و هر که نماز کند در جماعت مسلمانان، به هر رکعتی بنویسد او را ثواب شهیدی.

گفتند یا رسول الله، مرد کی بداند که او بر سنت و جماعت است؟ گفت: چون از تن خویش این ده خصلت بیاید، او سنی و جمعی است: اول آنکه: دست از جماعت باز ندارد. دوم: اصحاب مرا بد نگوید. سوم: بر اهل قبله به شمشیر بیرون نیاید. چهارم: قضا و قدر را به دروغ ندارد. پنجم: در ایمان خود به هک نباشد. ششم: در دین حق ستهندگی نکند. هفتم: هر که از اهل قبله بمیرد، بر وی نماز روا دارد. هشتم: هیچکس را از اهل توحید و ایمان به گناه کافر نخواند اگر چه آن گناه کبیره باشد. نهم: از مسح کشیدن بر موزه دست باز ندارد در سفر و حضر. دهم: نماز از پس همه مسلمانان روا دارد از نیک و بد.

و هر که از این خصلت‌ها که یاد کردیم دست باز دارد، دست از سنت و جماعت بازداشته باشد - این ده خصلت که بنیاد سنت و جماعت بر آن است - این است به قول این راویان معتمد از قول رسول ﷺ قولاً و فعلاً.

دیگر آنچه ائمه دین و اهل سنت و جماعت بر آن اند و پسندیده‌اند

و از سلف اسلام به ما رسیده است ، این ده قاعده است که یاد کنیم ، و هیچ کس را از اهل سنت و جماعت با تو در این خلاف نباشد :

قاعده اول آن است که ، اقرار دهی که ، هر که از بندگان خدای عز و جل ، از مرد وزن ، و نیک و بد ، از آزاد و بنده ، که بگفت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، او مؤمن است ، شاید که زن مؤمنه بدو دهی ، و از وی زن خواهی ، و او میراث مؤمنان یابد ، و مؤمنان از وی میراث یابند ، و احکام مؤمنان بر وی برانند ، و بر جنازه وی نماز کنند و وی را به گورستان مؤمنان دفن کنند ، اگر این قول از دل گفته باشد ، و بر این با خدای رسد ، جای وی بهشت بود ؛ و اگر از دل ننگفته باشد منافق باشد ، به ظاهر احکام مؤمنان بر وی می رانند برای قول شهادت را ؛ اما اگر بر آن نفاق با خدای رسد ، جای وی در که اسفل باشد . چنان که حق تعالی می فرماید : **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَةِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ .**

ما را دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم ، ما وی را به تهمتی یا به تعصبی نامؤمن خوانیم . چنان که حق عز و جل می فرماید :

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا .

چنان باید که جمله گویندگان لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ را مؤمن گویی ، و مؤمن خوانی ، و مؤمن دانی ، و به گناه کبیره رقم کفر و نفاق بر ایشان نکشی ، و شك در ایمان خویش ، و آن ایشان نیاری ؛ زیرا که حق تعالی گناهکاران را مؤمن خواند ، چنانکه گفت :

وَقُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ .

و معلوم است که عاصی را به توبه فرمایند ، و نشاید قول خدای را عزّوجلّ خلاف کردن ، و در آن شك آوردن ، و نشاید قول مؤمنان را و گواهی ایشان را رد کردن ، و ایشان را دروغ زن داشتن ؛ زیرا که هر مؤمنی که او از قول گبری ، یا جهودی ، یا ترسائی ، یا مشرکی ، این قول شهادت بشنود ، و گواهی دهد بر آن که این قول از وی در وجود آمد ، جمله ائمه اسلام فتوی دهند ، و قضات اسلام حکم کنند بر اسلام او ، پس بهیچ حال نشاید گوینده این قول را نامؤمن خواندن .
 كما قال رسول الله ﷺ : أَمِرتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ ، حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسولُ اللَّهِ ، فَإِذَا قَالُوا هَذَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ .

قاعده دوم آن است که همه چیزها و اجمع داری در قضا و مشیت ایزد سبحانه و تعالی : هم خیر و هم شرّ ، و هم نفع و هم ضرر . آنچه خیر است به امر و رضا و محبت او است ، بدان ثواب دهد ؛ و آنچه شرّ است به نهي او است ، بدان عقاب کند ، به رضا و محبت او نیست تا سفه لازم نیاید ، اما جمله به قضا و مشیت او است تا قهر و عجز لازم نیاید .
 قاعده سوم آن است که جمله یاران رسول را جمع داری در دوستی ، و نیک خواستن ، و نیک گفتن و هیچ کس را از ایشان به قلیل و کثیر بدنکوئی و بد نه اندیشی ، و روانداری که کسی دیگر بد گوید ، چنان که حق تعالی گفت : وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ . خداوند تعالی ما را بستود

که ما ایشان را بد نگوئیم ، و بدیشان دعا و ثنا گوئیم ؛ پس نشاید ایشان را بد گفتن . و از جمله ایشان ابو بکر صدیق را فاضلتر گوئی پس عمر را ، پس عثمان را ، پس علی را رضوان الله علیهم اجمعین زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول ﷺ به اتفاق جمله یاران ، و ایشان نصرت کردند مردین را و شریعت را ، و ایشان بگسترانیدند بساط اسلام را در آفاق جهان ، به توفیق حق سبحانه و تعالی . چنان که در کتاب عزیز خود می گوید ابوبکر را : **الَّذِينَ كَفَرُوا كُفَرُوا إِكْتِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُ النَّبِيُّ مِنْكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** . و عثمان را گفت : **أَمِنَ هُوَ فَإِنِ آتَاكَ اللَّيْلُ سَاجِدًا وَقَائِمًا** . و علی را گفت : **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** . و جمله یاران را گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** .

قاعده چهارم آن است که همه جماعتها و جمعهای مسلمانان را حق گویی و حق دانی ، و از پس همه مسلمانان نمازروا داری ، چنان که رسول گفت ﷺ : **صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، لَكُمْ صَلَوَاتُكُمْ وَعَلَيْهِمْ إِعْتَابُهُمْ** . و هر که خلاف این گوید از سنت و جماعت دور باشد و افتراق آورده باشد در میان امت محمد رسول الله و رخنه افکنده بود درباره اسلام

وسنت وجماعت ، واز آن قوم باشد که رسول گفت عَلَيْهِ السَّلَامُ : من فارق
الْجَمَاعَةَ قَدْرَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ . و نیز گفت :
يَدَا اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ . یعنی دست خدای عز و جل بر اهل سنت
و جماعت است .

قاعده پنجم آن است که همه صفات ستوده ملك سبحانه و تعالی
جمع داری به اعتقاد درست ، چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات
و علو و رفعت و عظمت و کبریا و امثال این ، چنان که حق تعالی می گوید :
وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ مفسر گوید یعنی : الصفات العلیٰ . و بیاید دانست
که چون علم نباشد ، عالم نباشد ، و چون قدرت نباشد ، قادر نباشد ،
و در جمله صفات همچنین است آنگاه صانعی را شاید .

قاعده ششم آن است که اقرار از دهی که حق را سبحانه و تعالی
بتوان دید ، و اهل بهشت خدای را بینند بچشم سر ، بی چون و بی چگونه
و وی را صورت و هیئت و لون و کیفیت نباشد ، اما بینند بی چون
و بی چگونه ، همچنان که امروز می دانند بی چون و بی چگونه ،
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ . اما بینند ، چنان که حق
سبحانه و تعالی خبر داد : وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلِيًّا رِبِّهَا نَاطِرَةٌ .

قاعده هفتم آن است که اقرار دهی که بندگان خدای را استطاعت
است ، توانند که فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است
به شرط وجود استطاعت ، زیرا که تکلیف مالا یطاق روان باشد چنان که
حق تعالی فرمود : لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ، مفسر گوید : یعنی
طاقتها . و در فرمان خدای تعالی و در دین او ستهندگی نکنی بعد از

آن که حق ترا معلوم شده باشد ، که همه خللها از این است .
 قاعده هشتم آن است که اقرار دهی که همه کتابهای خدای
 عزّوجلّ حق است چون قرآن ، و تورات ، و انجیل ، و زبور ، و صحف
 ابراهیم همه کلام خدای است عزّوجلّ ؛ به گفت نیافرید ، سخن وی
 است و سخن وی از وی جدا نیست ، و مخلوق نیست ، و محدث نیست ،
 بگفت به قدرت نه به آلت و جارحت : و گفتنی وی را از گفتن باز ندارد
 چنان که شنیدنی از شنیدن باز ندارد و دیدنی از دیدن باز ندارد . اما
 خدای را عزّوجلّ کلام ثابت است . چنان که گفت : *يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا*
كَلِمَ اللَّهِ . وَنِيزَ كَفَتَ : فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ . وَنِيزَ كَفَتَ : وَكَلَّمَ اللَّهُ
مُوسَى قَلْبِيْمَا .

قاعده نهم آن است که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از
 خدای عزّوجلّ بی توبه روا باشد مؤمنان را و سنیان را چون خواهد .
 و هر گناه کاری از مؤمنان که با خدای رسد . و توبه نکرده باشد ، کار
 وی در مشیت حق تعالی باشد ، اگر خواهد وی را بیامرزد بفضل و کرم
 خود ، و اگر خواهد وی را به شفیع ببخشد ، و اگر خواهد به مقدار گناه
 وی را عذاب کند ، پس با بهشت آرد ، چنان که گفت : *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ*
أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ و روا نباشد که حق تعالی
 مؤمنان را عذاب جاوید کند . و هر مؤمن که از دنیا برفت ، و وی را
 در خاک نهادند ، وی را سؤال کنند ؛ اگر جواب به صواب دهد ، گور
 وی را مرغزاری گردانند از مرغزارهای بهشت ، و اگر جواب نه
 به صواب دهد ، روا باشد که وی را عذاب کنند به مقدار گناه وی . و نیز

اقرار دهی که : حساب ، و ترازو ، و نامه خواندن ، و صراط ، و بهشت و دوزخ ، همه هست و حق است . چنان که در قرآن و اخبار آمده است .

قاعده دهم آن است که متشابهات که در قرآن و اخبار رسول ﷺ است بدان اقرار دهی که چنان است و حق است ؛ و هر چه از آن محتمل تأویل و تفسیر است ، و مفسران آن را تأویل و تفسیر کرده اند ، و علمای حق آن را بیان فرموده اند و معنی آن گفته اند ، از قول ایشان در نکذری ، و بر آن نیفزایی . و هر چه آن را فرو گذاشته اند ، در آن هیچ سخن نکوئی به عقل و فهم خویش ، تا در تشبیه و تعطیل نیفتی . در جمله اقرار دهی که همه قول خدای است عزّ و جلّ ، و حق است و چنان است که او گفت ، نه به ظاهر و نه به باطن يك حرف را منکر نباشی ، زیرا که يك حرف را منکر شدن ، انکار است از جمله . و هر چند که در آیات متشابه کم آویزی ترا بهتر باشد ، زیرا که حق سبحانه و تعالی می گوید :

فَمَا أَتَدِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ
وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا
بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا . خدای عزّ و جلّ نشان راسخان علم آن نهاد ، که ایشان به متشابهات اقرار دهند و تأویل و تفسیر آن نجویند ، و راه سلامت این است . زیرا که نادانی با خود حواله کنی به از آن که در تشبیه کوبی و در فتنه افتی . و اگر کسی گوید که چه گوئی در این آیت ها که حق تعالی می گوید : خَلَقْتُ بَيْنَهُ . و جای دیگر : وَجَاءَ رَبُّكَ وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى . وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ . وَبَلِّغِ السَّجْدَ مَنْ

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا ، ودر اخباری که مانند این است ؟
 گویم : چنان است که خدای گفت عز وجل ، و رسول گفت ﷺ ،
 و عبدالله عباس گفت : اگر گوید که تشبیه می گوئی ، گویم من بدانچه
 خدای گفت ، و بدانچه رسول او گفت اقرار داده ام که چنان است که
 ایشان گفته اند ، تشبیه نباشد . اما اگر تو می گوئی نه چنین است ،
 تشبیه تو می گوئی نه من ، من از تشبیهات بیزارم . من به آنچه خدای
 گفت ، و رسول او گفت ، اقرار دارم ، و بر آن نه افزایش و نه کاهش ؛ از
 تشبیه رستم . اما اگر تو می گوئی نه چنین است - و نشاید که چنین
 گوئی - در تشبیه تو آویخته ای و در تأویل تومی جهی نه من ، و به قول
 خدای و رسول اقرار نمیدهی ، تشبیه تو می کنی نه من ، از اقرار تشبیه
 نیاید . اقرار به قول خدای و رسول ایمان است ، و انکار از آن کفر است
 چون من به سر اقرار باشم و تو به سر تأویل و تشبیه ، ترا بر من چه شناعت
 رسد ؟ و هر که عاقل و خردمند باشد ، داند که راه راست و اعتقاد پاک ،
 راه رسول ﷺ و آن یاران او رضوان الله علیهم اجمعین است ، و آن
 این است که گفته آمد . وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَالْعِصْمَةُ .

باب سوم

در معرفت و هدایت حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی ، قدس الله روحه العزيز گوید که :

بزرگان دین گفته اند : **الْمَعْرِفَةُ نُورٌ حَارٌّ** ؛ و حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می فرماید : **اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کأنها کوكب دری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه یکاد زیتها یضییء ولو تمسسه نار نور علی نور ینوری الله ینوره من یشاء ویضرب الله الأمثال للناس والله بکل شیء علیم .

حکما که مثل گویند ، و سخن در مثل در بندند ، از بهر آن کنند ، تاشنونده آن سخن فهم کند و دریابد . پس احکم الحاکمین این سخن از آن در مثل بست تا از این فایده گیرند - آن کس که بشنود - و چون بزرگان دین گفته اند : **الْمَعْرِفَةُ نُورٌ حَارٌّ** که معرفت نوری است سوزنده ، و حق سبحانه و تعالی می گوید : که معرفت چون

چراغی است در طاقی نهاده که آبگینه ای در پیش او بود، و نیز می گوید:
 وَلَوْ كَمَسَتْهُ نَارُ نُوْرٍ عَلٰی نُوْرٍ ، پس از سر تحقیق در این سخن باید
 نگریست .

چون معرفت نورسوزان است، و چراغ نورسوزان است، و سینه عارف صدف اوست؛ همچنان که آن چراغ آن آبگینه را گرم می دارد، نور معرفت عارف را گرم می دارد، و همچنان که هر چه بدان چراغ دهی بسوزد، هر گناهی که نور معرفت بر آن تافت نیست گشت .

همچنان که همیشه به آتش پای نیارد، گناه با معرفت پای نیارد و همچنان که در روز چراغ به کار نیاید، و رنج چراغ نباید کشید، عارف را در پرتو نور معرفت به هیچ دلیل و راه بری حاجت نباشد در خدای شناختن . و همچنان که شب تاریک چراغ فایده دهد، هر کجا که ظلمت گناه، و تاریکی بدعت پیدا آید چراغ معرفت فایده خویش بدهد . و همچنان که هر کجا زمینی، یا بیشه ای، و اگر جایی باشد که مار یا خوک یا نوعی از این انواع در نیستانی^۱ افتد که همه خلق از آن عاجز باشند، آتش در آن زنند همه صحرا گردد، و هر چه در میان آن باشد بسوزد، و آن زمین به چند سال چندان بردهد که همه خلق از آن عجب فرو مانند .

حق سبحانه و تعالی معرفت را از آن به آتش مانند کرد تا ما بدانیم که همچنان که هیچ چیز به آتش پای نیارد، و هر چه سوختنی

۱ - م : ظیشه یا نیستانی .

است بسوزد، همچنین هیچ معصیت با وجود معرفت پای نیارد - و هر چند همیشه بیشتر، آتش بلندتر، و تیزتر، و روشن‌تر. اگر این سخن را ترتیب کنم کتابی تمام بر آید؛ اما هر که عاقل، و خردمند، و عارف است این قدر او را بسنده باشد.

حق سبحانه و تعالی عارف را از بهر گناه کردن آفریده است؛ چنانکه خبر مهتر عليه السلام بدان ناطق است: **لَوْ لَمْ تَذُنِبُوا لَخَلَقَ اللَّهُ قَوْمًا يُذُنِبُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ** پارسى خبر چنین باشد که: اگر شما گناه نکنید، خدای عزوجل قومی دیگر را بیافریند تا گناه کنند، تا خدای عزوجل ایشان را بیامرزد.

و در خبر دیگر می‌آید که: در بنی اسرائیل پیغمبری به خدای عزوجل بنالید، گفت: یارب! این امت من گناه بسیار می‌کنند، ایشان را باصلاح آر؛ خدای عزوجل بدو وحی فرستاد که: اگر ایشان گناه نکنند، من قومی دیگر را بیافرینم تا گناه کنند تا من برایشان رحمت کنم. این دریاهاى رحمت همه عاصیان را، و گناه‌کاران را آفریده‌ام، اگر ایشان را گناه نباشد این همه ضایع ماند.

مثل گناه مؤمن عارف چون مثل همیشه است، و مثل معرفت چون آتش؛ با وجود آتش همیشه را چه خطر باشد، و چون آتش باشد، و همیشه نباشد، آتش چون آتشی کند؟ لابد آتش را همیشه بیاید تا آتش روشنائی دهد، و توش تواند داد، و خلق از او منفعت توانند گرفت. و چون آتش بر همیشه گماشتی، خواه همیشه يك خروار باش، خواه صد خروار،

خواه صد هزار خروار؛ همه به يك نرخ باشد - بلکه هر چند همیشه
بیش تر، آتش بلند تر، و روشن تر، و سوزان تر. و چون آتش نباشد
يك شاخ همیشه، و اگر يك خروار، به صد سال در پیش خود بنهی و
هزار کوزه آب بروی بریزی يك ذره کم نشود: آب چشم که توش
معرفت و محبت بازان یار نباشد - سقا يك مشك^۱ به يك تا نان
فروشد!

گفته اند که منافق هر وقت که خواهد بگرید، اما مخلص را
که بن مژه تر گردد، آتش در ملکوت زند. از آب دیده، تا به آب
دیده فرق بسیار است، و از آتش ندامت و توبه تا به آتش خوف^۲ مقلد
فرق بسیار افتد: هر آن وقتی که مرد عارف از سر ندامت، و شرم،
و تشویر الله نفسی برزند، و از سر شوق و نیاز او به محبوب او، چندان^۳
شرر دل سوز، جای فزای، روح نواز، و کفر گداز، و ضلالت
زدای، و دل افروز، از آن صدر مشروح او به عالم صغری و کبری
پیدا کند که جمله عالم آبادان گردد، و جهانی بر افروزد، و عالمی
بسوزد.

و اگر باد فضلی بازان یار گردد، و عطر لطف لطیف بیارند،
و بر آتش محبت او بر او کنند تا باد فضلی بوی آن به عالم پیرا کند،
هر چه خاشاک، و خاکستر، و کدورت، و انگیشت، همه را هباء^۴ منشوراً
گرداند، و هر چه نور و صفاوت، و لطافت، و شناخت، و معانی است
به عالم نشر کند، تا بوی آن در دماغ مجتبان و سوختگان ازل افتد،

۱ - د : يك مشك آب ۲ - م : ندارد ۳ - م : چنان که

وَعَلَّمَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ : خبر ده دوستان و عزیزان، و سوختگان ما را که :
 إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ الْأَفْتَعْرَضُوا لَهَا لَعَلَّ أَحَدَكُمْ أَنْ
 تَصِيبَهُ نَفْحَةٌ مِنْهَا فَلَا يَشْقَى بِعَظْمِهَا أَبَدًا . پارسی خبر چنین است که
 رسول ﷺ می گوید :

به درستی که خداوند پروردگار شما را در روزگارهای شما
 نسیم لطف‌هاست که بردوستان، و محبتان خود نثار کند؛ بجوئید آن
 را که شاید بود که از آن نسیم لطف بویی به شما یکی برسد که
 هرگز نیز بدبخت نگردید - و نور، و روشنایی، و افروختگی آن تا
 ابد الا باد مرد عارف را درمی کشد، و می افروزد، و بالا می دهد؛ زیرا
 که آتش علوی است به‌علو می کشد، و خاکستر، و انگشت، و کدورت،
 سفلی است به سفلی می کشد.

و این حدیث را بدین بیرون داده‌اند: كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَيَّ أَصْلِي؛
 هر چیز که هست او را اصلی است، و مرجع او باصل او گردد - از هم
 قرینی هم خوبی آید، ولیکن هم اصلی نیاید. مردمان در مثل بسیار
 گویند، بیت:

گر دو مر کب را بیندی بر یکی آخورد به هم
 گر نشدم رنگ و هم تک بی کمان هم خو شوند
 آب و آتش ضد یکدیگرند؛ اما چون آب با آتش قرین گردد
 هم خوی یکدیگر شوند، اگرچه هرگز آتش تری نکند، و آب
 آتشی نکند.

فصل آخر:

عارفان دو قومند: يك قوم را که سینه ایشان شرح کنند، و دیده دل ایشان گشاده شود، و چشم ایشان بر کنوز فضل، و کرم، و جود، و رحمت، و مغفرت حق سبحانه و تعالی افتد اغلب ایشان در راه رجاء افتند، و آن سخت نیکوافتد؛ زیرا که مردان و اولیای خدای عزوجل تا آن گاه که عقبه خوف باز نگذارند، و در کوی امید نروند، هرگز به درجه اولیاء نرسند. و آن، از آن افتد که تا کسی به کسی امید می ندارد، و او را دوست ندارد مراد خویش از او طلب نکند، چون امید می دارد همیشه در طلب او باشد تا او را کجا یابد، تا مگر امید او از او بر آید، و چون امید ندارد چرا طلب کند، و از بهر چه طلبد.

به حقیقت بیاید دانست تا امید مرد به کمال نگردد، محبت او غالب نشود، و تا محبت بر هر چه مرد دارد غالب نگردد، مرد مردی نشود از مردان خدای عزوجل. و هر مردی که در راه خدای عزوجل اول به خوف در آید، و آن بادیه و آن منازل تمام برد، و باز از راه خوف باراه رجاء نیاید، و منازل رجاء چنان که شرط است بنرود، هرگز به هیچ مقصود نرسد، و در پرا کندگی افتد، و در تحیری نه بر اصل. و چون از این دو مقام که گفته آمد بر یکی برود، و بر یکی نرود، باشد که شیطان بروی دست یابد؛ زیرا که اگر راه خوف برود، و راه رجاء نرود نومید گردد. و خدای عزوجل می گوید: از رحمت

من نومید مباحثید که هر که از رحمت من نومید باشد از زیان کاران
 و بیگانگان باشد. و اگر راه رجاء برود و راه خوف نرود، ایمن گردد.
 و خدای عزوجل می گوید: ایمن مباحثند^۱ از عذاب من مگر آن
 کسانی که خاسران^۲ باشند.
 و هر که راه خوف و رجاء به هم برود مردی با سلامت باشد، اما
 هرگز به مقامات اولیاء و صدیقان نرسد. و هر که به اول^۳ به راه رجاء
 درآید، و در راه خوف درنه افتد ناپاک و بی شرم گردد، و مخاطره باشد
 که در راه اباحتی افتد؛ و هر که به راه خوف افتد، و به رجاء درنیاید،
 او را بیم دیوانگی باشد، و خاسر، و گمراه، و دیوانه گردد. و چون
 خوف بر کسی غالب گردد هیچ چیز او را بهتر از دیوانگی نباشد که
 باری بر مسلمانی بماند. و هر که چنان که گفتیم به اول^۳ به راه خوف
 درآید، و منازل آن ببیند، و آنچه شرط راه است به جای آرد، و پس
 از آن به مرغزار رجاء درآید، و آنچه شرط آن راه و روش است به
 جای آرد، و در آن مرغزار فرجه شود، پس آنکه مرد^۴ مردی شود از
 مردان درگاه حق.

راه^۴ مرد خائف - که خوف بروی غالب نگردد - چندان که
 به نومیدی کشد با سلامت تراست از راه رجاء، اما پیوسته در رنج،
 و درد، و محنت، و زحیر، و غم و اندوه باشد: گاه با خدای به جنگ،
 و گاه با خلق به جنگ، و گاه با خویشتن به جنگ، و گاه با قسمت

۱- م: مباحثید. د: نباشید. ۲- در نسخه «م» به خطا «خاصان» نوشته

شده - بخش اخیر ترجمه پارسی آیتی است از مصحف کریم (الاعراف ۷-۹۷):

فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون. ۳- د: مردی. ۴- د: و این

قسام به جنگ؛ هرگز از جنگ کردن خالی نباشد.
 و در راه خوف آفت مهین، و عیب بزرگترین، آن است که
 چون کسی از کسی می‌ترسد هرگز نخواهد که او را ببیند، همیشه
 از وی می‌ترسد، و گریزان و هراسان باشد، و هر کار که کند از بیم
 کند - و طاعت چنان باید که بر دیدار معطی کنی نه از بیم آن که
 نباید که مرا بگیرد، و در زندان باز دارد - و چون می‌داند که کار
 نه چنان است که او را شاید، و امید او به کار خویشتن باشد، خود
 دوست ندارد که بازو آرد، و از کار کردن نومید شود، و بردل او سرد
 شود، و همواره بر نومیدی بیگاری می‌کند، و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گوید:
 لَا أُجْرَ لِمَنْ لَأَخْشِيَةَ لَهُ . و چون مرگ و بیماری روی بروی آرد از آن
 گریزان باشد؛ چون کسی از کسی می‌ترسد چون به حضرت شدن
 او رغبت کند؟

و نشان دوستان خدای عزوجل آن باشد که ایشان به مرگ
 آرزومند باشند، قوله تعالی: قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنْتُمْ
 أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ .

مرد خائف همیشه ترسان، و گریزان باشد، و نخواهد که
 خداوند کار را ببیند؛ و اصل دوستی و بندگی آن است که بنده مشتاق
 دیدار خداوند باشد، و او را جوینده و دوستدار باشد، و راجی پیوسته
 آرزومند و جوینده باشد، و خائف پیوسته گریزان باشد.

تا مرد در راه رجاء به کمال نرسد، و نداند که هر چه او را

۱ - م : بدو

۲ - م : بیگاری

عز وجل صد رحمت است : يك رحمت از آن بفرستاد و قسمت کرد میان آدمی ، و پری ، و مرغ ، و سباع ، و چرنده ، و جنبنده^۱ ؛ و ایشان بدان بر یکدیگر مهربانی و تلطّف ، و رحم می کنند ، و همه رحمت ها در میان خلق از آن يك رحمت است ، و نود و نه در باقی است ، تا بدان روز قیامت بر بندگان رحمت کند . اگر جمله گناه کاران امت محمد ﷺ را بیمارزد ، از دریای رحمت او چندان کم شود که یکی از ما سوزنی به دریایی ژرف فرو زند ؛ هم چندان کمی در رحمت او آید که از آن سوزن در آن دریا آید !

و خزینۀ رحمت او را هیچ کرانه نیست ، و فضل ، وجود ، و کرم او را هیچ منتهایی نیست ؛ مردی باید که مؤمن عارف باشد از خلعت و رحمت در نماید . و این همه دریا های رحمت ، مؤمن عارف مخلص راست ، اگر چه گناه او به عدد ریگ بیابان ، و برگ درختان ، و قطره باران ، و موی چارپایان باشد ، چون مؤمن عارف است باک نیست .

فصل آخر :

این جمله که می رود در شأن مرد مخلص عارف موحد می رود که او در گفت کلمه : لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ راست باشد ؛ این همه در حق ایشان می رود ، اگر چه گناه کار باشند از گناه باک نیست . چون گناهی باشد يك نظر رحمت آن همه نیست کند چنان که گفته آمد . اما باید که در اعتقاد درست باشد ، تا بر حسب اعتقاد او با او کار

۱ - در هر دو نسخه آن را معادل پارسی برای کلمه « الهوام » در

متن خبر تازی گرفته اند !

کنند؛ کارها از سر مجاز فرا نباید گرفت، و در يك ساعتی در سبزه بهاری نباید فکریست که گرمای تابستان، و سرمای زمستان در پیش است، و آن جز به مر کب اعتقاد درست بدان راه بیرون نتوان شد.

روزی مهتر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت مر عبدالله عباس را رضی الله عنهما :
 أَعْلَمَكَ كَلِمَاتٍ : أَحْفِظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ ، وَأَحْفِظِ اللَّهَ تَجِدَهُ أَمَامَكَ ؛ وَإِذَا
 سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ ، وَإِذَا أَسْتَعْنَتْ فَاسْتَعِينِ بِاللَّهِ . فَلَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ
 اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَنْفَعُوكَ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ ، وَلَوْ
 اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَضُرُّوكَ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكَ ؛
 طَوَيْتِ الصُّحُفَ وَجَفَّ الْقَلَمُ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید مر عبدالله
 عباس را رضی الله عنهما : پیاموزم ترا سخنانی ؛ نگاه دار فرمان خدای را
 عز وجل تا خدای عز وجل ترا نگاه دارد به هر چه در پیش داری .
 و هر چه خواهی از خدای عز وجل خواه ، و چون استعانت خواهی
 خواست به کسی ، آن استعانت از خدای خواه . و به درستی که اگر
 همه خلق گرد آیند بر آن تا ترا منفعتی کنند ، نتوانند کرد مگر به
 چیزی که خدای عز وجل بر تو حکم و قضا کرده است ، و در ازل بر تو
 نبشته است ؛ و اگر همه گرد آیند (بر آن) تا ترا مضرتی رسانند ،
 نتوانند کرد مگر به چیزی که خدای عز وجل ترا قضا کرده است ،
 و در ازل بر تو نبشته است ، نسخت در نور دیدند ، و قلم خشک شد .

تا خدای کسی را از خلق خویش برنگزیند ، او را این اعتقاد
 به ارزانی ندارد . اما اعتقاد چنان باید که گفتیم که مرد در گفت :
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ درست باشد ، و درستی مرد در گفت : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آن

باشد که اعتقاد دارد که : لا ضارَّ ، ولا ضارِع ، ولا مُعِزٌّ ، ولا مُدِلٌّ إِلَّا اللهُ
 آن که در گفت : لا اِلهَ إِلَّا اللهُ درست باشد ، و بر اعتقاد اهل سنت
 و جماعت باشد ، آن که گناه او همه سبب رحمت ، و مغفرت باشد ؛ زیرا
 که مرد مؤمن مخلص عارف را قصد گناه کردن نباشد ، و چون کرده
 آید با سر استغفار ، و ندامت شود ، و چون ندامت دل و استغفار زبان
 بازان یار گشت سبب رحمت گردد ، قوله تعالی : وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ
 يَظْلِمِ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهُ يَجِدِ اللهُ غَفُورًا رَحِيمًا .

لا اِلهَ إِلَّا اللهُ چون برستی گویی این کلمه دانه‌ای است که بکشتی ؛
 چون بروید بیخ تا به ثری فرو برد ، و شاخ تا به اعلی علیین بر کشد .
 هر چه در میان علی و ثری مخلوقات است ، نهنک وار به دم به خود
 کشد ، و فرو برد که يك ذره در وی کم و بیش نگردد ؛ چنان که عصای
 موسی صلوات الله علیه آن همه سحره فرعون به يك دم در کشید ،
 و فرو برد که يك ذره در وی کم و بیش نگرديد - آن که چه عجب
 باشد اگر کلمه : لا اِلهَ إِلَّا اللهُ همه گناه کاران را ، و همه کفر کافران
 را به يك دم فرو کشد ؛ و عصای موسی صلوات الله علیه جز يك شاخ نبود
 از مورد بهشت ، خدای عز و جل او را چندان سلطنت ، و شوکت ،
 و شهامت داد تا هفتاد هزار خروار رسن را به يك دم فرو برد که هیچ
 کس ندانست که آن کجا شد ، و چون نیست گردید !

کلمه ای که حق سبحانه و تعالی می گوید : اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ
 مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَمَارٌ وَ فُرْعَانِهَا فِي السَّمَاءِ .
 تَوَلَّى أَكْثَرَهَا كُلِّ حِينٍ يَا ذُنْ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ . چون خدای عزوجل داستانی ، ومثلی بزد مردمان را تا ایشان در آن نگرند ، ودراندیشند ، و از آن پند و عبرت برگیرند ، واز آن غافل نباشد :

پند بر گرفتن این ومازند این باشد ؛ نه آن که بر خوانی و در نه اندیشی که چه خواندم ، وچه شنیدم ، ودر مصحف مجید می گوید :
 قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا . و جای دیگر می گوید : وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

اما این کلمه باید که چنان گویی که باید گفت ، تامقصود حاصل گردد . رسول ﷺ معلم همه خلق بوه ، و خدای عزوجل او را رحمت جهانیان خواند ؛ و بسیار چیزهاست که مخاطب رسول الله است اما مقصود از آن امت است . این آیت که حق سبحانه به رسول ﷺ فرستاد : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَادِقًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا .

رسول ﷺ در کار حق سبحانه هیچ شریک می نیاورد ، اما امت آوردند ؛ گفت : فرا ایشان بگوی تا در کار ما ، و گفتار ما هیچ شریک نیارند . این همه ثمره لا اله الا الله آن کس راست که این کلمه از سر تحقیق گوید ، و اخلاص بازان به هم باشد ، آنکه چندین ثمره دهد ، و چون نه از سر اخلاص و حقیقت گوید : إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ

الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ بار آورد . کلمات یکی ، هر دو گوینده همان گفتند ؛
اما یکی از سر شناخت ، و دیگری از سر ناشناخت گفت ، در فرق این
و آن می نگر !

قال رسول الله ﷺ : إِنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَتَقَوَّمانِ فِي الصَّلَاةِ :
رُكُوعَهُمَا ، وَسُجُودَهُمَا ، سَوَاءٌ ؛ وَإِنْ فَضَلَ صَلَاةَ الرَّجُلِ عَلَى الْآخَرِ
كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ . پارسى خبر چنین باشد که رسول ﷺ
می گوید : به درستی که دو مرد از امت من در نماز ایستند : رکوع ،
و سجود ایشان برابر باشد ؛ و از نماز یکی تا به نماز دیگری از زمین
تا آسمان فرق باشد . در کارها به صورت اهل صورت و اهل مجاز نگرند
اما اهل حقیقت از سر تحقق نگرند ، و گرد مجازات و پوست نگردند :
معصیت اهل معنی همه طاعت بار آورد ، و طاعت اهل دعوی که معنی ندارند
همه عین معصیت باشد .

مثل اهل معنی چون مثل سنگ آتش زنه است : اهل دعوی آتش از
اهل معنی فرا گیرند ، و در پارهای چوب ، و خاشاک ، و درمنه زنند ؛
روشنایی بنماید ، ولیکن هم در ساعت باز فرو نشیند که نه آتش ماند
و نه روشنایی ، و مرد مدعی در تاریکی و گمراهی بماند که نه راه
فراپس داند ، و نه راه فرا پیش ، چنان که حق سبحانه و تعالی در کتاب
خویش می گوید : مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ النَّارِ الَّتِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا
حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ . صَمُّ بَعْضِ عَمَى
فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ .

و مرد عارف معنوی که مثل او چون مثل سنگ آتش زنه است

اگر همه دریا‌های آب، و کوه‌های برف، و رودهای یخ بروی گماری چون وقت کار آید، عقل عاقل متقاضی گردد، و به دست نصیحت پیغامی به سوی دل فرستد که: ای دل معنوی از خواب غفلت بیدار شو! و به دست استطاعت مفتاح فکرت برگیر، و پرده غفلت از روی هدایت باز کن، و سنگ ندامت بر آتش زنه ملامت زن، تا نور معرفت، و نار محبت، در سوخته ارادت ازل افتد، و باد فضل و لطف آن را بالا دهد و فروماندگان تیه ضلالت به نور چراغ معرفت، از تاریکی نکرت و ضلالت، به راه نجات، و هدایت، و مغفرت آیند، و در روشنایی چراغ معرفت عارفان بروند.

و در سفرهایی که پادشاهان روند در شب تاریک بی شمع و مشعله نروند، اما بسیار از اوباش، و ستوربان، و گدای در روشنایی آن بروند؛ اما ایشان را در شمع و مشعله هیچ نصیب نباشد. و فردای قیامت هم این دعوی کنند؛ هم چنان که در دار دنیا در روشنایی چراغ عارفان می بودیم، در قیامت هم چنان خواهیم بود، چنان که حق سبحانه و تعالی می گوید که: روز قیامت منافقان، مؤمنان را می گویند: *انظرونا نقتبس من نورکم، قیل ارجعوا ورائکم...* تا آخر آیه اما باشید تا فردا که هر کسی را به رنگ دل برانگیزند: *یوم تبيض وجوه و تسود وجوه.*

این سپیدی و سیاهی رنگ دل است که بر روی دهد؛ و روز قیامت حشر خلق بر رنگ دل ایشان خواهد بود، و بر فعل و نیت ایشان خواهد بود، هر که امروز طبع خوک دارد، فردا خوک برخیزد،

و هر که طبع بوزنه دارد، فردا بوزنه برخیزد، هر که طبع نفاق دارد، فردا مناقق برخیزد، و هر که طبع جباری، و متکبری دارد فردا بر صورت مورچه برخیزد، و پای سپر همه خلق باشد.

و عارف که مؤمن مخلص است، هم چنان مؤمن، و عارف، و مخلص برخیزد. هم چنان حدیث آن سنگ که آتش در وی تعبیه است؛ به همه آب ها تر نکشت، و بد همه رودهای برف و یخ، و سرماهای سرد، آتشی از وی بیرون نتوانست کرد، که او را از آن هیچ زیان نداشت و چون به کار آمد جهانی را روشن گردانید، و عالمی را بر افروخت، و صد هزار همیشه تر و خشک در پیش وی هیچ خطر نداشت، هم چنین روز قیامت، نور قیامت از شعاع دل عارفان خواهد بود، و نور از روی ایشان خواهد بود، و زینت بهشت تمام نگردد تا آنکه که عارفان مؤمن مخلص پای در بهشت ننهند.

هیچ نور بانور معرفت پای نیارد، و هیچ آتش با آتش محبت برابری نتواند کرد. و در خبر می آید که قومی از مؤمنان قدم بر صراط نهادند، آتش دوزخ به فریاد آید: بگذر ای مؤمن عارف! که آتش محبت و نور معرفت تو، آتش مرا فرو نشاند. و آتش دوزخ که همه سرکشان را و جباران را می به دو نیم کند، و همه خلق از بیم او می قرار نیابند، او را می بی آتش معرفت عارفان بیم کنند، چنان که خبر بدان ناطق است، قال رسول الله ﷺ: جُزِّيَا مُؤْمِنٌ! فَإِنَّ نُورَكَ أَطْفَأَ نَارِي. نور دل عارفان که از سر حقیقت، و معرفت، و محبت، و مودت برخیزد هیچ آن را حجاب نتواند کرد، و هم چنان می رود، و حاجبان

از پس ، وازپیش ، واز چپ ، واز راست ، واز فوق ، واز تحت او می روند
 وهر خاشاک هوا و هوس ، و سودا و وسواس ، که کرد او گردد می سوزد
 و هم چنان از دل عارف صادق بر آید که به هیچ التفات نکند ، و پرهمت
 باز کند ، و قصد **الْحَيُّ الْاَبَدِيُّ لَا يَمُوتُ** کند که نه بر دنیا تابد ، و نه بر
 عقبی تابد ، و نه بر ارض تابد ، و نه بر سماء تابد ، و نه بر هوا تابد ، و نه
 بر فضا تابد ، و نه بر بهشت تابد ، و نه بر درجات تابد ، و نه بر عرش تابد
 و نه بر فلک تابد ، و نه بر ملک تابد ، و نه بر علی تابد ، و نه بر ثری ،
 و نه بر هیچ مخلوقی تابد که خاء خلقت دارد ، هم چنین می رود ،
 و حجاب عشق و محبت به زبان صدق و حقیقت آواز می دهند که :
طَرَّقُوا لِنُورِ عَبْدِ عَارِفٍ اِلَى مَعْرُوفٍ وَّاحِدٍ ، اَحَدٍ ، صَمَدٍ ، غَفُورٍ ، غَفَّارٍ
كَرِيمٍ ، سَتَّارٍ ، عَالِمٍ ، جَبَّارٍ ، لَمْ يَنْزَلْ ، وَلَا يَنْزَالُ ، كَبِيرٍ مُتَعَالٍ ، لَا
اِلَهَ اِلَّا اللهُ .

باب چهارم

در فضل توبه و فضل تائبان گناه کار

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النماقی الجامی قدس الله روحه العزيز گوید که :
فرمان حق سبحانه و تعالی مر جمله انبیاء و رسل را صلوات الله عليهم اجمعین این بوده است که : مر گناه کاران را ، و رمیدگان را با در گاه ما خوانید ، واحسان ، و فضل ، وجود ، و کرم ، و رحمت ما ایشان را باز نماید ، تا ایشان با در گاه ما آیند ؛ چنان که داود را صلوات الله علیه گفت : **بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ** . گفت : یا داود ! بشارت ده گناه کاران را ، و بیم کن صدیقان را ، تا گناه کاران نومید نگردند ، و صدیقان ایمن نگردند .

و در قرآن مجید نیز این را مدد یافتیم که حق سبحانه و تعالی میگوید : **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا** . و در خبر نیز می آید که مهتر عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید :

اللَّهُ أَرْحَمُ بِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بِوَلَدِهَا؛ پارسى خبر چنین باشد که رسول ﷺ می فرماید که : خداوند پروردگار ما رحیم تر و مهربان تر است بر بنده مؤمن از مادر مشفق و مهربان بر فرزند خویش . و در کتاب عزیز خویش می گوید : وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا .

چون رحمت ، و فضل ، وجود ، و لطف حق سبحانه و تعالی بر بنده مؤمن گنه کار بدین جایگاه باشد ، چرا باید تا مؤمنان عارف موحد مخلص در کار یکدیگر چنین بد اندیش باشند ، و بد اعتقاد باشند چه در وعده رحمت ، و چه در وعده نعمت ، و چه در قسمت روزی ، و چه در شر ، و چه در خیر ، - هر چه او را می باید در این جهان و در آن جهان - نظری باز نگرستن بدون خدای عز و جل از بهر چراست ؟ قال رسول الله ﷺ ظَنُّوا بِالْمُؤْمِنِينَ خَيْرًا - اندیشه خوب دار ، و ظن خوب کن که فرمان او چنین است ؛ و وعده چنین داد ، و گفت : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيُظَنَّ بِي مَا شَاءَ - من به نزدیک گمان بنده خویشم ؛ هر چه مؤمن مخلص به من گمان برد ، من بازو آن کنم .

و در خبر دیگر می آید : مَنْ ظَنَّ بِي ظَنًّا وَفَيْتُهُ ، وَمَنْ لَقِيَنِي بِقِرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَتَهُ لَقِيَتَهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً مَا لَمْ يَشْرِكْ بِي شَيْئًا .
وقال رسول الله ﷺ : يَسِّرُوا وَلَا تَعْسَرُوا ؛ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَكُمْ ميسرينَ وَ لَمْ يُبْعَثُوا مَعْسرينَ - پارسى خبر چنین باشد که : آن صدر و بدر عالم خورشید یثرب و حرم ، بر گزیده از انبیاء و امام چنین می گوید که : آسان فرا گیرید کارهای بندگان خدای را بر ایشان ، دشوار فرا

مگیرید؛ مرا فرستادند آسان فرا گیرنده بر شما، و نفرستاده اند دشوار
فرا گیرنده بر شما.

و رسول ﷺ می گوید که: هر چیزی از من به شما رسانند که
موافق قرآن باشد فرا ستانید، و هر چه نه موافق قرآن باشد فرامستانید
اما این خبر موافق قرآن است که: **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ
بِكُمُ الْعُسْرَ** - خداوند سبحانه و تعالی می گوید که من که خداوند
پروردگار شما ام می خواهم به شما آسانی، و نمی خواهم به شما هیچ
رنج و دشواری؛ اما ما را خود بر کس آن نیست که خداوند عزوجل
بر ما و بر هیچ کس رحمت کند به فضل خویش. همه را می چنان باید
که به کار ایشان بر ایشان رحمت کند، و این کار ما هیچ به سزای او
نیست؛ همه کرد نومیدی، و سیاست، و عذاب، و عقوبت می بر آییم
و حق سبحانه و تعالی می گوید: **وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا**. و رسول ﷺ
گفت که حق می گوید: **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي فَلَئِنَّ بِي مَا شَاءَ**.

و هم رسول ﷺ می گوید که حق سبحانه و تعالی می گوید:
سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي. و هم از رسول ﷺ روایت کنند که او گفت:
**لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّنَاءِ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى، فَقُلْتُ: يَا رَبَّ! إِنْ كُنْتُ
غَافِرًا لِذُنُوبِ أُمَّتِي لِمَ قَضَيْتَ عَلَيْهِمُ الْمَعَاصِي؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: فِيهِ
إِضَاعَةٌ شَيْئِينَ: إِضَاعَةٌ شَفَاعَتِكَ، وَإِضَاعَةٌ رَحْمَتِي** - پارسی خبر چنین
باشد که رسول ﷺ می گوید که: آن شب که مرا به معراج بردند
بر آسمان ها گذر کردم، پیرسیدم از خدای عزوجل، گفتم: یارب!
اگر تو آمرزنده گناه امت منی چرا خود گناه برایشان قضا کردی؟

خدای عزوجل گفت: یا محمد! در آن ضایع شدن دو چیز بود: ضایع شدن شفاعت، و ضایع شدن رحمت من.

پس با چندین لطف و کرم، و این همه امیدهای نیکو که ما را وعده کرده است، چرا باید تا ما چنین از رحمت خدای تعالی نومید باشیم؟ تا گناه بنده از رحمت خدای افزون نگردد، روی نومیدی نیست، و این هرگز نتواند بود.

در بنی اسرائیل مردی بود که گناه بسیار کردی، و توبه نیز بسیار کردی؛ آخر روزی در اندیشید، از بس جفا، و خطا، و معصیت که کرده بود، دلش از خود بگرفت، برخاست و از سر تنگدلی به صحرا شد، و گفت: بارخدا یا! از بس جفا و بی حرمتی که بکردم دلم بر گلو رسید، و شرم می دارم که تیز توبه کنم، تا کی از این جفاهای من؟ شنید که: ای بنده من! اگر هزار چندین بکنی، تا تو می دانی که من خداوند آمرزگارم، و بر گناه آمرزیدن توانا ام مرا شرم کرم بازدارد که ترا عقوبت کنم.

وقول رسول ﷺ نیز بر این گواهی می دهد، قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ إِطَّلَعَ عَلَيْهِ، عَفَرَ لَهُ، وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ - رسول ﷺ می گوید: هر که گناهی بکند از گناهان - و او می داند که خداوند عزوجل بر آن گناه مطلع است - خدای عزوجل او را بیمارزد، اگر چه این کس بر کرده خویش استغفار و ندامت نیارد. وهم رسول ﷺ می گوید: إِنَّ الرَّجُلَ لِيَذْنِبُ الذَّنْبَ يَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟ فَالُوا وَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: يَكُونُ فَصْبًا

بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَيَتُوبُ مِنْهُ - پارسی خبر چنین باشد که به درستی که
 مرد باشد که گناهی بکند از گناهان، و خدای عزوجل او را بدان
 گناه در بهشت کند! گفتند آن چگونه باشد یا رسول الله؟ گفت:
 آن، چنان باشد، که آن کس که آن گناه بکند، آن در پیش چشم او
 بدارند، و او در آن می پیچد، و می نالد، تا آن گاه که توبه کند.
 و هم رسول ﷺ می گوید: لَوْ أَخْطَأَ أَحَدُكُمْ مِنْ أُمَّتِي حَتَّى
 يَبْلُغَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ - پارسی خبر
 چنین باشد که: اگر یکی از شما چندان گناه و خطا بکند تا آن گاه
 که میان آسمان و زمین پُر بر آید، پس توبه کند، خدای عزوجل
 توبه او قبول کند.

و هم عبادة بن الصامت از رسول ﷺ می روایت کند که رسول
 ﷺ می گوید: هر که توبه کند پیش از هر گ که به يك سال، خدای
 عزوجل توبه او قبول کند؛ پس گفت سالی بسیار بود، گفت: هر که
 توبه کند پیش از هر گ که به يك ماه، خدای عزوجل توبه او قبول کند
 پس گفت ماهی بسیار بود، گفت: هر که توبه کند پیش از هر گ که به
 يك هفته، خدای عزوجل توبه او قبول کند، پس گفت هفته ای بسیار
 بود، گفت: هر که توبه کند پیش از هر گ که به يك روز، خدای
 عزوجل توبه او قبول کند، پس گفت روزی بسیار بود، گفت: هر که
 توبه کند پیش از هر گ که به يك ساعت، خدای عزوجل توبه او قبول
 کند، پس گفت ساعتی بسیار بود، گفت: هر که توبه کند پیش از
 آن که جان به چنبر کردن رسد خدای عزوجل توبه او قبول کند.

اما ما خود از ناراستی که هستیم ، و از بس کم و بیش که بگوییم نه سخن راست در دل ما جای گیرد ، و نه وعده راست باور داریم ؛ اگر نه از فضل ، و کرم ، و لطف ، و جود ، و وفا چه باقی گذاشته است ؟ حق سبحانه و تعالی راست بدان ماند که مجرم و گناه‌کار اوستی که چندین عذر ، و پذیرش ، و وعده های نیکو که او می کند ، اما هر کسی آن کند که از او آید : ما لئیم ایم و او کریم - ما پیشه خویش می کنیم ، و او آن خویش ؛ مردمان در مثل چنین گویند :

از عنبر بوی آید و از کثردم نیش

هر کس کاری همی کند در خور خویش

درویشان چند بیتی بگویند ، آن که در آخر آن بگویند :

کردم گنهی ز زلت آدم بیش

دل بود مرا از این قبل خسته و ریش

دل داد مرا حبیب گفتا : مندیش

تو در خور خود کنی و مادر خور خویش

عن ابی هریره ، عن رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ : لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ يَا رَبِّ ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْ لِي . فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَمِلَ عَبْدِي ذَنْبًا ، وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ وَيَأْخُذُ بِهِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ؛ ثُمَّ إِنَّهُ أَذْنَبَ الثَّانِيَةَ ، فَقَالَ يَا رَبِّ ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْ لِي . فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : عَمِلَ عَبْدِي ذَنْبًا ، وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ وَيَأْخُذُ بِهِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ؛ ثُمَّ إِنَّهُ أَذْنَبَ الثَّالِثَةَ ، فَقَالَ يَا رَبِّ ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْ لِي . فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : عَمِلَ

عَبْدِي ذَنْبًا وَعَلِمَ أَنَّهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ ، وَيَأْخُذُ بِهِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ
 لِعَبْدِي ؛ ثُمَّ أَذْنَبَ الرَّابِعَةَ ، فَقَالَ يَا رَبِّ ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْ لِي .
 فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : عَمِلَ عَبْدِي ذَنْبًا ، وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ
 الذُّنُوبَ ، وَيَأْخُذُ بِهِ . أَشْهَدُكُمْ مَلَائِكَتِي ، أَنِّي غَفَرْتُ لِعَبْدِي فَلْيَعْمَلْ
 مَا شَاءَ .

پارسی خبر چنین باشد که ابوهریره رضی الله عنه از رسول ﷺ
 می نقل کند که : اگر مردی گناهی کند از گناهان ، پس گوید : یارب !
 گناه کردم ، بیامرز مرا . پس خدای عزوجل گوید : گناه کرد بنده
 من ، و می داند که من او را خداوندی ام که گناه آمرزم ، و بدان
 بگیرم ، بدرستی که من بیامرزیدم بنده خویش را ؛ پس دیگر باره
 گناهی کند از گناهان ، و گوید : یارب ! گناه کردم ، بیامرز مرا .
 پس خدای عزوجل گوید : گناه کرد بنده من ، و می داند که من او را
 خداوندی ام که گناه آمرزم ، و بدان بگیرم به درستی که من بیامرزیدم
 بنده خویش را . هم چنین تا چهار بار ؛ بار چهارم گوید حق سبحانه
 و تعالی گواه باشید فرشتگان من ! که بیامرزیدم بنده خویش را ،
 گو کار کن هر چه خواهد .

مارا کاری عظیم بیفتاده است : بد بنده ایم ، و خویشان را نیک
 بنده می دانیم ، بد داریم و خویشان را نیکوکار می دانیم ! اگر این
 ظن نیکو که ما به خویشان ، و کار خویشان می داریم ، به خدای
 داشتیمی بهتر بودی ، و اگر آن که به نیکوکاری خویش - که نداریم -
 می امید داریم ، به رحمت خدای امید داشتیمی بهتر بودی ؛ تالاجرم نه ناله

بدکاران داریم ، و نه در جای راجیان داریم ، به تقلید چیزی از هر کسی
فرا گرفته ایم : اگر یکی گوید سیاه ، ما هم گوییم سیاه ، و اگر
دیگری گوید سپید ، ما هم گوییم سپید !

چون یکی سر در دین جنباند ، ما هم چنان سر در جنبانیم -
این نه کار خردمندان ، و عارفان ، و اهل بصیرت باشد ، مردم چنان
باید که او را در کارها تمیز باشد ، تا هر چه فراوی گویند ، به عقل
در اندیشد ، و نیک از بد جدا کند ، و به هر چیز ناچیزی فریفته نشود
و به قول هر نادانی از سرپی نیفتد ، تا او را از اهل عقل و خرد توان گفت ،
و بالله العون ، والتوفیق .

باب پنجم

در حرمت مؤمن گناه کار عارف مخلص

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابو نصر احمد بن
ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله سره العزیز گوید که :
آیت هایی که این کتاب را بنا بر آن است تایی چند یاد کنیم ،
تا هر طاعنی را در این کتاب جای طعن نباشد ، و اگر طعنی کند ، باری
زود خا کسار ، وسیه کلیم گردد . اول قوله تعالی : **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا
أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا** . دیگر : **قُلْ يَا
عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ
يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا** . دیگر : **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ
السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** . دیگر : **وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ
لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ** . دیگر : **تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا** . دیگر : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** . دیگر : **وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ** . دیگر : **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ**

ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ فَمَا لَهُ مِنْ حَسَنَاتٍ .
 مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ مِنْهُمُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَجْرًا فَإِنَّهُ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ .
 واز این آیت ها بسیار است در کتاب خدای عزوجل ؛ اما هر
 که به قرآن ، و به قول خدای ایمان دارد که این قول خدای است
 عزوجل ، و راست است ، و در این هیچ شک نیست ، از این يك دو آیت
 بسنده است این کتاب را . اما اگر کسی این ندارد ، جمله قرآن ،
 و تورات ، و انجیل ، و زبور داود بروی خوانی هیچ سود ندارد .

اما آن کسانی که در این کتاب به اعتقاد ، و ایمان درست نظر کنند ،
 ایشان را از این کتاب فایده بسیار حاصل گردد ؛ زیرا که ما در این کتاب
 درج های جواهر بسیار تعبیه کرده ایم ؛ اما از این درج ها بسی سر بسته
 دست بازداشتند ایم ، و بعضی سر بگشاده ایم . خدای عزوجل یار آن کس باد که
 از سر ناشناختگی در این کتاب بنگرد ، و تصرف بیهوده در باقی کند ، و به
 عصای نا بینایی گنج پادشاهان نجوید ، و مسلمانان را در رنج و گفت و گوی
 نه افکند ؛ زیرا که از این طعام کم کسی خورده است ، و از این شربت کم
 کسی آشامیده است . و اگر کسی است که علم و عقل او در این میدان جولان
 تواند کرد ، و معرفت و فهم او این سخنان را جذب تواند کرد ، آنگه او اگر
 قصد این درج ها کند که سر بسته است ، او را مسلم باشد ؛ و اگر فکرت ،
 و فهم ، و عقل او این قوت ندارد ، گو برو ، و گرد این بحر ، و این ساحل
 مگرد ، که در خون خویش سعی کرده باشی .

اما اگر کسی برقع خواجه امامی از روی عقل باز کند ،
 و معرفتی دارد و علمی که آن را کحل هدایت کشیده باشند ، و بر سبیل
 تضرع و نیاز روی بدین بادیه مفلسان ، و نیازمندان آرد ، و بدین بادیه
 فرو شود ، و بدین دریاها فرو رود بر سبیل غواصی ، اگر در این بحر
 غرق شود ، خون او ضایع نگردد ، و از شهیدان راه حق باشد ، چنان

که حق سبحانه و تعالی ما را خبر کرد، قوله تعالی: **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.**

* * *

فصل: يك درج از این نوع که به فهم هر کسی نزدیکتر آید، سر باز کرده آید؛ در این سخن باید نگریست: اگر چنان است که بی انکار، و بی آن که از کسی دیگر سؤال کنی، ترا این سخن حل شود، آنکه ترا مسلم باشد که این درج های دیگر سر بگشایی؛ و اگر در این سخن دل تو پیچ آرد، آن بهتر که گرد این سخن نگردی. زیرا که هر سخنی که تو از این به اول بر خوانی، و اگر بر کسی دیگر عرض کنی، اول به کفر فتوی خواهند کرد، مگر کسی بود که راسخ قدم باشد، و از آن باشد که: **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.** و اگر کسی بود که در روی اعتقادی دارد گوید که: او کفر نگوید، و به حجّت گفته باشد - دیگر همه فتوی کفر و زندیقی کنند، و این همه توحید مؤحدان را باشد.

اما اگر کسی این حدیث فراموش کند، هیچ عجب نباشد؛ در مثل چنین گویند: **مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ.** و اگر کسی از مردم روستایی، و اگر دانشمندی که کم علم باشد، در این سخن آویزد، بس عجب نباشد؛ زیرا سالی چند هست که مادر شهر نیشابور بودیم، مانند این حالی افتاد:

خواجه امام اسعد خود مشتی سخن از هر جای بر گرفته بود،

و برسر کرسی آن سخنان می گفت که نه اودانست که چه می گوید ،
 ونه آن دیگران که می شنیدند . از دانشمندان قومی آن سخنان بروی
 بگرفتند ، وجمله ائمه عصر چه از اهل نیشابور ، وچه از اهل توس ،
 وچه از اهل عراق هر که می شنید ، فتوی کفر می کردند ، و بر آن
 محضری ساختند ، وجمله ائمه نامه هابر آن نوشتند ، واورا در زندان
 کردند تا روز آدینه برسر چهار سوی نیشابور بردار کنند !

خدای عزوجل فضلی بکرد هم به جای ما ، وهم به جای او ،
 ودیگر ائمه که آن سخنان را بر ما عرضه کردند ، وماوجه آن بنمودیم
 واگر نه او درخون خویش سعی کرده بود ، ودیگر ائمه همه به خون
 او مأخوذ بودند . اما خدای عزوجل فضلی بکرد از آن فضل های
 دیگر که کرده بود - وچشم می داریم که نیز خواهد کرد ان شاء الله - تا
 ما اورا نجات دادیم ودیگران را هم . خدای عزوجل یار آن کس باد
 که این کتاب برخواند ، ومثل این نکند ، تا در خون خویش وآن
 دیگران سعی نکند .



فصل آخر : اکنون با سر سخن شویم ، وباسر آن درج که گفتیم
 که سر باز کرده آید ؛ نیکو بشنو ، وبه اول در انکار میای ! که منکر
 فرا هیچ چیز نبیند ، زیرا که دود انکار چشم دل کور کند ، وسخن
 در نیابد .

از سر حقیقت شنو که من بسیار تأمل کردم ، تا درد دنیا از مردمان
 حال که بهتر وروزگار که خوشتر ؟ واین آیت که حق سبحانه وتعالی

می گوید: وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، در حال که در ستر آید، و در شأن که راستر آید؟ به همه گوی‌ها فرو رفته، و همه درها باز کردم، و همه را عقل و علم سنجیدم، و معرفت، و هدایت را نیز یار کردم، در هیچ کس این آیت درستتر از آن ندیدم که در شأن دو قوم راضیان، و غافلان. راضیان خود سیمرخ اند؛ به حکایت می شنویم که در جهان سیمرخی است، بسیار اندیشه کردم، گفتم به آخر هم این قوم باشند. إِنَّ أَشَدَّ الْبَلَاءِ لِلْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ لِلْأَوْلِيَاءِ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ مرا از این حدیث منع کرد.

پس چون به حقیقت بنگریستم، جز در شأن و نشان مؤمنان موحدان غافل مخلص این آیت نیست: جهان به غفلت بخوردندی رنجی، و اندوهی، و بیماری که بر دل ایشان باشد، و به آخر برکات اسلام، و گفتار شهادت فرارسد، و به در مرگ توبه کنند، و بر نوتائبی به خدای عزوجل رسند، چنان که ابن عباس رضی الله عنه می گوید: طُوبَى لِمَنْ مَاتَ فِي النَّائَةِ؛ هر که او بر نوتائبی با خدای عزوجل رسد، کس فضل او به حقیقت در نیابد.

در خبر است که: نوتائب را اوّل شب که در گور نهند، هزار بار خوشتر از آن باشد که نو داماد را در بر عروس باشد. باز تفکر کردم تا نیز هیچ کس هست که هر دو جهان خوش بخورد؟ در کتاب عزیز حق سبحانه و تعالی یافتیم: فَأَمَّا بِهِمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... و مهتر عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ؛ وَ هُم رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِي كَوِيد : مَا عَلِمَ لِإِلَهِ
إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ .

پس اکنون از روی حقیقت نظر کردم ، مرد مسلمان اگر چه
بدکار و غافل است ، هم آخر در بند شریعت است ، و در بند امر و نهی
است ؛ اما مرد مشرک و بیگانه در هیچ بند نیست ، و از ایشان بسیار
کس بود که به در مرگ اسلام آرد ، و بر آن برود ، هم این جهان
خوش بخورد ، و هم آن جهان بهشت یابد . و بسیار کس بود که رنج
شریعت می کشد ، و خویشتن را در رنج و اندوه می دارد ، و او را در
آن هیچ اخلاص و معرفتی نباشد ، هم در این جهان زیان کار است ،
و هم در آن جهان ، چنان که حق تعالی می گوید : **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ
انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ . . .** تا آخر آیه .

چون کار بر این جمله است : نه به بد کاری روی نو میدی است
و نه به طاعت و عبادت روی ایمنی است ؛ چون به حقیقت بنگری
اعتصام بنده جز به فضل ، و رحمت خدای نیست . هر چه نه بر این
اصل سازی همه ناساخته است ، و هر امید که نه بدوست همه نو میدی
است ، و هر نازشی که نه به یاد اوست همه مذلت است . پس چون از
روی انصاف و حقیقت بنگری ، هر دو جهان این قوم خوش بخورند
بی هیچ رنجی که بدیشان رسد .

يك بار از بزرگی پرسیدم که چه خوشتر است در جهان مر
مؤمنان را ؟ گفت : غفلت ! مرا بر آن سخن داوری افتاد ؛ با خود

اندیشیدم که این بزرگ مردی است، این هیچ چیز می نداند! اکنون که از کار خبر یافتم، هم چنان بود که او می گفت. اما تا بسیار تجربه نیفتد، و چندان راه در نشیب و بالا بنگذاری، این سخن حل نشود، و چون رسی بینی که دنیا و عقبی خوش که خورد. و این سخن نه سخن هر مقلدی، و خویشتن پسندی است که به توبه پنداشت خود فرو شود و گوید: اینت نیک مردی که منم!

رسول ﷺ روزی به گورستانی بگذشت؛ گفت: اهل این گورستان بیشتر از چشم زدگی در این گورها اند! گفتند یا رسول الله، مرد از چشم زدگی در گور شود؟ گفت: آری - «چشم بداشتر را دردیگ کند، و مرد را در گور»، و هیچ چشم زدگی شوم تر، و بتر از آن نبود که مرد را چشم بر طاعت و عبادت خویش افتد، و بر سره مردی خویش؛ دمار از روزگار او بر آید، و جمله کار او نیست شود، زیرا که عجب از طاعت و عبادت خویشتن دیدن خیزد، در خبر است که:

الْعَجْبُ وَالْحَسَدُ يَأْكُلَانِ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.

هزار بار گناه کنی، و چشم تو بر گناه تو افتد، می بهتر از آن که سالها طاعت کنی، و چشم تو بر طاعت خویش افتد؛ زیرا که از گناه دیدن ندامت و توبه بار آرد، و از طاعت دیدن عجب و پنداشت بار آرد، و این هر دو مرد را زود هلاک کند.

فصل: بسیار نظر کردم تا مؤمن مخلص عارف را - که عبادت بسیار دارد - تا او را چه بهتر، و مفید تر، و عبادت و طاعت او را چه نقد

است تا بر او به زیان نیاید ؟ گفتیم : شکر . و شاکران اند کی اند ، چنان که می گوید : **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** . تا مرد را چشم بر طاعت و عبادت خویش نیفتد شکر نکند ، و چون چشم بر عبادت و طاعت افتاد ، اگر حالی نعمت و توفیق بخدای عز و جل نبیند عجب آمد ، و عجب طاعت و عبادت را بخورد هم چنان که آتش همیشه را بخورد . پس به حقیقت بنگریستم ، مؤمن مخلص را هیچ بهتر از آن ندیدم که بی-خواست او در میان طاعت و عبادت او معصیت می درافتد ، و او می نالد ، و ندامت می آرد ، و توبه می کند ، تا از عجب دور باشد . و این سخن برخلاف قول جمله علماست ! - و بر این سخن دلیل ها دارم : هم از قرآن ، و هم از اخبار ، و هم از عقل ، و هم از معرفت .

اما از قول خدای عز و جل آن است که می گوید : **ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلْمُنذِرِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ قَابَدُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَسْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ** . تا آن جا که گوید : **وَأَقْسَمُوا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ آذَنُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ** . قال رسول الله ﷺ : **إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ ذَنْبًا يَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ ! قَالُوا وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : يَكُونُ نَضْبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَيَتُوبُ مِنْهُ -** پارسى خبر چنین باشد که پیش از این نوشته شده است .

و دلیل عقلي آن است که مفیدترین ، و بهترین کارهای مؤمن عارف مخلص آن است که در میان طاعت و عبادت او بی خواست او معصیت کرده می شود ، و چشم آن عارف مخلص بر آن می افتد ، تا وی را از عجب و پنداشت نگاه می دارد . و هم چنان که صلاح گوشت در نمک

است ، صلاح مرد مؤمن عارف که عبادت بسیار دارد در معصیت است که بی‌خواست او از او در وجود آید ؛ و نمک طاعت او معصیت دیدن اوست ، و معصیت دیدن بهتر از طاعت دیدن ؛ زیرا که از طاعت دیدن عجب‌خیزد ، و از معصیت دیدن توبه و ندامت‌خیزد که : **الندم توبه** . چون توبه آمد : **فأولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات** در پی می‌آید ، و دلیل قرآن ، و اخبار ، و عقل راست آمد .

آمدیم به دلیل معرفت ، و هدایت که هیچ عارف نبود که او نداند که خداوند ارحم الراحمین است ، و اکرم الاکرمین است ، به همه حالی رحمت را معصیت باید ، و اگر نه در رحمت چه فایده بودی ؟ و اگر عاصی نبودی غافر و غفار چه بایستی ؟ و اگر لئیم نبودی ، کرم و کریم و اکرم چه سود داشتی ؟ و اگر مذنب و گناه‌کار و عاصی نبودی ، غفور و غفار و غافر چه بایستی ؟ و اگر بنده معیوب نبودی ، خداوند بی‌عیب چه بایستی ؟ - به هر صفات ستوده که حق را سبحانه و تعالی بدان وصف کنند ، اگر مؤمن گناه‌کار عاصی نبودی ، اغلب صفات او بی بر شدی ^(۱) ؛ زیرا که مطیعان را از آن هیچ چیز می‌نیاید ، و بیگانگان را از آن هیچ نصیب نیست .

پس این همه صفات ستوده ، به معصیت عاصیان امت محمد صلی الله علیه و آله آشکارا باید کرد . و هر که نه عارف است این را منکر باشد ، و چون منکر باشد با وی این معاملات نکنند . پس چون به حقیقت بنگری جز مؤمن عارف مخلص نشانه این حدیث نیست ؛ حق تعالی از آن گفت : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** - بر وزن : فعّالین - و این مبالغت فایده

دهد. کار بی‌نیاز بر آن ما قیاس نتوان کرد، از قیاس‌هایی چون آن قیاس که قومی ناشناختگان کنند که نه عارف باشند، ایشان از کار چه خبر دارند، و از دریای جود، و لطف، و کرم او چه بهره دارند، و از جواهر، و درر جود و احسان او چه نصیب دارند؟ از آن‌جا که هستند با مردمان ستد و داد می‌کنند.

مرد عارف مؤمن مخلص که کحل هدایت در دیده معرفت او کشیده باشند، و چشم او بر دریا‌های جود، و کرم، و لطف، و رحمت او افتاده باشد، همه معصیت عاصیان در دیوان خویش بیند هرگز از رحمت او نومید نگردد، و اگر هر معصیت که جمله جنّ و انس کرده‌اند و خواهند کرد در دیوان يك مؤمن عارف بیند، هرگز رقم کفر و بیگانگی بروی نکشد، و او را از رحمت خدای عزوجل نومید نکند. تا معصیت عاصی از رحمت خدای زیادت نگردد، هیچ عاصی را روی نومیدی نیست. و هرگز گمان مبر که این خواهد بود، و به دل هیچ عارف این خود در نیاید؛ اما هم شرط است که عارف را هم چنان که چشم بر خزینة رحمت می‌افتد، هم چنان بر خزینة عذاب و عدل می‌افتد، و هم چنان که غفاری و غفوری او می‌بیند، جباری و قهاری او می‌بیند، و از کردار بد خویش می‌ترسد که نباید که شومی کردار من فرامن رسد، و شرم و تشویر می‌خورد. اما به هیچ حال مرد عارف را قطع در میان نه؛ زیرا که معرفت عطای اوست، و عطا باز ستانیدن کار کریم نیست و نبود.

اما روا بود که ایمان و اسلام باز ستاند کسی را که نه عارف

باشد؛ و او خود باز نستاند اما این کس به زیان آرد. و از عارف تا به مسلمان کار بسیارست. حق تعالی چند جای در کتاب عزیز خویش منافقان را مؤمن خواند اما هیچ جای منافق را عارف نخواند. این سخن که ما می‌گوییم در مؤمن عارف می‌گوییم، نه در مؤمن مقلد اگرچه امام‌الائمه است! هر سخن در عارف گناه کار می‌رود، نه در اصل، و نسب، و امامت، و عبادت، و طاعت! سخن در اصلی می‌رود که اگر همه اجناس خلق بیایند تا این سخن را تبدیل و تغییر کنند نتوانند کرد. اگر کسی در آن کوشد که من این را تغییر و تبدیل کنم، هم از بی‌معرفتی باشد، و گواه عدل باشد که بر تقلید خویش گذاشته باشد، و بالله التوفیق.

باب ششم

در فضیلت فرزندان آدم صلوات الله علیه

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید که :

خدای تبارک و تعالی آدم را صلوات الله علیه به تقدیر مشیت ، و پرکار ارادت ، به علم و حکمت معزز گردانید ، و به صحرای وجود آورد ، و رقم : خَلَقْتُ بِيَدَيَّ بروی کشید ، و مسجود مقرر بان در گاه گردانید ، و همه مکرمتها ، و اعزازها در وی تعبیه کرد ، و این ندا به عالم در داد : **وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَرِسْوَةٌ لِّهٖ وَ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لِّلنِّسَاةِ ۗ لَا يَعْلَمُوْنَ** . همه اعزاز فرزندان آدم در این حرف تعبیه کرد : **خَلَقْتُ بِيَدَيَّ** و در این حدیث رمزهای بسیار است ، اما هر فهمی ، و هر دلی ، این بار تحمل نتواند کرد .

ابراهیم گفت صلوات الله علیه : **رَبِّ اَرِنِيْ كَيْفَ تَخْبِي الْمَوْقِيْ** ، قصه این بسیار است شنیده باشی ؛ اما مقصود این رمزی است اگر بدانی شنود ، و اگر ندانی شنید داوری مکن که زیان کار باشی : ابراهیم از

حق تعالی درخواست که مرده زنده چون کنی؟! حق تعالی گفت: **أَوَلَمْ نَكُومِنَ؟ قَالَ: بَلَى؛ وَلَعِنَ لِيَسْطَمِينَ قَلْبِي. فرمود تا چهار مرغ بیاورد، و بکشت، و برهم کوفت، و برهم آمیخت، چنان که شنیده باشی.**

چنین گویند که آن مرغان: یکی طاوس بود، یکی بط، و یکی کلاغ، و یکی خرده بود؛ هنوز از گاه ابراهیم باز اثر آن مرغان بر یکدیگر پیدا است. چه عجب داری که آدمی سرکشی کند، و بر جمله عالم سرافرازی کند که ندای خاصیت: **خَلَقْتُ بِيَدَيَّ** هر روز می بروی خوانند، و بر گوش او فرو می گویند؟! اگر معرفت، و داشت حق سبحانه و تعالی نباشد، همان کند که فرعون و نمرود کردند. ولکن بند عصمت، و نور معرفت مؤمن را از سر بدی نگاه می دارد، و به عزّ خویش عزیز می دارد، و به لطف و کرم خویش می پروراند و منافق را در ذلّ و خواری دو جهان می دارد؛ که منافق قدر خدای و رسول نداند، و قدر مؤمن مخلص نداند، و اگر او این قدرها دانستی خود منافق نبودی.

نه هر که بگفت: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**، او قدر مؤمن مخلص داند؛ و اگر منافق قدر خدای و رسول و قدر مؤمن موجد دانستی، او خود هرگز منافق نبودی. و این عزّت که خدای تعالی می گوید منافق آن نداند؛ زیرا که منافق ذلیل دو جهان است، و ذلیل قدر عزّ و عزیز نداند. وهم چنان که او از قدر عزیز و عزت او بی خبر است، از رحمت، و مغفرت، و کبریاء، و فضل، و جلال، و خبر

است؛ زیرا که منافق مؤمن ظاهری است و عارف نیست، و خدای را نداند، و چون او را نداند صفات او را هم نداند، چون از این هیچ چیز نداند وَلَيْكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ او را درست آمد.

و چون مؤمن موحد مخلص عارف همه صفات خدای عز و جل می داند نتواند که یکی را منکر شود، و قول خدای عز و جل بر خود می خواند که: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ** و هم خدای عز و جل می گوید: **سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَىٰ غَضَبِي**؛ و عظمت، و کبریاء، و وجود، و فضل، و کرم، و لطف او می داند، و حکم قضا و مشیت او در باب خود سابق می بیند، و قضای طاعت و معصیت بر خود می بیند، و از ازل در ابد می نکرد، و از ابد در ازل می نکرد، و همه کارها را قسمت قسام می بیند، و در گزاردن فرمان ها میان در بسته، و مرکب اجتهاد از سر کوی مناهی می دواند، و روی فرا قبله فرمان و رضا کرده، و در میدان نیاز به قدم امید می رود، و بر براق فضل در میدان محبت جولان می کند، اگر چنان بود که مرکب فرمان به سر در آید، و خطایی در وجود آید، و اگر دو، و ده، و صد، و هزار، و صد هزار در وجود آید درخت معرفت قوی تر و بلندتر از آن است، که او را از این و مانند این گزندی تواند بود، و چون عقد معرفت درست آید، از این هیچ باک نیست.

هم چنان که عقد زنی با مردی درست آید: تا عقد بر جاست، از جنگ و جدل باک نیست؛ اما می باید کوشید تا جنگ کم افتد، اما چون افتاد زبان از طلاق در بند می باید داشت که نباید اسپ حکم

به سر در آید، و چیزی گفته شود که بر آن درمانی. اما چون داماد عاشق و حریف شناس باشد، خود حدیث طلاق بر زبان و خاطر وی نگذرد؛ اما چون داماد نه عاشق و حریف شناس باشد، از جنیک فر اطلاق شود، و از طلاق فرقت خیزد. اما هرگز داماد محب عاشق سخن طلاق نکوید تا به طلاق چه رسد؛ زیرا که او داند که بی معشوق نتواند بود، و معشوق نه به زر و سیم، و نه به جان و جهان به دست آید. و هر چه خری بنده باشد نه معشوق باشد: هر چه به بها در آید آن همه تویی نه معبود و مقصود تست، و هر چه خری هم چون تو باشد.

کار در آن است: تا او که را خواهد، و که را خرد، و که را دوست دارد، و شبیخون عشق بر که حمله برد، و کدام دل است که غارت مهر او را شاید؟ و کدام روح است که سزای نواخت اوست؟ و کدام مرغ است که شکار شاهین ارادت اوست؟ و کدام خنوز^(۱) است که صدف آن دلی است که دار الملك اوست؟ و کدام مرغ زار است که چرا گاه لطف اوست؟ و کدام باغ است که تماشا گاه نظر اوست؟ و کدام جوی است که آب زلال محبت او در آن روان است؟ و کدام دیده است که در انتظار جمال و کمال اوست؟ و کدام زبان است که بر او یاد اوست؟ و کدام کوی است که در او بوی اوست؟ و کدام روی است که بر او گرد طلب اوست، تا ما آن را غلام و چاکر باشیم، و آن خاک را سرمه دیده کنیم، و جان را بر آن نثار کنیم، و هنوز هیچ چیز نکرده باشیم، و اگر هزار جان دیگر باشد به شکرانه فدا کنیم، و از میان جان بگوییم: الحمد لله رب العالمین.

فصل آخر : آدم و آدمی را خدای عز و جل خاصیتی نهاد که هیچ اجناس خلق را آن نهاد ، خاصه روی ایشان را . و از ظاهر آدمی هیچ چیز عزیز تر از روی و سر نیست ؛ و آن تعبیه ها که در آدم و آدمی است آنچه از آن باطن است اختصاص به دل دارد ، و آنچه (از آن) ظاهر است به سر و روی دارد ، و از آن مردمان سو کند که خورند به سر خورند ، و هیچ کس سو کند نخورد به دست و پای و پهلو و به هیچ عضو دیگر مگر به سر و روی ، و در آن سری است از اسرار ربوبیت ، و حق سبحانه و تعالی هم از آن گفت محمد را : لَعَمْرُكَ - سو کند به سر تو ؛ و در افواه خلق در است که گویند فاروی فلان کس چنین گفت .

کسی که کسی را بد می گوید ، گویند فرا روی وی گفت ، و چون از پس پشت گفته باشد گویند سهل است هر چه نه فاروی (وی) گفت . کسی که با کسی جفای عظیم خواهد کرد ، گویند : خیر در روی فلان کس انداخت ! و چون فرا باطن رسد ، گویند : دل فلان کس بیازرد . و این همه که در افواه مردمان است ، همه تعبیه آن تعبیه است ، و حق سبحانه و تعالی چند جای در مصحف مجید می گوید ، و این ترتیب می دهد : وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ ؛ و جای دیگر می گوید : وَ التَّيْمِيْنَ وَ الزَّيْتُوْنَ وَ طُوْرِ سِيْنِيْنَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْاَمِيْنِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ . و جای دیگر گفت : وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْ اٰدَمَ وَ حَمَلْنَاھُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تا آخر آیه .

چون حق سبحانه و تعالی این تعبیه‌ها در طینت آدم بنهاد، از اجناس خلق زیر کان بودند بدانستند که این چه تعبیه‌های عظیم است، همه را عرق حسد بجنبید، سر بر زانوی غیرت نهاده‌اند، و زبان ملامت بر گشادند: قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ؟ قَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. و در این سخن که گفت: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، و در این بیان اسرار بسیار است: نکفت و لقد کرّمنا آدم، گفت: بنی آدم. و این حدیث بازان شود که مهتر صلوات الله علیه گفت: خَلَقْتُ مِنَ أَطْيَبِ التُّرَابِ وَ خَلَقَ مُجِيبِي مِنَ اسْفَلِهَا.

آدم صدف تعبیه‌های آن دُرر بود، و جمله اجناس خلق فرو ماندند درین که حق سبحانه و تعالی این ندا به عالم در داد، و گفت: خَلَقْتُ بِيَدِي. همه در این سرگردان و متحیر شدند، و هر یکی از آن جا که فهم و خاطر ایشان بود چیزی بیرون دادند، و نفسی زدند - و آنچه مقصود است خود او داند.

اما قومی گفته اند که آن «ید» یدِ خاصیت بود، و ما را این روی می‌نماید که آن خاصیت آن بود که جمله ارواح و اشخاص اولیاء، و انبیاء، و صدیقان به يك جای حاضر بودند، و هیچ جای دیگر آن حضور نبود مگر آن جا. و آن که سوگند به سر آدمی می‌خورند از آن بود که اول که آن تعبیه را به آدم فرستاد بر سر او فرود آمد، پس به روی در آمد، آن عزّ از آن است، و این نیک ظاهر است، و همه

آدمیان راست؛ اما آنچه آدم و آدمی بدان عزیزاند، و آن خاصیت هیچ کس را نیست مگر مؤمن موحد عارف را، آن خود چیزی دیگر است، و هر کس راه فرا آن نداند، مگر آن کسی که آن تعبیه دربار وی است، و او را بدان خبر کرده اند.

بس کسی است که آن تعبیه دربار وی است، و او از آن چنان خبر دارد که ابن یامین داشت! پنداشت که او را به دزدی گرفته‌اند، و ندانست که در آن چه تعبیه است، اما یوسف دانست که در آن چه تعبیه است، و چه می‌کند، و برادر را به دزدی چرا منسوب می‌کند. یوسف صلوات الله علیه اسباب وصال می‌ساخت، دیگران همه آواز بر آوردند: *إِنَّا بِنَاكَ سَرَقْنَا وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا بِالْغَيْبِ حَافِظِينَ!* ای بسیار تعبیه غیب که هست، و ما از آن غافل! ای بس خز این در، و جواهر، و زر، و سیم، و گنج‌های لطف و کرم که حق سبحانه و تعالی مرد مؤمن عارف مخلص را یخنی^(۱) نهاده است که نه چشم هیچ کس بر آن افتاده است، و نه بر خاطر هیچ آدمی گذر کرده است، و ما از سر نادانی و ناشناخت خویش بانگ و فریاد می‌کنیم که ما را چرامی نان ندهد، بادوستان خویش چنین نکنند که او با ما کند!

و از سر این درد و ناشناختگی فریاد بر آورده که: *يَا أَسْفَىٰ عَلِيَّ يَوْسُفَ. يَا يَعْقُوبُ!* تو هر چه خواهی می‌گویی، ولیکن یوسف باید که به ملک رسد، و ابن یامین باید که بازو بود، تو روزی چند صبر کن

و بیت الاحزان را مسکن خود ساز ، تا آنچه تعبیه کرده ایم به صحرا آریم ؛
 با مؤمنان ، و موحدان ، و شکسته دلان آخر الزمان هم این می گوید :
 باشید ! تا ما داشته خویش به صحرا آریم ، و بدخواهان و بدگویان را
 چشم بر ملک شما افکنیم ، و آواز بر آریم که : **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**.

فصل آخره : چون حق سبحانه و تعالی خواست که طینت آدم
 صلوات الله علیه از کتم عدم به وجود آرد ، فرشتگان را فرمود که روی
 زمین خاک کی کنند ، که ما از این خاک خاک کیئی خواهیم ساخت ، و
 تعبیه ای در وی بنخواهیم نهاد. فرشتگان بروی به جدل بگفتند : **أَتَجْعَلُ
 فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ
 لَكَ ؟ قَالَ : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**.

قصه این دراز است و در کتاب : « انس الثائبین » شرح این حدیث
 به تمامی گفته آمده است ، اگر کسی می خواهد ، این قصه آن جا بیاید
 نگرید ، باز این قصه نمی گویم که دراز شود .

اما چون حق سبحانه و تعالی چهل سال باران محبت بر آن
 خاک آدم بیاراند ، و پس از آن چند سال باران رحمت ، و فضل ، و لطف ،
 و کرم بر آن بیاراند ، و آن طینت آدم بهید عزت عزیز گردانید ،
 و این رقم بروی کشید و گفت : **خَلَقْتُ بِيَدِي** ، و جمله اجناس خلق را
 در این ، فراگفت و گوی کرد ، و سر می از اسرار بوبیت در این پنهان
 کرد ، و چندان افعی گزنده ، و عقرب جراره در سر این تعبیه نهاد ،
 که هر کببی چراغ معرفت بدین خانه در رفت ، هیچ کس به سلامت

بیرون نیامد، و جان و ایمان خویش به سر این جست و جوی داد؛ زیرا که این بحر بحری است که ساحل این را کران پدیدار نیست، و قعر این را منتها نیست، و جواهر و درر این بی حساب و بی شمار است، و آبی دارد که هر تشنه که از او شربتی داند خورد، از آن قوم گردد که: **أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**؛ و هر که نداند خورد از آن قوم گردد که: **أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ**.

و این همه رفعت، و علو آدمی زاده از آن است که همه اجناس خلق که فرا آدمی رسند ترسند، و ایشان را خشوع^(۱) کنند، که ایشان از اعزاز: **خَلَقْتُ بَيْنَهُ طِرَازِي دَارِنْد**؛ از این سبب بود که هیچ کس از اجناس خلق دعوی خدایی نکرد مگر آدمی. هر آن جا که معرفت و هدایت نبود، از آن معنی **أَكْرَه** در: **خَلَقْتُ بَيْنَهُ تَعْبِيَه** بود بویی بدیشان یکی نرسیده بود، **أَنَا رَبُّكُمْ أَلَا عَلِي سِرَازِ اِيْشَان بَرَزْد**، قاسر همه اشقیاء شدند؛ و هر کجا که از آن معنی بویی بود، و معرفت بازان قرین بود، همه انبیاء و اولیاء و صدیقان گشتند.

و چون هدایت، و معرفت، و علم، و تقوی، و عقل، و خشوع، و صبر، و شکر، و قناعت، و تفویض، و تسلیم، و زهد، و حیا، و صدق، و یقین، و رضا قرین محبت آمدند، دانستند که آفریدگار کل اوست، و ما همه بندگان اویم، و او خداوند ماست، و هر چه هست همه به قضای حکم، و به تقدیر مشیت اوست؛ و هر چه امروز می رود، و آنچه فردا خواهد بود، همه علم اوست که با جای می آید، و هر چه دانسته است

و قسمت کرده، يك ذره كم و بیش نخواهد بود .
 بندگی، و نیاز، و تضرع، و زاری، در پیش گیرند، و بنده وار
 می زنند، هم در این جهان با سلامت، و هم در آن جهان با خلعت، و
 ملك هر دو جهان در مراد و قبضه ایشان، و سینه ایشان نشانه فضل و جود
 و کرم او؛ سخاوت پیشه ایشان، توکل راه ایشان. رضا به قسمت شعار
 ایشان، خرسند بودن بر بلا کار ایشان، شکر بر نعمت گفتار ایشان،
 نور دل خاصکان از انوار ایشان، سرور خاصکان از اسرار ایشان،
 یاد کرد دوست یاد کار ایشان، محبت حق غمگسار ایشان، طاعت او
 نوبهار ایشان، لطف و کرم او مرغ زار ایشان، نظر رحمت او محو کننده
 او زار ایشان، عفو او انهار ایشان، نظر به عبرت کار ایشان، سخن
 گفتن به حکمت ثمره اشجار ایشان، قول لا اله الا الله حصار ایشان؛
 چنان که مهتر صلوات الله علیه خبر می دهد که حق تعالی می گوید:
 لا اله الا الله حصني و من دخل حصني آمن من عذابي .

باب هفتم

در کیمیای طاعت و عبادت

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابن الحسن النامقی الجامی، قدس الله روحه العزیز گوید:

بدانید برادران ما! که این کتاب هر کسی را نشاید که نگردد، و خواند، و بیند؛ زیرا که در این کتاب سخنان است که طعمه هر کسی را نشاید: بسیار کس بود که بدین کتاب فرو نگردد، نخست ما را زندیق نام کند، پس آن گه زنا رده کرد^(۱) بر ما بندد، و هر جای این سخن را نه بر بصیرت و نه به اعتقاد، بلکه به انکار نشر می کند، و تعبیه های فاسد در آن تعبیه می کند، و قومی مردم عامه را از آن بد می افتد، و از راه راست سردریابان ضلالت می دهند، و بی راه می کنند، و در خون ایشان سعی می کنند، و ما به دو جهان از آن بیزاریم، و از همه زندیقان و اباحیتان، و گمراهان. شما دین خویش به قول صاحب غرض برباد مدهید، و این فصل را نیک یاد دارید!

احمد نمی گوید که طاعت و عبادت می نباید کرد؛ زیرا که هر که

این گوید به همه حالها گمراه، وز ندیق، و بد دین باشد. این اعتقاد ندارم، و نگویم، و روا ندارم که نیز کسی گوید؛ خدای داند که چنین است. اما کسی کاری می کند، و چون او را تیمار آن کار گرفته باشد، به همه حالها به نیک و بد آن می نگرد، و می جوید. و هیچ کاری نیست که در آن بد و نیک نیست؛ و مردمان در مثل چنین گویند: «نیکش نبود هر که به بد خرسند است»

و هر کاری که هست از سه قسمت است: مرتفع است، و دون است، و وسط است، چنان که در حدیث شکر گفته آمد؛ شکور است و شاکر است، و شکار است. همه کارها در دنیا اغلب بر سه قسمت است. اکنون احمد گوید از کارها مرتفع بگیرید، و اگر نه باری به وسط فرود آید، و به دون فرود میاید! من بر شما شفقت می ورزم، اما شما دین خود در سر من مکنید.

اکنون يك سخن چنان که فرافهم مردم مختصر همت، و مختصر طبع نزدیک باشد بشنوید: هر که در دنیا رنجی می برد، و راغب دنیا است، پیوسته او را آرزوی کیمیا می باشد. اگر او را هزار سال آن آرزو می باشد، می گوید، چون کیمیا به دست نیاید، او را از کیمیا گفتن هیچ سود ندارد. کیمیا باید که بدست آید؛ چون کیمیا به دست آمد، و علم آن نداند که چون باید کرد، هم هیچ سود ندارد، و هیچ زر در کیسه نشود. اما چون کیمیا به دست آمد، و علم آن می داند که چون می باید کرد، و هر چه باید می افکند، و آن عمل که می باید کرد بکند، زر در دست او روان گردد، و کیسه پر شود، و خزینه آبادان، و مرد توان گر گردد.

همچنین در راه دین و مسلمانی ، و در راه شریعت ، و حقیقت کارهاست که همه کبریت احمر و کیمیای سعادت است ؛ و هر یکی گوهر شب چراغی است ، و درهای یتیم است ، و گنج‌های بی‌منتهاست ، و همه خلق در آرزوی از آن یکی‌اند ، و آن علاج که ایشان را می‌باید تا به دست آرند ، هم در دست ایشان است ، و ما را شفقت برادری رنجه می‌دارد و شفقت مسلمانی می‌گوییم تا بو که از سر این ادبار ، و خسارت ، و تقلید هر مقلدی بدین بوستان دوستان در آیند ، و نسیم فضلی برایشان وزد که غبنی^(۱) بزرگ باشد که در این دون همتی فرو شوند .

مؤمنان هم عزیزان‌اند ؛ اما قومی مرفومی را از راه مرتفع و وسط به راه دون کشیدند ، و آن نیکویی تمام می‌دانند که به جای ایشان می‌کنند ؛ ای برادران مکنید ! که هم چنان که در دنیا چیزهاست ، و کارهاست ، که مرد را از درویشی به توانگری رساند ، و از همه نیازها نجات دهد ، در کار دین نیز همچین کیمیاهاست که مرد مؤمن را که آن به دست آرد ، از این همه رنج و تعب باز رها کند ؛ چنان که خبر بدان ناطق است :

قال رسول الله (ص) : رَكْعَتَانِ مِنْ رَجُلٍ زَاهِدٍ قَلْبُهُ خَيْرٌ لَهُ
وَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِبَادَةِ الْمُتَعَبِّدِينَ الْمُجْتَهِدِينَ أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ - پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید :

دو رکعت نماز از آن مردی که دل او در دنیا بسته نباشد ، و دنیا بر دل او سرد باشد ، بهتر ، و به خدای عزوجل دوستر ، از همه

عبادت عابدان و مجتهدان که بکرده‌اند، و خواهند کرد تا روز قیامت .
 اکنون این نوعی است از کیمیا ؛ و چندان کیمیاهاست در این
 راه که زهد همه زاهدان ، و نماز و روزه ایشان در جنب آن کیمیاها
 چنان است که آن دیگر مردمان در جنب زاهدان ، زیرا که در میان
 ترسایان ، و رهبانان زاهدان درند ؛ اما در میان ایشان هیچ کس نیست
 که کیمیای حقیقت و شریعت دارد ، و در میان ایشان هیچ کس نیست
 که کیمای رضا و تسلیم در حجت^(۲) دارد ، و از این بسیار است ، و
 بردادن آن تطویلی دارد .

احمد نمی گوید که : عبادت مکن ، می گوید : به رسم و عبادت مکن ،
 نمی گوید که : طاعت مکن ، می گوید : در طاعت شرکت مکن . نمی گوید
 که : دعا ، و تسبیح ، تهلیل ، و استغفار مکن ، می گوید : به ریا ، و سمعت ،
 و انکار مکن ، و در تقبیح و تخلیط برادر مسلمان مکوش ، که طاعت و عبادت
 بازی پای نیارد : بر هر غیبتی ، و بهتانی ، و دروغی که بر برادر مسلمان بگویی ،
 چند ساله عبادت در سر آن باید .

کناه کاری به توبه و ندامت عین طاعت گردد ، و طاعت و عبادت
 به حسد و عجب عین خسارت گردد ، و هَبَاءٌ مَّنْثُورٌ شُود . بی غل ، و غش
 و حسد مسلمانان باش ، و مترس ، و از کناه باک مدار اگر چه به پری
 زمین و آسمان باشد ؛ چون آتش ندامت بدان رسد همان^(۳) انگار که
 نبود ، فَأَوْلِيكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ بِرِخْوَانٍ ، و با حسد ، و غل ، و
 غش هیچ طاعتی پای دار مدان ،

۱ - ۵ : و حجت .

۲ - ۵ : چنان .

طاعت ، و عبادت از آن ابلیس علیه اللعنته بیشتر نتواند بود؛ می نگر که به يك حسد که در کار آدم صلوات الله علیه بکرد ، چون دمار از نهاد او بر آورد ؟ ! و حسد و عجب کار چنین از کار گاه بر آرد ؛ و سحره فرعون ، اصحاب کهف ، و وحشی در وقت کافری ندامت پیش آوردند ، می نگر که چه یافتند ، و کار ایشان چون از کار گاه بر آمد ؟ و آن قوم که طاعت کردند چون : ابلیس ملعون ، و بلعم باعور ، و بر صیصای عابد چند سالها بود تا طاعت و عبادت می کردند ؟ !

مارا که نه طاعت مطیعان است ، و نه عبادت عابدان ، و نه زهد زاهدان ، و نه صدق صادقان ، و نه تقوای متقیان ، بازین همه عجب ، و تکبر ، و حسد ، و ریا ، و جمع و منع دنیا ، و تفاخر ، و تکاثر ، هر روزی کمترین ده مسلمان از ما بیازارد ، و دعوی آن کنیم که ما از کسی بهتریم ! و گوئیم بر دیگر مسلمانان نشاید سلام کردن ، سلام بر ما باید کرد تا نجات یابند ! اینست قومی بر پنداشت و احمق که ماییم !

ما از چنین و مانند این سیر بخوردیم ؛ گواه باشید که ما از نوبرده رومییم ، و از نوبرده خراباتیم ، و از نوبرده کنشت و کلیساییم قُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ . ما اینک می گوئیم ، و اختیار ما این است : به در گاه بی نیاز نتوان برد مگر هم نیاز . ما تهی دست ، و تهی دل روئیم ، دوستر از آن داریم که با ظاهر خلق پسند ، و با باطن خراب ، و از حق دور . مهتر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین می گوید : إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَيَّ صُورَتَكُمْ ، وَلَا إِلَيَّ أَجْسَادَكُمْ ، وَلَا إِلَيَّ أَعْمَالَكُمْ ؛ وَلِيَمِّنَ يَنْظُرُ إِلَيَّ قُلُوبَكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ

پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید که : خدای

عزوجل ننگرد به صورت‌های شما، و نه به تن‌های شما، و نه به کردار شما؛ ولیکن بنکرد به دل‌های شما، و به نیت‌های شما. تاچه دارید در نیت، و کار چون می‌کنید؟ به اخلاص می‌کنید، یا به ریا؟ ناقد بصیر است؛ به ظاهر آراسته کار راست نیاید. کار خدای را ظاهر و باطن باید هم‌سان باشد، و آن خاصگان را باید که از ظاهر بهتر باشد، تا خاصگی بر او درست آید، و بالله التوفیق.

باب هشتم در کار ظاهر و باطن

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابی-
الحسن النامقی الجامی، قدس الله روحه العزیز گوید :
کارها در صورت بسته نیست؛ صورت پرست مباش که بت پرست شوی.
هیچ ظاهر پرست از باطن هیچ کار خبر نیافت؟

مردم ظاهر بین همچون مردی باشد که بردریا گذرد بر روی
آب، از در و گوهرها چه خبر دارد؟ مرد غواص باید تا از قعر دریا،
و از در، و جواهر آن خبر یابد، و از آب تلخ، و شور، و شیرین،
و معدن در، و از زخم نهنگان، و جنبندگان دریا، و از نفع و ضرر آن
خبر دارد، و هزار بار جان در خطر نهاده باشد، و قصد درتیم کرده
باشد، و چندبار از روی آب به قعر دریا فرو شده باشد، و سنگ ریزه
آن، و گوش ماهی، و استخوان، و خاشاک آن به دست بگذاشته باشد،
و چند هزار مروارید خرد و بزرگ، و صدف، و سنگ، و ریک، و
دلوهای نامرادی از قعر دریا به ساحل آن کشیده باشد، تا آنگاه که
نیک از بدباز شناسد، و ظاهر از باطن باز داند، و در از حجر باز شناسد،

و وسواس از یقین بازدارد، و اخلاص از ریابازشناسد، و حق از باطل باز شناسد.

و تامل در چشم ظاهر در بند نکنند، و چشم باطن وی را کحل حقیقت در نکشند، و تا دیده باطن وی به عیب ظاهر دیدن بینانگردد، هرگز از اسرار حق و حقیقت بویی به وی نرسد، و هر چه او کند و گوید همه: تقلید، و تکفیر باشد نه توحید، و تفرید. درویشی بیستی بر گوید:

بیت

معشوق پرستی مکن ای دل پیوست
 زیرا که از این راه کس آزاد نرست
 بنگر که به عاقبت مغ ناز پرست
 جز خاکستر چه دارد از نار به دست؟!

مرد ظاهر بین همچو مردم نادان و روستایی باشد، که هرگز در باغ ملوک و پادشاهان و سلاطین نرسیده باشد؛ چون در باغ ایشان شود، همه کرد بر کرد تخت و دکان‌های او بن‌های خارینند؛ گوید: این چیست؟ از همه درختی این جا خار کشته‌اند! و سر آن نداند، و از باطن آن خارخبر ندارد که دروی چه تعبیه است، و او در باطن چه دارد.

اما چون وقت بهار که وعده آن باشد که اوسر خویش آشکارا کند، و آنچه در باطن دارد به صحرا نهد، و رنگ و بوی و نهاد خویش از باطن به ظاهر آرد، و آنچه از اسرار که در وی تعبیه است آشکارا

کند؛ چون همان مرد دروستایی که در آن وقت آن را بیند، انگشت حیرت در دندان ملامت گیرد، و گوید: آن چه بود که من می گفتم؟ این خار خود این چنین گل در باطن داشته است، و من از سر او بی خبر!

باشید تا فردا که از خار بن این عاصیان عارف مخلص گل توبه، و برک انابت، و بوی محبت، و رنگ حقیقت، و درد مذلت و ملامت، به صحرای ربوبیت بر خلق اولین و آخرین جلوه کنند، و از اشک ندامت ایشان گلاب مغفرت بر سر همه خلق نثار کنند، و همه سیاه رویان را بدان سفیدروی کنند، و وعده: **فَاَوْثِقْ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ رَاسِتٍ** کنند. آنکه مرد مقلد بداند که چه دارد، و عارف گناه کار بداند که در میان خار عصیت او چه تعبیه بوده است. کار بر این در گاه به بسیاری نیست، و به اندکی کار هم نیست؛ کار در آن است که مرد را از ازل در آوردند تا در بار او چه تعبیه کردند. فردا که در قیامت سر بارها باز کنند، آن کس که در بار تعبیه کرده است داند که هر چیزی کجا نهاده است، و در بار که تعبیه کرده است. **قال رسول الله (ص): الشقي من شقي في بطن أمه؛ و السعيد من سعد في بطن أمه.** چون چنین است دل در بسیار کاری و اندک کاری نتوان بست؛ بنده باید بود، و دست از خدایی باید داشت، تا در هر دو جهان خوش باشی. هر چه بنده کند عاقله او بر خداوند او باشد. از خود بر خود هیچ چیز مساز که ناساخته است، از این يك سخن تجربه بر گیر:

در گاه رسول ﷺ دو مرد دوسخن بگفتند : یکی توحیدی بگفت ، و یکی دشنامی بداد؛ آنکه توحید بگفت، آن سبب کفر او شد ! و آنکه دشنام داد ، سبب رحمت و مغفرت او آمد ! عبدالله سعد بن ابی سرح قرآن می نوشت ، و کاتب وحی بود ؛ بر زبان وی بگذشت :

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ . رسول ﷺ گفت : بنویس که این است . او به خود معجب شد ؛ به خاطر وی گذشت که : من خود قرآن می گویم ! وحی آمد که : بر گیر دوات از پیش او که کافر گشت . و دیگر اعرابی روزی از پی رسول ﷺ نماز می کرد بامداد ؛ رسول ﷺ بر خواند سوره : وَالنَّازِعَاتِ ، چون بدان جارسید که می گوید : فَقَالَ أَفَارَبُّكُمْ الْأَعْلَى ، اعرابی در نماز گفت : دروغ گفت آن روسپی بچه ! چون رسول ﷺ نماز سلام داد ، گفت : این ، که گفت ؟ گفتند این اعرابی گفت . رسول ﷺ گفت : برخیز ! نماز باز گردان ! جبرئیل آمد صلوات الله علیه و گفت : چرا می گویی که نماز باز گردان ؟ خدای عزوجل می گوید : من به برکت صلابت ^(۱) وی نماز شما همه پذیرفتم !

بر چنین اصلی ماکاری نتوانیم ساخت که رنگ اخلاص ندارد ؛ بر این در گاه عز معرفت و اخلاص راست : دشنام به اخلاص از پیش توحید به زیان می شود ! در گاه ، در گاه بی نیاز است ؛ هر چه معلول است هیچ قیمت ندارد . بر در گاه بی نیاز بادشنامی که معرفت همراه بود می نگر ، و با توحیدی که عجب همراه بود می نگر ! طاعتی که چندین آلائش

عجب دارد عین معصیت است . ندانم تا مرکب این بار را بر این عقبه بیرون برد. اگر نه ظاهری نبود نیکوتر از کسی که در پیش رسول ﷺ نشسته و وحی تازه می نویسد، و خاطری نبود راستر از آن که با وحی آسمان راست آمد؛ چون بر زبان او بگذشت، رسول ﷺ گفت: بنویس که همین است - عجب در روی پیدا آمد، کافری ملعون شد، و جای او سقر گشت، و چون اخلاص با دشنام همراه شد بهشت و درجه بار آورد.

و عجب، و حسد دو نهنگ خورنده، و آواره کننده اند که کس به منتهای آن نرسد. آن همه طاعت که آن مدبر سیاه گلیم بکرد، به يك عجب و حسد برباد داد. و هیچ طاعت با عجب و حسد پای ندارد، و هیچ بر خورداری ندهد، و هیچ گناه و معصیت با اعتراف و ندامت پای نیارد. عبادت و طاعت با وجود عجب و حسد همه ناچیز است، و عین کفر و طغیان است؛ و همه معصیت عاصیان با وجود توبه و ندامت و اعتراف عین غفران است: مترس از گناهی که از بیم او گریان باشی، و مناز به طاعتی که به دیدن آن از خدای از شمار بی نیازان باشی. هر دلی که او را زندگی باشد، او از کار ظاهر ننازد. گوز بی مغز گوز نماید، ولیکن آتش را شاید: کار بی اخلاص باطن هیچ اصلی ندارد.

از آن بود که مهتر ﷺ گفت: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَيَّ صَوْرَتِكُمْ، وَلَا إِلَيَّ أَجْسَادِكُمْ، وَلَا إِلَيَّ أَعْمَالِكُمْ؛ وَلَيْسَ يَنْظُرُ إِلَيَّ قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ. پارسى خبر از پیش نبشته آمده است. کارهای ما را بس اصلی نباشد در جنب فضل، وجود، و کرم، و لطف، و رحمت حق سبحانه و تعالی. کارها که بالا گیرد به قرینه ایمان، و صدق، و صفاوت، و اخلاص

بالا گیرد نه به کردار بسیار. کرده ما در حضرت عزت اوهم چون هدیه بلقیس باشد در میدان حضرت سلیمان، بلکه هزار بار حقیرتر، و در کیک تر، و مجهول تر از آن بود.

چنان که مهتر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: لَمْ يَلِجَ الْجَنَّةَ أَحَدُكُمْ بِعَمَلِهِ؛ قَالُوا: وَلَا أَنْتَ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا! إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَيَسْمَعَنِي مِنْهُ عَافِيَةً. - پارسی خبر چنین باشد که رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: در نشود هیچ یکی از شما در بهشت به عمل خویش؛ یاران گفتند: و نه تو نیز؟ رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: و نه من نیز! مگر که خدای عز و جل مرا به رحمت خویش پیوشد، و بر من فراخ گرداند رحمت و عافیت. کار کردن نیکوست، و فرمان الله است، و به جای آوردن آن شرط بندگی است، و نا کردن آن از طغیان و نافرمانی است؛ اما به اخلاص کردن شرط است که در روزگار رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ قومی بودند که کار بسیار می کردند، و در صحبت رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند، و با او به غزوها می رفتند، و در مسجد نماز می کردند، و از قلیل و کثیر هیچ کار بنگذاشتند، و در شأن ایشان این آیت می آمد: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمْ الْآخِرُ وَمَنْ هُمْ بِمُؤْمِنِينَ.

پس با کار چیزی دیگر می قرین باید، و چون آن چیز به دست آمد، و آن کیمیا مسلم شد، بر هر چه افکندی: خواه طاعت باش، خواه معصیت؛ هم چنان که کیمیا بر هر چه افکندی، زر گرداند - چه بر مس افکندی، و چه بر روی، و چه بر آهن، و چه بر سرب، و چه بر ارزین، و چه بر برنج همه را زر سارا گرداند. اما هیچ شك نیست که چون طاعت کنی نیکو نام باشی، و مردمان ترا نیکو گویند. اما

از خدای شناسی دور باشی ، و سره مرد مردمان باشی ، چیزی دیگر نباشد . این خبر از رسول ﷺ روایت کرده‌اند راویان معتمد ، قال رسول الله ﷺ :

إِنَّ اللَّهَ يَقْضِي بَيْنَ الْعِبَادِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ، فَيَقْضِي بَيْنَهُمْ وَ كُلِّ أُمَّةٍ جَائِيَةً . فَأَوَّلُ مَنْ يَدْعَى بِهِ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْآنَ ، وَرَجُلٌ قَتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَرَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ . فَيَقُولُ اللَّهُ لِلْقَارِي : أَلَمْ أَعْلَمَكَ مَا أَنْزَلْتُ عَلَى رَسُولِي ؟ قَالَ : بَلَى يَا رَبِّ ! قَالَ : فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا عَلَّمْتُ ؟ قَالَ : كُنْتُ أَقُومُ بِهِ آثَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ . فَيَقُولُ اللَّهُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ كَذَبْتَ ، بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ : فَلَانَ قَارِي فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ . وَيُوقَى بِصَاحِبِ الْمَالِ ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ : أَلَمْ أَوْسَعْ عَلَيْكَ حَتَّى لَمْ تَكُنْ تَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ ؟ قَالَ : بَلَى يَلُوبُّ . قَالَ فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا آتَيْتَكَ ؟ قَالَ : كُنْتُ أَصِلُ رَحِمِي وَأَتَصَدَّقُ . فَيَقُولُ اللَّهُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ اللَّهُ بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ : فَلَانَ جَوَادٌ فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ . وَدُوقَى بِالَّذِي قَتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَقَالَ : فِيمَاذَا قَتَلْتُ ؟ فَيَقُولُ : أَمِرتُ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِكَ ، فَاتَلْتُ حَتَّى قَتَلْتُ . فَيَقُولُ اللَّهُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ كَذَبْتَ ، فَيَقُولُ اللَّهُ بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ : فَلَانَ جَرِيٌّ فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ . ثُمَّ قَالَ : أَوْلَيْتَكَ الثَّلَاثَةَ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ تَسَعَّرُ بِهِمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که : خدای عزوجل حکم کند میان بندگان روز قیامت ، و گروهی از بندگان به زانو در افتاده باشند . پس اول که بخواند به حساب گاه ، مردی را

خواند که قرآن جمع کرده باشد ددیگر مردی را که در سبیل خدای کشته باشند: و سدیگر مردی را که خداوند مال بسیار باشد. پس خدای عز وجل از این مرد پرسد که: نه من ترا قرآن در آموختم آنچه بر رسول خویش فرو فرستادم؟ گوید: آری بار خداوندا! پس گوید: چه کردی بدان که در آموختم؟ گوید: بایستادم بدان، و به کار بستن آن به گاه‌های شب و روز. خدای عز وجل گوید: دروغ گفتی، و فرشتگان گویند: دروغ گفتی؛ توبه خواندن آن خواستی تا مردمان گویند: فلان مردی قرآن خوان است، پس گفتند آنچه تو می‌خواستی به تو رسید...

بهترین کارها این است که (این) مردمان می‌کنند؛ اکنون می‌نگر تا از این چه بر سر آمد؟! يك مخلص آلوده گناه بهتر از هزار عابد که آلوده عجب وریا باشد. کیمیای اخلاص به چنگ آرد که از زر سرخ درنمانی؛ کیمیای پنداشت هرگز کیسه افلاس پر نکند، و کیمیای اعتراف و اخلاص هرگز کیسه تهی بنگذارد، و مرد را در زندان افلاس باز ندارد. چون قاضی را معلوم شد که مرد هیچ‌چیز ندارد، و معترف باشد در زندان افلاس باز ندارد. خود را از پنداشت، و عجب، و تکبر پاك دار؛ گناه خود آب رحمت و کرم او بشوید.

اما تا تو می‌تویی که جامه سفید است، و پاك است، قصار به درسرای تو نیاید که جامه بیرون کن؛ اما تو در خود نگر، و به درسرای قصار شو، و شوخ جامه خود ببین، و بر قصار جهد کن که: این جامه سخت شوخ‌گین است. به شوخ جامه معترف باش تا جامه پاك و سفید شود! والله اعلم بالصواب.

باب نهم

در نیکوگمانی به خدای عز و جل

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابو نصر احمد بن ابی الحسن
النامقی، قدس الله روحه العزیز گوید:

جمله خلق که باز مانده اند از نیکوگمانی به خود و به کار
خود باز مانده اند. نیکوگمانی به خدای عز و جل باید نه به خویشتن؛
رسول ﷺ می گوید که: خدای عز و جل می گوید: **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ**
عَبْدِي بِي فَلْيُظَنِّ بِي مَا شَاءَ. از خویشتن دیدن، و کار خویشتن دیدن
عجب افزاید، و کار از توفیق و فضل خدای دیدن شکر افزاید، و شاکران
بهترین همه خلق اند، و معجبان به کار خویش بدترین همه خلق اند.
معجب بودن به کار خویش بترین همه کارهاست.

معصیت کردن، و به خذلان خدای دیدن بهتر از طاعت کردن،
و از خویشتن دین؛ از طاعت کردن، و از خویشتن دیدن بوی بی ایمانی
آید، و آن عین عجب است: **أَلْعُجْبُ وَالْحَسَدُ يَأْكُلَانِ الْحَسَنَاتِ كَمَا**
تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ. و (از) گناه از خود دیدن به خذلان خدای تعالی

بوی توبه آید ، قوله تعالی : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** . عظیم دور می افتد
میان این ، و میان آن !

از آن است که اولیاء ، و مردان خدای عزوجل اکثر از خرابات‌ها
بیرون آیند ، و از راه زدن ، و از بتخانه‌ها ! زیرا که ایشان را همد چشم بر
آلایش خویش افتد ، چون آلایش بدیدند از پی طلب آب شوند ، که دانند
این چنین آلایش جز به دریای فضل ، وجود ، و رحمت او پاک نگردد .

و از سر عقل و هدایت به راه فکرت آیند . و نور معرفت سر از
بتخانه گبری بر آرد ، و آتش ندامت در دل او زند ، و آب حسرت در
دیدۀ او پیدا آید ، و بیم کارد قطیعت بر حلق خود بیند ، و زخم تیر هیبت
بر دل و جان خود بیند ، و جان خود را نشانه آن تیر داند ، و از سر این
درد و سوز آهی بر کشد ، که بوی جگر بریان در دماغ مقر بان ملکوت
افتد ، همه به یک زبان بر آیند که : **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ** ، و این ندا
به گوش سر آورسانند که : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** .
و این سخن را دلیل روشن دارم ، چنان که علماء و عقلاء بیسندند ؛

و این دلیل آن است که : پس از انبیاء و رسل هیچ کس فاضلتر و بهتر
از یاران رسول ﷺ نبودند : و ایشان همه از پیش بتان برخاسته
بودند ، و از بتخانه‌ها ، و کلیسیاها بیرون آمده بودند . یکی امیر المومنین
علی رضی الله عنه بود که بت نپرستیده بود ، دیگر همه بت پرست بودند
و اگر به مادر ، و پدر ، و اصل و نسب می گویی همه پدران و مادران
ایشان بت پرست بودند و کافر . پس هر چه تو خواهی گفت نسب همه
خلق از این بریده کرد ، که بدان جز از مادون خدای و هدایت او همه

تاوان است، چنان که گفت: فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ
و نسبت خویش در تقوی بست، چنان که گفت: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ.

و اتقی آن باشد چنان که دل از همه دنیا برد، و او را در کل
کون هیچ ملجأ و دستگیر نباشد الا خدای عزوجل، و دست آویز و جبل
خود او را دارد، چنان که می گوید: وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ
فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. اتقی چنین باشد که هیچ پناه گاه ندارد
به جز او را.

و این سخنان که می رود نه در خور فهم، و عقل، و حوصله مردمان
این روزگار است؛ زیرا که این مردمان را هنوز چشم از يك تاي نان در
نگذشته است! سخنی که از کل کون سحران تر، آید، در دل چون گنجدی
چون گنجد؟

این سخن را دلی باید از هفت آسمان و زمین فراخ تر، و آن دل را
دیده ای باید که کحل سبقت ازلی کشیده باشند؛ و از ازل در ابد می نگرد،
و از ابد بازل می نگرد، و در پرورش فضل او، و در دایه لطف او نگرد.
و علم و حکمت قدیم قبله دل او باشد، و افوض امری اِلَى اللَّهِ مَر كِبًا و باشد،
وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ پای افزار او باشد، و اسَلَّمْتُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ قدم گاه او باشد، و لا يَزَالُ^(۱) روش و راه او باشد، و ازل و

۱ - صدر یکی از سه آیه شریف است در مصحف مجید، و معلوم نیست
که مراد نویسنده کدام يك از آن آیه ها باشد: سوره شماره ۹ (التوبه) آیه
۱۱۱، و یا سوره ۱۳ (الرعد) آیه ۳۱، و یا سوره ۲۲ (الحج) آیه ۵۴؟

ابد منزل گاه او باشد، و رضوان اکبر^۱ مقصد او باشد، و کذکر الله اکبر
 موعود او باشد، آن گه این دل که چنین باشد، از این سخن بهره
 یابد، و خداوند این دل را مسلم باشد که این سخن بشنود، و صلی الله
 علی محمد و آله اجمعین.

۱ - «ورضوان من الله اکبر» بخشی از آیه شریف شماره ۷۳ از سوره ۹
 (التوبه).

باب دهم

در نعمت دیدن از منعم و شکر گزاردن

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی، قدس الله روحه العزیز گوید:

هر چند می نگریم تا این خلق چرا چنین سرگردان شده اند، و خاص و عام از حال خویش بگردیده اند، به همه طریقها فرورفتم، و به دقایق نظر بنگریستم، همه از ترك شکر، و کفران نعمت از سر پی بیفتاده اند؛ و هر قومی را که خدای عزوجل به بلائی گرفتار کرد هم از این کرد، چنان که عذاب آن قوم یاد می کند، قوله تعالی: **فَإِذَا فَعَّسَا اللَّهُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ لَبِئْسَ الْجُوعُ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**. در اول آفرینش چنین می گوید: **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؛** تا آن جا که: **إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**، تا آخر سوره ...

اکنون می نگریم که کفران را چه ساخته است، و شکور و ابرار را چه ساخته است؟! پس چون به حقیقت بنگری همه نیکوییها در شکر نعمت است، و همه خسارتها در کفران نعمت است. چون دوستان و برادران ما در این کتاب خواهند نگریست، و در این ابواب

وفصول نظر خواهند کرد ، چنان باید که خاطر می رنجانیم ، تادوستان را از این معنی نفعی باشد . ما خود را از بهر آن می رنجانیم ، و در این دریاهاى ژرف غواصی می کنیم ، تا شما را از این بهره‌ای باشد ، و برخوردارى توانید گرفت .

به حقیقت بدانید که : هیچ حاسد ، ودنیا دوست ، ومبغض ، ومنافق طبع ، ومرائی ، وجمع ومنع کننده ، از این کتاب واز این سخن بهره نیابد . این سخن رامردان مرد باید وسالکان راه حقیقت ، تا از این حدیث بهره توانند گرفت . ماروح می رنجانیم ، ودل می گدازیم ، ودر دریای حقیقت غواصی می کنیم ، و در و جواهر شب چراغ به ساحل می کشیم ، تا شما را بدین سخنان ساعتی انسی باشد ، و در هر ضالتهی و گمراهی نیفتید ، و مارا به دعا یاد دارید .

وما را از این کتاب از آن رنج می رسد که هر که کتابی کند ، اغلب آن باشد که از کتاب های دیگر ، ونبشته های دیگران چیزی برگیرند ؛ ما این کتابها که می کنیم ، از دل به کاغذ می بریم ، نه از کاغذ به کاغذ می بریم ، رنج از این است . اما این سخنان بکراست ، ودست زده ، وزبان زده هر کس نیست . مرد مردانه باید تا از بکر حلاوت تواند یافت ؛ اگر کسی را درمردی وشهوت خللی باشد ، هرگز حلاوت بکر نیابد . نامرد بکر را دشمن دارد ؛ زیرا که نامردی وسست رگی او پیدا آید . از بکر حلاوت مردان مرد یابند . سخن بکر را نیز حلاوتی دیگر باشد ، وخواننده آن لذتی دیگر یابد ، که از دیگر سخنان مستعمل نیابد . وسخن بکراگرچه به الفاظ نیکو نباشد ، دروی حلاوتی ولذتی دیگر باشد .

هم چنان که زن : اگرچه نیکو روی ، ونیکو جامه ، وخوش بوی ، وخوش زبان ، ونیکو سیرت ونیکو به هفت اندام باشد ، ونه بکر

باشد؛ وزنی که بکر باشد اگر چه این همه که بردادم هیچ چیز ندارد، چون بکارت دارد، لذت بکارت از این در گذرد. **وسخن الهامی هم چنین باشد:** آن را حلاوتی دیگر باشد، که سخنان صحفی را نباشد؛ پس گوش فرا باید داشت تا از حلاوت مقصود باز نمانی.

اکنون با سر سخن شویم، و در اصل و مایه خویش نگریم؛ اگر جای شکر است تا شکر کنیم، و اگر جای شکر نیست آنگاه کفران نعمت آریم. چون حق سبحانه و تعالی می گوید: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ**. تا آن جا که می گوید: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**. و ما را بر شکر گزاردن زیادت نعمت وعده کرد، و بر کفران نعمت عذاب شدید وعده کرد. هر که شکر گزارد زیادت نعمت یابد، و هر که کفران آرد عذاب شدید یابد. و عذاب شدید، مخلواه بیش از این که می بینی، و این عذاب خود در این جهان است، باش تا بدان جهان رسد. و شاگرد نعمت را زیادت نعمت بیش از این مخلواه که همه محنتها او را نعمت گشته است، و همه رنجها او را راحت گشته است، و از همه شدتها او را حلاوت باشد؛ پس چه زیادت نعمت باشد بیش از این، و چه محنت باشد بیش از آن که کافر نعمت را همه نعمتها او را شدت گشته است، و همه ایام بر او آفت گشته، چه بلائی باشد بیش از این، و چه محنتی باشد بیش از آن؟!!

پس چون به حقیقت بنگری همه نیکویی های دو جهانی در گزاردن شکر نعمت است، و همه محنتها، و عقوبتها در کفران نعمت است، و اغلب خلق از این هر دو غافل اند که: نه شکر نعمت منعم

می‌دانند، و نه از کفران نعمت می‌پرهیز کنند، تا در کار دین و دنیا خاسر شدند، و هر دو برایشان غرامت آمد. هر آن مؤمنی که بامداد پگاه سر از جامه خواب بردارد، و او نه چنان داند که او از شمار مردگان بود، و نه از آن جهان می‌آید، او نه شکر نعمت تواند گزارد، و نه از او کار به اخلاص در وجود آید.

اما هر آن مؤمنی که او بامداد پگاه سر از جامه خواب بر آرد، و مدد ربّانی در رسد، و توفیق رفیق او گرداند، و این بنده به چشم تعظیم بدین دریای ژرف بی‌کران و بی‌اندازه فرو نگرست، و نعماء را به نعماء بدید، و آلاء را به آلاء بدید، و زبان شکر به تعظیم منعم بر کشاد، و از بلا و ابتلا بازداشت خواست چنان که داند که چه می‌گوید، و چه می‌بیند، و نعماء را به شکایت نیالاید، و آلاء را به دولت نه انگارد، يك ساعت عمر او به عبادت عابدی بر آید که هفتاد سال روز به روزه باشد، و شب به نماز. و در این هفتاد سال يك چشم زخم نیاسوده باشد، چنان که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامُ لَيْلِيهَا وَصِيَامُ نَهَارِهَا وَلَا يَعْصِي اللهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ.

و آن تفکر این باشد که در آلاء، و نعماء او تفکر کنی، نه در ذات و چگونگی او؛ هر که در ذات حق سبحانه و تعالی، و در چگونگی او تفکر کند، آن جز تشبیه، و تعطیل، و کفر، و ضلالت بار نیارد.



فصل آخر: صحابه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و مشایخ، و ائمه اسلام رحمهم الله، این دعا از پس نماز بامداد گفته‌اند سخت نیکوست، و ایشان از سر دید

وعقل ، و معرفت گفته اند ، و ما در این چنین کاهل و سستیم ؛ خاصه این حمدها که کسی از پس صفاوت دل ، و نور معرفت ، و دیدار نعمت منعم بگوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ** ، تا آخر دعا بگوید این صفت حمد را ، تا به برکت این کلمات همه روز ، روزگار بروی مبارک باشد ، و تا دیگر روز کرام الکاتبین در دیوان او نیکویی می نویسند ، بلکه همه عمر - چون چنان بگوید که می باید گفت -

و هر که از سر اخلاص ، و صفاوت ، و نور معرفت ، و هدایت این حمدها بگوید ، هیچ آدمی ، و پیری ، و ملک ، حساب ثواب این کلمات بر نتواند گرفت . شکر نعمت منعم گزاردن از فرایض است ، چنان که هیچ فرض در مقابل او نیفتد ؛ زیرا که هر که شکر نعمت منعم به جای آرد ، همه طاعتها به جای آورده باشد . **على الحقيقة** مرد مؤمن چنان باید که اول بامداد که برخیزد بر هفت قصر بلند شود ، و به هفت دریای ژرف فرو نگیرد ، تا شکر نعمت از او درست آید :

اول چنان باید که بر قصر اسلام و معرفت شود ، و به دریای کفر ، و نکرت منعم فرو نگیرد ، و بگوید : **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْإِسْلَامِ** . ددیگر بر قصر سنت و جماعت شود ، و به دریای بدعت ، و ضلالت فرو نگیرد ، و از دل پاک بگوید : **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ** . سدیگر بر قصر علم و حکمت شود ، و به دریای جهل ، و حماقت فرو نگیرد ، و بگوید : **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّمَنَا عِلْمًا نَافِعًا وَ لَمْ يَتْرُكْنَا عَمِيَانِ الْقُلُوبِ** . چهارم بر قصر صحت و سلامت شود ، و به دریای بلا و محنت فرو نگیرد ،

و بگوید : **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ** . پنجم بر قصر محبت ،
و موذت شود ، و به دریای عداوت و غضب فرو نکرد ، و بگوید :
**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْغَضَبَ وَالْحَسَدَ وَالْحُزْنَ وَ لَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ
الْمَغْضُوبِينَ عَلَيْهِمْ** . ششم بر قصر توکل و قناعت شود ، و به دریای حرص
و آرز ، و فاقت فرو نکرد ، و بگوید : **الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ نِعْمَةٍ دِينًا وَ دُنْيَا** .
هفتم بر قصر توفیق طاعت و عبادت شود ، و به دریای خذلان ، و فسق ،
و معصیت فرو نکرد ، و از دل پاک بگوید به اخلاص تمام : **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى
التَّوْفِيقِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ** .

هر آن مؤمن موحد مخلص که اول بامداد بر این هفت بالای
بلند شود ، و بدین هفت دریای ژرف فرو نکرد ، و این حمدها بگوید
از سر دیدار دل ، و هدایت ، و معرفت ، او بر همه عابدان جهان سابق
گشت ، و او از مقر بان در گاه است ، و همه گناه او عین طاعت است ،
و همه وزر و وبال او مستحق غفران است ، و همه طاعت و عبادت او اضعاف
مضاعف است .

هر چه در این کتاب از فضایل و شمایل یاد کرده آمد همه آن
شاکران راست . بسیار نظر کردم تا بنده را چه بهتر ، و نافع تر ، و مفیدتر
در دین و دنیا ، و در طاعت و معصیت ، در این جهان ، و در آن جهان ؟
هیچ نمی بینم مرد مؤمن مخلص را بهتر ، و نافع تر ، و مفیدتر از شکر .
و دیگر بسیار نظر کردم تا چیست بنده مؤمن را زیان کارتر ، و مهلك تر ؟
هیچ چیز ندیدم بتر از ترك شکر ، و مضرتر از کفران نعمت ، کما قال
النبي ^{صلى الله عليه و آله و سلم} : **رَكْعَتَانِ مِنْ غَنِيٍّ شَاكِرٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا** .

هر که او کفران نعمت آورد ، در همه رنج های دو جهانی بر وی گشاده شد .

پس چون به حقیقت بنگری گزارد شکر سر همه طاعت هاست ، و ترك شکر سر همه معصیت هاست ؛ و برکت ها در گزارد شکر است ، و همه بی برکتی ها در ترك شکر است . و بندگان به حقیقت شاکران اند ، و ایشان اند کی اند ، چنان که می گوید : وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ . و هر چه قلیل باشد عزیز باشد ، و عزیز آن باشد که اندك باشد و کم یابد ، و اگر بسیار بودی خود عزیز نبودی ؛ و عزیزتر از این مخلوق که هست . اگر جهانی بگردی شاگری به حقیقت نیابی (از) این شاکرانی که گفتیم کی اند ، و جهانی بیاید گردید تا یکی بیابی ؛ تفصیل این بشنو :

شاکران سه قسم اند : شاکران اند ، و شکوران اند ، و شگاران اند . شاکران قومی اند که ایشان خدای را عز و جل شکر کنند بر نعمت دنیا ؛ و شکوران آن قوم اند که ایشان خدای را شکر کنند بر نعمت آخرت . و شگاران آن قوم اند که ایشان خدای عز و جل را شکر کنند بر شناخت و محبت او . آدمی بر سه قسم است : نفس است ، و روح است ، و دل است . هر چه به آدمی رسد از نفع و ضرر ، و محنت و مشقت ، و راحت و لذت ، و سرما و گرما ، و خوشی و ناخوشی ، و ثواب و عقاب همه بهره این سه قسم است ؛ اگر آن نفس باشد ، و اگر آن روح ، و اگر آن دل .

و این هر یکی را غذائی باشد ، و او را بدان غذای خویش شکر

باید گزارد، و اگر نگزارد کفران نعمت آورده باشد، و اگر شکر آن بگزارد نعمت آن زیادت گردد، قوله تعالی: **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ**. پس نظر کردم تا غذای نفس چیست، و غذای روح چیست، و غذای دل چیست، و شکر هر یکی بر چیست؟ شکر نفس در مطعم، و مشرب، و ملبس، و چرب و شیرین، و عز، و مرتبت، و علو جستن، و نهمت، و کام راندن یافتن و امثال این، و شکر او بر چنین معنی یافتن، و این مقام را سخت دون و فرومایه یافتن؛ زیرا که تسبیح و نماز گبرکان همه این و مانند این باشد، که ایشان بدان عبادت خویش که می کنند، می گویند: سپاس آن خدای را که ما را گاو داد، و اسب داد، و خرد داد و گوسفند داد، و زر و سیم داد، و امثال این بر شمارند.

و شکر مرد مؤمن باید که از آن مجوسی باز توان دانست؛ شکر مؤمن باید که بر چیزی دیگر باشد، نه مثل شکر مجوسی باشد. و شکر ابناء دنیا بیشترین بر این گونه باشد؛ زیرا که ایشان هیچ نعمت و رای نعمت دنیا ندانند، و این از کم دانشی، و رغبت ایشان باشد، و حریصی ایشان بر دنیا، و این بس مقامی نباشد، چنان که خبر بدان ناطق است: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نِعْمَةَ اللَّهِ إِلَّا فِي الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ وَالْمَلْبَسِ فَقَدْ قَلَّ عَمَلُهُ وَكَثُرَ عَذَابُهُ**.

اما شکر شکور، و شکر گزاردن او مر خدای را عزوجل بر غذای روح باشد، و غذای روح: علم، و عقل، و طاعت، و عبادت، و توفیق، و عصمت از معصیت، و رغبت به آخرت، و ثواب، و درجات، و امثال این باشد. اما شکر شگوار بر غذای دل باشد؛ و غذای دل: معرفت، و هدایت،

ویقین، وقناعت، وصبر، وخشوع، ورضا، ومشاهدت، وقرب، وانس، وامثال این باشد، وخداوند این دل هیچ نعمت نداند وراء این، و آن از تمامی عقل، وعلم، ومعرفت، ویقین، ومحبت، و انابت او باشد به خداوند و آفریدگار خویش.

پس نظر کردم تا نخست به کدام نعمت اورا شکر کنم؛ هیچ نعمت ندیدم بر خود قوی تر، و واجب تر از آن که شکر تخلیق گزارم که: من نبودم، و ندانستم که خواهم بود، او مرا از نیست هست کرد، و چون از نیست هست کرد، و آدمی کرد، و درست اندام کرد، و نیکو صورت، و راست پیکر، و راست قامت، و راست نهاد، و بینا، و شنوا، و گویا، و گیرا، و دانا آفرید، و در سابق علم خرد مرا مسلمان دانست، و از امت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دانست، و عقل، و محلم، و معرفت، و هدایت داد، و مرا بدین شناسا کرد، چنان که در کتاب عزیز خویش گفت: **أَلَدَيْهِ أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ**.

پس چون حق سبحانه و تعالی ابتدای منت به خلق مایاد کرد، پس به هدایت ما را پیاموخت که ابتداء شکر به چه کنید، پس نظر کردم در کار خلق ما، و آفرینش روح ما، و نیکویی تصویر ما، و راستی اندام های ما، و پرهیز^۱ جوارح ما، و تندرستی استخوان و رگ و پی و پوست و گوشت ما، و ما را چنین آراسته و راست کرده بیافرید: **وَإِذَا كُنَّا بُرُجًا مَدَدْتُمُ الْمَاءَ لَنُلَاقِيَهُ رَبَّنَا لَنَسْأَلُهُ عَرَبِيًّا مِمَّا كُنَّا تِلْكَ** است، متحرك گردد چندان خروش و ناله از ما بر آید که جهانی از ما

خبر یابد .

پس چون به حقیقت در این باب نظر کردم ، علم و حکمت و صنعت آفریدگار خویش در آفرینش خود بدیدم ، پس شکر کردم بر این عطا و بر این نعمت ، و عجز خویش در شناختِ منعم خویش بدیدم ، و بدانستم که من این نعمت های او را شکر نتوانم گفت ؛ زیرا که نعمت منعم جز به عون ، و توفیق ، و مدد ، و فضل ، و لطف منعم نتوان دید . چون این نوع بدیدی شکر توفیق باید ، و چون شکر توفیق بگزاردی ، این توفیق را شکر دیگر باید ، و این شکر را توفیق دیگر . پس چون به حقیقت بنگری همه عمر از توفیق شکر يك نعمت بیرون نتواند آمد ، دیگر همه بر ما باقی است ، پس مخرج از این ، جز به عجز اقرار دادن ، و تضرع و نیاز پیش آوردن هیچ حیل نیست . بنده که عجز خود بدید در گزارد شکر ، آن کمال شکر است :

هم چنان که در نعمت منعم نگردد ، به نظر تحقیق بداند که به منتهای نعمت او نرسد ، و نعمت های حق سبحانه و تعالی بنده اند ، چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : **وَإِنْ قَعُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا** . چون نعمت در حساب نیاید ، چون شکر در حساب آید ؟ !

* * *

فصل آخر : چون فضیلت شکر شاکران معلوم گشت ، مرد عارف و عاقل چنان باید که زمام شکر از دست مجاهدت ، و فضل ، و جود ، و کرم ، و انعام او بنگذارد ، و يك ساعت و لحظت و لمحت از شکر بنیاساید ، و در خاک مذلت و تضرع و زاری مراغه می کند ، و از کفران

نعمت ، و از لشکر شیطان غافل نباشد ، و از حق سبحانه و تعالی از کفران نعمت استعانت می خواهد ، و می گوید : يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ اغْنِنِي ! چون چنین کند هر طاعت که او کند هر یکی گوهر شب چراغ باشد ، و هر معصیت که از او در وجود آید - که نه به عمدا باشد - در یتیم باشد : و خطای او به صواب بر گیرند ، و صواب او به اضعاف بر گیرند ، و زشت او به احسان بر گیرند ، و شرک او به اخلاص انگارند . و کفر او به اسلام بر گیرند ، و اسلام او به کفر بر گیرند . گناه او به عبادت بر گیرند ، و عبادت او به ذنب انگارند . مجاز او به حقیقت بر گیرند ، حقیقت او به مجاز انگارند . سهوا او به صدق بر گیرند ، و صدق دیگران به سهوا او انگارند . غفلت او به صفاوت بر گیرند ، و صفاوت دیگران به غفلت او انگارند . سخط او به رضا بر گیرند ، و رضای دیگران به سخط او بر گیرند . افطار او به صوم بر گیرند ، و صوم دیگران به افطار او بر گیرند . مجاز او به نماز بر گیرند ، و نماز دیگران به مجاز او بر گیرند . بدی او به نیکویی بر گیرند ، و نیکویی دیگران به بدی او بر گیرند !

این همه از بهر آن کنند که : درس ، و علانیه ، و در خلا ، و ملا ، و در خیر ، و شر ، پیوسته به شکر منعم مشغول باشد . اگر طاعت کند ، گوید : الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى التَّوْفِيقِ ، و اگر شر ، گوید : الْحَمْدُ لِلَّهِ که اسلام ، و معرفت به جای است ؛ اگر چنین که قضای معصیت کرد ، قضای عزل معرفت کردی چه کردمی ؟ و اگر این که قضای گناه کرد ،

قضای کفر کردی چه کردی؟ الحمدلله که قضای گناه بود، نه قضای کفر، و الحمدلله که قضای شر بود، نه قضای عزل معرفت. در این میدان چندان جولان می کند، و مزد و ثواب همه کارگران می ستاند، که هر چند که در فهم آدمی در آید، هنوز بیشتر و گران تر آید - میدان ازل و ابد است! - و هر که شکر بر نعمت امروزین کند، شکر او ابر است؛ هم چنان که گفتیم که مجوسی هم این شکر می کند.

اما چون مرد مؤمن عارف مخلص عاقل از سر نورهدایت، و توش معرفت، بر بالای محبت رود، و در صحرای ربوبیت نگرَد، و در سبقت ازل نگرَد، و در بدایت ابد نگرَد، و زبان صدق در حقیقت بگرداند، و از سر صفا و صفاوت بگوید: *الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا كَثِيرًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ نِعْمَةٍ دِينًا وَ دُنْيَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ*. به همه عبادت‌ها برسد مگر شکر که هم ازلی است، و هم ابدی است.

بندگی گزاردن شکر است؛ نماز، و روزه، و صدقه، و زکوة و حج، و عمره، و غزو، و اغتسال، و هر چه ما بدان مأموریم همه بر خیزد مگر شکر، قوله تعالی: *وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ*. و جای دیگر می گوید: *الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ*. و اول چیزی که در لوح محفوظ قلم بر آن برفت این نوشت: *مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي*... تا آخر خبر^۲.

۱ - یعنی درست در آیه بعدی.

۲ - تمامت این خبر در بخش مربوط به اخبار و روایات در پایان کتاب ملاحظه می شود.

این خبر در باب شکر تمام است ؛ هر که قبول خواهد کرد ،
و هر که نخواهد کرد (و) ، جحود خواهد کرد آن را هیچ درمان نیست .
والله اعلم بالصواب .

باب یازدهم

در عبادت معجب و مرآئی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر ، احمد بن ابی الحسن النامقی ، الجامی قدس الله روحه العزيز گوید :

این فصل را نیک تأمل باید کرد ؛ اگر چه این قوم را که کار ایشان ، در چشم ایشان عظمی دارد ، خوش نیاید ، ولیکن باکی نیست !

در این خبر قائل کن ! مَرَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبْصَرَ رَجُلًا يُصَلِّي ، فَجَعَلَ يَنْقُرُ كَمَا يَنْقُرُ الْغُرَابُ ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَوَّمَاتَ عَلَيَّ هَذَا ، لَمَاتَ عَلَيَّ غَيْرَ دِينِ مُحَمَّدٍ - پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ : به جایی می گذشت ، مردی را دید که نماز می کرد - سر بر زمین می زد هم چنان که کلاغ چنگ بر زمین زند ؛ مهتر گفت ﷺ که : اگر این مرد بر چنین نماز بمیرد ، نه بر دین محمد میرد .

تو اکنون می نگر تا در کار خدای کجایی ؟ ! چون به حقیقت بنگری نماز اغلب خلق بر این گونه است ؛ بر این نماز ، و بر این عبادت چیزی نتوان ساخت - اگر عذاب نکند ، سخت نیک باشد ، هزار شکر بیاید کرد ! - مهتر ﷺ می گوید : قِوَامُ امَّتِي بِشِرَارِهَا - پارسی خبر

چنین باشد که مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید که : به جای ماندن امت من به بدان ایشان است ! اکنون این سخن را معنی باید ؛ هر چند می نگرم تا معنی این سخن کجا یابم ، و چون است ؟

بسیار نظر کردم ؛ قومی که ما ایشان را می بترین مردمان دانیم ، و می گوئیم که ایشان بترینان امت محمداند ، چندان کارهای نیک از ایشان در وجود می آید که خدای عزوجل داند ! و قومی دیگر که ما میگوئیم که ایشان بهترین مااند ، چندان شر و شور ، و کارهای بد در میان امت محمد افکندند که خدای داند ! و هر حق که فرا ایشان بگویی ، یکی قبول نکنند ، و فراموشانند ، و به جفای مردمان دست بیرون کنند ، و هر چه شان دست فرارسد از بدی بکنند .

و قومی دیگر اند که پیوسته در عون^۱ مسلمانان اند ، و ما ایشان را ابله و نادان نام کرده ایم ، و ایشان نیز به بد کاری خویش مفراند ، و همه کس را از خویشان بهتر دانند ، و شب و روز بر کار و کردار خویشان می گریند ، و ندامت و تأسف می خورند ، و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید : **مَنْ أَسِيفَ عَلَيَّ دُنْيَا فَاقْتَتَهُ ، اقْتَرَبَ مِنَ النَّارِ مَسِيرَةَ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ ؛ (وَ مَنْ أَسِيفَ عَلَيَّ آخِرَةَ فَاقْتَتَهُ ، اقْتَرَبَ مِنَ الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ)**^۲ .

۱ - م : چون

۲ - بخش اخیر این خبر (قسمت داخل پرانتزها) که ترجمه پارسی تمام آن در متن آمده ، از نسخه های « م » و « د » افتاده است . از کتاب « مفتاح النجات » ص ۱۱۶ نقل و درج شد . اسناد این خبر در صفحه ۳۲۴ از کتاب اخیر الذکر ملاحظه می شود .

پارسی خبر چنین باشد که مهتر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می گوید: هر که تأسف خورد بردنیا، و کاردنیا، که از وی فوت شود، نزدیک گردد او به آتش دوزخ به صدهزار ساله راه؛ و هر که تأسف خورد بر کار آخرت که از وی در گذرد، نزدیک گردد به بهشت به صدهزار ساله راه. اکنون هر چند می نگرم این قومی که مامی گوئیم که: بهترین ما ایشان اند! تأسف ایشان همه بر آن است که: افسوس! و دریغ! و حسرت! که من چنین نکردم تافلان چیز به چنگ آوردمی؛ یا چنان نکردم تافلان چیز از دست من بنشدی. و اگر درمی در همه عمر خود خرج کرده باشد - اگر از بهر خدای، و اگر از بهر ریا - چون آنچه مقصود او بود حاصل نگشته باشد، همه عمر در تأسف آن کند، و بر حسرت آن بمیرد! ندانم تا عاقبت چون شود؟! چند کس را دیده‌ام که چندان تأسف می خوردند که: در فلان وقت، بر فلان کس، چند و چندین خرج کرده‌ام، هرگز مرا به یک دانگ سیم سیاه باز نیامد، و هرگز به یک نان، و به یک سخن در هیچ جای باز نیامد؛ دریغ آن رنج من، و آن سیم من که بدو خرج کردم! تأسف نیکان ما اغلب بدین گونه است، و تأسف بدان ما و آن این امت همه بر آن است که: دریغ! چرا بد کردیم، و چرا مسلمانان را بیازردیم، چرا مال در فساد به کار بردیم، چرا نه در کار خدای رنج بردیم؟

اکنون از سر حقیقت در این سخن باید نگریست، تاراه دوزخ که می رود، و خود را به دوزخ که نزدیک تر می گرداند؟ و راه بهشت که می رود، و خود را به بهشت که نزدیک تر می گرداند؟ هر که انصاف بدهد، و در معنی این خبر در اندیشد، و تأمل کند، به حقیقت بداند که کارها چون است؟

آمدیم با سر سخن که می گفتیم که: در هر کاری، و در هر

چیزی کیمیائی است که چون مرد آن به دست آرد، سبق از جمله اقران خویش ببرد؛ آن دنیا گفته آمد، و گفت و گوی آن معلوم است. آمدیم به کیمیای دینی که در راه دین، و روش اولیای خدای عزوجل کیمیا چیست؟ در این راه کیمیاهاست که هر که از آن نوع چیزی به چنگ آرد، اسپ دولت به زیر ران او در آمد، و او را بر براق فضل، وجود، و کرم روان کردند، و چوگان توفیق به دست وی دادند، و او گوی سعادت به میدان ابد افکند، و گفت و گوی به دست همه ناشناختگان بماند.

اکنون این کیمیاهای دینی بدان که چیست؛ اول: کیمیای هدایت، و معرفت است. ددیگر: کیمیای اخلاص و صفاوت است، سدیگر: کیمیای عقل، و علم، و حجت است. چهارم: کیمیای تقوی و زهدات است. پنجم: کیمیای توکل و قناعت است. ششم: کیمیای طاعت، و عبادت است. هفتم: کیمیای نیت راست، و شریعت، و حقیقت است. هشتم: کیمیای صدق، و وفا و حکمت است. نهم: کیمیای شوق و عشق، و محبت، و حرقت است. دهم: کیمیای رضا، و حیرت، و مشاهدت، و مؤانست، و موافقت است.

هر که می خواهد که بر اقران خویش زیادت شود، در آن باید کوشید، تا از این کیمیایا یکی به دست آرد، آنکه از خود بر شرب آن جان فدا کند. اما تا از این نوع او را چیزی دامن نگیرد، و از این شربت چیزی به مذاق وی نرسد، هرگز او را از این حدیث لذت و حلاوت نباشد؛ از این جا گفته اند: مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَذْرِ - هر که نچشید نداند. چیزهاست هم در خبر، و هم در قرآن، که حق سبحانه

و تعالی در آن تعبیه ها کرده است ؛ اگر مادرانندیشیم ، و از خدای توفیق خواهیم ، خدای آن بر ما باز گشاید .

اما ما را خود اندوه هیچ کار دینی نگرفته است تا ما چیزی بدانیم از اسرار کارها ؛ ما را آن گرفته است تا سخن ما قبول کند ، نه آنکه تا خدای عزوجل چیزی از کنوز غیب به ما دهد ، زیرا که این همه مرد عارف محب مخلص را باشد . حق سبحانه و تعالی می گوید : **اللَّهُ وَبِيُّ الدِّينِ آمَنُوا** ؛ همه مؤمنان را گفت ، نه قومی را دون قومی ! ما را هیچ عقل ، و علم تقاضا نکند تا خود این چیست ؟ خطابی بدین عزیزی ، و قومی از این چنین غافل ؟ ! از بی همتی ، و غافلی ، و بی عقلی می در نه اندیشند که این خود چیست ؟

چون چنان خداوندی ، چنین قوم بی ادب ، و خاطی ، و جافی را دوست خویش خواند ، و ما را بدین خطاب نه نازش ، و نه فخر ، و نه نشاط و نه شادی ، این نه علامت سعادت باشد ! اگر این سخن سلطان وقت گوید که : مردمان فلان دیه دوستان من اند ، و من ایشان را دوست می دارم ، بدان چندان فخر و سرافرازی کنند ، و چندان نشاط و شادی کنند ، که خدای عزوجل داند . و چون حق سبحانه و تعالی می گوید که : **اللَّهُ وَبِيُّ الدِّينِ آمَنُوا** ، و ما چنین آهسته ! نه علامت دوستی است .

بایستی که اگر حق تعالی گفتی : من دوست قومی ام از مسلمانان اگر ما را در مسلمانی یقین بودی ، ما گفتیمی که : ما از آن قوم ایم ؛ بلکه همه مؤمنان را در این خطاب متساوی کرد ، بایستی که مانه چنین بودیمی . اما این را مثالی هست در شاهد :

هم چنان که مردی بمیرد، و از او فرزندان خرد باز مانند، و ایشان را املاك بسیار باشد. قاضی ایشان را ولیّی فرا کند، تا کار ایشان، و اسباب ایشان راست می‌دارد، و هر چه از ایشان بالغ کردند، و اثر رشد یابند، مالی که قسمت ایشان باشد، بدیشان می‌دهد. و هر که را داند که مال به زیان خواهد آورد، نفقه و جامه ای که دروایست ایشان باشد، بدیشان می‌دهد، تا مال باقی به زیان نیارند. چون حق سبحانه و تعالی می‌گوید: *من ولیّ مؤمنان ام؛ لا بد ولیّ حکیم چنان کند که کار به زیان نیاید، چون می‌گوید: ... ان الله مولاکم نعم المولیّ ونعم النصیر^(۱)* - می‌گوید: من شمارا نیک مولا ام، و نیک یاری ام، به همه حال کار نیک کند؛ چون دیگران را گفت: *فان آتستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم*، او هم اینی کند.

دوستانی که عارف و مخلص اند، ولایت ایشان به جای خویش است، هم چنان که آن یتیم، اگر چه در روی اثر رشد پیدا نیاید مالوی از ملک وی بیرون نشود؛ هم چنین اگر چه مؤمن، موحد، عارف، مخلص در سایه غفلت، و بند معصیت است، ولیّی از او منقطع نشود، و تولیت ولیّی به جای خویش است. اما به در مرگ که همه آفت‌ها منقطع گردد مال او به دست او باز دهند، و ولیّی باولیّی و با خداوند رسد تر و تازه، و مکر شیطان، و غرور، و هوا در میان نه.

اما مرد باید که ایمان ازل در بار وی تعبیه باشد، و هم نسبت میثاق درست دارد؛ هم چنان که آن یتیم را چون نسبت فرزندی با پدر

۱ - صدر آیه چنین است، *وإن تولّوا فاعلموا...*

درست آمد، مال او چه در دست ولی، و چه در دست او همه یکی باشد -
این جا نیز هم چنین است: چون نسبت مؤمنی درست آمد، مؤمن دوست
خدای است، اگر چه او در حال از آن بی خبر است؛ اما دوستی هم چنان
به جای خویش است اگر او خبر دارد و اگر ندارد، و آن جا که بهتر
به کار آید بدو باز دهد، و بالله العون والتوفیق.

باب دوازدهم

در آنکه پنداشت در سر آدمی از کجاست ؟

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن
النّامق الجامی قدس الله روحه العزيز گوید :
این که می نویسم که : « فصل آخر » ، این سخن خطابی عظیم
است ؛ زیرا که این سخن را اوّل و آخر نیست ؛ هرچه در وجود آمده
است ، از « کاف » و « نون » در وجود آمده ، و این سخن از علم ،
و حکمت ، و لطف لطیف در صحرای ربوبیت به فضل و کرم ، وجود ،
و مشیت او در وجود آمده ، پس آنکه « کاف » و « نون » بدو آشکارا
شد . زیرا که بی مخاطب خطاب از حکیم سهو باشد ، و بر او سهو ،
و غفلت ، و خطا روا نیست . ای بس زیرکان بر پنداشت که عقل ایشان این جا
سرگردان شد ، و مرکب علم ایشان به سر درآمد ! و بدین دریافرو شدند ،
که به قعر هاویه سر از درك اسفل بر آوردند .
در این میدان جز به نور معرفت ، و هدایت هادی قدم نتوان زد .
هر که دیده عقل او را کحل معرفت نکشیده اند ، و از ازل تا ابد بینا

نکرده اند، و هر چه در میان ازل و ابد است به نور معرفت بنشناخته است،
 او قدم راست ننهاده است. قدم این راه نه قدم جارحت است، قدم این
 راه قدم همت است، و پرواز باز ازل است. رونده این راه اگر يك
 چشم زخم به خود، و به قدم گاه خود باز نکرد، از خاسران دو جهان
 گردد، و دمار از روزگار او بر آید، فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا بر خود
 باید خواند. این طریق نه طریق قیل و قال است، اگر تقلید استاد و عم و خال
 است، اگر های وهوی و نعره و حال است، و اگر گفتار خوب و زشت و محال
 است، و اگر طلب کسب حلال است، و اگر گفت و شغب و جنگ و جدال است؛
 این حدیث از همه بیرون و این بیت ها بدین حدیث سخت لایق است:

آن را که راه غیب بر او بر میسر است

او را وجود، و کتم، و عدم در برابر است

در همتش نیاید کوفین و عالمین

آن جا که وهم ها نرسد زان فراتر است

هر چ آدمی است خاک چو گردد بن خاک باز

آنچه او نه آدمی است ز کوفین برتر است

مشو حدیث هر کس و این را به جان شنو

دون همتی مکن که همه کار را سراسر است

جز زین حدیث کان ز ازل تا ابد بود

این را ابد ندیم و ازل نیز مادر است

در فهم کس نیاید هر کاو نه این بود

آن را که هست معنی چون جان فراخور است

آن را که هم‌تَش به بهشت است و حور عین
 دروی گمان مبر که ورا از توبا و راست
 راهی که راه نیست در او يك قدم دگر
 بر طرف راه نیز نهنگان منکر است
 آن کس که راه رفت در او گشت مستقیم
 او را حیات و روح و دل و جان دیگر است
 گر باد این حدیث بر احمد وزیده است
 بی شک بلند بخت و سعید و مشهر است

چنان می باید که نسیم لطف و فضل او از سرِ سرا پرده غیب به
 سر بنده مؤمن موحد عارف رسد، و از اسرار ربوبیت در دل وی کلی
 بشکفتد، و بوی آن گل در دماغ آن عارف موحد مخلص افتد، و دیده وی
 از گل اغیار بردوزد، و چشم ظاهر و باطن وی بر هیچ شاخ اغیار ننشیند،
 و از سرا پرده غیب روزن به دل وی گشاده شود، و باز همت او در هیچ
 شکار منگردد، و در انتظار یوسف در بیت الاحزان بنشیند، و یعقوب
 و ارنفسی می زند، تا چون پیراهن یوسف به دروازه مصر بیفشانند، بوی
 آن بشنود.

و در راه مصر بسا کسان بودند که آن باد، و آن بوی بر ایشان
 گذر می کرد، اما چون عشق یعقوبی نبود، از بوی هیچ نصیب نیافتند.
 اگر یعقوب باشی بوی یوسف شنوی، و اگر نه همه گفت و گوی است:
 چون بوی به وی رسد، خود چشم ناینا بینا گردد، و گواه نخواهد.
 از بیت الاحزان آواز بر آید که: اِنِّی لَاجِدْرِیْحَ یُوسُفَ؛ چون زیان

ملا مت دراز کنند، آواز بر آید که : اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

بیت :

ای عاتق سرسری تکلف چه کنی؟

با عشق تکلفی تصلف چه کنی؟

بازار مرقع تصوف چه کنی؟

یعقوب نه‌ای حدیث یوسف چه کنی؟

خلق در عالم دو گروه‌اند : يك گروه بر داشت‌اند ، و يك گروه بر پنداشت. هر که مؤمن عارف و موحد است بر داشت است ، و هر که مقلد و بی اخلاص است بر پنداشت است ؛ و از پنداشت تا به داشت از آسمان تا زمین راه است . همه خلق در این پنداشت فرو شدند ، و دیگران که بر آمدند همه از داشت بر آمدند .

و همه پنداشت آدمی با يك کلمه می‌گردد ، و آن کلمه آن است که : حق سبحانه و تعالی به عالم‌ندا در داد که : خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ؛ و دیگر آن که می‌گوید : وَ لَقَدْ نَزَّمْنَا بِنِيَّ اَدَمَ ... تا آخر آیت . هر چه آدمی زاده را از پنداشت ، و علو ، و برتری ، می‌رنجه دارد هم از این افتاده است . هر آدمی که او ' زیر کی دارد ، و عقل دارد ' - تمام بی‌معرفت - اغلب ایشان در این ، سرپی گم کرده‌اند ، و راه غلط کرده‌اند .

اما هر که را درازل آن همای همایون ، سایه پر خویش بر او گسترانیده است ، و دایه لطف او را شربت محبت چشانیده است ، و او به نور معرفت و هدایت راه باز شناخته‌است ، او از همه آفات برسته‌است ، و هیچ شربت نیز در جان وی مؤثر نگردد ، و از هیچ جوی دیگر نیز

آب نخورد .

و خدای عزوجل به حدیث موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ما را حاجت تمام کرد: آن فرادل مادر موسی داد که وی را در تابوت کن، و به دریا افکن! هم چنان کرد، تا به دست دشمن افکند، و بر کنار دشمن نشاند، و از هیچ دایه شیر بنستد تا با پستان اوّل رسید، و دشمن را بر دست وی هلاک کرد، و اگر چه او را به کنار دشمن پیرو رانید به آخر همه کارها چنان شد، که به اوّل نهاده بود؛ زیرا که موسی تعبیه معرفت و نبوت داشت، و در ازل شربت لطف و کرم چشیده بود، نور معرفت، و چراغ هدایت او را بازان اصل خویش رسانید .

اما آن مدبر ملعون سیه کلیم فرعون لعین که از خَلَقْتُ بِيَدِي بهری داشت، اما از معرفت و هدایت نصیب نداشت، تا: قَالَ اَنْارِبَكُمْ الْاَعْلَى سر از وی برزد، و بدان نیز بسنده نکرد، گفت: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَيْرِي . در سر جمله فرزندان آدم که نه عارف اند، این حدیث دبدبه می زند؛ اما اسباب آن ساخته ندارند، و اگر نه همه در این باب يك سان اند، و لکن عجز ایشان از بی اسبابی ایشان است، و پنداشتی که در سر آدمی است، همه از این است، در این يك چیز نظر باید کرد، تا مگر چیزی از این حدیث بازدانی .

اسپی که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آن نشست، سنب آن اسب بر خاک آمد؛ سامری از آن خاک اسبابی بر ساخت که چند هزار خلق از بنی اسرائیل که همه پیغمبر زادگان بودند، گوساله پرست شدند از اثر آن يك پاره خاک سنب استور جبرئیل که بر آن خاک آمده بود؛ چندان

خلق را کردن بزدند، و ایشان از آن برنگشتند. چون ندای: خَلَقْتُ بِيَدِي
به گوش آدمی ناعارف رسد، کم از این نبود که گوید: اِنَا رَبُّكُمْ
الْاَعْلَى؛ و پنداشت، و جبّاری، سر از گریبان او برآرد.
این چنین همسایگی را کم از این دعوی نشاید. و اندر این حدیث
اسرار بسیار است آن را که خداوند این حدیث است؛ و آن که نه
خداوند این حدیث است، هر چند که بیشتر شنود، منکرتر، و کافرتر
باشد، و بالله التوفیق.

باب سیزدهم

حدیث : عشق ، و محبت

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی-
الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :
در حدیث عشق سخن بسیار می رود ؛ هر که می خواهد که مردم
عام را در پوستین ولیی از اولیای خدای عزوجل او کند ، اول این
حدیث عشق بردام بندد که این پارسا بود که سخن عشق گوید . این
سخن در چشم مردم عام ، و در چشم مفسدان عظیم نفرتی دارد ، و هم این
قوم ، این سخن را تفسیحی عظیم کرده اند در چشم مردم .
و این عشق و عاشقی به جز این ندانند که مردی برزنی عاشق شود ،
یا برغلامی شیفته شود ؛ این چنین عشق مذموم است ، و فساد است ، نعوذ بالله
از چنین عشق ، و چنین راه .

اما باری بیاید دانست که عشق چیست ، و مقدر بنده هست ، یانی؟
چیزی که مقدر تو نباشد ، ترا بدان مدح و ذم نباشد . از آن جا بود
که آن سید ، و سید زاده ، امام جعفر بن محمد صادق رضی الله عنه را
پرسیدند که : **مَا مَعْنَى الْعِشْقِ ؟ قَالَ : الْعِشْقُ جُنُونٌ إِلَهِي ؛ لَيْسَ**

بِمَنْ مَوْمٍ وَ لَمْ مَدْوَجٍ . چون چیزی که مقدور تو نباشد ترا بدان مدح
 و ذم نیاید . اما هر کجا که چیزی باشد ، آن چیز نیز هم چنین باشد .
 مثل عشق هم چون مثل معرفت ، و هدایت ، و عقل است ، و عطای
 خدای است تا که راهد ؛ اما هر که را بینیم که حق او را این عطا
 داده است ، همه از بن سی و دو دندان او را غلامی و چاکری کنیم .
 عشق هم چنین عطای خدای است عزوجل ، و مرغی غریب است : در هر جایی
 آشیانه ن سازد ، و با هر کسی مقام نگیرد ، و بر هر شاخی ننشیند ، و با هر کسی
 انس نگیرد ، و این بیت ها از سر این کوی گفته آمده است :

نیاید عاشقی اندر عبارت	نیارد گفت او را هر زبانی
دلی خواهد ز کل کون آزاد	نرود عشق اندر هر مکانی
ن سازد عاشقی با هر حریفی	دلی خواهد سلیم و پاک جانی
درونی بیم قطع و بیم هجران	نه خوف و نه رجاء و نه گمانی
ایا احمد برون شو از میانه	که عاشق را نباید ترجمانی

عشق چون بر کمال رسد با دیوانگی همراه شود ، و همه خلق بردیوانه
 خندد ؛ اما دیوانه را از آن چه (که) خلق بروی خندد ، و اگر چیزی
 می گویند او خود از ایشان ، و خنده ایشان ، و گریستن ایشان فارغ باشد .
 قیاسی فرادست تودهم ، چنان که اگر می خواهی که چیزی بدانی
 بتوانی دانست : در این خبر نگر ، و در اندیش ! که مهتر عَلَيْهِ وَاللَّهُ سَلَّمَ می -
 گوید : مَنْ عَشِقَ ، فَعَفَّ ، ثُمَّ مَاتَ ، مَاتَ شَهِيدًا - و بر لفظی دیگر
 آمده است : مَنْ عَشِقَ ، فَعَفَّ ، فَكْتَمَ ، فَمَاتَ ، فَهُوَ شَهِيدٌ .

پس چون کسی بر زنی ، یا بر غلامی که شهوت او خواهد عاشق
 شود ، و نهفته دارد ، اگر در آن عشق بمیرد ، شهید میرد او . ای بی عقل

حاسد کم دانش! عشق بر مخلوقی که سر همه فسادهاست، چون اسم عشق بر آن دوستی افتاد، مرورا اسم شهیدی داد.

عشق و عاشقی چیزی است که اگر همه خلق روی زمین گرد آیند، و خواهند تا از آن بویی به مشام کسی رسانند، نتوانند و عاجز آیند؛ همه صد یقان عالم در آرزوی آن جان بدادند، و بویی نیافتند. قومی عشق را بیش از این مصور نهاند که: که اگر زنی، اگر مردی بر یکدیگر عاشق شوند و هوایی برانند، تو این و آن هر دو در مقابل افکنی، و می پنداری که چیزی می گویی؟! اگر خبر رسول ﷺ نیستی در باب عشق، مارا بدین که آوردی که مرا این باید گفت؟ اما چون خبر بدین ناطق است، چنان که مهتر صلى الله عليه وآله می گوید:

يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْإِسْتِغَالَ
بِي جَعَلْتُ نَعِيمَهُ وَ لِدَنَّهُ هِيَ ذِكْرِي عَشِقْنِي وَ عَشِقْتَهُ وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ
فِي مَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مِثْلًا كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ لَيْسَهُوَ إِذَا سَهَى النَّاسُ أَوْلَيْكَ
الْبَدَلَاءُ حَقًّا أَوْلَيْكَ كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ أَوْلَيْكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ
الْأَرْضِ عِقُوبَةً أَوْ عَذَابًا فَصَرَفْتُ بِهِمْ عَنْهُمْ -

پارسی خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وآله می گوید، که خدای تبارک و تعالی می گوید: که چون غالب گردد بر بنده من دوستی من، و مشغول گردد همگی او به من، من که خداوندم، و آفریدگارم، نعمت و لذت او در یاد کرد خویشتن بنهم. تا او عاشق من گردد، و من عاشق او، یعنی که دوستی که در ازل مرا با او بوده آشکارا کنم. و بردارم حجابی که میان من و بنده من باشد، چنان که گویی که من در پیش دیده اوام. ساهی نگردد از من چون مردمان ساهی کردند.

- یعنی که : فراموش نکنند مرا ، چون مردمان مرا فراموش کنند -
ایشان اند که ابدالان اند به حق ، ایشان اند که سخن ایشان سخن
پیغمبران بود ، و ایشان اند آن که چون من - که خداوند و پادشاهام -
بر اهل زمین عقوبتی و عذابی قضا کنم ، به سبب ایشان آن عذاب و عقوبت
را از اهل زمین صرف کنم ؛ و چنین چند خبر است از رسول ﷺ .
بدان که کسی را ذوق به جای نیست ، ذواقان همه دست از

طعام لذیذ باز نتوانند داشت ، هم چنان کسی که مبرسم است . خوش
بیتی چند است این جا در معنی گفته آمد ، تأمل باید کرد ، بیت :

بر عشق مگر گذر نداری	زو بردل و جان اثر نداری
از درد دلم جهان به درداند	تواز دل من خبر نداری
گر عشق به سنگ رخ نماید	آن را به حجر دگر نداری
پولاد ازو چو موم گردد	زودردل و جان شرر نداری
از گفتِ شکر چه طعم یابی	چون دردهنت شکر نداری؟!
ماچا کر خاک عاشقانیم	تو جز سفه و سمر نداری
مقصود ز خلق عاشقان اند	تو دفترشان زبر نداری
مارا پدر است و مادر از عشق	تو این نسب از پدر نداری
ای احمد زنده باش از عشق	شاید که تو سیم وزر نداری

اما چون خدای عزوجل حدیث عشق می گوید ، و رسول ﷺ

۱ - در مقابله بادیوان شعر احمد جام ، بیت های سوم ، و پنجم ، از نسخه
«د» افتاده ، و نیز نسخه «د» پس از این ، این بیت را که در دیوان ، و نسخه «د»
دیده نمی شود ضبط نموده است ،

معذور که این درر نداری

ای بی خبر از سرود عشاق

می گوید، و در قصه داود صلوات الله علیه می گوید: يَا دَاوُدُ! قُلْ لِلدِّينِ
يَنْتَجِلُونَ لِعِشْقِي إِذَا كَانَ غَدَاءَهُمْ وَعَشَاءَهُمْ فَلَا يَتَّهِمُونِي. هَلْ رَأَيْتَ
حَبِيْبًا يَبْتَخُلُ عَنْ حَبِيْبِهِ؟ الْأَطَالُ شَوْقُ الْأَجْرَارِ إِلَى لِقَائِي؟ وَإِنِّي إِلَيْهِمْ
لَأَشَدُّ شَوْقًا -

یا داود! بگوی مر آن کسانی را که دعوی دوستی ما کنند :
چون وقت چاشت ، و شام در آید ما را به تهمت ندارند . هیچ دیدی که
دوستی با دوستی به چاشت و شام بخیلی کند ، و نان از وی باز دارد ؟
بدانید ! که دراز شده است آرزوی نیک مردان به دیدار من و من ایشان
را خواهان نرم از آن که ایشان مرا ^۱ .

و جمله ائمه اسلام (حدیث) ^۲ عشق می گویند مگر اندکی ، و
از مشایخ و اجلاء طریقت نیز از بسیاری روایت می کنند ؛ پس چرا
این حدیث نباید گفت ؟ چندان سخنان می رود بر زبان این قوم که این
حدیث را منکرند که در تشبیه دارد ، و شین مذهب است ، و جمله ائمه
اسلام بر آن فتوی کفر و تشبیه می کنند که در آن هیچ فایده و راحت
نیست ؛ اگر امر معروف بر خویشتن کنند مگر بهتر باشد ! چون ما
نیز این حدیث عشق می گوئیم ، موافقت جمله ائمه است که می کنیم ،
بر ما نیز از این هیچ شینی نیاید ، الحمد لله که حاسد ما را بر ما بیش
از این دست نیست ، و ما این حدیث را به جان خریداریم .

۱ - این خبر و ترجمه آن در کتاب «کنوز الحکمة» از احمد جام (باب
چهارم) نیز مذکور است . پارسی خبر متن با آن تطبیق داده شد و بعضی اصلاحات
در آن صورت گرفت .

۲ - هر دو نسخه فاقد آن است - به قیاس جمله های بعدی به متن افزوده شد .

کیمیای عشق هم طبع و طعم آتش دارد : سوزنده است ، و نیست‌کننده است ، و خورنده ، و فروزنده است ؛ تا نخورد نیفروزد ، و هرچه بازو باز کوشد تا نیست نکند ، و پاک بنسوزد ، آرام نگیرد . مرد باید که چندان رنج و مجاهدت آن بکشد که آن برق ازل در سوخته : « بنای ! » و « أَلْتُ بَرَبِّكُمْ ، افتد ، تا نور آن بر روزگار او افتد ؛ روزن فضل او به انکار دست عمل خود خراب و محکم نکنند تا باد جود ، و لطف ، و کرم ، و فضل او فر آن برق ازل وزد ، و او از میان غوغای او باش آدمی - گری بیرون آید ، آنگاه اگر همه عالم خاشاک هوس ، و چوب‌تر و خشک ، و سنگ ، و روی ، و آهن ، و آب ، و آتش ، و برف ، و یخ ، بروی افگنی پاک نیست که هر چند همیشه زیادت فروغ و روشنایی آن زیادت ، و آن آتش عشق بالاگیرنده تر ، و سوزان تر .

و اگر تقدیر کنیم که بیابانی ، اگر کوهی که صد هزارهیمه تر دروی باشد ، و صد هزار تنه‌های درخت بیخ آور در وی باشد ، چون آتش بالا گرفت همه رانیست کند . هر جا که از آتش ندامت ، و توش محبت ، و سوز عشق در کسی پیدا آمد ، اگر همه کفر کافران ، و همه معصیت عاصیان و همه فساد مفسدان بر یک جای جمع آید ، و در یک تن فراهم آید ، آن را هم چنان می‌دان که در آن وقت بهار گاه آن شب‌نم بر آن گیاه نشیند ؛ چون آفتاب بر آید ، از آن هیچ نماند ، و هیچ کس نداند که آن کجا شد ؛ آتش عشق با گناه ، و معصیت ، و کفر این کند که شنودی .

و اگر کسی قبول نکند گوهر کز مکن ! اگر حجّتی دارد - که نه چنین است - او را باد ، ما را این است ، و چنین خواهد بود . درویشان بیتی گویند ، بیت :

اگر تو پارسایی روهمی باش که نه ما بر میان زنار داریم !
پارسایی تو ، تو را باد و عشق ما ، ما را ؛ والسلام !



فصل آخر: آمدیم به سر کوی طاعت، و عبادت؛ هر طاعتی که نه این قوم کنند، آن خود نه طاعت باشد، و اگر تقدیر کنیم که طاعت کنند، آن از عجب، و پنداشت خالی نباشد! و خبر صاحب شریعت است که: **الْعَجَبُ وَالْحَسَدُ يَأْكُلَانِ الْحَسَنَاتِ كَمَا قَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.** اما طاعت این قوم طاعت باشد: هر تکبیری، و تهلیلی، و تسبیحی، که بگویند از گفتن آن بسیار کس بر آید؛ چنان که مهتر عالم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می گوید: **تَكْبِيرَةُ الْأَوْلَى خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.** یعنی: تکبیر پیشین بهتر از دنیا و هر چه در دنیا است.

هر که از سر چنان ندامت، و سوز عشق و محبت، يك تکبیر بگوید - آن تکبیر که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید این است که: از سر چنین اخلاص، و محبت، و معرفت گویی - آنکه هم چنان می رود، و کار خویش می کند، و به عبادت بسیار خلق بر آید که نه از ایشان باشد. به حقیقت بدان که ایشان نافله نکنند، و از ایشان نافله نیفتد مگر اندکی. کار ایشان همه بر فرض افتد، و نفس ایشان همه کیمیا و گوگرد احمر باشد، و عمل ایشان اضعاف مضاعف باشد.

کار جوهری با کار مزدور برابر نتوان کرد، اگر کسی کند برابر نیاید: مزدوری شب و روز کار بیل کند، و ناوه کشد، و خربندگی کند، و تا شب جان و جگر خورد، تا مگر دو من نان به دست آرد. اما آن مرد صراف با جامه نیکو، و پاکیزه بر جای نشسته؛ هر چه می باید می خورد، و هر چه می خواهد می نوشد، و با هر که می خواهد

می‌نشینند. چون وقت نماز درآید برخیزد، و با جامعهٔ پاک در اول وقت به مسجد شود، و نماز جمعه و جماعت بگزارد، و نماز شام به خانه باز شود با هزار درم سود، و باشد که با هزار دینار. کار این بازان مزدور برابر نتوان کرد!

مثل محبتان، و تائبان، و عاشقان، و دوستان، و خاصکان در گاه چنین باشد: عزیزترین همه خلق خدای ایشان اند و هر که ایشان را دوست ندارد، اگر عبادت پری و آدمی بکند جز خاسری و بدبختی نباشد؛ با دوستی ایشان همه کارها راست باشد، و با دشمنی ایشان همه توحیدها کفر گردد. طاعت بی دوستی ایشان معصیت است، و معصیت با دوستی ایشان طاعت؛ و کار از بهر خدای به جز از این نیست که دوستان او را دوست داری از بهر او را، و دشمنان او را دشمن داری از بهر او را، چنان که در حدیث موسی صلوات الله علیه می‌آید، که خدای عزوجل او را گفت: **يَا مُوسَى! هَلْ وَالَيْتَ فِيَّ وَلِيًّا قَطُّ، وَهَلْ عَادَيْتَ فِيَّ عَدُوًّا قَطُّ؟** - یا موسی! هیچ دوستی را از دوستان ما از بهر ما دوست داشته‌ای، و هیچ دشمنی را از دشمنان ما از بهر ما دشمن داشته‌ای؟ موسی صلوات الله علیه بدانست که: هیچ کاری نیست و رای آن که دوستی را از دوستان او را از بهر او دوست داری، و دشمنی را از دشمنان او را از بهر او دشمن داری.

فصل آخر: هر آن مؤمنی که خدای عزوجل دوستی خود در دل وی بنهاد، او حق را سبحانه و تعالی چنان دوست دارد که هیچ دوستی بر دوستی او اختیار نکند؛ او ولیتی است از اولیای خدای عزوجل، و صدیقی است

از صدیقان، و عزیز است از عزیزان در گاه. و این فصولی که در این کتاب گفته آمد، همه در باب این قوم است، نه در باب هر مدعی بی معنی، و نه در باب هر ناشناختی است. هر که او چیزی بر دوستی خدای عزوجل اختیار کند، و اگر چیزی از آن بهتر داند، او از این قوم نیست، و این سخن در باب او نیست؛ آن کس از این بهره نیابد و اگر چه امام الائمه باشد.

فضل دوستی، از فضل قیل و قال جداست؛ این بازان و آن بازین هیچ مناسبت ندارد، این خود چیزی دیگر است، و آن چیزی دیگر. فضل قیل و قال چیزی است که در میان خلق لابد می بیاید، و خلق را از آن گزیری نیست، هر که آن نداند بی قدر و بی شریعت باشد. امامی دان به حقیقت که هیچ چیزی به نزدیک خدای عزوجل بزرگوارتر و فاضلتر، و بهتر، از دوستی او نیست؛ و هر که را دوستی زیادت است او به نزدیک حق سبحانه و تعالی بزرگوارتر، و مشرفتر، و برگزیدهتر از همه خلق است. زیرا که و رای دوستی هیچ چیز نیست؛ و اگر کسی می خواهد تا بداند که نشان دوستی چیست، نشان آن است که: هر چه دوست دوست دارد تو دوست داری، و هر چه او دشمن دارد تو دشمن داری. اصل دوستی این است - اگر هیچ طاعت دیگر نداری - و اگر همه طاعتها، و عبادت‌های عابدان تو داری که این نوع نداری، هیچ چیز نداری.

بادوست دوست دشمنی کردن، و کار دوست بگذاشتن و کار دشمن کردن، غرور و کار شیطان است نه کار دوستان؛ کار دوستان آن باشد که: ببینی مگر او را، و نستانی مگر از او، و نبخشی مگر بدو، و

نروی مگر بدو، و نشنوی مگر از او، و نخوری مگر بازو، و نشینی مگر بازو، و نخسبی مگر بازو، و نپوشی مگر آنچه زوق او دارد، و شادمان نشوی مگر بدو، و اندوه کین نشوی مگر از او. و اغلب تسبیح و تهلیل، و عبادت تو آن باشد که می گویی: یا هو، یا من هو، یا لایله إلا هو. اگر می خواهی که از آن قوم باشی چنین باید بود.

زیرا که ایشان هیچ چیز نبینند مگر هو، دوست ندارند مگر هو، لذت نیابند مگر از هو، التجا نکنند مگر به هو، امید ندارند مگر به هو، شکوه ندارند مگر از هو، توکل نکنند مگر بر هو، اعتصام ایشان نبود مگر به هو، مونس ایشان نیست مگر هو، آرام ایشان نیست مگر به یاد هو. در دنیا انس ایشان به هو، در قیامت هو، در درجت هو، اگر در درکت باز دارند هم هو، به همه وقت ها هو، تا نفس دارند هو، تا روح دارند هو، و هو، و هو، شهید الله انه لایله إلا هو، و این حدیث جز بدین بیرون نتوان داد، شعر:

هو بی نشان و حرف است زو چون بیان کنم

از هو به هو سماعی آن چون عیان کنم؟

هرچ اندرین بگویم آن جز حدیث نیست

هو را دل است مسکن، چون بر زبان کنم؟

تفصیل این حدیث به حق گر کنم بیان

آشوبها بخیزد، جان اندران کنم

هرگز که دید راحت هو بی بلا و رنج

تا من بران طریق روان را روان کنم؟

فریاد چون کنم که به جانش خریدهام
 پرهیز چون کنم که به جانش ضمان کنم؟
 کاری است این برون زخردها و علم ها
 از وهم، و عقل، و علم، برین ره زیان کنم
 هو نقطه محبت میم است درنگر
 هو وحبیب هر دو انیس جنان کنم
 تا سرّ این ندانند نامحرمان حق
 بستان عشق و فتنه خلق جهان کنم
 گوینده این حدیث نگفته است جز به حق
 از هو به هو اشارت جان را مکان کنم
 احمد از این حدیث ترا توبه گاه بود
 تایب زبان کنم و دلم ترجمان کنم

باب چهاردهم

در

وعظ برادران

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابو نصر احمد بن ابی الحسن
النسافى، الجامى، قدس الله روحه العزيز گوید :
مرا چنان آرزومى کند که : دوستان ، و برادران ما این سخنان
را نيك تأمل کنند ؛ نه از سر مجاز ، و سودای دل ، در این سخنان
نگرند ، زیرا که از این هر سخنى بسیار تعبیه دارد ، و از اسرار ربوبیت
در این کتاب بسیار معانى است که هر کسى در نیابد ، و آن درجها
که در اول کتاب گفتم همه در این کتاب تعبیه است . و سخن حکما
آن بود که در اندك سخن تعبیه بسیار کنند و هر که نه از این قوم است
سخنان بسیار باید گفت تا اندك چیزی در آن تعبیه کنند ، و آن نه
حکیم باشد .

به يك سخن که ملائکه بگفتند : قالوا اذجعل فيها من يفسد
فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمديك ونقدس لك . جواب آما
که گفت : قال انى اعلم ما لا تعلمون .

ابلیس ملعون روزی با قومی از مقر بان در گاه ، بدان صحرا که کالبد آدم صلوات الله علیه نهاده بود می گذشت ؛ دست ادبار ، و پنداشت بر کالبد آدم زد ، و گفت : این مجوف است ! در این چیزی نباشد ، و از روی بی حرمتی آب دهان خویش بر ناف آدم افکند ؛ این همه ناخوشی که در درون آدمی است ، از پلیدی آب دهن ابلیس ملعون است ، و این هم رفعت و اعزاز آدم و آدمیان از : خَلَقْتُ بَيْدَى اسْت . آن ملعون مدبر روز کور سیاه گلیم می خواست تا آدم را صلوات الله علیه ، در چشم آن مقر بان بی قدر و خوار کند ، تا لاجرم از آن باز هر روزی آن مدبر سیاه گلیم ، بدبخت تر ، و شقاوت زده تر ، و مدبر تر است . مقصود از این حدیث آن است که : سرّی از اسرار ربوبیت ، و علمی از خزینه غیب ، و حکمی از احکام مشیت در خاک آدم تعبیه کرد ، و چند^۱ هزار ساله طاعت ابلیس ملعون بدان هَبَاءَ مَنشُوراً^۲ کرد ، و سرّی از اسرار غیب ، و قضایی از قضای مشیت ازلی در آن تعبیه کرد ، و جمله هشت بهشت ، و اشجار ، و انهار ، و نعمت آن ، او را مباح کرد ، و به مشیت ، و قضای ربوبیت ، عقرب ارادت ، و افعی غفلت در پوست او پنهان کرد ، و نهنگ حرص را بر اندرون آدم گماشت ، و عفریت ملعون را بر ظاهر وی مسلط کرد ، و گندم فریبنده بر چشم و دل او بیاراست ، و عقرب مشیت نیش ارادت بزد ، و دشمن ملعون مکر خود بر کشاد ، و سوگند به دروغ را سلاح خود ساخت ، و نسیان را

۱ - ۵ : صد .

۲ - ۵ : و به روایتی دوست هزار ساله ، و به روایاتی عده آن حضرت

خداوند می داند که چند است .

بر حفظ فرمان آدم گماشت تا : وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ازمیان بر آورد
و از ازل تا ابد تعبیه‌ها در میان این پنهان کرد تا ما درنگریم ، و دست
تصرف ناقص خویش ببریم ، و هر چه ما را فرموده‌اند نکنیم ، و بر هر
چه حق سبحانه و تعالی می‌کند ، ما داوری نکنیم ، زیرا که او احکم
الحاکمین است ، کارها کند و در کمین غیب چیزها دارد که به چشم
ما چیزی دیگر نماید ، و آن خود را اصل چیزی دیگر باشد .

هان ! ای برادران ! تا قفل مشیت او نگشایید ، و در قضا و قدر
نکوبید ، که رنجور و مشغول گردید ، و بودنی بیاشد ، و ما خا سر و بد
بخت بمائیم : ' إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، الْآيَةُ ' .
هیچ کس بر دوستان خدای بیرون نیامدند که ایشان از آن سلامت
یافتند ؛ مگر کسی که - پیش از آن که تا خدای عزوجل ایشان را
بگیرد - ایشان باز گشتند .

به حقیقت بدان که : از آفرینش خلق مقصود دوستان بودند نه
چیزی دیگر ؛ این همه تعبیه‌ها ، و این هم دارو گیر قیامت ، و بهشت و
دوزخ ، و درکات و ثواب و عقاب هم از بهر دوستان خویش کرده‌است
و هر که با دوستان او دوست ، کار دو جهان او راست ، و هر که دوستان
او را بدگوی ، و بدخواه و منکر ؛ در دو جهان بدبخت ، و مدبر ، و
خاکسار ، و سیاه کلیم ، و سیاه روی . و آن که بود که در کار آدم و
آدمی بدی گفت یا بدی کرد ، که نه خدای عزوجل او را در این جهان
و در آن جهان نکالی کرد ؟

دراول کار از آدمیان کسی احکام شریعت ندانست ؛ خدای عزوجل

هر روزی از آسمان دو فرشته مقرّب بفرستادی: یکی را نام عزا، و یکی را نام عزا یا. چون ایشان به حکم کردن می آمدند، به همه حال چشم ایشان بر عیب آدمیان می افتاد؛ و زبان ملامت بر گشادند، و گفتند: خدای عزوجل آدمیان را چرا آفرید، تا ایشان چنین کارهای بدمی کنند و می گویند؟! خدای عزوجل نوبت ما بداشت؛ گفت: اگر آنچه من بر آدمیان گماشته‌ام، اگر بر شما گمارم، يك ساعت پای نیارید! گفتند: هر چه ایشان در آن پای آرند، ما نیز هم پای توانیم آورد! خدای عزوجل گفت: اینک ببینید!

هم در ساعت شهوت بر ایشان گماشت، و زنی را باشوهر او خصومت افکند. چون آن زن به خصومت آمد، آن شهوت بر ایشان اثر کرد هر دو بر آن زن فتنه شدند. گفتند: ما را باش! تا ما ترا از او باز کنیم. آن هاروت، و ماروت دو فرشته‌اند که در بابل در چاه‌اند بر کنار شهر حله؛ تا همه خلق که به سفر حجاز می روند، می بینند، و می دانند که بد نباید کرد، و بد نباید گفت، و با دوستان او در نباید بست، تا به چنان و مانند آن گرفتار نیایی.

این دوستان خدای عزوجل قومی عزیزان اند، و ملوکان دو جهان اند؛ نگر! که به چشم حقارت در مؤمنان عارف، و در اولیای خدای عزوجل ننگری، که مر کب دولت توبه سر آید، و خاسر دو جهان کردی. ملوک دنیا را عادت باشد که هر که با ایشان عداوت کند ایشان را مالش دهند، و مالش هر کس از نوعی دیگر باشد. اما آنکه پادشاهان و ملوک باشند چون کسی با ایشان و اگر با دوستان ایشان به عداوت بیرون آیند، ایشان را بگیرند، و بند بر نهند، و مجلسی بیاریند،

وایشان را بنشانند ، و طعام و شراب و میوه نیکو بیارند ، و رامش گران خوش آواز و خوش نوا بیارند ، و شراب می خورند ، و جرعه برایشان می ریزند ، تا ایشان که به عداوت بیرون آمده اند رنجور می باشند ، و هر چه از آن طعام و شراب و میوه چیزی به سر آید ، درپیش ایشان می نهند ، و هر جرم که در آن انجمن کسی بکند ، گویند : جرم این فلان را بود - از آن یکی که مهتر و سرور بود جرم در کردن وی می کنند ، و او را ناسزا می گویند ، همه از بهر خوار داشتن او را !

خدای عزوجل با آدمی همین کرد ، و با بدگویان و بدخواهان ما چنین کرد : ابلیس لعنة الله عليه (را) که بدگوی ، و بدخواه ما بود ، و بدخواه پدر ما که آدم بود ، خدای عزوجل گفت : سجود کن او را ! گفت : انا خیر منه ؛ گفت : وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . فرشتگان را که در کار ما طعن زده بودند گفت : همه کار کنان ، و مزدوران فرزندان آدم باشید ! برخی گناه ایشان را استغفار می کنید ، و برخی پاسبانی ایشان می کنید ، هاروت ، و ماروت را گفت : شما تا قیامت سرنگون در این چاه می باشید ، تا دوستان و عزیزان آخر زمان شمارا می بینند ، و می دانند که شما را از بهر که باز داشته اند ، و شما را از بهر چه عقوبت می کنند ؛ تا دوستان ما درنگرند ، و شکر می کنند ، و عبرت می گیرند .

و چون فرا کاری رسد که پای یکی از دوستان ما در سنگ آید گویند : لعنت بر ابلیس باد که این او کرد . و اگر آدم گندم بخورد ، گوید : فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ ؛ جای دیگر می گوید : فَتَنَسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا . و چون موسی صلوات الله علیه قبطی را بکشت ، (گفت) :

فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. و چون برادران یوسف کردند بایوسف آنچه کردند ، گفت : نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي. و چون مؤمن موحد مخلص کاری بد کند ، گوید : مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ. ای دوستان و برادران ما ! عبرت بر گیرید ، و خویشتان را صیانت کنید . قومی که حق سبحانه و تعالی را در حق ایشان چندین لطف ، و کرم ، و رحمت باشد ، که چون فرا گناه ایشان رسید که خاصگان او در حق ایشان طعن زدند ، صد هزار ساله طاعت ، و عبادت ایشان به باد نیستی ^۱ برداد ، و ایشان را دست ماله ایشان کرد ، و هر طاعنی که در باب ایشان طعن زد ، همه را ادب کرد : برخی را بر سر کوی طبیعت بردار سیاست کرد ، و برخی را بر سر چهار راه نومیدی دست و پای ببرید ، و برخی را در سرای اهانت بازداشت ، و برخی را به زندان بی ادبان مالش داد !

و چون فرا مدح و ثنای ایشان رسید ، گفت : سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحَسَنَى ، دیگر گفت : وَكَانَ بَيْنَهُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ، دیگر گفت : كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ . . . دیگر گفت : يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ^۲ ، و دیگر گفت : أَوْلَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ، دیگر گفت : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ^۲ .

هان ! وهان ! ای برادران و عزیزان ما ! قومی که عنایت حق

۱ - ۵ : بی نیازی .

۲ - ۲ : نسخه « م » ندارد .

سبحانه و تعالی در باب ایشان بدین جای گاه باشد ، که این همه فضل ،
و کرم ، وجود ، و لطف ، با ایشان بکرده است ؛ ای ناجوان مرد ، بدبخت ،
سیاه کلیم ، ادبار گرفته ! چرا زبان ادب در کام پرهیز نکشی ، و از بد
گفتِ ایشان حذر نکنی ؟ مسلمانان را ، و خود را به دوزخ می بری .
مکن ! که هیچ کس از این راه بدگفتِ دوستان سلامت نیافت ، تو هم
نیایی ! وهذه النصيحة .

باب پانزدهم

در اسرار ربوبیت با خاصگان

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن
ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :
اگر کسی پندارد بدان که از مؤمن مخلص گناهی در وجود آید ،
و اگر خطائی بیفتد ، و اگر به عمداً نیز چیزی در راه وی افتد ، او را
بدان از خدای عزوجل بعدی یا قطیعتی باشد ، بد اعتقاد کسی باشد
در باب مؤمنان ، و مختصر همت ، و مختصر دیده . اگر از کیمخت زمین
تا به عنان آسمان همه گناهان يك مؤمن مخلص بکند که به اعتراف
و ندامت پیش آید ، همه عین طاعت گردد .

مادر ، و پدر مشفق فرزند بی ادب را دوستر دارند ، و بیش گرد او
بر آیند ، و بر وی شفقت برزند ، اگر چه ایشان را از بی ادبی او می زیان
دارد ؛ اما همواره در پی او باشند ، و در پاسبانی او باشند ، و در مراعات
او باشند ، و از فرزند پارسا ، و با ادب ، و نجیب ، و نیک بخت خود فارغ
باشند . اما پیوسته دل ایشان بدان فرزند شوخ بی ادب مشغول باشد ، و او را
بیشتر نوازند ، و کالای بیشتر دهند ، و رشوت بیشتر دهند ، و همواره می گویند :

جان پدر! و جان مادر! مکن! تا ترا چنین و چنین دهیم. و او چون بدانت که ایشان ناز او بکشند، از بی ادبی کردن هیچ باك ندارد، و هر بدی که بکند، پناه با مادر و پدر برد. و اگر جایی جراحی رسیدش، اگر بیماری، اگر در دسری رسیدش، همه ناله اش آن باشد که: آه! ای مامه! چه کنم؟ راه جز فرا مادر و پدر نداند. چه در سفر و چه در حضر، چه در خیر و چه در شر همه ناله او آن که می گوید: ای مامه! وای بابا! به هیچ کس دیگر ننالد، و التفات نکند، و هر کاری بد که بکند، عاقله او پدر و مادر باشند، به همه خیر و شر ایشان او را باز یابند.

و در خبر آمده است که رسول ﷺ می گوید: اللَّهُ أَرْحَمُ بِعِبْدِهِ - الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّقِيقَةِ بِوَالِدِهَا. کار همه مؤمنان مخلص خدای عز و جل بیاراست بدین دو آیت، یکی که گفت: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ... و دیگر آیه که گفت: إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. هر که در این دو آیت نکرد از سر تحقیق بداند که حق سبحانه و تعالی چه تعبیه کرده است در زیر این دو آیت.

در شرع چنین است که: هر که بنده ای بخرد به عیبی که می داند که او دارد، او را بدان عیب باز نتواند داد، و خود باز ندهد. چون ما را به ظلومی، و جهولی، بخريد هر چه ما می کنیم که بد است از نادانی می کنیم. اگر این عیب بردست خریدار افتاد، هم تو خریدی؛ و اگر معیوب بودیم هم تو می دیدی، و بدین عیب ما را بخردی، در کرم نسزد که بازدهی، بوذر بوزجانی راست،

بیت:

تو به علم ازل مرا دیدی

دیدي آنکه به عیب بخردی

تو به علم آن و من به عیب همان

و امزن ! آنچه خود پسندیدی

این کاری نیست که امروز از سر آب فرا گرفته اند، و اگر روزی چند بر آید نیست خواهد شد ! این کار ازلی است، و ابدی است : در ازل الازال بر علم قدیم، و بر حکمت ازل، و بر قضا، و تقدیر، و مشیت، و ارادت قدیم کاری بر ساخته است که يك ذره پس و پیش، و کم و بیش نخواهد بود، و به مقدار پر پشه ای فراوا نخواهد شد از ضرر و نفع که نه علم قدیم اوست^۱ و هر چه تو کنی و خواهی کرد هم از این حساب خواهد بود.

و علم، و تقدیر، و حکمت حق سبحانه و تعالی از آن مهندسی کم مدان، و اگر از آن دینا بافی، و اگر از آن لوافی که جامه سیاه و سفید باشد، و اگر سرخ و سفید : آن مهندس در جایی خراب رود، یا در صحرائی نگردد که آن جا سرایی، یا کوشکی، یا حصاری یا قلعه، یا شارستانی خواهد کرد؛ هنوز نا کرده او آن را چنان که خواهد بود می بیند، و می داند که آن چگونه خواهد بود که هیچ فراوا نیوفتد.

و آن دینا بافی، و آن لواف حساب آن رزها که آن نقش بدان خواهد بود، چنان راست ببندد که اگر شاگرد خواهد که نقشی دیگر آورد نتواند آورد. اما به حقیقت می دان که شاگرد را با سر استاد هیچ کاری نیست، او را بر فرمان استاد کار می باید، و قول او نگاه می باید داشت :

۱ - پس از این کلمه در نسخه « د » چنین آمده . . . که باز جای می آید به يك عجم و نقط و ذره و نقیر و قطمیر فراوا نخواهد شد .

چون استاد گفت : شانه محکم بر کارزن ! شانه محکم باید زد ، و چون گوید : دست سست فرا دار ! دست سست فرا باید داشت ؛ و چون گوید : رشته سپید در کاران ! رشته سپید در کار باید راند ، و چون گوید : رشته سیاه در کاران ! رشته سیاه در کار باید راند - زرد ، و سرخ ، و کبود ، و لاژورد ، همه همچنین . همه نقش جامه چنان آید که استاد خواهد ، نه چنان که شاگرد خواهد . و در جمله سر استاد با استاد باید گذاشت ، و کار بر فرمان کاردان می باید ، تا فضولی نباشی ، و شاگرد ناخلف نباشی !

سر آزل وابد ، و دنیا و آخرت در این حرف تعبیه است مردعارف و عاقل را ، و هر که نه عارف و عاقل است اگر هزار چندان بگویی ، و بر خوانی ، هیچ سود ندارد قوله تعالی :

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا يَؤْمِنُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَئِنْ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ؛
 و دیگر می گوید : مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۱ .

اگر می خواهی که از این همه با زرهی ، خویشتن را به سر کوی نیستی بگذار ، و دست از تصرف باز دار که به همه حال کار چنان رود ، و چنان آید که در وجود آرند : امر به خودی خود در وجود آمده ای ، هم به خودی خود چنان که خواهی زندگانی کن ، و به خودی خود نیز بیرون شو آن وقت که خواهی ، و چنان بیرون شو که خواهی - و چرا خود بیرون می باید رفت ؟ هم در این منزل که هستی می باش ! - و اگر می دانی که نبودی ، و چه بودی ، و یا چه خواهی گشت ، خویشتن را

مردار مکن! بر سر گوی امر ونهی بنشین ، و می دان که : امر ونهی بر تست
ونه به تست ؛ آن راند که خود خواهد ، و چنان راند که خواسته است و بوده
است ، هم چنان که در ازل بوده ، و در علم قدیم رقم کرده است امروز
باز جای می آید ، و قلم سر بشکست ، و بودنی ها بیود ، و بالله العون
والتوفیق .

باب شانزدهم

در

کار برای خویش کردن و تقلید مقلدان

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزيز گوید که :
مردمان این روزگار را کارهایی درپیش افتاده است که برخلاف قول خدا ورسول است ، و بر رای و قیاس خویش کارها می رانند ، و هر چه با طبع ایشان راست آید آن را قبول می کنند ، و هر چه با طبع ایشان نه راست باشد ، آن را منکر باشند ؛ تا کارها همه زیر و زبر شد و مقلدان ، و سالوس گران ، و قرآیان بی علم ، شریعت محمدی زیر و زبر کردند ، و امت محمد را به هر وادی درافکندند .

کسی را که علم قرآن خواهد آموخت ، الف ، و باء ، و تاء ، و ثاء ، و ابجد را آموختن اصل کار است ، و بی آن که آن را بر خوانی و بیاموزی کار راست نیاید ؛ اما همه عمر در خواندن و آموختن آن کردن از علم و - ماندن است ؛ اگر پیوسته متعلم در این حروف ، و بر این لوح بماند ، هرگز از قرآن و از هیچ علم بهره ای نیابد ؛ آموختن آن را وقتی است ، و حدی است ، چون به حد آن رسید فرا باید گذاشت . اگر همه این خوانی ، بی فضل و بی علم و بی ادب بمانی ! بدان که اصل همه نبشته‌ها این است ، و بی از این هیچ کتابت نتوان کرد ، و هیچ نبشته ای بر نتوان خواند ؛

اما همه روزگار در این کردن ، وهمه را بر این ضلالت کردن ، که اصل همه کارها وهمه علمها این است ، ۱ و نگر ! از این درنگذری این نه بس ناصحی باشد .^۱

همه عقلا دانند که کودک خرد را بی شیر نتوان داشت که به زیان آید ؛ اما همه عمر او را شیر نتوان داد که به زیان آید . چون کودک چنان شود که او را می طعام باید ، او را به شیر مادر وابستن در خون او سعی کردن باشد ، مادر مهربان چنان نکند : کودک را در وقت شیر دادن شیر دهد ، و در وقت طعام دادن طعام دهد ، و در وقت رفتن از گهواره بیرون کند ؛ و اگر هم چنان در گهواره می دارد ، و طعام ندهد ، نه شفقت مادران دارد ، و نه عقل عاقلان . بر پدر واجب باشد که شفقت پدری به جای آرد ، و کودک را از دست چنان مادری بیرون کند ، تا به زیان نیاید .

هم چنین گروهی از مشایخ صحبت نیافته ، و از این دانشمندان مقلد که از علم تحقیق هیچ خبر ندارند ، امت محمدر را چون شتر خراسی بیاموخته اند که همه روز می روند بر پنج گز جای !

در حکایت است : شتر خراسی با شتر کاروانی مناظره کرد . شتر خراسی گفت : خدای عزوجل با من فضل بسیار کرده است که مرا بربیک جای می دارد ، و شمارا در تک و پوی ورنج درافکنده است ! شتر کاروانی گفت : حال خویش مرا بر گوی ! تا ترا چون می دارند که تو این همه شکر می کنی ؟ شتر خراسی گفت ، من در بیک

روز ده^۱ خراس بکنم ، و خداوند من مرا چشم باز بندد ، و در آن خراس می گرداند ، تا آنکه که روغن از کتان بیرون آید . گفت : چند بار کشی ؟ گفت : آسیا سنگی می کشم ، و جوالی پر ریگ - این هر دو بار کشیدن من باشد . گفت : چه خوری ؟ گفت : کنجاره و کاه ، و پندانه ! شتر کاروانی را خنده آمد ؛ گفت : ای بی چاره ! که خبر نداری از آن تماشاهاى ما و صحراهاى پر گیاه ، و مرغ زارهاى خوش . و هر روز جایی دیگر ، و شهری دیگر دیدن ، و در صحراىی دیگر تماشا کردن ، و بر مراد خویش رفتن ، و خوردن ، و آشامیدن .

و تو چنین برهن افسوس می کنی ، با این همه رنج و بند که در پیش داری ! اما تو معذوری که از راحت جهان جز خراس نصیب تو نیامده است : قومی از مردمان سخنی چند به تقلید از مقلدی دیگر فرا گرفتند ، و آن را اصلی ساختند ، و می پندارند که به جز از این هیچ کاری دیگر نیست . اگر ایشان از قدم تقلید مقلدان بیرون آمدندی ، بدانستندی که به جز از آن که ایشان در آن اند ، کارهایی دیگر است ، و به جز از آن خراس جهانی دیگر است .

چنان که خبر رسول ﷺ بدان ناطق است ، قال رسول الله ﷺ : قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : يَا عِيسَى ، يَا عِيسَى ! إِنِّي بَاعِثٌ مِنْ بَعْدِكَ أُمَّةً إِذَا أَصَابَهُمْ مَا يَجِبُونَ حَمْدًا وَاشْتَرَاءً وَإِذَا أَصَابَهُمْ مَا يَكْرَهُونَ إِحْتَسِبُوا وَلَا عِلْمَ وَلَا حِلْمَ ! قِيلَ : وَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا لَهُمْ وَلَا عِلْمَ وَلَا حِلْمَ ؟ ! قَالَ : أُعْطِيَهُمْ مِنْ حِلْمِي وَعِلْمِي .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید به درستی

و راستی که خدای عزوجل مرعیسی را گفت: یا عیسی! به درستی
 که من بفرستم از پس تو امتی که چون برسد بدیشان چیزی که ایشان
 دوست دارند، حمد و ثنا گویند مرا، و بدان شکر کنند، و اگر چیزی
 بدیشان رسد که آن چیز ایشان را دشوار آید، به نیکویی فرستائند
 و بر آن صبر کنند، و ایشان را نه علم باشد و نه حلم! رسول را گفتند:
 چگونه باشد که ایشان را نه علم باشد و نه حلم؟! گفت: بدهد خدای
 عزوجل ایشان را از علم و حلم خویش تا ایشان آن به جای آرند.
 چون فضل حق سبحانه و تعالی بدین جای گاه باشد، و چنین
 فضل‌ها کند بابتدء نادان، و چنین صحراهای بر نبات، و باغ‌های پر گل،
 و جوی بارهای پر نرگس و پربنفشه، و اسرار غیب ربوبیت از علم
 و حلم خویش در سینه مؤمنان عارف مخلص خود باز تواند کشاد، چرا
 مرد موحد در بند تقلید هر مقلدی باید بود، و در عهد او چرا باید
 نشست که هرگز باد فضلی بروی نوزیده است، و از لطف، و کرم،
 وجود، و علم، و حلم او هیچ بهره ای ندارد، و در خون صد هزار مرد
 موحد مخلص عارف می‌شود، و راه زن اولیای خدای عزوجل گشته.
 و هر باد لطفی که از خزاین فضل، وجود، و کرم او بر بنده وزد آن را
 و سواس شیطان نام کنند نه وقت و حالت؛ و اولیای خدای تعالی،
 و صدیقان، و عزیزان در گاه او را بردگان شیطان دانند!
 میان ایشان، و میان مشرکان مکه، و میان جهودان خیر چه
 فرق باشد؟ این قوم مقلدان هم این می‌کنند که ایشان می‌کردند:
 جمله می‌گفتند: رسولی بخواهد آمد؛ چون بیامد بدو کافر شدند،

چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ .

این قوم ناشناختگان در باب خدای عزوجل همه این می کنند :
حدیث ایشان ، وسیرت ایشان بردام بسته اند ، ومجلس خویش بدان می آریند
ومی گویند که : اولیای خدای عزوجل چنین وچنین باشند ، ومردمان را
به سخن خوش و نیکو شکار می کنند . و چون یکی از ایشان جایی فرا دیدار آید ،
هم چنان می کنند که چون آن کلاغان بازی را بینند همه گرد آیند ، وقاغ
قاغ فرا کردن گیرند ، این قوم راست هم چنین می کنند : همه روز ستایش
اولیای خدای بردست دارند ، ومجلس خویش به سخن ایشان گرم می کنند ،
و چون یکی پیدا آید ، هم آن کنند که آن جهودان و مشرکان مکه کردند ،
و آن فرا گفتن گیرند ، که ایشان فرا گفتن گرفتند : همه منکر شوند ،
ودیگران را نیز منکر کنند ، و گویند که : چرا گرد این قوم ، و این مرد
می گردید ؟ که شما را از راه ببرد ! و گفتار نابکار از تاب باز کنند ۱ که :
اولیای خدای نه چنین باشند ، در میان خلق نباشند ، و هیچ کس ایشان را
نبیند !

ای مرد کم خرد نادان ! اولیای خدای عزوجل از انبیا فراتر
باشند ۱ ، و از صحابه رسول فراتر باشند ، و از جمله ائمه اسلام فراتر
باشند ، و از ابوبکر ، و عمر ، و عثمان ، و علی ، رضی الله عنهم فراتر باشند ،
نه ایشان همه در میان خلق بودند ، وهمه مردمان ایشان را می دیدند ۲ ؟
این سخن نه نیکو می نماید که بردام بسته اند که اولیای خدای عزوجل
را نتوان دید . اما صد هزار بی دینی ، وبدعت در میان این سخن تعبیه
است ؛ زیرا که از پس پیغمبران هیچ کس فاضل تر ، وعزیز تر از یاران

۱-۱- این قسمت از نسخه «م» افتاده است .

۲-۲- می دانند .

رسول ﷺ نبودند ، و اگر ائمه اسلام که مسلمانان بدیشان اقتدا دارند^۱ گویی که ایشان نه اولیای خدای بودند بد اعتقاد کسی باشی در ائمه مسلمانان خاصه در : ابوحنیفه^۲ ، و شافعی^۳ ، و ابو عبدالله ، و مالک ، و سفیان ، و امثال ایشان .

ای دوستان ، و برادران ! هر که را خدای عزوجل بدین و مانند این مبتلا نکرده است خدای را عزوجل شکر کند . و هر که را بینی که پنج نماز با تو به جماعت می کند ، و به کار بد مشغول نیست ، و در فسق و فساد ظاهر نیست ، همه را از اولیای خدای عزوجل می باید دانست ، و از پی او نماز می باید کرد ، و او را از خویشتن بهتر می باید دانست ، و به اعتقاد نیکو می باید نگریست تا آنگاه که ترا از او چیزی بد معلوم شود چون : کفر ، و اگر بدعت ؛ آنکه اگر اعتقاد بد کنی ترا مسلم باشد .

به هر سخنی ، و تعصبی ، و هوایی که ما را بر آید ، مرد مسلمانرا کافر خواندن ، و بد دین ، و زندیق ، و ملحد ، و باحتی ، و مانند این نه شرط اهل سنت و جماعت است . و رسول ﷺ می گوید : هر که کسی را کافر خواند از دو یکی کافر باشند : اگر آن کس که او را کافر خواند او کافر بود ، فرا راستی بگفت ، و اگر نه کافر بود این که مسلمانان را کافر خواند باری کافر شد . از این و مانند این پرهیز باید کردن تا از کفر و بدعت رسته باشی ، و بالله التوفیق .

۱ - ۵ ... و سفیان .

۲ و ۳ : نسخه « م » ندارد .

باب هفدهم

در

قدر مؤمن مخلص

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :

مرد مؤمن چنان باید که در باب برادر مؤمن به هر چیزی از سر پی نیفتد ؛ زیرا که مهر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید : **الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ** - پارسى خبر چنین باشد که مهر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید : مؤمن آینه مؤمن باشد ؛ و چون مؤمن در آینه نگرد مؤمن بیند . و هر که مؤمن باشد به يك گناه ، و به دو گناه ، و به ده هزار ، و صد هزار گناه از مؤمنی خویش نومید نکردد . و چون مرد مؤمن عارف از خود گناه بسیار می بیند ، و گناه همی داند ، هرگز رقم کفر بر خود و بر ایمان خود نکشد . پس چرا باید بدان که از برادر مؤمن موحد عارف يك گناه ، یا دو گناه ، یا ده گناه ، یا صد گناه بیند ، بروی بدان رقم کفر و زندقی کشد .

از خویشتن صد گناه دانی به یقین ، و بر خود هیچ رقم کفر نکشی ؟ ! چون از برادر مسلمان گناهی بدانی ، و اگر به تهمتی ، و اگر به ظنی بد ، و اگر به سخن صاحب غرضی هزار شنت بر وی

بزنی هیچ انصاف برادر خویش بنداده باشی ، و این آینه آینگی را
 نشاید . چون قاعده مؤمنی راست آمد باید که آینه راست نماید ،
 و چشم احول نباشد ، و یکی دو نبیند . ای بی معنی ! در حق خویشتن
 هزار بدی یکی بینی ، و در حق برادر مؤمن يك بدی هزار بینی ،
 انصاف او بنداده باشی . این گناه بر مؤمن چنان می‌باید که نمک در دینک :
 دینک بی نمک سخت بی‌خای باشد ، اما شور نیز نباید .

مهر عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در باب امت خویش چنین می‌گوید که : ایشان
 روز قیامت بر حوض با من رسند همه سپید روی ، و سپید دست و پای باشند ،
 چنان که می‌گوید : خَيْلٌ بِهِمْ نَعْرٌ مُّحَجَّلِينَ تا آخر خبر . مؤمن
 نورانی ، و سپید روی ، و سپید دست و پای باشند ، و سپید هفت اندام باشند ،
 گناه وی بروی هم چنان که خال سیاه باشد بر روی ماه رویان ، و چون
 سیم سوخته زرگر بر نقره سپید ؛ کس قیمت آن خال نداند مگر مرد
 عاشق . چنان که شاعر گوید :

آن خال نگر بر رخ آن یار منا هر خالی را بها خراج یمنای
 بس زیبا ، و دل پستان باشد خال سیاه بر روی چون ماه ؛ اما قدر
 آن خال معشوق داند و بس . اما مرد نامرد نه از خوبی معشوق خبر
 دارد ، و نه از خال و جمال ، و نه از زشتی ، و نه از نیکویی . حق سبحانه
 و تعالی هر که روز یاد کرد ، شب اندر مقابل آن یاد کرد ؛ و چند
 جاهاست که نخست شب را یاد کرد آنکه روز را چنان که می‌گوید :
 دُولِجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ دُولِجُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ شاعر نیز بیتی
 می‌گوید :

این آن مثل است که عاشقان را شاید تا شب نبود روز نکو نماید
در حکایت است که يك بار مردی نو تائب در صحرا بی می رفت؛ جوانی
از سر جوانی خویش بی می گفت.

آن مرد تائب خود آن بیت بسیار گفته بود اما بر روی دیگر؛
چون بر سر توبه بود، او را از آن بیت سماعی دیگر افتاد، و حالتی
بروی در آمد، چنان که هر که با او بودند همه را وقت خوش شد.
چون او باز جای آمد، او را پرسیدند که: ما را بگوی! تا ترا از این
بیت چه روی نمود؟ او گفت: چه خواهید از من؟ گفتند: چاره نیست
بباید گفت. او سماع آن بیت ایشان را بگفت؛ همه را دیگر بار وقت
خوش شد، و گفتند که: ما چند بار این بیت بگفته ایم، و شنیده ایم،
و هرگز ما را این سماع نیفتاد! این مرد تائب گفت: آن من نیز همین
بود؛ اما گوش امروز رنگ دل گرفته است، راست می بیند، و راست
می شنود، و آن بیت این بود:

چون باد سپیده دم وزیدن گیرد

زاغ از رخ یا رمن پریدن گیرد

عاشق نشکبید و تپیدن گیرد

تا پرده راز خود دریدن گیرد

قرآن مجید و کتاب عزیز گروهی می خواندند و می شنودند،
و از آن جا که بودند سماع می کردند؛ و گروهی می شنودند، و سماع
لهو، و لغو، و باطل می کردند!

این چرا چنین است؟ قرآن یکی است، و سماع مختلف! زیرا

که دل‌های‌شان مختلف بود. هر که را دل راست بود راست شنود، و هر که را دل نه راست بود نه راست شنود؛ چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا. این آیت چون منافقان، و بیمار دلان شنودند، گفتند: مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا.

پس درست شد که سماع جز راست دلان، و راست گویان را مسلم نیست، و هرگز بیمار دل سماع راست نتواند کرد؛ هم چنان که بیمار تن از هیچ طعام خوش لذت نیابد. هیچ بیمار دل سماع راست نکند، و هیچ تن درست از طعام خوش و ناخوش در غلط نیوفتد. اصل این کار سماع همه در نیاز بسته است؛ هم چنان که مرد گرسنه باید تالذت طعام یابد، هم چنین مؤمن عارف نیازمند باید تالذت سماع یابد. هر که او بیمار است او را تن درستی طلب باید کرد، نه طعام؛ چون تن درست شد از لذت طعام در نماید. چون او در بیماری لذت طعام جوید، و تصرف طعام کند، هر چند بیش فرایش وی نهی عیب آن بیش بیند، و از آن سیرتر گردد اگر چه درشکم هیچ ندارد. اما چون تن درستی باز یابد، آنکه بینی که هر طعام که ناخوش‌تر، او از آن چون لذت یابد، خاصه که گرسنه باشد. تن درستی به دست می‌باید آورد، تا از این همه گفت و گوی باز رهی. در اشعار کسان می‌دیدم این بیت:

زه، واحسنت! چنین باش و از این راه مگرد

تا منافق تزیی مشرك و ملعون نمری

مبادا که حال قومی هم چنین باشد: همه عمر در تعصب کردن، و در بدگفتِ مسلمانان و اولیای خدای عزوجل، و با خدای به جنگ بودن، و با دوستان او به جنگ، و با ابلیس به صلح! تاب الله علیهم.

فصل آخر: قال النبی ﷺ: أُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ. راویان

می گویند که: این خبر بر در بهشت نبشته است؛ چون آن جا که بهترین جای هاست، و جمله خلایق را بر آن دیدار است، مدحت ما این است که: أُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ؛ چنان واجب کند که ما نیز هم فخر بدین کنیم، و معترف آییم که: ما آلوده گناه ایم، جز به آب مغفرت تو پاک نکردیم، تا اعتراف بر توبه کار ما بالادهد، و سر و سالار هم مطیعان در گاه کردیم، و سبق از همه مقرر بان در گاه الله بپریم، چنان که خاصکان در گاه را در یاد آورد: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ تا آخر آیت؛ و رقم دوستی بر هیچ کس نکشید از اجناس خلق مگر بر این قوم که ایشان از آرایش خویش خبر دارند.

و از سر آن ندامت و اعتراف آرند، و توبه کنند، تا لاجرم در شأن ایشان می آید: إِنَّ اللَّهَ يُجِيبُ التَّوَّابِينَ وَيُجِيبُ الْمُتَطَهِّرِينَ. و مهتر ﷺ می گوید: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ. و مردمان در مثل گویند: توبه نکند پیشه‌ور از پیشه خویش. اکنون خداوند ما اکرم الاکرمین است، و مالمیم و بدکار، و تو غفوری و غفار. ما مذنب، و جافی، و خاطی؛ صنعت و پیشه تو: رحیمی، و کریمی، و ستاری. و پیشه ما: عصیان، و نسیان، و لثیمی. و تو گفته‌ای در کتاب عزیز

خویش : وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرًا
سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

بار خداوند! مادرپیشه خویش هیچ تقصیری نکردیم ، و انبارهای:
گناه ، و عصیان ، و جفا ، و خطا بر هم نهادیم ؛ اکنون به اعتراف ، و
ندامت ، و توبه ، و عجز پیش آمدیم ، و خطا کردیم . الهی ! چنان که
ما درپیشه خویش ، و در بد بندگی درست آمدیم به جود ، و کرم ، و لطف ،
و رحمت تو می‌امید داریم که ما را قبول کنی ، و به حق آن که ارحم
الراحمین بر ما رحمت کنی ، یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین .

فصل آخر : خدای عزوجل فرزندان آدم به چهار قسمت کرد :
یک قسمت : انبیا و رسل اند ؛ و ایشان بهترین خلق اند . ددیگر : قوم
مؤمنان ، و مخلصان ، و عارفان اند ؛ و ایشان عزیزان دو جهان اند .
سدیگر : قوم منافقان اند ؛ و جای ایشان در که‌اسفل است . قوم چهارم :
کافران اند ؛ و ایشان همه ضال ، و گمراه ، و اهل دوزخ اند .
در انبیا و رسل هیچ سیخن نیست که ایشان هم بر کزیدگان خدای اند ،
قوله تعالی : وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلٰی الْعَالَمِينَ . وَ آتَيْنَاهُمْ
مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ . آمدمیم به مؤمنان ؛ و ایشان نیز چهار
قسم اند : قومی از ایشان مؤمنان عارف ، و مخلص اند ، و مطیع ، کس را
با ایشان کار نیست . قومی دیگر اند از مؤمنان که ایشان مؤمن اند
ولکن بر تقلید مادر ، و پدر ، و بر تقلید استاد ، و آن دانشمندیه ، و
کار آن مقلدان در مشیت است ، و اغلب ائمه اسلام بر آن اند که

مقلد کافر است . و قوم سدیگر از مؤمنان عابداند ، و مجتهد ، و بانماز و روزه ، و ظاهری بر صلاح ! ز کوة و صدقه می دهند ، و لکن مبتدع اند ؛ کار ایشان نیز در مشیت خداست اگر هم بر آن بمیرند ، جای ایشان دوزخ باشد ، و از ایشان هیچ کس را با رحمت خدای کار نیست ، إلاً قلیل .

آمدیم به قوم چهارم که : مؤمنان عارف مخلص گناه کاراند ؛ اما سنی اند ، و به گناه خویش مقرر آند ، و معترف ، و یقین می دانند که حق سبحانه و تعالی قادر است بر آن که گناه آمرزد ، و به گناه کاری از رحمت خدای نومید نگردند ، و دانند که این معصیت قضای خداست عزوجل بر سر بندگان او ، و بنده را این حجّت نیست ؛ به توبه ، و عذر و اعتراف پیش آیند ، و زبان عذر بر گشایند ، و می گویند : *قَالَ رَبُّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ* .

این دریا های رحمت این قوم راست . مرد باید بود تا مگر بر توبه از این جهان بیرون شوی ، نه بر معصیت و بر اصرار . در خبر می آید که : هر که اوّل شب در گور شود با توبه ، هم چنان باشد که اوّل شب در بر نوعروس در بستر نرم خفته باشد . لطف و کرم حق سبحانه و تعالی با آن نوتائب ، هزار بار بیشتر از آن باشد که آن نوداماد با آن نوعروس نیکوروی ، خوش بوی ، مهربان ؛ رحمت خدای هم این قوم راست .

چنان که شنیدی کافران ، و منافقان را خود جای پدیدار است و آن دیگران بشنیدی ؛ چون به حقیقت بنگری ، رحمت خدای اغلب

قسمت مؤمنان عارف مخلص گناه کار است. در این خبر که مهتر عالم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید، سرّی است از اسرار که می گوید:

الْإِنْسَانُ كُلُّهُ مَوْقِفٌ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ نَائِمُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ
وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ مَوْقِفُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ
عَظِيمٍ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: مردمان همه مردگان اند مگر عالمان؛ و عالمان هم خفتگان اند مگر کارکنندگان، و کارکنندگان همه بازداشتگان اند مگر مخلصان، و مخلصان همه بر خطر عظیم اند؛ زیرا که مخلص را چشم اگر بر کار خویش افتد و بداند که او مردی مخلص و نیک مرد است، و چشم او نه بر تقصیر و تشویر خود افتد، هلاک از وی بر آید، و او از معجزان است، و از هلاک شدگان است. پس هر کجا که هست، و در هر مقام که هست، نیاز و تقصیر و عذر و اعتراف و توبه و ندامت می باید که هیچ زادی قیامت را بهتر از این نیست. و هر توبه که کسی کند که آن توبه نه از سر نیاز، و توش دل، و آتش ندامت باشد، آن را بس قیمتی نباشد. توبه گناه کار نه چون توبه مرد مصلح باشد که از سر پنداشت، و طاعت دیدن خویش بر خدای تعالی منتهی نهد که: من با چندین طاعت که دارم توبه می کنم؛ اینت! مردی نیک که من ام. او را از چنین توبه توبه باید کرد. و هیچ کار پنداشت آلود، و زرق آمیز با خدای راست نیاید.

تائب چنان باید که هر چند نگر در همه روز کار خویش يك کار نیک نبیند الا جز خسارت، و نگون ساری، و بد بندگی خویش،

وجفا ، وخطا ، وعصیان ، وبی حرمتی ، وناراستی ؛ وچشم او از سر شکستگی بر خزانه فضل ، وجود ، و کرم ، و لطف ، و رحمت او افتد و آتش ندامت در جگر او افتد ، آنکه از سر این شکستگی توبه کند توبه او توبه باشد ، و هم در ساعت از آن قوم گردد که حق سبحانه و تعالی می گوید : *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ* . نا آن جا که می گوید : *رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ إِمْرًا* خشی ربه .

باب هجدهم

در

لطف و کرم حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابو نصر احمد بن
ابی الحسن النامقی، الجامی، قدس الله روحه العزیز گوید:
گوش نیک فرا کار خویشتن باید داشت تا خود را هلاک نکنی
من دانم که قومی ناشناخت از سر بی ایمانی خویش و بی معرفتی
خواهند گفت که چون چنین است، خود همه گناه باید کرد، و چرا
طاعت باید کرد؟ آن نیز هم از آن ناشناختگی ها یکی باشد. من
فضل اخلاص و معرفت می بیان کنم: چون اخلاص، و معرفت با گناه
می چنین کند، بنگر که طاعت را چون بالا دهد؟!
در هیچ مقام مرد مؤمن عارف مخلص میان طاعتی و معصیتی که
نه به عمدا باشد هیچ فرق ننهد، بلکه این معصیت هنوز از پیش آن
طاعت بشود؛ زیرا که مرد عارف مخلص را چشم دل گشاده باشد، هر
چه کند بر دیدار معروف کند آن عارفان که ایشان مفسد، و روند،

وقلاش اندولکن مخلص باشند، ایشان همه مثل غلامان سرای سلطان باشند: و کسان باشند از آن غلامان سرای، و رندان در گاه که سلطان را با زیشان سرّی باشد که با ندیمان، و وزیران نباشد:

بر ظاهر فرمان ها دهد، و در باطن با زیشان نشانی ها دارد، و گوید: چون من دست فرا محاسن کنم، اگر کلاه از سر بر گیرم به خشم نمایم؛ شما تیغ بر گردن فلان کس زنید. و از هیچ کس، به هیچ کار چنان خشنود نگردند که از ایشان. و بدان کار در پیش مردمان ایشان را ملامت کنند! و تهدیدها کنند! و مجرم نهند، و بی ادب، و بی حرمتشان نام کنند، و لکن در سرّ با زیشان راست باشند، و سخت خشنود باشند، و چندان خلعت یابند که کس حساب آن نداند.

و این سخن در حوصله هر کسی نگنجد، خاصه در آن مردمقلد که وی را بر رشته تقلید راست کرده باشند. و اگر می گویی دلیلی می روشن باید این حدیث را، در قصه موسی و خضر صلوات الله علیهما بنگر! هر چه به موسی امر کرده بوده، خضر همه بر خلاف آن کرد، و بهترین، و راستترین آن بود که خضر می کرد. آن (را) که عاقل است این قدر تمام است دلیل، و هر که فرا نخواهد دید، و فرا نخواهد نیوشید و جحود خواهد کرد، حجت خواه یکی آر، خواه هزار، همه یکی باشد.

ای بس عقرب های جرّاره، و افعی های کشنده، و تیغ های قطیعت، که در زیر طاعت ها پنهان کرده! و ای بس دولت ها، و سعادت ها که در عین عصیان پنهان کرده اند، و هیچ کس سرّ آن نداند؛ چنان که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید: بسیار کس بود که او طاعت

می کند تا چنان گردد که يك ارش به بهشت نزدیک گردد - يك کار بکند از کارهای اهل شقاوت ، شقی و بدبخت گردد و آن جمله طاعت ، و عبادت او هباء منثوراً گردد ! و بسیار کس بود که او کارها می کند از کارهای اهل شقاوت تا چنان گردد که يك ارش به دوزخ نزدیک گردد - پس کاری بکند از کارهای اهل بهشت ، پس خدای عز و جل او را سعادت روزی کند ، و او از اهل بهشت گردد . پس نه بر طاعت ایمن توان بود ، و نه به معصیت نومید توان گشت .

اما هر که مؤمن عارف مخلص است اگر بد کردار است ، و اگر نیکوکار است ، و اگر بر است ، و اگر فاجر است ، و اگر مطیع است ، و اگر عاصی است ، بی شك صدر بهشت او راست . مهتر صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید : شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَايِرِ مِنْ أُمَّتِي ؛ حق سبحانه و تعالی وعده کرده است که : وَتَسُوْفُ يُعْطِيْكَ رَبِّكَ فَتَرْضَى . کرم ، وجود ، و رحمت حق سبحانه و تعالی بیش از آن است که در خاطر ما آید ، و آن همه گناه کاران امت محمد راست .

مطیعان را خود روز قیامت بزدا برد خواهد بود ، اما عاصیان را آمرزش ، و نوازش ، و افر و ختن و نواختن بسیار خواهد بود . و آن بردا برد فرشتگان گویند ، اما این نواختن این گناه کاران از حق تعالی باشد . مثل این گناه کاران هم چنان است که : مادر و پدر مهربانی باشند که فرزندان بسیار دارند ، و یکی بیمار شود ؛ مادر و پدر بر همه مهربان باشند ، اما يك هفته باشد که آن فرزندان تن در دست را نبینند ، و به طلب ایشان نروند ، اما يك ساعت از بالین این بیمار بر نخیزند ،

هر چند که شغل بسیار از آن ایشان به زیان می آید !
 و خدای عزوجل هزار بار بر بنده مؤمن عارف مخلص مهربان تر
 است از آن مادر و پدر مشفق مهربان بر آن فرزند بیمار خویش . از
 آن جا بود که داود صلوات الله علیه گفت : *إِلَهِي أَيُّنَ آجِدُكَ إِذَا طَلَبْتُكَ؟*
قَالَ : أَنَا عِنْدَ الْمُنْتَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ مَخَافَتِي . و هم در حدیث موسی
 صلوات الله علیه می آید ، که حق سبحانه و تعالی مر موسی را گفت :
 یا موسی ! من بیمار بودم ، چرا به پرشش من نیامدی ؟ موسی گفت :
 ای بار خدای ! تو نیز بیمار شوی ؟ ! گفت : هر آن وقتی که کسی از
 آن من بیمار شود ، چنان استی که من بودمی ؛ و هر که ایشان را فرا
 پرسد ، هم چنان استی که مرا پرسیدی .

گفت : ای بار خدای ! آن که بود ؟ گفت : آن که ، آن فلان
 جای فلان کس بیمار بود ، و راه فرا هیچ کس می ندانست مگر فرامن .
 نه مادر و پدر داشت که بدیشان بنالیدی ، و نه خواهر و برادر داشت که
 حاجتی بدیشان برداشتی ، و نه طاعت و عبادت که به حق آن بر مادادی ؛
 شکسته دل و بسته زبان چشم در هوا می گردانید ، و راه فرا هیچ کس
 نمی دانست مگر فاما . هر که که چنان کسی بیمار گردد و کسی آن
 کس را زیارت کند ، هم چنان باشد که مرا زیارت کرده باشد که مارا
 بازین شکسته دلان کارهاست * که با مطیعان و عابدان نیست .

مطیع عزیز است ، اما آلوده پنداشت ، و عجب کار خویش است ،

این بخش یعنی از علامت ☆ در این صفحه تا علامت ☆ در صفحه ۱۶۶ ،

نظر سوم ، از نسخه «م» افتاده است . از نسخه «د» به متن نقل گردید .

و منت دار خویشتن است! گناه کار خجل، و تشویر زده کار خویش،
 و دل خسته، و جگر بریان، و اندوهگین، و شکسته، و گریان باشد،
 و ما را با زین شکسته دلان کارهاست* . همه شکستگان را ما درست
 کنیم، همه زنگار گرفتگان را ما روشن کنیم، همه مردگان را ما
 زنده کنیم، و همه فرو کشتگان را ما برافروزیم، و همه سیاهان را ما
 سفید کنیم. ما را به درست آمدن کسی حاجت نباشد: شکسته تان
 درست کنیم، آلوده تان پاک کنیم، ناشسته تان بشوییم، بی داشتی تان
 داشت دهیم. ترسان تان، گوئیم: مترس! گریان تان، گوئیم:
 مگری! نیازمندان بی نیاز کنیم، بی خودتان از خودی خود بهره
 دهیم؛ و هر چه تو خواهی خواست همه خزاین ما از آن پر است،
 مگر نیاز و بد کاری.

در حکایت است که: پادشاهی يك بار سکاکی را بخواند، و او را
 کاردی فرمود، گفت که: باید نیکو و سره بکنی! آهنگر برفت، و کاردی
 سخت نیکو، و زیبا، و سره بکرد، و برداشت و پیش آن پادشاه برد، او در آن
 نگریست، و کارد فرا ستد، و بشکست، و بینداخت! این آهنگر گفت: ای
 خداوند! مرا به جان زینهار ده تا يك سخن بگویم. گفت: بگوی! گفت:
 هر چه توانستم کرد، و دانستم، همه بر این کارد بکردم؛ خداوند را چشم
 برچه عیب افتاد که آن را بشکست، و بینداخت؟ پادشاه گفت: تو ندانستی که
 در خزاین ما از این بسیار است؟ چرا بر این نقره و سیم سوخته نکردی، و
 نقطه های سیاه بر روشنایی تیغ وی نزدی؟ ندانستی که هر نقشی که تکحیل
 سیاه ندارد، زیب بدهد؟!

درویشی در آن مجلس حاضر بود، نقره ای بزد، گفت: الحمد لله که
 بر آستین ایمان ما طراز گناه برکشیده اند، که بی سیاهی پادشاهان می نقره

فَيَكُونُ ۱.

پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید که خدای عزوجل می گوید: ای بندگان من! شما همه گناهکاران اید مگر آن که من او را از آن نگاه دارم. (پس) آمرزش خواهید تا پیامرزم شما را و هر که از شما بداند که من خداوند تواناام بر گناه آمرزیدن، پیامرزم او را به قدرت خویش، و از هیچ کس باک ندارم. و جمله شما گمراهان اید مگر آن که من او را راه نمایم؛ پس از من راه فرا خواهید تا شمارا راه نمایم. و همه شما درویشان اید مگر آن که من او را توانگر گردانم؛ فرا خواهید از من تا شمارا روزی دهم. و اگر آن که از شما در اول بود، و آن که از شما به آخر خواهد بود، و اگر مردگان شما وزندگان شما، و ترشما و خشک شما همه گرد آیند بر دل پرهیز کارترین بندهای از بندگان من، و همه طاعت ها بکنند، بنیفزاید در مملکت من به پرتسار خکی.

و اگر هم چنین همه گرد آیند بر دل بندهای که او بدبخت ترین بندگان من است به بدی يك پرتشه در ملك من زیان نیاید. و اگر اول شما، و آخر شما، و مرده شما، و زنده شما، و ترشما، و خشک شما گردد

۱ - باوجود همه تفحصی که به عمل آمد به اسناد این خبر دست رسی پیدا نشد؛ مگر به همین مضمون با تفاوتی در بعضی از الفاظ در تفسیر: «کشف الاسرار» ج ۱ ص ۵۷۱ و ج ۲ ص ۷۸۸ به روایت از «ابوذر غفاری»، و ج ۳ ص ۴۴۸ باز از همین راوی دیده شد. پس آنگاه متن خبر که در نسخه ها مضطرب و منغلوط بود با مقابله و مطابقه با آنچه در این تفسیر منیف آمده تصحیح و درج شد.

آیند، و همه خواهند گردند، و هر خواهنده‌ای را آنچه مهم او بدان رسد، و هر چه بخواهد همه را حاجت روا کنم، و هر چه می خواهند ببخشم، نقصان نیاید در ملك من چندانى كه از شمايكي به كنار دريایی بگذرد، و بدان دریا سوزنی فرو برد و باز بر کشد! زیرا که من جوادم، و بخشنده‌ام؛ هر چه خواهم بکنم، و بر کردن او توانا ام. بخشش و نوازش من سخنی باشد، و عذاب و عقوبت من سخنی باشد. چون خواهم چیزی از نیست هست. کنم، همی گویم: بیاش! فی الحال آن چیز بیاش چنان که مرا می‌باید.

قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ .

ای مومنان عارف مخلص! از خداوندی که دریای رحمت، و فضل، وجود او بر این گونه باشد: چرا بدو امید نباید داشت؟ و در پهلوی این هم چندین عدل و سیاست دارد، چرا از او نباید ترسید؟ اما يك چیز مرد مومن عارف عاقل را دامن می‌گیرد، و بدین سبب بر شاخ سیاست و جباری می‌تواند نشست از بهر این يك حجّت را. عقل، و علم، و معرفت هر سه در این مسئله موافق شدند من بازیشان بر نمی‌آیم. اکنون اگر کسی این سخن را حجّتی دارد تا من از دست این بجهم، و هم باز با آن سرپی‌آیم که بودم:

عقل، و علم، و معرفت من متقاضی اند که^۱: اگر کافری بسیار عبادت بکند، چون دست از کفر باز ندارد هرگز او در بهشت

نشود؛ از دیگر سو هم چنین باید اگر مؤمنی عارف بسیار گناه بکند، چون اسلام بد جای باشد، هرگز در دوزخ نشود بازان که حق سبحانه و تعالی می گوید: *سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَىٰ غَضَبِي* - چون رحمت بر غضب سبقت دارد، و رحمت او را کرانه نیست، نو میدی از چه روی باید؟ و حق سبحانه و تعالی می گوید: *أَدَاعِنْدُ ظَنَّ عَبْدِي بِهِ فَلْيُظَنِّ بِي مَا شَاءَ*؛ اگر مرا بخواهد گرفت - و بدین گیرد که از رحمت او می گویم، و بدو ظن نیکومی برم - دوستر دارم از آن که بدو ظن بد برم تا ما را بدان نگیرد!

و ظن نیکو به حق سبحانه و تعالی سخت نیکوست، و ظن بد بدو سخت زشت و مذموم است. در خبر است که: روز قیامت مردی را بیارند و حساب او بکنند، در دیوان وی هیچ طاعت نیابند؛ فرمان آید که: او را به دوزخ برید! آن مرد متحیر گردد، و گوید: ای بار خدای! من را به تو این ظن نبود که تو مرا به دوزخ کنی؟! ندا آید که: ظن تو به ما چه بود؟ گوید: ظن من به تو آن بود که بر من رحمت کنی. خدای عزوجل گوید: ظن او وفا کنید! *مِنْ ظَنِّ بِي ظَنًّا وَفِيَّتُهُ* او را از راه دوزخ باراه بهشت آرند. ظن نیکو به خدای عزوجل سخت نیکوست، و به خلق نیز هم چنین است.

در حکایت است که: روزی جوانی می رفت بر کوی رزان؛ فاخته‌ای بر بن^(۱) درختی نشسته بود. این جوان از سر جوانی خویش

۱- کلمه در اصل به صورت کهن خویش (باریشه‌ای پهلوی واوستایی) = بن (= درخت، تنه درخت، ساقه) در نسخه «د» آمده است، اما کاتب نسخه «م»، ظاهراً بامعنی کلمه آشنایی نداشته و آن را از نسخه خویش حذف کرده است.

تیری در آن فاخته انداخت؛ آن تیر در باغ مهتری بر زمین آمد، و بر
 پسر آن مهتر آمد. در ساعت اجل سپری گشت، و بانگ و مشغله
 بر آمد، و مردمان را فرا گرفتن گرفتند. این جوان گفت: چه بوده
 است؟ گفتند: تیری از هوادر آمد، و بر پسر این مهتر آمد، و او را
 بکشت. این جوان گفت: آن تیر به من نماید! من بدانم که او را که
 کشت. او را بردند به نزدیک آن مهتر و خلقی را گرفته بودند. این
 جوان گفت: آن تیر بیارید! بیاوردند؛ تیر آن بود که آن جوان در
 فاخته انداخته بود. گفت: اگر من راست بگویم، این مردمان را همه
 دست بدارید؟ گفتند: داریم؛ گفت: این تیر من در فاخته انداختم،
 و این تیر آن من است، و این زخم من زده ام، اکنون تو هر چه بازیشان
 می خواستی کرد با من کن!

مهتر گفت: دانم که آنچه کردی خطا کردی. این اقرار چرا
 بر خویشان فرادادی؟ گفت: به کرم تو امید می دارم که چون من
 اعتراف کردم، تو مرا به خطانگیری. مهتر گفت: برو! که ترا آزاد
 کردم. ظن نیکو چنین کارها کند: مهتری لئیم را که پسر کشته شده
 بود، و از درد دل سوزان، و چشم گریان، و همه شهر به ماتم وی نشسته؛
 کشنده پسر وی پیش روی او به کشتن اعتراف آورد، و گفت خطا
 کردم و عذر خواست. آن مهتر لئیم از خود روانداشت که عذر او را
 رد کردی، خون پسر در کار او کرد!

پس چرا به خداوندی که اکرم الا کریمین است، و ارحم الراحمین
 است امید نباید داشت؟ اگر چه گناه بسیار، و خطای بسیار، و جفاهای

بی حدّ کرده آمده است . **الْكَرِيمُ إِذَا قَدَرَ غَفَرَ** ؛ و او همیشه قادر بوده و قادر است بر هر چه خواست و خواهد که کند . و اگر در این معنی تقصیری افتد ، جرم ما را باشد که اعتقاد نه راست کرده باشی ، و درظن و فکرت خویش درست نیستیم . یا اعتقاد راست و یقین درست مرد در هوا بپرد ، و در آب برود ؛ و بی اعتقاد راست بر زمین خشک متحیر فرماند که چپ از راست باز نداند . پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **لَوْ وَزِنَ إِيمَانُ أَبِي بَكْرٍ بِأَيِّمَانِ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَرَجَحَ إِيمَانُ أَبِي بَكْرٍ** . روزی از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند که : ایمان ابوبکر که از ایمان اهل آسمان و زمین زیادت می آید آن چیست ؟ **قَالَ : بِشَيْءٍ وَقَرَفِي قَلْبِهِ** .

هر که در این راه ، و در این معنی بر کسی سبقت گرفت همه به خصال باطن گرفت نه به کثرت عبادت ؛ چنان که حق سبحانه و تعالی گفت : **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنَ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ** — کار در بسیاری نبسته است ، کار در اخلاص ، و صفاوت ، و یقین بسته است ؛ اگر چه چون کوه احد باشد به يك گناه مرد مستوجب دوزخ گردد که به استحلال کند ، و به صد هزار گناه مستوجب آتش نگردد که با اعتراف و ندامت باشد ، و به يك طاعت مرد مستوجب بهشت گردد که با تشویر و خجالت باشد ، و به صد هزار طاعت مستوجب بهشت نگردد که با عجب و تکبر باشد . هر چه از آن بوی ریا و نفاق آید به در گاه عزت يك ذره قیمت ندارد .

ای عارف مخلص موحد! به در گاه او چون در میان بار تعبیه معرفت باشد ، بار هر چه خواهی می دار ؛ اگر طاعت داری به اضعاف بر گیرند ،

واگر معصیت داری که ندامت بازان باشد به اضعاف مضاعف بر گیرند،
 زیرا که : فَأَوْلَتْكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ در عقب آن می آید .
 بی تعبیه این چیزها به سفر قیامت مرو که در میان راه فرومانی ، و
 باژوانان بگیرند ، و بی سرمایه از دست ایشان ببتوانی جست ؛ چنان که
 بوزن بوزجانی می گوید ، بیت :

بر در مرگ باژوانان اند بازدارند باجواز بسی !

وجوازا جز نیاز ، و تضرع ، و توبه ، و ندامت ، و اعتراف نیست ؛
 فکر خویش بیاید کرد ، دست تهی ، و مفلس وار ، (و) عذر خواهان ،
 و گریان ، و مجرم وار بیاید رفت . ارحم الراحمین خود داند که چه
 می باید کرد ، و بالله التوفیق .

باب نوزدهم

در:

شناختِ طریقِ آزاد مردان

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابی الحسن النّسّامقی، الجامی قدس الله روحه العزیز گوید:

همه مشایخ اسلام، و ارباب طریقت، و خداوندان حقیقت بر این يك سخن اتفاق دارند که آن خود در باقی باید کرد که: **الْمَعْلُومُ سُؤْمٌ وَ لِقَوْمٌ** چه در باب دنیا، و چه در باب عقبی. و مرد راه روچنان باید که پی کم کرده رود، تا هر کسی بر آن طریق از پی وی فرود که زحمت غوغا ناخوش باشد. و قومی از ایشان که عزت اختیار کردند از این سبب است که سرِ خلق و زحمت غوغا نداشته‌اند. انبیاء و رسل را که به خلق فرستادند اسباب آن بازیشان بفرستادند، و پا دزهر آن به دست ایشان دادند، تا هر زخمی و زهری بر ایشان کار نکرد. و صحبت خلق چون زهر کشنده است چون پادزهر بازان به هم نباشد. مثل آن هم چنان است که: دو پادشاه روی فرا روی کنند،

واز هر دو سوی لشکر مصاف بر کشد؛ بسیار مردان مبارز لشکر شکن باشند در میان این دو لشکر، و می خواهند که (به) مبارزت شوند، اما اسباب آن ندارند، از بی اسبابی فرو مانند، و سرّ خویش در نهان می دارند. امروز این چنین بسیار است از مردان، و اولیای خدای عزوجل در میان خلق، و جگر ایشان از غیرت خلق پاره می شود از کارهای بی سنت و بدعت های هایل؛ اما می دانند که اگر هیچ سخنی فرا دوشود، فساد از صلاح در گذرد، و فساد یکی فزاید شود، و باشد که فزاید شود! زیرا که اسباب خیر اغلب از میان خلق برداشته (شده) است؛ چنان که در کتاب عزیز خویش از قومی حکایت می کند که ایشان از یکدیگر بیزاری کنند: **إِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ أَتَّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ أَتَّبِعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَ قَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.**

اما باشید! تافردا بینید. مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید: **الشیخ فی قومه کالنَّبِیِّ فی اُمَّتِهِ**؛ وهم او گفت: **الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِیَاءِ.** هر دو به جای است اما اسباب منقطع است. و این سخن سرّی دارد که گفت: **الشیخ فی قومه کالنَّبِیِّ فی اُمَّتِهِ** آنکه گفت: **الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِیَاءِ.** سخت عزیز سخنی است، و فخری بزرگ است، و درجتی عظیم است اما این که **الشیخ فی قومه کالنَّبِیِّ فی اُمَّتِهِ** سرّی دارد و رای آن همه، و آن سرّ آن است که: روا باشد که مردی بمیرد و از او وارثان مانند برخی مردمان خردمند و عزیز، و برخی مفسد، و برخی مصلح، و برخی عالم، و برخی کم دان، این همه روا باشد؛ اما چون آن کس گوید: فلان به جای من باشد، و نایب من است، آن نه فرا وارث

ساخته باشد .

به هیچ وقتی نخواهد بود که نه در میان خلق قومی خواهند بود که ایشان راه حق ، و کار خدای بر خلق ، و بردل خلق می آریند؛ اما هر کسی فرا آن نبیند از بس داعیان ضلالت و گمراهی که در میان امت محمد در آمدند و همه قرآنی بر دام بستند .

ای دوستان ، و عزیزان ! ما این کتاب را که بنیاد فرو نهادیم از بهر این نهادیم که بسیارند و نه اندکی از این قرآیان بی علم نماز فروش دنیا ساز دین سوز که چندان مکر و حیل بردام بسته‌اند ، و زرق بر ساخته‌اند ، و همه به دعوی شیخی و دانشمندی بیرون آمده‌اند ، و چون به حقیقت بنگری يك مسئله علم که در آن نجات او باشد ، و اگر آن مسلمانان دیگر ، نگویند و ندانند ؛ همی زبان جهل و حماقت برگشاده‌اند ، و فتوی کفر روان کرده ! از این يك گناه کار عاصی و مفسد که سنعی باشد ، و به هر چیزی رقم کفر بر مسلمانان نکشد ، و فریضه و سنت از هم باز داند ، از این یکی بهتر و عزیزتر بر خدای از آن هزار شیخ ، و قرآی بی علم ، و خواجه امام که فتوی به دروغ کند .

چون مهتر عالم صلی الله علیه و آله گفت: **أَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ** ؛ و گفت: **الْشَيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ** اگر این دعوی می کنی شوانی کن نه گرمی ! شوان آن باشد که رمه را فراهم دارد ، و فرا چرا زار برد ، و فرا آبشخور برد ، نه چون گرمی که در میان رمه افتد ، و همه را زیر و زبر کند از بهر شکم خویش را ! برخی را بکشد ، و برخی را مجروح کند ، و برخی را در جهان آواره کند ، و برخی را سر به صحرا بیرون دهد ، و گرمگان دیگر را سر در پی ایشان ! اینت نيك شوانی که تو هستی ! فردا از عهده رمه بیرون توانی آمد ، و با خداوند رمه جواب توانی داد؟ از آن است

که خواجه امام شوانی چنین می‌کند که از علم خبر ندارد! و شیخ الشیوخ
اگر در همه سینه او بوی تحقیق بودی، و از علم هیچ خبر داشتی، و در
شکم او یک حرف از علم تحقیق بودی، از خبر رسول صلی الله علیه و آله خبر داشتی؛
هم خواجه امام را، و هم شیخ المشایخ را سخن رسول صلی الله علیه و آله را فرا بایستی نویسد:
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: كلکم راعٍ وکلکم مسؤول عن رعیتہ: فالأ میر راعٍ
علی رعیتہ و هو مسؤول عنهم، و الرجل راعٍ علی أهل بیته و هو
مسؤول عنهم، و المرأة راعیة علی بیت بعلها وولده و هی مسؤوله
عنهم، و العبد راعٍ علی مال سیده و مسؤول عنه؛ ألا فکلکم راعٍ
وکلکم مسؤول عن رعیتہ -

پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید: هر که از شما
هستید هم نگاه با نان آید، و همه شما را بپرسند از آنچه بر آن نگاه با نان آید:
اول امراء نگاه با نان آید و ایشان را بپرسند از رعیت ایشان، و شوهر
نگاه بان است بر سرزن بپرسند او را از نگاه داشت او، و زن نگاه بان است
بر مال شوهر او و بپرسند او را از نگاه بانی او، و بنده نگاه بان است بر
مال خواجه او و بپرسند او را از نگاه بانی او؛ پس گفت: بدانید و آگاه
باشید! که شما همه نگاه بانان آید، و بپرسند شما را از آنچه شما را بر آن
نگاه بان کرده‌اند.

هان! ای امراء، و علماء، و مشایخ اسلام گوش فرا کار خویش
دارید که آن بنده درم خریده را از پنج درم که در دست اوست می‌پرسند،
و آن مستوره ضعیفه را بدان مال که شوهر از در سرای در آرد اگر
از آن هیچ ضایع شود می‌پرسند، و آن مرد دانا و نادان را از داشت
آن زن که زیر دست اوست می‌پرسند، و جمله این همه اغلب با دنیا و با
هوا می‌گردد. هان! ای مرد مفتی که دعوی دانش می‌کنی، و در دین و

ایمان مسلمانان تصرف می‌کنی ، گوش فرادار تا چه می‌کنی ! ای مرد نادان که دعوی‌دانش می‌کنی ، چگونه از عهده این سخن بیرون توانی آمد ؟ !
 که چند هزار هزار مردم مؤمن مخلص را و سنی را کافر خوانی و نه از خدای ترسی ، و نه از پیغمبر و صحابه شرم داری ، و نه از روز قیامت و از حساب آن ، و نه از عهده این سخن بیرون آمدن در اندیشی ، و گوئی که من عالم و مفتی‌ام ! پی‌خشت بر چنین مفتی و بر چنین دانش !
 باش تا هر که این سخن می‌گوید از این چه برد ، هم در این جهان و هم در آن جهان ؟ !

ای بدبخت ادبار گرفته در چه افتاده ! اگر در هزار گز چاه افتادی ترا بهتر از آن بودی که در این فتوی ؛ مگر به خدای و رسول ایمان نداری ؟ مکن بیش از آن که اگر خواهی که باز گردی نتوانی کردید ! باز گرد از این گمراهی و بدبختی ! هر کس تنها گوی تواند باخت ، و تنها نرد تواند باخت ؛ اگر دعوی کاری می‌کنی ، و می‌گویی که من چیزی می‌دانم فرامیدان مقامران آی ! تا خود بنگذارند که تو یک بار راست بر خود بجنبی ، و اگر در میان سواران در میان میدان آی ! تا خود یک چو گان از پشت اسپ راست نتوانی زد ! اینت ادبار ، و اینت سیاه کلیمی و بدبختی که در این کس کام یافته است ! خدای عزوجل شر او و آن هر که در این و مانند این اند کفایت کناد ، بحق محمد و آله اجمعین .

فصل آخر: چون حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می-
 گوید که : ما این شمس و قمر را دو نشان کردیم ، و شب و روز رادو

نشان کردیم تا آیت جهانیان باشند در این آیات و نشان بسیار است^۱؛ یکی آن که تا جهانیان عدد سال، و ماه، و ایام شریف چون: رجب، و شعبان، و رمضان، و ایام حج، و آدینه، و تاریخ روز کارها بدانند، و در این نشان بسیار است^۲؛ اما ما را در این يك چیز روی نموده است و آن سخت نیکوست:

مثل دین هم چون آفتاب است، و مثل شریعت و کار ما چون ماه است،^۲ و هر عمل که ما راست، راست هم چون مثل ماه است که^۲ او را استقامت نباشد. آدمی خود طبع ماه دارد، و کار آدمی هم چنین راست. گویی طالع آدمی و آن ماه یکی است، و آن آفتاب چون طالع دین است پیوسته بر يك نسق که هر گز کم و بیش نگردد، و اگر غباری یا میغی در پیش وی آید، در آفتاب هیچ خلل نیفتد، خلل در دیده ماست نه در آفتاب.

دین ما چنین است هر گز کم و بیش نگردد، و دین جمله پیغمبران هم این بود، چنان که مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عِلَاتٍ: دِينُنَا وَاحِدٌ وَشَرَايِعُنَا مُخْتَلِفَةٌ - گفت: دین همه انبیاء و رسل یکی است، اما شرایع مختلف است.

و در عمل آفتاب هیچ خلل و کم و بیش نیافتد، اما در شریعت ما و عمل ما کم و بیش اوفتد، و ما در آن تصرف می کنیم تا کارها به زیان می آریم.

اکنون بدان که مثل کار ما با ماه چون ماند؟ اوّل شب ماه را

۱ - ۱: این مطلب از نسخه «م» افتاده است.

۲ - ۲: از نسخه «م» افتاده است.

کسی تیز نظر باید تا ماه ببیند؛ دیگر شب اغلب مردمان ببینند. شب سیم هر که چشم داردهم ببینند، دروی هیچ شکی نباشد، و هر شبی در ضیای خویش تمام تر و تابنده تر تا آن گاه که تمام گردد. چون تمام گردد با آفتاب مقابلگی^۱ کند؛ چون نور ضیای خویش ببیند در نقصان افتد. هر روزی می کاهد، و در پنداشت خود می رود که از نقصان خویش هیچ خبر نیابد تا چند روز، چون از نقصان خویش خبر یافت هم چنان در پی آفتاب می رود که از خجلت دیدن خویش چنان بگدازد که ناپیدا شود، و روی در نقاب مهجوری آرد. چون آفتاب بر وی گذر کند، ضعف و بیچارگی او ببینند، نظری در کاروی کند، دیگر باره فرا افزونی گیرد، هم چنان در ضیای خویش می نازد تا آن گاه که دیگر باره چشمش بر خود افتد، و بر روش خود، و بر روشنایی خود؛ آنکه بار دیگر در مهجوری و در نقصان افتد تا باز به سر ضعف خویش رسد.

طبع آدمی نیز هم چنین است، قوله تعالی: **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ**؛ طبع آدمی نیز خود به جز از این نیست^۲؛ هیچ آدمی نباشد که خود را نیکویی ببیند از هر نوع که باشد که او آن بدید بر خویشتن به زیان آرد^۲. حرص آدمی هم چنان آتش است؛ هم چنان که آتش يك ذره بیش نباشد اما چون هیمة یابد، و بادی یابد که فراوی جهد هم از زیر آتش و هم از زیر آتش، و به چند

۱ - ۵: مقابلی.

۲ - ۲: از نسخه «م» افتاده است.

گزنیز آتش از زبر هیمه بشود - در هر چه خواهی که آدمی باشد ، خواه در دین و خواه در دنیا ، در هیچی آرام نگیرد . و هر زیان که آدمی را افتد همه از پنداشت ، و خویشتن دیدن افتد ، که خود را به سره مردی بدید و پسندید ، هلاک از وی و روز کار وی بر آمد .

اگر می خواهید که سلامت دو جهان یابید ، خویشتن را چنان یابید که خدای در ما آموخت ، قوله تعالی : أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ فَجَعَلْنَا فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ . إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ . وَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ . چون بدانی که اول چه بودی ، و در میانه چه ای ، و به آخر چه خواهی گشت ، هر گز تکبر و پنداشت نیاری و به مردمی به جای خویش بماند و در غلط نیفتد . هر که بدانت که اول نطفه ای بود کنده ، و در میانه کثیفی روان است ، و به آخر مرداری خواهی گشت که همه خلق بینی از وی فرا گیرند ، درس روی هیچ تکبر نماند ، و او را از خویشتن دیدن و از کار خویش تنگ آید ، و از عار خویش سر به خاک اندر کشد ، و جز به فضل ، و کرم ، وجود ، و لطف او نبیند ، و پیوسته به شکر منعم و آفرید کار خویش مشغول باشد ، و هر روزی نعمت زیادت ، و امید او جز به فضل خدای عزوجل نه .

چون به سمع مهتر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید که حق سبحانه و تعالی گفت : مَنْ بَرَبْنَدِ كَانْ خَوِيشْ مَهْرَبَانْ تَرِ از آنم که مادر مهربان مشفق بر فرزند عزیز خویش ، گفت : اَللّٰهُمَّ اَمْلَأْنِيْ كِلَاةَةَ الْوَلِيْدِيْ . و این را اسرار بسیار است ، و از این اسرار برخی به وحی والهام ، و برخی به واسطه جبرئیل ، و برخی به تجربه روز کار معلوم می گشت ؛ از آن بود که در مهتر هیچ رعنائی و تکبر نبود .

روزی جهودان مکه از مهتر عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حدیث اصحاب کهف پرسیدند؛ رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: فردا بیایید تا بگویم. چون نگفت إِنْ شَاءَ اللهُ، چند روز جبرئیل نیامد، و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن صعب غم ناک شد که آن جهودان، و مشرکان مکه می گفتند که: خدای محمد بروی خشم گرفت! چون جبرئیل بیامد و آیت آورد، مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدانت که او را نیز از خود نباید گفت مگر به فرمان حق سبحانه و تعالی؛ پس از آن زاری، و تواضع، و فروتنی کردی، و این دعا گفتم:

أَلِّمَهُمْ أَكْلَانِي كَلَاءَةَ الْوَلِيِّدِ .

و از اسرار این سخن یکی این است که تا کودک خود را در بند مادر می دارد، و از خود هیچ چیز نکند، مادر او را همی پروراند چنان که خود خواهد؛ چون کودک دعوی کفایت، و قوت خود را فرا کردن گیرد، مادر او را بازو بگذارد، و هر چه کودک کند فراوی گوید چرا کردی؟ و هر چه بد باشد او را بدان ادب کند. اما چون کودک همه خیر و شر خویش از مادر بیند، اگر در روزی صدبار جامه پلید کند، مادر بشوید، و صد بوسه بر روی وی بازدهد و هر جرم که بکند مادر عذر آن بخواند، و هر ساعتی او را به نو دستی جامه بیرون آرد، و هر غباری که بر وی نشیند رویش بشوید، و هر بار که روی بشوید نیل چشم زدگی بروی کشد. اما چون از مادر نه اندیشد، و هر جایی می رود، و هر چه می خواهد می گوید و می کند، مادر از مادری بیرون نشود، اما به هر خطایی که بکند بروی سرزنشی و ملامتی بکند، و بی ادب نام کند.

چون مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت مر آن جهودان را که : فردا جواب آن سخن شما بازدهم و نگفت : «اگر خدای خواهد» ؛ او را باز گذاشت چند روز ، آنکه آیت فرستاد که : چون سخنی خواهی گفت ، یا کاری خواهی کرد ، بگویی : «اگر خدای خواهد بکنم» ، تا ترا باتونگذارم ؛ چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : **وَلَاتَقُولُنَّ نَحْنُ بَشَرٌ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ .** مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت : **اللَّهُمَّ اكْثَلْنِي بِمَلَائِكَةِ الْوَالِدِينَ .** هم از سر این ادب بود که گفت : **أَنَا سَيِّدُ آدَمَ وَوَلَدِ آدَمَ وَلاَ فَحْرَ .** چون گفت : **أَنَا سَيِّدُ آدَمَ** یادش آمد که ادب در قفامی آید ، گفت : **وَلاَ فَحْرَ .** گفت فحزمن بدوست نه به خود ، و در دعوات خود می گفت : **اللَّهُمَّ اكْثَلْنِي بِمَلَائِكَةِ الْوَالِدِينَ ،** و الله اعلم .

باب بیستم

در

قسمت قسام و قیمت گوهر فقر

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن
النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزيز گوید : آدمی دو قسمت است :
«نفس» و «نفس». آنچه نفس است خاک است ، و آنچه نفس است ارواح
است . و ارواح مختلف است : ارواح شیاطین است ، و ارواح بهایم ، و
ارواح سباع است ، و ارواح مؤمن است . و نفس نیز چهار قسمت است :
نفس اماره است ، و نفس لوامة است ، و نفس عالمة است ، و نفس مطمئنة
است .

اما ارواح شیاطین که حق سبحانه و تعالی از او خبر داد : **إِنَّ الْمُبْتَدِرِينَ
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ** . و آن که ارواح بهایم دارد گفت : **أُولَئِكَ
كَانُوا دَعَامٍ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** . و آن که ارواح سباع دارد
گفت : **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ** . و آن که ارواح مؤمن دارد گفت : **إِنَّ الْأَجْرَارَ
لَفِي عِلِّيِّينَ** .

نفس نیز چهار قسمت است: اماره، و نفس لوّامة، و نفس عالمة، و نفس مطمئنة. نفس اماره آن است که حق سبحانه و تعالی می گوید: *إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي*. و نفس لوّامة (آن) است، قوله: *وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ*. و نفس مطمئنة آن است که گفت: *يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً*. و نفس عالمة (آن) است، قوله تعالی: *عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ*. این هر یکی را تفصیلات بسیار است، اگر بدان کوی فروشوم دراز گردد.

اما به حقیقت بیاید دانست که این ارواح، و این نفوس که یاد کرده آمد مثل این هم چنان است که: مرد بازرگانی به بازرگانی شود با کالای بسیار، و از هر نوعی بضاعتها دارد، و چهار پای بسیار دارد، و بارهای هر گونه دارد، و انواع جواهر، و زر، و سیم، و یواقیت، و درّ، و انواع حلی و حلل دارد، و بر هر چهار پای از این انواع چیزی بر نهاده باشد، و خروارهای بار گوناگون می آرد، و در هر خروار بار تعبیه ای کرده که هیچ کس نداند مگر خداوند آن بار و آن تعبیه؛ نه ستور داند که بر پشت او چیست، و نه هم راه داند که در بار او چه تعبیه است، و نه راه داند که بر او چه می گذرد، به جز خداوند هیچ کس دیگر را بر آن اطلاع نیفتد، تا آن وقت که بار به بیاع گاه برند، و در شهر در او باز کنند، و تعبیه ها به صحرا آرند، آن گاه کسان دیگر خبر یابند.

و در هر تعبیه جوهری، و درّی قیمتی که از آن نیکوتر نباشد در میان باری که بی تهمت تر باشد تعبیه کنند، و بر خر لنگی نهند تا

هیچ کس را ظن آن نبود که در این بار چه تعبیه است. و چون بیم دزدان از راه برخاست، و بار به بیاع گاه رسید، آن گاه حسرت‌ها برخیزد که چشم دشمنان بر بضاعت بازرگان افتد. اما باشید! تافردا که کوس قیامت فرو کوبند، و کاروان‌های ازل بارها از منزل‌های دنیا برگیرند، و روی به منزل ابد نهند، و به بیاع گاه قیامت سر بارها باز کنند، و تعبیه‌های ازلی از میان بار بی قیمت بیرون گیرند، و همه پانیده‌ها، و خرماها، و شکرها؛ و همه با رسالاران را نقاب خجالت به روی فرو گذارند، و گنج‌های پادشاهان از این خزینه‌ها به صحرای قیامت آرند، و بر هر گوهری و در یتیمی بهای ازل و ابد برنشته، و جواز ابد فراستده، و بر مر کب دولت نشسته، و بردا برد شاهنشهی ملائکه ملکوت در بالا افکنده که: *طَرَقُوا بِعَبْدٍ مِّنْ عَارِفٍ إِلَىٰ دَارِ الْخُلُودِ*. ای درویشان ژنده پوشان ستم کشان! صبری فرا کنید این روزی چند که در این منزل فرود آمده‌اید تا صبح سعادت قیامت سر از تاریکی شب دنیا برزند، و کوس قیامت فرو کوبند، و روز روز درویشان، و عارفان، و محبتان باشد، و این رنج‌های شما فرا سر آید، کاروان به منزل قیامت رسد، و در مقام محمود سر بار شما باز کنند، و تعبیه‌های ازلی از میان ژنده‌های شما بیرون کنند، و گوهر فقر فقرا نورخویش آشکارا کند، و همه خلق اولین و آخرین در آن عجب بمانند، و گویند: این آن ژنده پوش بی قدر است که مادر آن منزل دنیا او را در سرای نگذاشتیمی، و بروی سلام نکردیمی؟! او این همه کار و بار از کجا آورد، و چه داشت؟!

آری! شما همه در نمد، و رگوه، و پشمینه، و پوستین می نگرستید، آن تعبیه در میان آن بود خبر نداشتید! و در جعد، و قبا، و ظاهر بشوئیده می نگرستید؛ جمله خلق در تهمت اند که چیزی هست امامی ندانند که از کجا می باید جست.

نهنده حکیم و بصیر است، دانست که چه می نهد و کجای می باید نهاد، و نگاه بانی آن بکرد، و از ازل در آورد تا ابد الآباد، که هیچ دزد و خائن بدان راه نیافت، و از همه آفت ها نگاه داشت. آن خرك لنگك بسیار بنالید که راه دور است، و من لنگك و ضعیف، اما سود نداشت. چند غلام و مزدور بروی مو کل کرده بود که گوش بر آن خرك لنگك می دارید که اوضاع ضعیف است! و هر نادانی زبان طعن بر گشاده که این چیست، و چه بخیلی است؟ این را بیاید فروخت و اگر نه عوض باید کرد، چرا پیوسته رنج این باید کشید، این چیست؟! خداوند بار می داند که چه می کند، در او چه تعبیه دارد، و خود آن خرك لنگك از بهر آن تعبیه می دارد، و جمله آن کاروان بر طفیل آن خرك لنگك می دارد از بهر آن تعبیه که در بار وی است، شمارا تصرف بیهوده در باقی باید کرد! والسلام.

فصل آخر: هر کجا که فرا حدیث گناه کاران امت محمد

ﷺ رسید خدای عزوجل در باب ایشان همه لطف و کرم ورزید؛ ما که باشیم که نه همان کنیم؟ در خبر می آید که رسول گفت ﷺ که خدای گفت تبارك و تعالی: **أَهْلُ ذِكْرِي فِي دَعْمَتِي وَ أَهْلُ شُكْرِي فِي زِيَادَتِي وَ أَهْلُ طَاعَتِي فِي كِرَامَتِي وَ أَهْلُ مَعْصِيَتِي لَمْ أَقْنَطْهُمْ مِنْ رَحْمَتِي.**

إِنْ مَرَضُوا فَأَنَا طَبِيبُهُمْ ، وَإِنْ قَاتَبُوا فَأَنَا حَبِيبُهُمْ ، وَإِنْ لَمْ يَتَوَدَّبُوا
فَبِأَلْمَصَائِبِ وَالْبَلَايَا أَظْهَرُهُمْ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید ، که خدای عزوجل می گوید : آن کسانی که مرا یاد کنند ، و به یاد کرد من نازند در نعمت من اند ، و آن کسانی که شکر نعمت من گزارند در زیادت احسان من اند ، و آن کسانی که طاعت من کنند و فرمان من نگه دارند ایشان در کرامت من اند ، و آن کسانی که اهل معصیت اند ایشان را از رحمت من نومید مکنید : اگر ایشان بیمار شوند طبیب ایشان منم ، و اگر توبه کنند دوست ایشان منم ، و اگر توبه نکنند من ایشان را به مصیبت ها و بلاها پاک کنم و شما را با ایشان کار نه !

چون حق سبحانه و تعالی عذر گناه گاران چنین می خواهد ، و طبیب و دوست ایشان است ، و او خود به خودی خود ایشان را پاک می کند من و تو دیگر در میان ننگیم . زبان به ادب باید داشت ، سخن دوستان او نباید گفت که هر که حق سبحانه و تعالی او را دوست دارد به همه حال نیل چشم زدگی به روی وی فرود آرد ، تا مرد حاسد بد چشم را چشم بر آن سیاهی افتد ، و بر روی خوب زیبای او نیفتد . و جمال جهان آرای دلگشای ایشان نبیند ، و از سر پرده سر ذوالجلال ندای آید که :
أُولِيَائِي قَحْتٌ قَبَائِدِي لِأِدْعُرِ فِيهِمْ غَيْرِي . ماهر یکی از این پیرزالی در حباله خویش آریم ، اگر چشم صدیقی بروی افتد ، چندان حمیت و جوش بر ما اثر کند که از رنگ و روی ماسر ما بدانند . و رسول ﷺ میگوید :
أَنَا غَيْرُورٌ وَاللَّهُ أَغَيْرُ مِنِّي .

او دوستان خود را چنین فرو گذارد تا هر نا اهلی و فاجر می را

دیده بر جمال ایشان نهافتد. مادر مشفق هر کودک را که دوستر دارد
جامه نیکو پوشاند، و رویش بسیار نشوید، و مشتی خرمهره بروی بندد،
یاسیاهی به روی وی فرود آرد. هر که در مرد عارف مؤمن مخلص نگرد
همه عیب او بیند، آن از کم عقلی و ناشناختگی اوست، و از دیده
مختصر اوست، به هر حال آن مادر را از آن کودک چیزی می نگو آید تا
خرمهره بروی می بندد، و نیل چشم زدگی به روی او فرومی آرد. اگر
باور می نداری در دیده مادر او در آی، و به روی او درنگر تا حسن
و جمال بینی که هر چه ترا و مرا زشت آید، جمال خود آن است.

هر کس فرزند خود را از آب نگاه می دارد؛ و مرغ آبی تا فرزند
خویش را در آب نبرد ایمن نگردد. در مثل مردمان در است: تاراه
زده نشود مردم از دزد ایمن نگردد. مهتر عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آینه زدوده
روشن بود؛ هر که در روی نگرستی خود را بدیدی، گفتی: محمد این است
که من دیدم! و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خود کس ندید، هر که دید خود را دید.
ای مرد کوتاه دیده! در هر مؤمنی که می نگری عیب او می بینی، در خود نگر
تا آن عیب در تو هست؟ اگر آن عیب در خود می بینی بدان که آنچه می بینی
خود را می بینی که: *الْمُؤْمِنُ مِنْ مِرْآةِ الْمُؤْمِنِ*، مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این خبر باز داده
است اما ما خود نه شنواییم، و نه بینا، و نه عالم، و نه عاقل تا چنین سر گشته
و متحیر می باشیم.

ای بس دریاهاى رحمت و وعده‌هاى نیکو که خدای عزوجل این

گناه کاران امت محمد را یخنی نهاده است و مادر کنج ادبار خویشان را
هلاک می کنیم؛ اگر هیچ نیستی مگر این یک خبر که این خود تمام
است: رَوَى عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:
أَتَانِي جِبْرَائِيلُ فَيَقُولُ الرَّبُّ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ أُمَّتِكَ
سَبْعَ شَرَايِطَ: أَوَّلُهَا مَنْ أَطَاعَنِي مِنْهُمْ قَبِلْتُ طَاعَتَهُ وَلَا أَكَلَفُهُمْ كَمَا يَنْبَغِي
لِي وَلَكِنْ كَمَا يَنْبَغِي مِنْهُمْ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَثِيْبُهُمْ كَمَا يَلِيْقُ بِي
لَا كَمَا يَلِيْقُ بِهِمْ. وَالثَّانِي: أَنْظُرْ إِلَى جَوَارِحِهِمُ السَّبْعَةَ فَإِنْ كَانَ
السُّتَّةُ مُذْنِبَةً وَوَاحِدَةٌ غَيْرَ مُذْنِبَةٍ وَهَبْتُ السُّتَّةَ لِلوَاحِدَةِ. وَالثَّالِثُ:
مَنْ قَابَ مِنَ الذُّنُوبِ أَخْرَجْتُهُ مِنْهَا كَيَوْمٍ وَوَلَدَقَهُ أُمَّهُ. وَالرَّابِعُ: مَنْ
أَصْرَ عَلَى الذُّنُوبِ أَبْتَلَيْتُهُ بِالْأَمْرَاضِ وَالْإِسْقَامِ وَالْأَوْجَاعِ فَأُكْفِّرُ بِهَا
ذُنُوبَهُمْ. وَالْخَامِسُ: مَنْ عَلِمَ أَنَّهُ آسَاءَ فِي مَعْصِيَتِي أَغْفِرُ لَهُ وَلَا أُجَالِي.
وَالسَّادِسُ: أَفْتَحُ عَلَيْهِمْ كُلَّ سَنَةٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بَابَ الْبُهَاوِيَّةِ وَأَرْبَعِينَ
يَوْمًا بَابَ الزَّمْهَرِيرِ وَأَحْرَمُ عَلَيْهِمْ نَارَ جَهَنَّمَ وَزَمْهَرِيرَهَا. وَالسَّابِعُ:
إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَتَوْنِي بِالْأَوْقَارِ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطَايَا فَأُحَاسِبُهُمْ
بِكْرَمِي وَأُحَاسِبُهُمْ بِمَا عَصَوْنِي لِأَنِّي لِيَهُمُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ الْغَفُورُ.

پارسی خبر چنین باشد که معاذ جبل می گوید: شنیدم از
رسول ﷺ که او گفت که جبرئیل صلوات الله علیه گفت که: خدای

عزوجل تر اسلام می کند ، و می گوید که : میان من و میان امت توهفت شرط است : اوّل : آن که هر که از ایشان مرا طاعتی کند قبول کنم از ایشان ، و در نخواهم آن طاعت چنان که به سزای من باشد ، فرا ستانم چنان که از ایشان آید ، و چون روز قیامت آید ثواب دهم چنان که از من آید ، نه چنان که فراخور کار ایشان آید . دوم : بنگرم به هفت اندام ایشان ؛ اگر از هفت اندام ایشان ، شش گناه کار باشد و یکی نباشد ، آن شش را بدان یکی بخشم . سیم : هر که از ایشان توبه کند او را از گناه بیرون آرم چنان که اول روز که از مادر زاده بود . چهارم : هر که بر گناه اصرار آرد ابتلا کنم او را به بیماری ها ، و محنت ها ، و دردها ^(۱) تا گناه او را بدان مکفر کنم و بیامرزم . پنجم : هر که بداند که او معصیت کرد و بد کرد ، او را بیامرزم و باک ندارم . ششم : هر سالی چهل روز درِ هاویه و درِ زمهریر و آگشایم بر ایشان ، تا بدان حرام کنم بر ایشان آتش دوزخ و زمهریر آن . هفتم : چون روز قیامت آید ایشان می آیند بامن با خروارهای گناه ، و معصیت ، و خطا ؛ من حساب بازیشان به گرم خویش کنم نه بدان که ایشان به من عاصی شدند ، از بهر آن که من ایشان را پادشاه کریم ، و غفور ، و رحیم ام .

۱- کاتبان هر دو نسخه گاهی در نقل ترجمه پارسی بعضی از کلمه های تازی تصرف های نابه جا روا داشته اند ؛ از جمله در ترجمه پارسی متن خبری که گذشت کلمه ، «الاجاع» (= دردها ، ج ، وجع) را ظاهرآ با (جوع = گرسنگی) مرتبط دانسته ؛ و در نتیجه معادل کلمه را در پارسی به صورت ، گرسنگی ها ثبت کرده اند ، تصحیح شد .

قومی را کہ خدای عزوجل عذر معصیت ایشان چنین می خواهد مگر صواب باشد کہ مانیز دست از پوستین ایشان بداریم ، و توبه خویش در پیش گیریم ، و حدیث دیگران کوتاه کنیم ، و از سر نو توبه کنیم ، تا مگر ما نیز از این قوم باشیم ، و برکات اعتراف و توبه فرا ما رسد ؛ والسلام ، وباللہ التوفیق .

باب بیست و یکم

در :

صفت آدمی و مجاهدت او

شیخ اسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن
النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :
خداوند ، تبارك و تعالی آدم را صلوات الله علیه از دو چیز
معجون کرد : از آب ، و از خاک ؛ و آب جوهر لطیف است ، و خاک
جوهر کثیف است . و این هر دو جوهر را درهم آمیخت ، و اصل آدم
و آدمی از این هر دو بساخت : یکی آب ، و یکی خاک . و آب را معنی
است ، و خاک را معنی است . و معنی آب آن است که به هر چه رسد او را
حیات ، و لطافت ، و صفاوت دهد ، و هم طبع و هم خوی خویش کند ،
و بر هر چه گذر کند هم رنگ او گیرد ، ولیکن او را به طبع و خوی
خویش کند . و خاک را نیز معنی آن است که هر چه به وی دهی هم چون
خود گرداند ، و به طبع و رنگ خویش کند ، و هر دو مهلك اند ، اما
چون فراهم رسند هر چه بدیشان دهی به اضعاف باز دهند .

وهر ثقلت ، و کدورت ، و ظلمت که در آدمی است همه از جوهر خاک است وهر لطافت ، و صفاوت ، و نور ، و حیات که هست همه از جوهر آب است . و سرّی از اسرار ربوبیت ، و از علم غیب ، و حکمت قدیم در این هر دو جوهر تعبیه کرد ، و نمک و گشنیزی از مطبخ خانه قدرت بر این پرا کند ، و به یدِ خاصیت و عزّت صنعتی بکرد ، و آدم را به صحرای وجود کشید ، و ندای : خَلَقْتُ بَيْنِيْ بِه ملکوت در داد که :
 اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ .
 ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ .

و از ازل تا ابد دایره ای کرد ، و سلسله ای درهم کشید ، و هر چه هست و بود و خواهد بود از عرش تا فرش ، از سمک تا ملک ، از ماه تا به ماهی ، از ایام و ساعات ، و از ماه و سال ، و از شب و روز ، و از زمان و مکان ، و از نور و ظلمت ، و از جن و انس ، و از ملک و شیاطین ، و از سعید و شقی ، و از برّ و فاجر ، و از خیر و از شرّ ، و از نفع و از ضرّ ، و از بحر و از برّ ، و از علم و از جهل ، و از عقل و از هوی ، و از معرفت و از نکرت ، و از امر و از نهی ، و از طاعت و از معصیت ، و از توفیق و از خذلان ، همه در این تعبیه کرد که هیچ کس سر رشته این سلسله و این دایره باز نیافت ، و از سرّ این اسرار و تعبیه این معنی خبر نیافت .

و همه خلق را در گردش این دایره چنان سرگردان و متحیر کرده است که همه عقلاء ، و علماء ، و فیلسوفان عالم در این دایره فرو ماندند که هیچ راه فرا این سرّ نمی دانند ، و سرّ این پی بازمی یابند . و قومی از این بی خبران و کم دانشان بی معرفتان از کنج ادبار خویش

ندای یَمَنِ الْمَلِكُ؟ در دادند . اما قومی دیگر (که) از این اسراز بویی به مشام ایشان رسیده است ، و به چشم تحقیق در آن نگرسته‌اند ، و به عین معرفت و هدایت هادی بر طریق صواب بر مر کب فضل روی فرا قبله بندگی کرده‌اند ، و در طلب رضای او میان بسته‌اند از سر سر اپردۀ جلال ندای ذوالجلال به‌سمع ایشان می‌رساند : **وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۗ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُمْ بِهَا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۗ**

این کاری است که هر کسی راه فرا این کار و فرا این تعبیه نداند ، و هر چه هست از ازل تا ابد در تحت این سخن تعبیه کرده‌اند ؛ هشیار باش ! تا از این تعبیه بی‌بهره نمایی . ای کسی که حق سبحانه و تعالی باتو این فضل کرده که ترا علم و معرفت داده‌است ! این هر دو دو گوهر است که هر یکی از این جهان و از آن جهان بهتر است ، به چشم حقارت در آن ننگری ! که بر تو به زیان آید .

هر چیزی که خدای عزوجل او را بزرگ داشته است تو هم بزرگ‌دار تا قدر آن چیز دانسته باشی ، و هر چه خرد و خوار داشت تو نیز خرد و خوار دار تا موافق فرمان خدای باشی . ای مرد عارف عالم عاقل ! بنگر به تقلید هر مقلدی امت محمد را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سردر بیابان تقلید و پنداشت ندهی ، و مگر مان درنده را سردر پی ایشان ندهی ، و گویی آنچه بر من بود بکردم ، و بگفتم ! چون فرمان فرا نبردند من چه کنم ؟ ! ای برادران ! چنان نباید کرد . زینهار ! که دست شفقت از سر ایشان بر نگیرید ! شکر این نعمت را که خدای عزوجل ترا داده است . مردمان در مثل گویند که : « عام چون انعام باشد » ؛ و علماء عارف عاقل چون شوان است ، و علماء طامع و مقلد

چون گرگ و دزد. هان! ای برادران! رمه را از دزد و از گرگ نگاه دارید! در شب فتنه دزد، و در روز غیم گرگ نیرو زیادت کند؛ و شب تاریک است، اگر شوانی به نصیحت نکنی، گرگ و دزد رمه را تاراج کنند، و غرامت بر تو باشد. مگوی! که آنچه بر من بود بکردم، و رمه به چراگاه بردم؛ رمه به چراگاه بردی؟ باز آر! نه که چون شب تاریک گردد، رمه را در دشت در میان گرگ، و سباع، و دزد، بگذاری و گویی: آنچه بر من بود بکردم! مرا گفتی: رمه به چراگاه بر، بکردم. نه در ضمن این سخن در است که به صحرا بر، و گوش دار، و باز آر، تا شوانی به نصیحت کرده باشی؟ و اگر نه رمه بر تو تاوان باشد؛ هر زیان که افتد غرامت بر شوان باشد.

هر که را خدای عزوجل علم، و عقل، و معرفت داد منشور ولایت دو جهانی بدو داد، او را کار فراخور آن باید کرد، و سخن فراخور آن باید گفت، و اگر نه کار بر وی تاوان کنند.

اکنون با سر سخن اول شویم که مقصود از این فصل آن است که: آب، و خاک دو جوهر اند؛ از یک جوهر همه کدورت، و از دیگری همه صفاوت است، و آدمی را از این هر دو سرشته اند. اما به حقیقت بدان که از خاک بی آب نبات نروید، و از آب بی خاک هیچ نروید؛ و چون هر دو به هم رسند این چندین نبات گوناگون، و چندین آبادانی که در عالم می بینید پیدا آید: چه از شهرها، و چه از حصارها، و قلعه‌ها و سرای‌ها، و چه از باغ و بستان‌ها، و درختان میوه، و کشتزار، و سبزه، و ریاحین، و نرگس، و سپرغم، و مرغزارها. و همه راحت‌ها در دنیا و غیر آن به سبب فراهم آمدن آب و خاک است، و اصل همه اشیاء بر این است، تا آن گاه که این هر دو به هم نرسند، هیچ معنی از آب

و خاک (به) حاصل نه آید، و چون هر دو به هم رسیدند این همه معانی در وجود آید.

اما آب را طبعی است که به هر چه رسد او را حیات دهد، اما چون نرسد چه کند؟ هم چنان می باشد، و هیچ بر ندهد. خدای عزوجل آب را سبب حیات همه چیزها کرده است، قوله تعالی: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا. و خاک نیز هم بی آب هیچ بر ندهد؛ و طبع خاک آن است که چون با آب قرین گردد یکی بدو دهی ده باز دهد، و باشد که صد باز دهد، و باشد که هفتصد باز دهد، و باشد که به اضعاف باز دهد.

اما ماه و سال، و شب و روز، و آفتاب و ماه تاب بیاید تا هر چه از آب و خاک تولد کند، اینها او را رنگ، و بوی، و طعم، و بالش، و کاهش دهند؛ و ماه، و سال، و اوقات، و ساعات بیاید تا در هر وقتی، و هر روزی، و هر ساعتی، که آن چیز به حاصل باید آمد، به حاصل آید. و اگر این همه باشد، و دهقان را علم آن نباشد که چون باید کرد، و کی باید کرد، هم هیچ بر ندهد.

و مپندار! که بردادن این هم به صنعت تست! تا آن وقت که از صنع بدیع او، و ارادت و حکمت او، این همه سلسله ازلی درهم نیاویخت، از این صنعت هیچ بر نیاید. هم چنین که این نوع که اغلب خلق در این اند بدانستی، این نوع نیز بدان که: آدمی که اصل وی خاک و آب است، برخی طبع آب دارد، و برخی طبع خاک دارد؛ چون آب با خاک یار نگردد، هرگز از هر دو هیچ فایده نیاید.

اگر در آب گرفتار آبی که خاک نباشد هلاک شوی، و اگر در خاک گرفتار آبی که آب نباشد هلاک^۱ شوی. و این هم چنان باشد که مردی در بیابانی متحیر و سرگردان شود؛ چون آب نباشد، از هلاک شدن بترسد^۱، و این هر دو عالم هولناک است: یکی بیابان بی آب و یکی دریای بی کران، و این هر دو، دو نهنک خورنده آواره کننده‌اند. اما آب را بر خاک چند مزیت است از یک روی، و از دیگر روی خاک را بر آب مزیت است، و هر دو بی یک دیگر هلاک کننده‌اند و چون به هم باشند، نفع دهنده؛ و به تفصیل این، خردمند را حاجت نیفتد.

اکنون آمدیم به حدیث آنچه از این فصل مقصود بود: هم چنین علم و عقل دو چیز عزیز است که ورای این در آدمی هیچ چیز نیست مگر معرفت؛ اما هم چنان که تا آب و خاک به هم نباشد هیچ نفع از ایشان (به) حاصل نیاید، علم و عقل هم چنین است: اگر همه علم‌ها در یک شخص جمع باشد که با او عقل نباشد، از او هیچ نفع نباشد؛ و اگر همه عقل عقلا آن یک تن را باشد که بازو علم نباشد، در وی هیچ نفع نباشد، و چون هر دو به هم باشند، همه نفع‌های دو جهانی از ایشان باشد. اما^۲ کحل هدایت و معرفت باید^۲ تا صدر جنت یابد، و نجات از شرکت یابد، و در دار دنیا از معالم دین صدهزار ولایت یابد، و به در هر گز بشارت یابد، و در گور فسحت و وسعت یابد، و روضت

۱ - ۱ - : نسخه «م» فاقد این قسمت است.

۲ - ۲ - : از نسخه «م» افتاده است.

یابد، و سؤال منکر و نکیر را اجابت یابد، و بر صراط مجاوزت یابد، و^۱ در قیامت صد هزار کرامت، و در بهشت باحور و قصور خلوت یابد^۱، و از شراب طهور شربت یابد،^۲ و در مقام خلوت قربت و زلفت یابد،^۲ و در مقام قربت لقاء و رؤیت یابد، تا ابد الابد دولت بر دولت یابد، و نعمت بر نعمت یابد، آن همه از نور هدایت، و معرفت یابد. و چون معرفت و هدایت نباشد، اگر چه سر و سالار همه خلق باشد در دنیا، اما در عقبی مخذول، و مطرود، و معاتب، و معاقب باشد.

اما علم و عقل بی معرفت هیچ بر ندهد، و معرفت بی علم و عقل در آن جهان بر دهد، و مرد را نجات دهد. و معرفت و هدایت نجات دهنده است هر کجا که باشد، و با هر که باشد؛ هم چنان که اصحاب الاخدود را نجات داد، و هم چنان که اصحاب کهف را، و آن سگ ایشان را نجات داد. و علم و عقل بی معرفت با مرد آن کند که با بلعام با عور و بابر صیصای عابد کرد، و با ابلیس ملعون کرد.

هر آن آدمی که در طینت وی، و در آب و خاک وی تعبیه معرفت نیست، او از آن قوم است که حق سبحانه و تعالی می گوید: *أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ* و نشان آدمی که در آب و گل او این تعبیه است، او را این نشانهاست: صفاوت، و لطافت، و زهدات، و قناعت، و سخاوت، و شجاعت، و دیانت، و دلالت، و حمیت دین، و نیت نیکو، و سیرت پسندیده، و فکرت، و فطنت، و کشادگی خلقت، و حسن خلق، و امثال

۱ - ۱ - از نسخه «م» افتاده است.

۲ - ۲ - از نسخه «م» افتاده است.

این هم در وی باشد، و از دیگر سوهیچ کدورت، و فکرت، و عجب، و تکبر نباشد.

هم چنان که آب هرگز دعوی سرافرازی نکند: همه از سوی نشیب رود، و بر زمین فرو شود، و همه چیزها را حیات دهد، و همه پلیدی‌ها را پاک شوید، و به هیچ چیز پلید نگردد، و هرگز دعوی علو نکند. و هر جوهر که لطیف است قصد علو کند مگر آب که او جوهری لطیف است، و همه قصد نشیب کند از فروتنی که او را هست. و خاک جوهری کثیف است، و خویشتن از همه فروتر دارد، و پای سپر^۱ همه خلق است؛ اما چندانی بس بود که بادی فراوی جهد، چندانی علو نماید، و برتری فراجستن گیرد که همه خلق جهان را پرظلمت کند، و روز روشن بر چشم همه خلق چون شب تاریک کند، و همه خلق از زحمت او کناره کنند، و در وی یک ذره راحت نباشد.

آدمی هم چنین است؛ و در هر شخصی که اغلب تعبیه او خاک است هم چنین باشد، و در هر شخصی که اغلب تعبیه او آب است، چنان است که گفته آمد. و هر آدمی که در وی علم، و عقل، و معرفت تعبیه است همه راحت‌ها، و نورها، و صفاوت‌ها، و نیکویی‌ها در وی است: هر کجا که می‌رود از نور و ضیای او جهانی منور است، و عالمی می‌افروزد، و همه ظلمت‌ها از پیش وی می‌گریزد، و همه حیات‌ها^۲ با وی می‌رود، و مفتاح همه خیرها باشد،^۳ و راحت دل‌ها باشد،^۴ و امان همه

۱ - پای کوب.

۲ - احسان‌ها.

۳ - از نسخه «م»، افتاده است.

خلق روی زمین باشد، (و) خورشید زمانه خویش باشد، و ملجأ درویشان باشد، و پدریتیمان باشد، و شوهر ییوگان باشد، و یار ضعیفان، و معدن احسان باشد.

و هر چه از خیر، و خوبی، و نفع مسلمانان باشد همه از وی باز یابند. و ایشان نیز دو قوم باشند: يك قوم از ایشان دل در سبب بندند، و يك قوم دل در سبب بندند. و مثل آن قوم که دل در سبب بندند، هم چون مثل آن چیزها باشد که در دست مردمان باشد، و به کسب ایشان آبادان است: چون باغ، و بستان، و درختانی که ایشان به دست خویش بکارند؛ اگر آب، و عمارت، و بیل، و نیرو، و امثال این از آن باز گیرند، خلل بدان راه یابد و بر ندهد. و اگر يك سال خشک سال باشد، و اگر کاریز خلل کند اغلب آن به زیان آید، مگر درختی که بیخ به آب دارد.

د دیگر قوم که دل در سبب بسته اند: هم چون چیزهایی است که در کوه و صحرا و بیابان باشد، و دست عمل خلق از وی دور باشد، و سبب عمارت ما در میان نباشد، اگر آب یابد و اگر نیابد، و اگر باران باشد و اگر نباشد، هم چنان تر و تازه و خندان می باشد. در سرمای زمستان، و گرمای تابستان، و در خشک سال، و در نم سال، همه يك رنگ دارد؛ زیرا که تکیه بر پرورش و لطف ایزدی دارد، نه بر دست و کسب این و آن.

هان! ای مردی که در بند او راد، و رکعات، و عبادت خویشی؛ زینهار! دست از مجاهدت باز مداری، و او را در عبادت خویش هم چنان می ورز

که در خون خویش شوی! هم چنان که در کسب دنیا دل در سبب بسته‌ای
و بی سببی هیچ نبینی، در باب دین هم چنین دست از مجاهدت بازمدار که
بی مجاهدت هیچ نیکویی نیابی؛ زیرا که هر که دل در سبب بست هرگز
بی سبب بازو کار نکنند. سر پی خویش نگاه دار! در آن درختان
کوهی، و بز، و میش کوهی، و آهو منگر؛ اگر تو گوسپند، و چهار
پای خویش يك روز سر به صحرا بیرون دهی بی شوان یکی باز نیابی.
و آن گوسپندان کوهی شب و روز در آن دشت و صحرا می گردند،
و پیوسته فربه و قوی! زیرا که ایشان تو کل بر رحمان دارند نه
بر شوان.

اما اگر آن کس که می سبب را بیند، و نفع و ضرر همه از او
داند، هم چنان که آن درخت کوهی؛ که اگر سال خشک باشد، و
اگر تر هیچ زیان ندارد، بلکه چون نم سال باشد شاداب تر باشد.
اما اگر مرد سبب بین يك سبب از کار باز گیرد، بی شك خلل کند؛
و اگر مرد سبب بین خواهد که از سبب ببرد، در دل باید کرد که
رنج بسیار بکشد، آنکه پس از آن مگر او را مسلم گردد که بی
اسبابی زیان ندارد، و بالله العون والتوفیق.

باب بیست و دوم

در

مجاهدت خاصگان که چگونه باید کرد

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی، الجامی، قدس الله روحه العزیز گوید که:

مجاهدت کردن مبارك باشد، ورنج خلق و قهر هوی سخت مفید باشد از بهر دو چیز را: یکی حرمت داشتن فرمان خدای را عزوجل، قوله تعالی: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**؛ و دیگر امید داشتن وعده احسان را، قوله تعالی: **وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**.

چون اصل کار بر این ساخته اند دست از مجاهدت باز نباید داشت: چون روزی که قسمت کرده است دست از کسب بازنداری، بهشت و کار آن جهان که در عمل بسته است و در مجاهدت، دست باز نباید داشت. معاش اغلب خلق همه بر کسب دست خویش ساخته اند؛ از هزار یکی باشد که از گنج خورد، دیگر همه از دست رنج خود خوردند. در جمله مقرر باید بود که حق سبحانه و تعالی کار کند به سبب، و کار کند بی سبب. اگر گویی: همه به کسب ماست، فضل خدای کجا شود؟

واگر گویی: همه به فضل اوست، امر ونهی کجاشود؟ پس هر دورا مقرر می‌باید بود تا مرد مؤمن عارف مخلص باشی، تا هم فایده فضل به تورد، و هم آن فرمان. و چنان باید که بنده بر سر امر ونهی باشد؛ اما اگر باران فضلی در آید، چنان باید که بنگریزد، و در پناه کسب دست خویش و آن دیگران نرود، تا باران فضل وی را آغشته خود بکند، و بداند که بایک ساعت فضل او بنده چندان کارها بکند که همه عمر به دست کسب خویش نتواند کرد.

یک بار ابر سعادت بر آید، و چندان باران فضل فروبارد که عالمی آبادان کند، و چندان سیل‌ها انگیزد که بسیاری چشمه و کاریز بر انگیزد، و چندان نبات‌ها بر وید که جهانی بدان توانگر گردد. اما چندان بی‌باده، و گلیم، و بارانی، از دست خویش بر نیاید دوخت که در زیر آن پنهان باشی و فرا هیچ فضل نبینی، و پیوسته در پناه عمل خویش بمانی!

و هر کس را سخن فضل گفتن مسلم نباشد، و آن باران فضل؛ زیرا که اول باری بدان ایمان باید نه گفتاری بلکه حقیقتی.

و از پناه خیمه، و سرای، و دهلیز، و هر چه ساخته تست بیرون باید آمد، تا آن گاه که یاران فضل به تورد، و منفعت آن بیابی. همه قحط سالی از بی بارانی باشد و همه فراخی‌ها از باران باشد، و هر که از باران فضل بهره ندارد پیوسته در رنج و محنت باشد.

سبب فراخی، و معیشت خلق همه از باران باشد؛ چون آن را منکر باشی آنچه نصیب و طعمه تو باشد به تورد، اما منکر باران بودن که: من آب کاریز و چشمه دارم، نه از عقل و معرفت باشد، این جز راه تقلید مقلدان نباشد، عقل کار باید بست، و در باید اندیشید که:

اگر باران نباشد، هیچ چشمه و کاریز آب ندهد، و مدد آب ایشان همه از باران است، نه از دست کسب این و آن.

در معانی این سخن می نگر! و به سلامت می باش: هرگز از چشمه و کاریز آب بر سر هیچ کوه نرود، اما هیچ کوهی نیست در عالم که آن بلندتر است که نه ابر سعادت و باران فضل برزبر آن است، و همه از سر او فرو بارد و هیچ کاریز و چشمه در هیچ بیابان و وادی فرو نرود؛ اما چون ابر سعادت بر آید، و باران فضل فرا باریدن آید، چه کوه، و چه بیابان، و چه خارستان، و چه گلزار، و چه بلاد مسلمانان، و چه آن کافران، همه را بهره دهد، و آثار آن در کل عالم منتشر گردد، قوله تعالی: فَانظُرُوا إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.

احوال مردم مؤمن هم چنین باشد که: از فضل، و لطف، و وجود، و کرم، و رحمت او خبر دارد، به هیچ چیز دل او مشغول نگردد، و در انتظار فضل او باشد، تا کی بود که ابر سعادت بر آید، و با دلطف فراوزیدن آید، و برق ندامت فرا جستن آید، و رعد محبت فرا غریدن آید، و باران فضل فرا باریدن آید، و نور معرفت فرا رخسیدن آید، و مردم مؤمن عارف مخلص از سر هدایت و شفقت اسلام زبان صدق برکشاید، و آواز در ملکوت افکند که: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمَسْمُومِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ.

چون از این فارغ شود باز همت پرکشاید تا کرد همه بلاد روم، و زنك، و سند، و هند، و ترك، و سقلاب، و عرب، و عجم، و شام و شامات، و مشرق و مغرب بر آید، و پر شفقت بر سر همه خلق عالم بگستراند:

جمله جهودان ، و گبران ، و ترسایان ، و مشرکان ، و کافران را مسلمانی خواهد ؛ منافقان را اخلاص خواهد ، مفسدان را صلاح خواهد ، عاصیان را توبه خواهد ، مطیعان را استقامت خواهد ، مسلمانان را زیادت بر واحسان خواهد . هر نفسی که ازونی در وجود آید درجی باشد دروی چندان گوهر و درر تعبیه باشد که همه توانگر گردند ، و از آن باران فضل او چندان سیلها خیزد که از مشرق تا مغرب می رود ، و نفع می دهد ، و دریا از آن پرمی گردد ، و جمله بر و بحر از آن باران فضل او نصیب می یابند . هرگز از کاریز و چشمه این نفع به حاصل نیاید ، فضل را باری منکر نباید بود ، تا از نفع او بی نصیب نباشی ، که منکر فضل هرگز توانگر نگردد ، تا معلوم باشد !

* * *

فصل : چون حق سبحانه و تعالی در هر چیزی از اسرار ربوبیت چیزی تعبیه کرده است از هر اجناس خلق از هر نوعی که هست : چه در جانوران ، و خداوندان ارواح ، و چه در جمادات ، و چه در نور ، و چه در ظلمت ، و تر و خشک ، و گرم و سرد ، و چه در آسمان ، و چه در زمین ، و افلاک ، و بروج ، و چه در شمس و قمر و کواکب ، و چه در مار و مور و ماهی ، و خزنده ، و مخنده ، و سباع ، و طیور ، و جن و انس ، در هر چه هست در هر یکی از لطف ربانی تعبیه ای است ، و سری است از اسرار حق ، و آن اسرار با خداوندان معنی به زبان حال باز می گوید ،

۱ - این جا در حاشیه نسخه « د » این بیت ملاحظه می شود ،
بنگر به چشم عقل که از عرش تا به فرش در هیچ ذره نیست که سر عجیب نیست

و هرگز مرد مقلد را از آن معنی هیچ بهره نباشد؛ زیرا که مقلد در هر چه نکرد، چون چیزی بدو روی نماید، او را از قول استاد، و پدر و مادر چیزی یاد آید در آن نوع، و از قول ایشان در آن نکرد، و از نفع آن اسرار بی بهره ماند، مگر کسی که چیزی به تقلید از خداوند نظری گرفته باشد، آن که آن تقلید زود به حجت راه نماید، و از تقلید بگذرد، و نظر او صحیح گردد، و از اسرار کارها چیزی بداند؛ دیگر هیچ کس را در این معانی راه نباشد مگر خداوندان نظر را.

و اگر خداوند نظر راغب دنیا باشد، از ده نظر یکی راست و صحیح افتد، و دیگر همه خطا باشد؛ اما اگر خداوند نظر زاهد، و عالم، و عاقل، و متوکل، و متقی، و مفوض، و راضی باشد، در هر چه نکرد او را از آن چیزی روی نماید، و در دل وی نور هدایت ربانی برافروزد، و حکمتی بر زبان وی برود، و عبرتی در چشم وی پیدا آید و سرتی از اسرار که در این معنی یاد کرده آمد چیزی بر وی گشاده گردد، و آن سرخایه و بیچه می کند، تا آن گاه که اغلب اسرار، و معانی چیزها او را کشف گردد.

هر که از آن قوم بدین صفت گردید، ایشان اوتاد ارض باشند و کوه های بین آور، و کنج های دُرَر، و درج های پر جواهر، و معدن خزاین بشر، و مکان سخا وجود، و اماکن جواهر، و معادن کبریت احمر، و امان زمین و زمان، و آسایش جهان و جهانیان، و همه راحت های دو جهانی از وجود ایشان، و بقای عالم در بقای ایشان، و رنج همه جهانیان

برایشان نهاده ، و همه بلاها نصیب ایشان کرده ، (وایشان) را ^۱میخ‌های زمین کرده ^۱ ، هم‌چنان که تا کوه‌ها را میخ زمین نکرد ، زمین آرام نگرفت ، چون کوه‌ها بر روی زمین افکند ، و جهان را به سبب آن بر جای بداشت ، قوله تعالی : **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْنَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَكُمْ سُبُحًا ؟** تا آخر آیت ؛ این همه اسرار است ، و اگر به اسرار این همه مشغول گردیم ، تطویل بسیار افتد ، اما چون از سر تحقیق در یکی نگری ، و آن یکی بدانی که چیست ، دیگر همه بر تو آسان گردد .

اول بدان که ؛ مهد گهواره باشد ، و چند جای خدای عزوجل این زمین را مهد می‌خواند ؛ یکی این جا که می‌گوید : **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْنَادًا ؟** دیگری گوید : **وَمَهْدَتُ لَهُ قَمَاهِدًا** و جای دیگر در باب عیسی صلوات الله علیه می‌گوید : **وَكَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا** . این جهان را مهد خواند ، و در میان مهد کودک بود چنان که از عیسی صلوات الله علیه خبر داد . و هم مهد را و هم کودک را دایه باید ، و نگاه بانی باید ؛ خدای عزوجل این کوه‌ها را بر مثال دایه و نگاه بانی بیافرید ، تا این زمین را و هر چه در او است نگاه بانی ^۲ می‌کند و دایگی .

هم‌چنان که مادر مهربان و دایه مشفق خویشتن را فدای آن کودک کند ، و همه بلاها ، و رنج‌ها بکشد ، تا رنجی بدان نرسد ، و همه چیزها بخورد تا آن کودک را شیر باشد ، و تا او را نیکو پروراند در

۱ - ۱ - : نسخه « ۵ » ندارد .

۲ - در نسخه « ۴ » دایه بانی و نگاه بانی . . .

رنج خویش ننگرد ، و در پرورش و آسایش کودک ننگرد ؛ خدای عزوجل هم چنین این چند هزار کوه های بیخ آور سر به عنان آسمان ، و بیخ به تری^۱ فرو برده (بیافرید) و هر بلا که از آسمان به زمین فرستد ، نخست همه بر کوه ها فرود آید ، و کوه رنج آن بکشد ، و نفع آن به زمین و هر چه در زمین است برساند ، و از هیچ کس هیچ نفع نیوسد^۲ ، و همه را نفع دهد .

دلیل روشن بر این بشنو ، و خرد را کار بند ! تا از بسیاری چیزها باز رهی ؛ و آن دلیل این است که : هرگز هیچ کس به کوه نشود که چیزها به کوه برد ، همه از کوه چیزها آرند ، و هر که درماند به کوه پناه برد ایمن گردد . و کوه همه خلق را نفع دهد چه در تنگی ، و چه در فراخی ، چه در بیم ، و چه در امن ، و چه در غم ، و چه در شادی ، همه را پناه دهد ، و پناه همه خلق کوه باشد ، و ملجأ ضعفاء ، و اقویاء کوه است و تا بر کوه برف ، و باران ، و تگرگ ، و گرما ، و سرما نباشد در زمین و دشت ، و صحرا ، هیچ نباشد . و تا هر یک چندی کانی از اماکن کوه پیدانیاید ، در دست مردمان چه درویش ، و چه توانگر ، زر و سیم فراخ ننگرد .

و هر چه اسباب معیشت خلق است اغلب از کوه خیزد : چه زر سرخ ، و روی ، و برنج ، و آهن ، و مس ، و سرب ، و ارزینر ، و چوب ، و همیشه ، و داروها ، و میوه های ناکشته ، و آب های خوش همه از کوه است .

۱ - ۴ ، تریا

۲ - ۴ ، نپوشد

و هر گوهری که هست همه از کوه است. و کوه از دریا توانگرتر و مفیدتر است؛ زیرا که هر کودکی، و پیرزنی، و پیرمردی، و ضعیفی، از کوه بهره توانند گرفت^۱، و نفع بدیشان رسد، اما از دریا هر کسی نتواند گرفت^۱. و تا کوه رنج برف و باران، و یخ، و ژاله، نکشد دریا خود دریا نگردد^۲، و دریا خود دریا نباشد^۲ و هرگز کوه را از دریا هیچ نفع نباشد، و دریا را از کوه نفع باشد. و هر که در دریا شود از بیم دریا نه رنگ روی ماند، و نه قوت تن ماند، و نه بر جان، و نه بر مال، و نه بر هر چه بازو، و نه بر آنچه نه بازو باشد هیچ تکیه نماید؛ اما آن کوه همه بر بدل این است.

از آن است که اولیای خدای عزوجل را اوتاد الارض خوانند، که ایشان میخ زمین اند، و امان جهانیان اند، و تا خدای عزوجل کوه هارا بر زمین نیوفکند، زمین آرام نگرفت؛ از آن است که آرام جهانیان به اولیای خدای است عزوجل. و هر چه در کوه در است، در اولیای خدای عزوجل در است، و هر چه از کوه بازیابی از ایشان بازیابی. و در ایشان چیزهای دیگر باشد که در کوه نباشد؛ و هر کس که او کوه دوست دارد از ایشان باشد. از آن است که: زاهدان، و پارسایان، و اولیای خدای عزوجل اغلب در کوه باشند، و مسکن خود در کوهها سازند که ایشان هم طبع کوه باشند. آن قوم که در مردم کوهی طعنه زنند، و گویند: این مرد کوهی است! ایشان از کم خردی می گویند. اگر ایشان از فضل کوه، و مردم کوهی خبر داشتندی، چنان سخنان نگفتندی! گرفتیم که هیچی نمی دانند، باری نمی دانند که رسول خدای عزوجل از کوه بود، و او بهترین

۱ - ۱ - از نسخه «م» افتاده است.

۲ - ۲ - از نسخه «م» افتاده است.

همه خلق بود . او از کوه بود ، و هر وقت که درمندی پناه به کوه بردی .
ای کم عقل ! چون در کوه ، و در مردم کوهی طعنه زنی ، در رسول خدای
عزوجل طعنه زده باشی .

و این طعنه در مردم کوهی نهاد شعار جهودان و کبرکان است نه
آن مسلمانان ؛ و چنین ، و مانند این چیزها بسیار است که بیگانگان
در میان خلق افکنده اند ، و به طعنه می گویند . و ایشان بسیار طعنه
زده اند در پیغمبران خدای عزوجل ، و آن هم چنان در میان خلق بمانده
است . و می گویند ، و خود در نه اندیشند تا چه می گویند ؛ و این نیز هم
از آن است که در سر کارها ، و سر سخنان تأمل نکرده اند و نمی کنند ،
تا از اسرار کارها باز مانده اند . و به پوست قناعت کرده اند ، و از مقصود
محبوب مانده اند ، حق سبحانه و تعالی می چنین فرماید : **وَالَّذِينَ
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا .**

گفت آن کسانی که در راه ما جهد کنند بنمائیم ایشان را راه های ما
تا ایشان خردمندی کنند . و آن راهی که شایسته ، و بایسته است ، و راستر
بر گیرند و بر آن بروند . دلیل بر آن که چنین است آن است که راه بیان کرد ،
گفت : **وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۚ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُكُمْ بِه لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .** و رسول ﷺ می گوید :
پیش از شما کسان بودند که راه ها می رفتند ، و همه هلاک شدند ؛ ای
شما که امت منید ! چنان مکنید که هلاک شوید ! و هم رسول ﷺ
می گوید چنان که راویان روایت کرده اند که :

خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ خَطًّا فَقَالَ : هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ وَخَطَّ خَطُّوْطًا

عَنْ يَمِينِ الْخَطِّ وَعَنْ يَسَارِهِ ؛ قَالَ هَذَا سَبِيلٌ ، عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا
شَيْطَانٌ يَدْعُوا إِلَيْهِ ؛ ثُمَّ قَالَا : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَأَتَّبِعُوهُ وَلَا
تَتَّبِعُوا السَّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خطی بکشید، وباران
خوبش را گفت : این خط راه خدای است - یعنی مثال راه خدای است -
عزوجل ، واز چپ وراست آن خط ، خطها نیز بکشید ، وگفت : این
راههایی است که بر سر هر راهی شیطان^۱ ایستاده است شما را بازان
راه می خواند ؛ فکر ! که اجابت مکنید او را ، پس این آیت برایشان
خواند : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ، الایة . آن خط که اول بکشیده
بود ، گفت : این را پس روی^۱ کنید ، وآن راههای دیگر را پس روی^۲
مکنید ، وصیت خدای و رسول شما را این است ، اگر شما هستید از
پرهیزگاران .

چون وصیت خدای عزوجل مر بندگان را این است، ووصیت رسول
مرامت را این است ، لابد در این تفکر و تدبیر و تأمل باید کرد، و کرد
تقلید هر مقلدی نباید گشت ، و به پوست قناعت نباید کرد ، که از پوست
هیچ چیزی نیاید . طبع کیک و گزنده دیگر نباید داشت که همه کرد
پوست کردند، و هر گز دهن ایشان از پوست فراتر نشود، و طعم گوشت

۱ و ۲ - شیخ جام برای مصدر مزید عربی «اتباع» (= اقتفاء) معادل
به جا و سخته‌ای در زبان فارسی جست و جو کرده ، و آن را به صورت ترکیبی :
«پس روی کردن» جای به جای در این کتاب و در آثار دیگر خویش به کار برده است،
اما کاتب نسخه «م» از این معنی بی خبر آن را به صورت «پیش روی کردن»^۱
نوشته است .

نیابند، عقاب طبع باید بود که به اول آهنگ دل کند، تادل یابد هیچی دیگر نخورد، و عقاب طبع باش نامقصود حاصل گردد.

و مجاهدت بیاید کرد و راه بیاید دید، و به نظر صحیح بیاید نگر است، و بیاید دانست، تا از آنچه مقصود است چیزی (به) حاصل آید، و (از) آن معنی که دروی است ترا چیزی روی نماید.

چند گرد پوست گردی؟ از پوست هیچ نیاید! مغز باید تا روغن آید؛ آنکه که مغز باشد تا او را بنرنجانی هم روغن بیرون نیاید، مالش باید داد تا روغن بیرون آید. و چون روغن از پوست جدا خواهی کرد آن را طریقی است، چون نه بر آن طریق روی - و نه چنان کنی که می باید کرد - روغن و قشر^۱ هر دو درهم بماند؛ افزون نماید و لکن روغن یک تا نباشد.

مجاهدت مرد عارف بیناهم چون روغن بیرون کردن مرد عصار باشد که داند که چه می کند: در یک ساعت ده من روغن از پوست بیرون کند؛ کنجاره به جای خویش، و روغن به جای خویش. مردمان دیگر همه در بسیاری کوشند، نه در صفاوت و اخلاص؛ اغلب خلق سر رشته این جاگم کردند که هوی می پرستند و می پندارند که مجاهدت می کنند! شیطان راه مقلدان و قرایان، و راغبان مجتهد همه می زیر و زبر کرده است. مرد مجتهد را می جهد در آن باید تا نقد قیامت راست کند. جهدها^۲ همه در آن است تا مردمان چه پسندند، و در باب ماچه گویند، و بر چه کار ما را بستایند تا ما آن کنیم؛ ما را آن هیچ نگرفته است تا رضای خدا چیست؟! همه جهد ما^۲ در بسیاری است نه در جستِ نجات، و در راست کاری نجات است.

اما بیاید دانست که مجاهدت هر کسی از نوعی دیگر است، و در هر مقامی، و سرایی، که مرد باشد آن جا مجاهدت سودمند باشد. مجاهدت از مردهقان بیاید آموخت: اگر در آن وقت که تخم باید کشت او آب برد، و اگر در آن وقت که می آب باید برد او تخم

۱ - ۴ : غش .

۲ - ۲ : این مطلب از نسخه «م» افتاده است .

کارد هر دو بی برگردد . و اگر در آن وقت که داس برمی باید گرفت او بیل بگیرد ، و اگر در آن وقت که بیل بر باید گرفت او داس بگیرد ، پیوسته بر کار باشد اما در کاروی هیچ فایده ای نباشد ، ورنج بیهوده باشد .
 و مانند این بسیار کسان اند که پیوسته در او را و فضایل گزاردن اند ، و فرایض سربه رود فرومی دهند ! و مردمان ایشان را بدان می ستانید ، و ایشان می پندارند که بر کاری اند : فریضه ناسان^۱ فضایل گزاران اند ، و دستنبویه^۲ شیطان ند . و قومی دیگر اند که می گویند که مامی قهر هوی^۳ می کنیم ، و هوی را تربیت می دهند و آن را مجاهدت نام کرده اند .
 تایی چند از این نوع بردهم تا دوستان ما بدانند ، و از آن حذر کنند :
 بسیار کس بود که روزی چند روزه فضایل بدارد ، و مردمان او را در زبان گیرند که : فلان نیک مردی است که در این گرمای گرم چنین روزه می دارد ! و او شرب ستایش مردمان بیابد ، و آن پیشه گیرد . وزن جوانی دارد که او را بدو حاجت است ؛ هر چند که فراوی گویی که روزه بگشای ! گوید که : من چندین گناه است که روزه نگشاده ام ! مردمان ! مرا چه گویند ؟ البته که روزه نگشاید تا آن زن جوان به فساد در افتد . و او می پندارد که بر کاری است آن هم شاخی است از نهاد شیطان ؛ نگر تا دوستان ما چنین نکنید !
 دیگر قومی باشند که برایشان زکوة فریضه باشد ، و او قرانی ، و شب

۱ - در هر دو نسخه به خطا « فریضه شناسان » نوشته شده است . توضیح آن که در آثار دیگر « احمد جام » از جمله در : مفتاح النجات - باب سوم (در نسخه های ۵ گانه) ، و انس الثائبین - باب ششم (نیز در هر ۵ نسخه) « فریضه ناس » ثبت شده است . « و فریضه ناس فضایل گزار » در تعبیر فقهی بدان کس اطلاق می شود که فرایض و تکلیف واجب شرعی را فراموش کند و فرو گذارد ، و به جای آن به « تطوع » ، و « استحباب » روی آورد و به نوافل پردازد - تصحیح شد .

۲ - م : مسخره .

۳ - د : نفس .

خاستن ، و نماز گزاردن گیرد و چندان فرض و حق ۱ درویشان در گردن وی ! و مردمان او را می گویند : اینت ! پارسا مردی که اوست ! و اونیز بدان رسن فراچاه شود که من مردی پارسام !

دیگری آن است که قرآنی ، و اوراد خواندن پیشه گیرد ، و جامع قرآن برگیرد ، و به دست می دارد ، و بدل قرآن غیبت و بهتان مسلمانان می گوید ، و هر چند فراوی گویی : چنین نباید کرد ، زبان نگاه دار ! گوید : ای مرد ! تاکی گویی ؟ آخر من شب و روز جامع قرآن در دست دارم ؛ و خدای تعالی بدان قدر که من غیبتی بگویم ۲ مرا عقوبتی نخواهد کرد !

دیگری آن است که می دعوی آن کند که : من آسایش مردمان می جویم ، و در آن آسایش جستن هر روزی چند مسلمانان را بیازارد ، و یکی را آسایش ندهد !

و دیگری آن است که می گوید : من نفس را می مالش دهم ، و نفس را خوار کنم ؛ و از این حرام خوار بدان حرام خوار می شود ، و دین خود برباد می دهد که من نفس را می مالش دهم ! و اگر هزار درم و دینار به وی دهی ، هرگز از آن باز نگردد از بس شرب که در آن دارد !

دیگری آن است که شب و روز از نماز به جماعت دست باز دارد ، و به کسب دنیا مشغول گردد ، و مال حرام و شبهه ۳ جمع می کند ، و اگر مسلمانانی را بدو حاجت باشد درمی فرا وی ندهد ۴ که الحمدلله که مسلمانانی را از دست رنج من آسایش بود !

دیگری آن است که چندان رنگ و ناموس برسازد ، و مرقع پوشد ، و سبلیت به سوهان بکند ، و درویشان را بردام بندد ، و چندان مال حرام گرد کند - که چند دینار زکوة بروی فریضه گشته باشد - و هنوز می ستاند ! و می گوید که : من این از بهر درویشان ، وضعفا می ستانم ! و یک تایی نان فرا هیچ کس ندهد ، و اگر درویشی به در سرای وی بگذرد ، و اگر از آن دیه که

۱ - ۵ : خون .

۲ - ۵ : . . . غیبتی بگویم و اگر بازی کنم مرا . . .

۳ - ۴ : حلال .

۴ - ۵ : دهد .

وی در آن جا باشد يك تاي نان به وی دهند ، در خون وی سعی کند ! که چرا من در این ديه بودم ، تو بدین ديه در آمدی ؟ !

دیگری آن است که شهر و ولایت بر خود ، و فرزندان خود قسمت کند که : فلان ديه ، و فلان ولایت از آن تست ؛ نگر ! به دیگر ديه‌ها در نروی که آن فلان است ! و مال مسلمانان هر یکی به نوطلمی ، و نو دامی خود را حلال کرده ، و از سر این اخلاص ، و این اعتقاد ، در مسلمانان ، و در اولیای خدای عزوجل تصرف می کنند ؛ و هر یکی شیطانی ، طریبدی ، و غولی گشته ! و راه دین بر مسلمانان مشوش کرده ، و هر یکی چندان او را داد ، و مجاهدت فرا دست گرفته که گویی زاهدان کوه لبنان باشند .

و قومی روی فرا ایشان داده که ایشان نیک مردانی اند ! و هر کسی را نامی نیکو ! بر نهاده اند : یکی را شیخ الشیوخ ! نام کرده ، یکی را صوفی ! نام کرده ، یکی را درویش ! نام کرده ، یکی را دانشمند ! نام کرده ، یکی را خواجه امام ! نام کرده ، و یکی را زاهد ! نام کرده اند چنین می شنوم که سد چهار هزار کس اند در لشکر سلطان عالم خلدالله ملکه (که) خویشان را زاهدان نام کرده اند : یکی می گوید که : من زاهد فلان امیرم ! دیگری می گوید که : من زاهد فلان خاتون ام ! دیگری می گوید که : من مقری فلان ام ! دیگری می گوید که : من اوتاد ارضم ! دیگری می گوید که : من قطب زمین ام !

ای ناجوان مردان ناخدای ترسان ! شرم ندارید ، و به قیامت ایمان ندارید ؟ که چنین عمل کنید ، و این را مجاهده و قهر هوی نام

کنید! اگر یکی را از ایشان کردن بزنی هرگز از آن برنگردد^۱ از بس شرب هوی که ایشان در آن دارند^۱. اگر قهر هوی کنی به خلاف نفس کاری فزادست گیر! نه به خلاف خدای ورسول. هوی پرستیدن، و آن را مجاهدت و ریاضت نام کردن! و غیبت، و بهتان مسلمانان طاعت نام کردن! و سخن اولیای خدای عزوجل به طعنه و سخریت سنت^۲ نام کردن! و از بدگفت تائبان و پارسایان^۳ نجات جستن، ندانم که یکی بر این سیرت از جهان مسلمان بیرون شود و اگر نه.

مکنید! ای مسلمانان که این همراه شیطان است؛ قومی دست از مجاهدت برداشتند که ما راه تمام برفتم! آن غلط است؛ که راه بر شما تاریک شده است می پندارید که بر راه برسیدید! هر چند مرد تمام تر، مجاهدت او بیشتر. اما هر دو قوم غلط کرده اند: هم این قوم که می گویند^۴ که ماه راه برفتم! و هم آن قوم که می گویند که: چرا^۴ فلان کس نماز فضایل نکند، و روزه فضایل ندارد؟ مردی که راه بر او گشاده کردند چندانی او را فریضه پیش آمد که به فضایل نرسید فضایل گزاردن بسیار از نقصان کار است، و از نابالغی است که هنوز حقیقت کار بندانسته است. نشنوده ای که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید؟

إِنَّ أَشَدَّ الْبَلَاءِ لِلْأَنْبِيَاءِ ، ثُمَّ لِلْأَوْلِيَاءِ ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلْأَمْثَلُ . پس

۱ - ۱ - از نسخه د م ، افتاده است .

۲ - م ، ندارد ،

۳ - ۵ ، تائبان .

۴ - ۴ - از نسخه د ۵ ، افتاده است .

مجاهدت بر نخیزد ، و بلکه زیادت شود .
 اما نه هم چنان که مردمان قرآیان ، و پارسایان به رسم با عامه
 خلق ؛ بلکه بعضی علماء نیز آن مجاهدت خاص بنمایند . هم چنان که
 اولیای خدای عزوجل به چیزی عزیزند که خلق فازان نبینند ، مجاهدت
 ایشان هم چنان است که خلق فازان نبینند . اکثر نظر ایشان ، و سمع
 ایشان ، و خنده و گریستن ایشان ، و نشست و خاست ایشان ، و خوردن
 و خفتن و آشامیدن ایشان ، و بودن ایشان در دنیا ، و جمع و منع ایشان
 هم از روی بینایی است ، و هم عین عبادت است ؛ زیرا که ایشان هر چه
 کنند برای او کنند ، و دیگر مردمان هر چه کنند برای خود کنند .
 هم چنان که از کار خدا تا کار به هوی فرق افتد ، کار اولیای خدای
 که بر بصیرت کنند هم چندان فرق افتد با کار آن کسی ^۱ که کار به تقلید کند .
 یاد کنندگان ^۱ خدای عزوجل دو قومند : قومی آند که خواندن ایشان خدای
 را سبحانه و تعالی ، ^۲ هم چون خواندن فرزند مطمع است که مادر را که
 خواند ^۲ از بهر مصلحت خویش می خواند . و قومی آند که مادر را که خوانند ^۳
 از بهر مادری خوانند که بی مادر فرزند نیاساید ^۳ . و نشان فرزندی که مادر
 را از بهر مصلحت و طعمه خویش می خواند آن باشد که : چون مادر او را پاره ^۴
 و یا میوه ، یا چیزی که می خواهد بدو دهد فرزند بدان چیز مشغول گردد
 و مادر را ، و خواندن مادر را در باقی کند !

۱ - ۱ - ۱ ، نسخه « م » ندارد .

۲ - ۲ - ۲ به جای این مطلب در نسخه « م » چنین آمده است : . . . از

معرفت و رضا ، و قومی آند که ^۱

۳ - ۳ - ۵ ، از بهر آن خوانند که بی مادر قرار نیابند .

۴ - کاتب نسخه « ۵ » در کلمه ندانسته تصرف کرده و آن را به صورت

پاره میوه اکتابت کرده است . برای اطلاع بر معانی گوناگون کلمه به لغت نامه های

معتبر مراجعه شود .

و آن فرزند که مادر را دوست دارد ، اگر مادر از ده گونه میوه پیش وی نهد ، و خواهد که يك چشم زخم از پیش وی فراتر شود ، او دست با باکک و فریاد بر آرد ، و بی مادر آرام نگیرد ؛ اگر صدبار مادر او را بر زمین می زند ، و جفا می گوید ، او دست از دامن مادر رها نکند ، و تا آنکه که مادر او را برنگیرد ، و سینه در دهان وی ننهد آرام نگیرد .

یادکنندگان حق سبحانه و تعالی هم چنین اند : قومی در اوراد ، و رکعات ، و صوم ، و مجاهدت ها آویزند از بهر نجات دوزخ ، و از بهر یافتن بهشت ، و درجات ، و حورعین ، و امثال آن ! و این خود در میان قوم عزیز باشند که فرا طلب آن جهان شده اند ؛ زیرا که اغلب فضایل گزاران ، و ذاکران خدای عزوجل که او رادها دارند ، هم در طلب چاشت ، و شام ، و دستار و پیراهن اند ! و در طلب حرمت ، و حشمت ، و جاه اند ! خود فرا آن جهان راه نیابند !

اما عزیزانی که ایشان را درد محبت گرفته است ، اگر همه نعیم بهشت و درجات آن بر یکی عرضه کنی در هیچ ننگرد ، و جز به رضای :
 حَيُّ الْاَلْبِي لَا يَمُوتُ فَرُو نِيَايِد . هم چون آن فرزندی که مقصود او از مادر خواندن نه میوه بود ، مقصود از خواندن مادر روی به پستان او باز نهادن بود و نواختن مادر . مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن جا گفت : اَللّٰهُمَّ اَكْلًا نِّي
 كِلَاةَ الْوَلِيْدِ .

مادر فرزندی را که دوست دارد به دایه ندهد ، و اگر بدهد شیر خود از وی باز نگیرد ، تا دایه رنج او می کشد ، و مادر شفقت خویش می نماید ، و به لطافت ، و رعایت خود می پروراند ، و بالله العون والتوفيق .

باب بیست و سوم

در :

بیان خوف و رجاء

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی-
الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :
چون فضل ، وجود ، و لطف ، و کرم حق سبحانه و تعالی بر بنده
مؤمن موحّد گناه کار بدین جای گاه باشد - چنین که یاد کردیم - چرا
باید تا مؤمنان عارف موحّد مخلص در کار یکدیگر چنین بد اندیش
باشند ، و چنین بددل ، و بد اعتقاد باشند چه در وعده رحمت ، و چه در وعده
نعمت ، و چه در قسمت روزی ، و چه در خیر ، و چه در شر ، و هر چه او را
می باید در این جهان و در آن جهان به غیر بازنگریستن از بهر چراست ؟
قال رسول الله ﷺ : ظنوا بالْمُؤْمِنِينَ خَيْرًا ؛ اندیشه نیکو ، و ظن
خوب کن که فرمان چنان است .

و وعده چنین داد و گفت : اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيُظَنِّ بِي
مَا شَاءَ ؛ حق سبحانه و تعالی می گوید : من به نزدیک گمان بنده خویشم

هر چه مؤمن مخلص به من کمان برد ، من با او آن کنم . و دیگر می گوید:
 مَنْ ظَنَّ بِي ظَنًّا وَفَيْتَهُ وَمَنْ لَقِينِي بِقِرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَتَهُ لَقِيَتْهُ بِمِثْلِهَا
 مَغْفِرَةً مَالِمْ يَشْرِكُ بِي شَيْئًا ؛ گفت ^۱ : هر که به من گمانی برد ، گمان
 او را وفا کنم ، و هر که با من آید ، او به پری روی زمین گناه دارد ،
 من گناه او بیامرزم تا با من او به چیزی انباز نیارد . اینست ! امیدواری
 که این است .



فصل آخر : برادران و عزیزان ما به حقیقت شناسید که ما این کتاب
 را بر طریقی ^۲ بنیاد ^۳ کرده ایم که بس کسی در این طریقت ^۴ نیست ، و بر
 این روشن نه اند ، لابد بر این انکار کنند ؛ اگر به انکار هر مقلدی شما نیز
 در انکار خواهید آمدن ، گرد این کتاب مگردید ! که انکار آن مردمان دیگر
 ایشان را چندان زیان ندارد که شما را دارد ؛ زیرا که ایشان در اصل همه را
 منکر اند ، اما آن شما ^۵ : نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ باشد . ^۶ هر که از
 بی دردی ، و بی نیازی ، و بی محبتی ^۶ ، این کتاب را بر خواند ، همه به کوی
 داوری فرورود ، و به جز انکار هیچی نرود .

و هیچ خویشتن بین ، و مقلد ، و قرای بی معرفت ، و عابد بی علم ، و مشایخ
 سالوس گر هرگز از این کتاب بر نخواهد خورد . بر خورداری از این
 کتاب مؤمنان ، عارف ، مخلص ، محب ، دردمند ، آلوده کردار ^۷ خویش

-
- ۱-۱- ترجمه پارسی خبر در نسخه «م» نارسا و مضطرب است ،
 و افتادگی هایی دارد .
 ۲-۵ : اصلی .
 ۳-۵ : بنا .
 ۴-۵ : طریق .
 ۵-م : آن آشنا .
 ۶-۶ : از نسخه «م» افتاده است .
 ۷-۵ : گناه .

(راست) هم چنان که آن کودک بی ادب ، جامه دریده ، و در خاک غلتیده و بر خود و بر جامه حدث کرده - که هر که در روی نگرد آب دهن در وی اندارد - و غوغای مگس بروی گرد آمده ، و او بانگ می کند ، و مادر را آوازمی دهد ، و همه خلق در روی می گذرد ، و خیار در روی می اندازد و او طمع از همه بریده : ای مامه ! چه کنم ؟

چون مادر بانگ او بشنود ، و بدو نگرد ، و او را ببیند بدان علامت از آن همه حدث ، و وحشت ، و خاک هیچ باک ندارد ، و او را به شفقت ، و لطف ، و مهر آواز دهد که : جان مادر ! این چیست که کرده ای ؟ فرارود ، و او را از میان آن همه وحشت بر گیرد ، و صد بوسه به روی وی باز دهد ، و جامه اش بشوید ، و رویش بشوید ، و از همه وحشت ها پاک کند . و اگر کسی بروی سرزنش کند ، مادر گوید : مگر شما چنان نبودید که بروی سرزنش می کنید ؟ ! این کتاب چنان کسانی را باید که هیچ کس در ایشان ننگرد ، و او گنده همه خلق باشند ، و دست تهی ، و آلوده گناه ، همه خلق از ایشان اعراض کرده ، بشوینده روزگار ، خجل ، و تشویر زده ورد کرده همه رد گردگان باشند ،^۱ جز به مادر در هیچ چیز التجا و اعتصام او نه^۱ .

روز عیدی مادری فرزند را روی بشست ، و جامه نیکو پوشید ، و سرمه کرد ، و نیل بر کشید ، و هر چه شرط بود بکرد . این کودک از پیش مادر برخاست ، و از سرای بیرون آمد -^۲ راه به گذر آب میان سرای ایشان از زیر آستانه در بیرون می آید^۲ - آن جا بنشست ؛ و از آن

۱-۱-۵ ، جز به ما هیچ التجا و اعتصام نکنند .

۲-۲- در نسخه ۵ ، به جای این عبارت چنین نوشته شده ، و در میان آب

وحشت که دانی که چون باشد برخی بر جامه ، و برخی بر روی ، و برخی بر سر آلود . چنان که قاعدهٔ عید است مردم انبوه بر او گذر می کردند و قومی می گفتند ؛ ای کودک ! این چیست که می کنی ؟ و برخی خیره بر روی می افکندند ! و برخی به چشم ترحم در روی می نگر بستند !

يك بار مادر بیرون آمد ، بنگریست ، کودک را دید که جامه و سروروی در آن وحشت و پلیدی تباہ کرده ؛ گفت : آه ! جان مادر ! مردمان ترا چنین بدیدند ؟ ! او را از آن جا برداشت ، و سروروی او بشت ، و چندان بوسه بر روی او داد که روز عید است ، نباید که مردمان ترا چنین بینند . اندوه مادر همه آن بود که مردمان فرزند مرا بدین حال بدیدند ؛ و مامثل این بسیار می کنیم ، و حق سبحانه و تعالی بامامثل آن که آن مادر کرد بسیار می کند ، و خواهد کرد چنان که :

در خبر می آید که روز قیامت که عید مهین مؤمنان باشد ، و همه خلق روی زمین به يك جا حاضر باشند ، و مؤمنان ، و مطیعان ، و مصلحان امت محمد ﷺ^۱ می آیند با چندان بردا برد . و قومکی باشند از این گناه کاران امت محمد ﷺ^۱ که حق سبحانه و تعالی ایشان را به زینت دین^۲ بیار است در سرای دنیا ، و پیراهن تقوی در ایشان پوشید ، و دستار سنت و جماعت بر سر ایشان نهاد ، و ردای خشوع و خشیت بر دوش ایشان افکند ، و نور معرفت در نهاد ایشان بر افروخت ، و آتش محبت

۱-۱- : نسخهٔ «۵» فاقد این مطلب است .

۲- م : دنیا .

در دل ایشان زد، و پنبه^۱ غفلت از زور^۲ آن فرو کرد، و ایشان در خاک
 دان دنیا همان کردند که آن کودک کرد بازان جامه عیدی که مادر
 دروی پوشید؛ حق سبحانه و تعالی همان کرد و می کند که آن مادر
 کرد بازان کودک، چنان که:

در خبر آمده است که: روز قیامت خدای عزوجل حساب
 بندگان می کند؛ بنده‌ای باشد که روزگارهای خویش تباه کرده
 باشد، و در جریده عمر وی بس نیکویی نباشد. چون او خود نامه
 می خواند، حق سبحانه و تعالی گوید: ای بنده من! نرم خوان! تا کسی
 دیگر نشنود؛ و چون فرا چیزی رسد که نیک باشد، گوید:

آواز بردار! تا مردمان بشنوند که من پیش ندا به ملکوت در
 داده‌ام، و بر زبان محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بشمار^۳ رسانیده‌ام که: **اللَّهُ أَرْحَمُ رِجَالِهِ**
الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بِوَالِدَيْهَا؛ چون سر پوشیده‌ای همه عیب
 فرزند خویش ببوشاند، و نخواهد که کسی را چشم بر ستر^۴ و عشرات
 وی افتد، ارحم الراحمین، واکرم الاکرمین با کمال لطف، وجود،
 و فضل خویش کی رو ایدارد که مؤمن مخلص موحد عارف در میان
 وحشت گناه و معصیت او را بر سر خلق باز نپوشد، و ستر خود از وی
 بر گیرد؟ بازان که می گوید: «من بر آن بنده مؤمن رحیم تر و مشفق^۵ تر
 از آن مادر مهربان بر آن فرزند عزیز خویش».

۱-۵: جبه.

۲-۴: روز. ۵: زبر - تصحیح شد

۳-۵: شر. (شرم؟) ۴: سر.

۴-۵: بازگیرد.

۵-۴: شفیق.

درخبر است که دربنی اسرائیل مردی بود گناه بسیار ازوی در
در وجود آمده بود؛ آن مرد پیغمبر آن زمانه را گفت: گناه کرده‌ام؛
چه باشد که مرا شفیع باشی؟ و خدای را عزوجل بگویی تا مرا بیامرزد؛
آن پیغمبر آن سخن را باحق سبحانه و تعالی بگفت. گفت: بگوی
اورا که بیامرزیدم، گوی نیز مکن! بار دیگر در گناه افتاد؛ دیگر
باره پیش آن پیغمبر آمد و گفت: بار دیگر در گناه افتادم، خدای را
عزوجل بگویی تا مرا بیامرزد. دیگر باره بگفت، خدای عزوجل گفت:
بیامرزیدم، گوی دیگر نیز مکن!

بار دیگر کرده بیامد و گفت: دیگر باره در گناه افتادم، بگویی
تا بیامرزد! هم چنین تا هفتاد بار می آمد، و می گفت، و آن پیغمبر می گفت، و
خدای عزوجل می آمرزید، تا آن گاه که این مرد گناه کار را شرم آمد از
این پیغمبر، گفت: چه کنم؟ چون دیگر باره گناه کرده آمد،
خود به صحرا بیرون آمد و گفت: ای بار خدای! شرم می دارم که
نیز عذر خواهم، و گناه کرده می آید، و هفتاد بار هم در این گناه
افتادم، و نیز خواهم افتاد؛ تا عمر باشد هم این خواهم کرد که پیشه
من این است! ندایی شنید که: چون پیشه تو گناه کردن است، و پیشه
من گناه آمرزیدن است، و چون تو از پیشه خود توبه نمی کنی، من
باخدایی خود - که پیشه من غفاری، و رحیمی، و کریمی، و ستاری
است - کی روا دارم که پیشه خویش بگذارم؟! تو گناه می کنی، و می
کنی؛ و من می آمرزم، و می آمرزم، و می آمرزم.

از چنین خداوندی باچندین کرم روی نومیدی نیست ، و عدل و سیاست او نیز بسیار است ؛ روی ایمنی نیست : از عدل او بر حذر می باید بود ، و به رحمت او امید می باید داشت ، و فرمان او را مطیع می باید بود ، و به جای می باید آوزد ، و از هر چه نهی کرده است پرهیز می باید کرد ، و بر گناه دلیری نباید کرد که بر گناه دلیری کردن شوم باشد ؛ نباید که مر کب فرمان به سر در آید ، و تخت بخت 'نگون سار گردد ، و خاسر روزگار خویش کردی .

و اگر از عنان آسمان تا به کیمخت زمین گناه داری ؛ چون می دانی که بد می کنی ، و دوستان او را دوست داری ، و دشمنان او را دشمن داری ، خدای عزوجل همه را پیامرزد ، و بر تو و بر ما رحمت کند ، ان شاء الله تعالی و بالله العون والتوفیق .

[در این جا کتابت متن مقابله شده و مصحح کتاب : « روضه المذنبین و جنة المشتاقین » به پایان رسید . به تاریخ دوشنبه یازدهم فروردین ماه ۱۳۵۴ خورشیدی ، مطابق با هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۹۵ از هجرت نبوی مصادف با سالروز میلاد پیامبر اسلام ﷺ و ولادت امام همام حضرت صادق علیه السلام ، و موافق باسی و یکم از ماه مارس سال ۱۹۷۵ مسیحی .]

فہرست آیہ ہامی شریف قرآنی

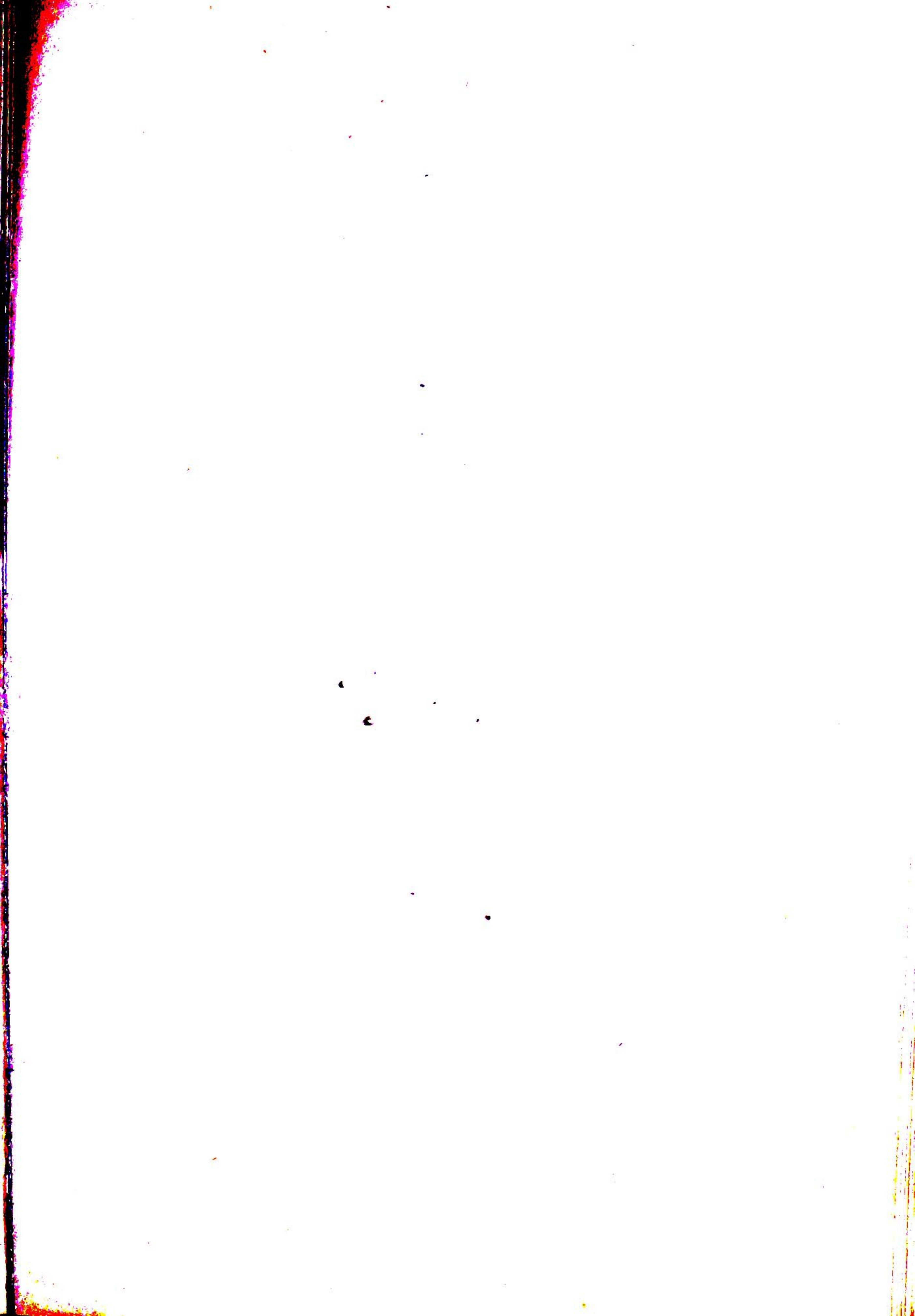
کہ در این متن بہ نسبت بدینہا استشاد شدہ
بادکر: نام شہرت سورہ، شمارہ سورہ، و شمارہ آیہ

مُتَخَرِّجُ از

«قرآن مجید» و مطابقتہ با: نجوم لفرقان فی اطراف القرآن

بر اساس:

کشف الآیات: گوستا و فلوگل



فهرست آیات

ص ۱۰	س ۴	:	قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله - « الزمر » ۴۹ - ۵۴
ص ۱۴	س ۲۰	:	لا تقنطوا من رحمة الله - « الزمر » ۴۹ - ۵۴
ص ۱۶	س ۹	:	افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه - « الزمر » ۴۹ - ۲۳
ص ۱۶	س ۱۶	:	الم نشرح لك صدرك - « الانشراح » ۹۴ - ۱
ص ۱۷	س ۷	:	ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء - « المائدة » ۵ - ۵۹
ص ۱۷	س ۷	:	یضل من یشاء ویهدی من یشاء - « الفاطر » (الملائكة) ۳۵ - ۹
ص ۱۷	س ۸	:	و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور - « النور » ۲۴ - ۴۰
ص ۱۷	س ۹	:	[من یهد الله فلا مضل له و من یضل فلا هادی له] بی گمان از خطاهای فاحش کاتبان نسخه های کتاب است که ظاهراً با اعتماد بر حافظه خویش بی مراجعه به مصحف عزیز مرتکب چنین سهوی شده اند؛ زیرا بدین صورت آیتی در محکم کریم ثبت نشده است . چرا؛ قریب به همین معنی لکن در عباراتی دیگر،

- در سوره های : الاعراف (آیه ١٧٧) ، و الاسراء
 (آیه ٩٩) ، و الکهف (آیه ١٦) دیده می شود .
 ص ٢٠ س ١٧ : ليس كمثلہ شیء و هو السميع البصير - «الشوری»
 ٩ - ٤٢
- ص ٢١ س ١٣ : مصدق الذي بين يديه - « الانعام » ٩٢ - ٦
 ص ٢١ س ١٨ : ولكن البر من آمن بالله و اليوم الاخر و الملائكة
 و الكتاب و النبيين - « البقرة » ١٧٢ - ٢
- ص ٢٧ س ١٢ : ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار - « النساء »
 ١٤٤ - ٤
- ص ٢٧ س ١٦ : ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا -
 « النساء » ٩٦ - ٤
- ص ٢٧ س ٢١ : و توبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون - « النور »
 ٣١ - ٢٤
- ص ٢٨ س ١٩ : والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
 الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين
 آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم - « الحشر » ٥٩ - ١٠
- ص ٢٩ س ٧ : الا تنصروه فقد نصره الله اذا خرجہ الذين كفروا ثانی
 اثنین اذهما فی الغار - « التوبة » ٩ - ٤٠
- ص ٢٩ س ٨ : يا ايها النبي حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين -
 « الايفال » ٨ - ٦٥
- ص ٢٩ س ١٠ : أمن هو قانت آناء الليل ساجداً وقائماً - « الزمر »
 ١٢ - ٣٩
- ص ٢٩ س ١٠ : انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا - « المائدة »
 ٥ - ٦٠
- ص ٢٩ س ١١ : و السابقون السابقون اولئك المقربون - « الواقعة »
 ٥٦ - ١٠ و ١١
- ص ٢٩ س ١٢ : و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار و الذين

- اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه - « التوبة »
 ۹ - ۱۰۱
- ص ۳۰ س ۸ : وله المثل الاعلی - « الروم » ۳۰ - ۲۶
- ص ۳۰ س ۱۵ : ليس كمثلہ شیء وهو السميع البصیر « الشوری » ۴۲ - ۹
- ص ۳۰ س ۱۶ : وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة - « القيمة »
 ۲۳ و ۲۲ - ۷۵
- ص ۳۰ س ۲۰ : لا یكلف الله نفساً الا وسعها - « البقرة » ۲ - ۲۸۶
- ص ۳۱ س ۸ : یریدون ان یدلوا کلام الله - « الفتح » ۴۸ - ۱۵
- ص ۳۱ س ۹ : فأجره حتی یسمع کلام الله - « التوبة » ۹ - ۶
- ص ۳۱ س ۹ : و کلم الله موسی تکلیماً - « النساء » ۴ - ۱۶۲
- ص ۳۱ س ۱۶ : ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء - « النساء » ۴ - ۵۱
- ص ۳۲ س ۱۴ : فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا - « آل عمران » ۳ - ۵
- ص ۳۲ س ۲۰ : خلقت یدی - « ص » ۳۸ - ۷۵
- ص ۳۲ س ۲۰ : و جاء ربك - « الفجر » ۸۹ - ۲۳
- ص ۳۲ س ۲۰ : الرحمن علی العرش استوی - « طه » ۲۰ - ۴
- ص ۳۲ س ۲۱ : و ان من شیء الا یسبح بحمده - « الاسراء » ۱۷ - ۴۶
- ص ۳۲ س ۲۱ : والله یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرها - « الرعد » ۱۳ - ۱۶
- ص ۳۴ س ۶ : الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوكب دری یوقد من شجرة مباركة زیتونة لاشرقية ولا غربية یكاد زیتها یضیء ولو تمسسه نار نور علی نور یهدی الله

لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس والله بكل

شيء عليم - « النور » ٢٤ - ٣٥

ص ٣٥ س ٢ : ولو تمسسه نار نور على نور - « النور » ٢٤ - ٣٥

ص ٤١ س ١٤ : قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من

دون الناس فيمنوا الموت ان كنتم صادقين - « الجمعة »

٤٢ - ٤

ص ٣٥ س ٤ : و من يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله

غفوراً رحيماً - « النساء » ٤ - ١١٠

ص ٤٥ س ١٩ : الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها

ثابت و فرعها فى السماء . تؤتى أكلها كل حين باذن

ربها و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون -

« الحجر » ١٤ - ٢٩ و ٣٠

ص ٤٤ س ٤ : قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن

تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً - « الكهف »

١٨ - ١٠٩

ص ٤٤ س ٧ : ولو ان ما فى الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من

بعده سبعة ابحر ما نفذت كلمات الله ان الله عزيز حكيم -

« لقمان » ٣١ - ٢٤

ص ٤٤ س ١٤ : قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد

فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك

بعبادة ربه احداً - « الكهف » ١٨ - ١١٠

ص ٤٤ س ٢١ : ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار - « النساء »

٤ - ٩٤

ص ٤٧ س ١٨ : مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله

ذهب الله بنورهم وتركهم فى ظلمات لا يبصرون . صم

بكم عمى فهم لا يرجعون - « البقرة » ٢ - ١٦ و ١٧

- ص ۴۸ س ۱۶ : انظرونا نقبیس من نورکم قبل ارجعوا ورائکم
« الحديد » ۵۷ - ۱۳
- ص ۴۸ س ۱۷ : يوم تبيض وجوه وتسود وجوه . . . « آل عمران »
۱۰۲ - ۳
- ص ۵۰ س ۴ : ... الحی الذی لا يموت . . . « الفرقان » ۲۰ - ۶۰
- ص ۵۱ س ۱۳ : ومن يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً
رحيماً - « النساء » ۴ - ۱۱۰
- ص ۵۲ س ۴ : . . . و كان بالمؤمنين رحيماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۴۲
- ص ۵۳ س ۵ : . . . يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر . . .
« البقرة » ۲ - ۱۸۱
- ص ۵۳ س ۱۲ : . . . و كان بالمؤمنين رحيماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۴۲
- ص ۵۹ س ۷ : ومن يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً
رحيماً - « النساء » ۴ - ۱۱۰
- ص ۵۹ س ۸ : قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من
رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً . . . « الزمر »
۳۹ - ۵۴
- ص ۵۹ س ۱۰ : انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم
يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله
عليماً حكيماً - « النساء » ۴ - ۲۱
- ص ۵۹ س ۱۲ : و توبوا الى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلكم تفلحون -
« النور » ۲۴ - ۳۱
- ص ۵۹ س ۱۳ : . . . توبوا الى الله توبة نصوحاً . . . « التحريم »
۶۶ - ۸
- ص ۵۹ س ۱۳ : . . . ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين -
« البقرة » ۲ - ۲۲۲
- ص ۵۹ س ۱۴ : . . . ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون - « الحجرات »
۴۹ - ۱۱

- ص ٥٩ س ١٥ : و الذين اذا فعلوا قاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله
فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب الا الله ... -
« آل عمران » ٣ - ١٢٩
- ص ٦٠ س ١ : الامن تاب و آمن وعمل صالحاً فاولئك يبذل الله سيئاتهم
حسنات ... - « الفرقان » ٢٥ - ٧٠
- ص ٦١ س ١ : ... و من يخرج من بيته مهاجراً الى الله و رسوله ثم
يدركه الموت فقد وقع اجره الى الله ... - « النساء »
١٠١ - ٤
- ص ٦١ س ١١ : ... والراسخون في العلم ... « آل عمران » ٣ - ٥
- ص ٦٣ س ١ : و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار - « البقرة » ٢ - ١٩٧
- ص ٦٣ س ٢٠ : فاثابهم الله بما قالوا جنات تجري من تحتها الأنهار ... -
« المائدة » ٥ - ٨٨
- ص ٦٤ س ١٠ : و من الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان
به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والآخرة ... -
« الحج » ٢٢ - ١١
- ص ٦٦ س ٢ : ... و قليل من عبادي الشكور - « سباء » ٣٤ - ١٢
- ص ٦٦ س ١١ : ثم ان ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من
بعد ذلك و اصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم -
« النحل » ١٦ - ١٢٠
- ص ٦٦ س ١٣ : و آتيناها في الدنيا حسنة و انه في الآخرة لمن الصالحين -
« النحل » ١٦ - ١٢٣
- ص ٦٧ س ٥ : ... فاولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات ... -
« الفرقان » ٢٥ - ٧٠
- ص ٦٧ س ٢١ : ... ان الله يحب التوابين ... - « البقرة » ٢ - ٢٢٢
- ص ٧٠ س ٧ : ... خلقت يدي ... - « ص » ٣٨ - ٧٥
- ص ٧٠ س ٩ : ... والله العزة و لرسوله ولكن المنافقين لا يعلمون -
« المنافقين » ٦٣ - ٨

ص ۷۰	س ۱۰	: ... خلقت یدی . . . «ص» ۷۵-۳۸
ص ۷۰	س ۱۳	: رب ادنی کیف تحى الموتى . . . «البقرة» ۲-۲۶۲
ص ۷۱	س ۲	: ... او لم تومن قال بلى ولكن ليطمئن قلبى - ۲-۲۶۲
ص ۷۱	س ۸	: ... خلقت یدی . . . «ص» ۷۵-۳۸
ص ۷۲	س ۳	: ... ولكن المنافقين لا يعلمون - «المنافقين» ۶۳-۸
ص ۷۲	س ۶	: ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون - «الانبياء» ۲۱-۱۰۱
ص ۷۴	س ۸	: ... لعمرک . . . «الحجر» ۱۵-۷۲
ص ۷۴	س ۱۷	: ... وصورکم فاحسن صورکم... «المؤمن» ۴۰-۶۶
ص ۷۴	س ۱۷	: والتين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الامين لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم - «التين» ۹۵-۱، ۲، ۳، ۴
ص ۷۴	س ۱۹	: ولقد کرنا بنى آدم و حملناهم فى البر و البحر . . . - «الاسراء» ۱۷-۷۲
ص ۷۵	س ۴	: ... قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدرس لك قال انى اعلم ما لا تعلمون - «البقرة» ۲-۲۸
ص ۷۵	س ۶	: ولقد کرنا بنى آدم . . . «الاسراء» ۱۷-۷۲
ص ۷۵	س ۱۲	: ... خلقت یدی . . . «ص» ۷۵-۳۸
ص ۷۶	س ۱۰	: ان ابنک سرق و ما شهدنا الا بما علمنا و ما كنا للغيب حافظين - «يوسف» ۱۲-۸۱
ص ۷۷	س ۴	: انى اعلم ما لا تعلمون - «البقرة» ۲-۲۸
ص ۷۷	س ۸	: ... اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدرس لك قال انى اعلم ما لا تعلمون - «البقرة» ۲-۲۸
ص ۷۷	س ۱۷	: ... خلقت یدی . . . «ص» ۷۵-۳۸
ص ۷۸	س ۵	: ... اولئک هم خير البرية - «البينة» ۹۸-۶
ص ۷۸	س ۶	: ... اولئک هم شر البرية - «البينة» ۹۸-۵

ص ٢٨	س ٩	: ... خلقت يدي ... «ص» ٢٨-٧٥
ص ٢٨	س ١١	: ... خلقت يدي ... «ص» ٢٨-٧٥
ص ٢٨	س ١٢	: ... انا ربكم الاعلى - «النازعات» ٢٤-٧٩
ص ٨٣	س ١٦	: ... هباء منثوراً - «الفرقان» ٢٥-٢٥
ص ٨٣	س ١٩	: ... فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات ... «الفرقان»
		٢٥-٧٠
ص ٨٤	س ١٥	: ... تبت اليك و انا اول المؤمنين - «الاعراف»
		٧-١٤٠
ص ٨٨	س ٩	: ... فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات ... «الفرقان»
		٢٥-٧٠
ص ٨٩	س ٥	: ... فتبارك الله احسن الخالقين . «المؤمنين» ٢٣-١٤
ص ٨٩	س ٩	: والنازعات ... ١-٧٩
ص ٨٩	س ١٠	: فقال انا ربكم الاعلى - «النازعات» ٢٤-٧٩
ص ٩١	س ١٥	: ومن الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الاخر وما هم بمؤمنين - «البقرة» ٢٤-٧
ص ٩٥	س ١	: ... ان الله يحب التوابين ... «التحريم» ٦٦-٨
ص ٩٥	س ١٢	: و انى لغفار لمن تاب ... «طه» ٢٠-٨٤
ص ٩٥	س ١٣	: ... ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين - «التحريم» ٦٦-٨
ص ٩٦	س ١	: ... فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون - «المؤمنين»
		٢٣-١٠٣
ص ٩٦	س ٢	: ... ان اكرمكم عند الله اتقاكم - «الحجرات» ١٣-٤٩
ص ٩٦	س ٦	: ... و اعتصموا بالله هو موليكم فنعم المولى و نعم النصير - «الحج» ٢٢-٧٨
ص ٩٦	س ١٦	: ... و افوض امرى الى الله ... «المؤمن» ٤٠-٤٧
ص ٩٦	س ١٧	: و توكل على الحى الذى لا يموت ... «الفرقان»
		٢٥-٦٠
ص ٩٦	س ١٧	: ... اسلمت لرب العالمين - «البقرة» ٢-١٢٥

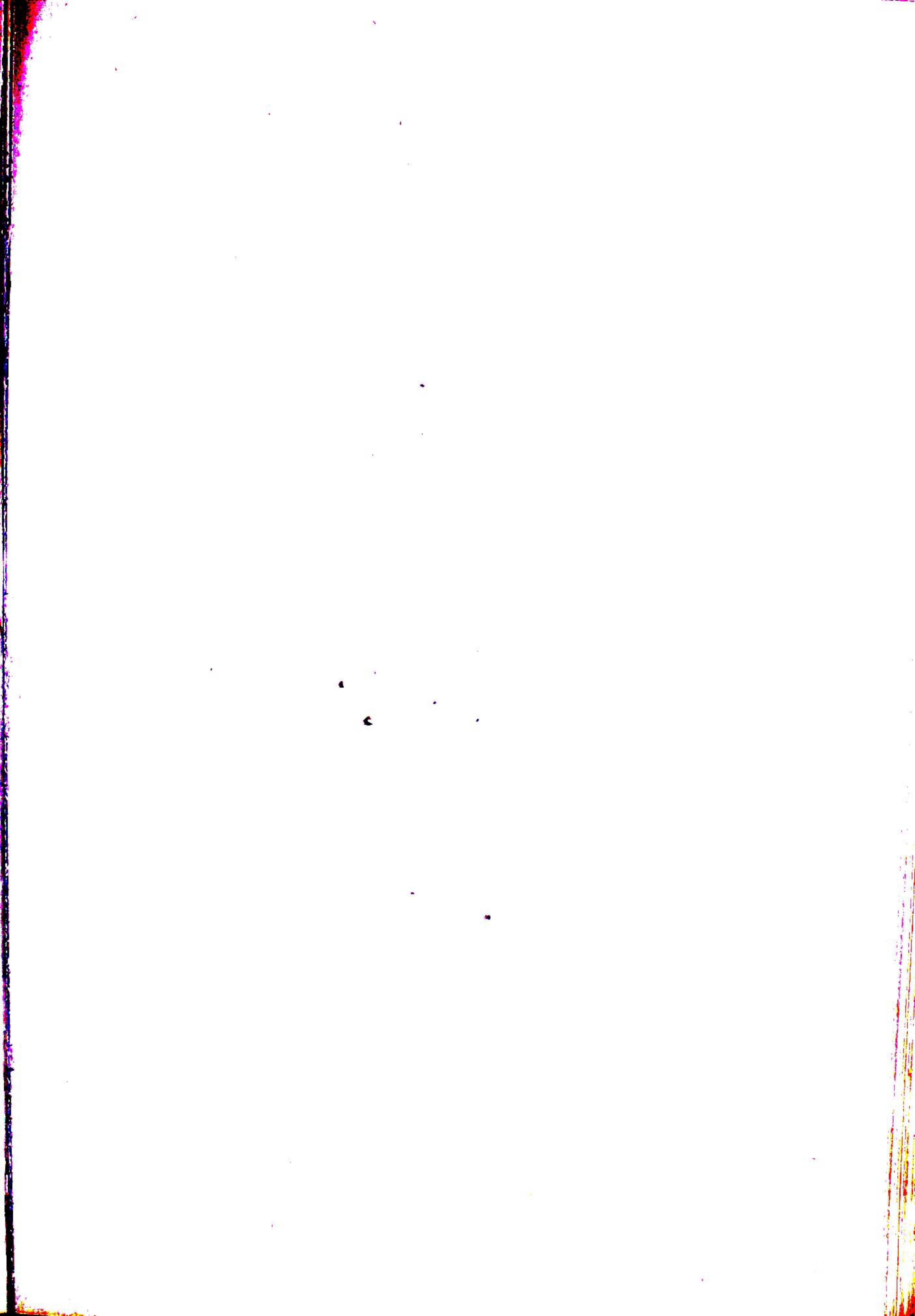
- ص ۹۷ س ۱ : ... ولذكر الله اكبر ... «العنكبوت» ، ۲۹ - ۴۴
- ص ۹۸ س ۱۰ : ... فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون - «النحل» ، ۱۶-۱۱۳
- ص ۹۸ س ۱۱ : هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً - «الدهر» ، ۷۶- ۱
- ص ۹۸ س ۱۲ : ... اما شاكرأ و اما كفورأ - «الدهر» ، ۷۶- ۳
- ص ۱۰۰ س ۷ : ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين - «المؤمنين» ، ۲۳- ۱۲
- ص ۱۰۰ س ۸ : ... فتبارك الله احسن الخالقين - «المؤمنين» ، ۲۳- ۱۴
- ص ۱۰۴ س ۶ : ... وقليل من عبادى الشكور - «سباء» ، ۳۴- ۱۲
- ص ۱۰۵ س ۲ : ... لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد - «ابراهيم» ، ۱۴- ۷
- ص ۱۰۶ س ۱۲ : ... الذى اعطى كل شىء خلقه ثم هدى - «طه» ، ۲۰- ۵۲
- ص ۱۰۷ س ۱۵ : ... وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ... - «الحجر» ، ۱۴- ۳۷
- ص ۱۰۹ س ۱۶ : وقالوا الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور - «الملائكة» ، ۳۵- ۳۱
- ص ۱۰۹ س ۱۷ : الذى اهلنا دار المقامة من فضله - «الملائكة» ، ۳۵- ۳۲
- ص ۱۱۵ س ۷ : الله ولى الذين آمنوا ... - «البقرة» ، ۲- ۲۵۸
- ص ۱۱۵ س ۱۷ : الله ولى الذين آمنوا ... - «البقرة» ، ۲- ۲۵۸
- ص ۱۱۶ س ۸ : ... ان الله مولاكم نعم المولى و نعم النصير - «الانفال» ، ۸- ۴۱
- ص ۱۱۶ س ۱۰ : ... فان آنستم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم ... - «النساء» ، ۴- ۵
- ص ۱۱۹ س ۵ : ... فجعلناه هباء منثوراً - «الفرقان» ، ۲۵- ۲۵
- ص ۱۲۰ س ۱۷ : ... انى لاجدريح يوسف ... «يوسف» ، ۱۲- ۹۴

- ص ١٢١ س ١ : ... انى اعلم مالا تعلمون - «البقرة» ٢-٢٨
- ص ١٢١ س ١٠ : ... خلقت يدي ... «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٢١ س ١١ : ولقد كرمتنا بنى آدم ... «الاسراء» ١٧-٧٢
- ص ١٢٢ س ١٠ : ... خلقت يدي ... «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٢٢ س ١١ : ... قال انا ربكم الاعلى - «النازعات» ٧٩-٢٤
- ص ١٢٢ س ١٢ : ... ما علمت لكم من اله غيرى ... «القصص»
- ٣٨ - ٢٨
- ص ١٢٣ س ١ : ... خلقت يدي ... «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٢٣ س ٢ : ... انا ربكم الاعلى - «النازعات» ٧٩-٢٤
- ص ١٢٩ س ٤ : ... بلى ... «الاعراف» ٧-١٧١
- ص ١٢٩ س ٥ : ... الست بربكم - «الاعراف» ٧-١٧١
- ص ١٣٣ س ١٢ : شهد الله انه لا اله الا هو - «آل عمران» ٣-١٦
- ص ١٣٥ س ١٤ : ... قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء
و نحن نسبح بحمده و نقديس لك؟ - «البقرة» ٢-٢٨
- ص ١٣٥ س ١٦ : ... قال انى أعلم مالا تعلمون - «البقرة» ٢-٢٨
- ص ١٣٦ س ٦ : ... خلقت يدي - «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٣٦ س ١٢ : ... هباء منثوراً - «الفرقان» ٢٥-٢٥
- ص ١٣٧ س ١ : ... فعصى آدم ربه فغوى - «طه» ٢٠-١١٩
- ص ١٣٧ س ٩ : انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ... «المائدة»
- ٣٧ - ٥
- ص ١٣٩ س ١١ : ... أنا خير منه ... «ص» ٣٨-٧٧
- ص ١٣٩ س ١١ : و ان عليك لعنتى الى يوم الدين - «ص» ٣٨-٧٩
- ص ١٣٩ س ٢١ : فوسوس اليه الشيطان ... «طه» ٢٠-١١٨
- ص ١٣٩ س ٢١ : ... فنى ولم نجد له عزماً «طه» ٢٠-١١٤
- ص ١٤٠ س ١ : ... فوكره موسى فقضى عليه قال هذا من عمل الشيطان....
- «القصص» ٢٨ - ١٤

- ص ۱۴۰ س ۲ : ... نزع الشيطان بيني و بين اخوتي ... - « يوسف »
 ۱۲ - ۱۰۱
- ص ۱۴۰ س ۳ : من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور
 الناس من الجنة والناس - « الناس » ۱۱۴ - ۴ ، ۵ ، ۶
- ص ۱۴۰ س ۱۴ : ... سبقت لهم منا الحسنی ... - « الانبياء » ۲۱ - ۱۰۱
- ص ۱۴۰ س ۱۵ : ... و كان بالمؤمنين رحيماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۴۲
- ص ۱۴۰ س ۱۵ : كنتم خير أمة أخرجت للناس... - « آل عمران » ۳ - ۱۰۶
- ص ۱۴۰ س ۱۶ : ... يحبهم ويحبونه ... - « المائدة » ۵ - ۵۹
- ص ۱۴۰ س ۱۷ : ... اولئك هم خير البرية - « البينة » ۹۸ - ۶
- ص ۱۴۰ س ۱۷ : ... رضى الله عنهم ورضوا عنه... - « المائدة » ۵ - ۱۱۹
- ص ۱۴۳ س ۱۱ : ان الله اشترى من المؤمنين ... - « التوبة » ۹ - ۱۱۲
- ص ۱۴۳ س ۱۲ : ... انه كان ظلوماً جهولاً - « الاحزاب » ۳۳ - ۷۲
- ص ۱۴۵ س ۱۱ : ولواننا انزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا
 عليهم كل شيء قبل ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله
 ولكن اكثرهم يجهلون - « الانعام » ۶ - ۱۱۱
- ص ۱۴۵ س ۱۳ : ما اصاب من مصيبة في الارض ولا في انفسكم الا في
 كتاب من قبل ان نبراهما ان ذلك على الله يسير -
 « الحديد » ۲۲ - ۵۷
- ص ۱۵۱ س ۱ : ... فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين -
 « البقرة » ۲ - ۸۳
- ص ۱۵۴ س ۲۰ : يولج الليل في النهار و يولج النهار في الليل - « الحج »
 ۲۲ - ۶۰ « لقمان » ۳۱ - ۲۸ . « الملائكة » ۳۵ - ۱۴ .
 « الحديد » ۵۷ - ۶
- ص ۱۵۶ س ۳ : ... هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله
 وما زادهم الا ايماناً و تسليماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۲۲
- ص ۱۵۶ س ۵ : ... ما وعدنا الله و رسوله الا غروراً - « الاحزاب »

- ص ١٥٧ س ١١ : التائبون العابدون . . . « التوبة » ٩ - ١١٣
- ص ١٥٧ س ١٥ : ... ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين - « البقرة »
- ٢٢٢ - ٢
- ص ١٥٨ س ١ : وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحاً و آخر سيئاً عسى الله أن يتوب عليهم ان الله غفور رحيم - « التوبة » ٩ - ١٠٣
- ص ١٥٨ س ١٥ : ولقد اخترناهم على علم على العالمين . و آتيناهم من الايات ما فيه بلاء مبين . « الدخان » ٤٤ - ٣١ ، ٣٢
- ص ١٥٩ س ١١ : قال ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين - « الاعراف » ٧ - ٢٢
- ص ١٦١ س ٥ : ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية - « البينة » ٩٨ - ٦
- ص ١٦١ س ٦ : رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشى ربه - « المائدة » ٥ - ١١٩
- ص ١٦٤ س ٣ : ... هباء منثوراً - « الفرقان » ٢٥ - ٢٥
- ص ١٦٤ س ١٢ : و لسوف يعطيك ربك فترضى - « الضحى » ٩٣ - ٥
- ص ١٦٩ س ٩ : انما قولنا لشيء اذا اردناه أن نقول له كن فيكون - « النحل » ١٦ - ٤٢
- ص ١٧٢ س ١٢ : لاخير في كثير من نجواهم الا من أمر بصدقة أو معروف أو اصلاح بين الناس . . . « النساء » ٤ - ١١٤
- ص ١٧٣ س ٢ : ... فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات ... - « الفرقان »
- ٧٠ - ٢٥
- ص ١٧٥ س ١٠ : اذ تبرء الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب - « البقرة » ٢ - ١٦١
- ص ١٨٠ س ١٤ : كلا ان الانسان ليطغى . أن رآه استغنى - « العلق »
- ٧٠٦ - ٩٦

آیه‌های شریف قرآنی	۲۴۱
ص ۱۸۱ س ۶ :	ألم نخلقكم من ماء مهين . فجعلناه في قرار مكين . الى قدر معلوم . فقد رنا فنعم القادرون - « المرسلات » ۷۷ - ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳
ص ۱۸۳ س ۵ :	ولا تقولن لشيء انى فاعل ذلك غداً الا أن يشاء الله - « الكهف » ۱۸ - ۲۳
ص ۱۸۴ س ۱۱ :	ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين . . . - « الاسراء » ۱۷ - ۲۹
ص ۱۸۴ س ۱۲ :	. . . اولئك كالانعام بل هم أضل . . . - « الاعراف » ۷ - ۱۷۸
ص ۱۸۴ س ۱۴ :	. . . فمثله كمثل الكلب . . . - « الاعراف » ۷ - ۱۷۵
ص ۱۸۴ س ۱۴ :	[توضیح] تمامت آیه چنین است : كلا ان كتاب الابرار لفي عليين (سورة : المطففين - آیه ۱۸)
ص ۱۸۵ س ۳ :	. . . ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي . . . - « يوسف » ۱۲ - ۵۳
ص ۱۸۵ س ۳ :	ولا أقسم بالنفس اللوامة - « القيامة » ۷۵ - ۲
ص ۱۸۵ س ۴ :	يا أيتها النفس المطمئنة . ارجعي الى ربك راضية راضية - « الفجر » ۸۹ - ۲۷ ، ۲۸
ص ۱۸۵ س ۶ :	علمت نفس ما قدمت و أخرت - « الانفطار » ۸۲ - ۵
ص ۱۹۴ س ۷ :	ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين . ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم - « آل عمران » ۳ - ۳۰
ص ۱۹۵ س ۱ :	. . . لمن الملك . . . - « المؤمن » ۴۰ - ۱۶
ص ۱۹۵ س ۵ :	وأن هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا لسبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون - « الانعام » ۶ - ۱۵۴
ص ۱۹۷ س ۵ :	. . . وجعلنا من الماء كل شيء حي . . . - « الانبياء » ۲۱ - ۳۱



احادیث

ص ۸ س ۱۱ :

المرء يشبه بزمانه

بدین ترتیب نیافتم؛ اما به صورت: «الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم» در: «كشف الخفاء و مزيل الالباس» از قول: «عمر بن الخطاب» نقل شده، و «عجلونی» در ذیل آن نوشته است: و بعضی آن را از قول علی (ع) دانسته اند، ج ۲ ص ۳۱۱. نیز ر. ف: امثال و حکم از «دهخدا»، «و تذکرة الموضوعات» ص ۱۸۳.

صاحب: «الدر المنثور» آن را در عداد کلمات قصار حضرت علی (ع) ذکر نموده و مفاد آن را در بیتی به زبان پارسی چنین آورده است:

خلق را نیست سیرت پدران همه بر سیرت زمانه روند



ص ۸ س ۱۳ :

الاسلام بدأ غريباً ، و سيعود غريباً كما بدأ ، فطوبى للغرباء .

این حدیث صحیح را ترمذی و ابن ماجه از ابن مسعود، و مسلم از ابوهریره و طبرانی از سلمان و سهل بن سعد و ابن عباس چنین روایت کرده اند: «ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ ، فطوبى للغرباء» به همین

صورت ویا با اندک تفاوت لفظی که در کتاب حاضر آمده در: «کنوزالحکمة»
 ورق‌های ۲۰۶، و ۲۰۷، و در: «بحارالحقیقه» ورق ۲۱۵ همراه با صورت
 پارسی آن، و در: «فرق الشیعه» ص ۱۰۸، «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۲
 ص ۳۱۲، و ج ۵ ص ۳۳، به روایت شریح بن عبید «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۲۹،
 «صحیح مسلم» ج ۱ ص ۹۰، «کمال‌الدین و تمام‌النعمة» ص ۱۱۶، «بحارالانوار»
 ج ۱ ص ۶۴۴، «مسند احمد» ج ۱ صفحه‌های: ۱۸۴، ۲۹۸، و ج ۲: ص ۳۸۹،
 و «حلیة الاولیاء» ج ۲ ص ۱۰، «مرصاد العباد» صفحه‌های: ۱۸، ۱۲۰،
 و ۵۶۰، و «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۶۰۵ و ص ۷۱۲، «مجموعه
 ورام» ص ۴، «شرح فارسی شهاب الاخبار» ص ۱۲۵، «جامع الصغیر» ج ۱،
 صفحه‌های: ۷۸ و ۱۳۳، «کنوزالحقایق» ص ۲۸، «احادیث مشوی» ص ۱۵۸
 ضبط شده است.

«شیخ بهاء‌الدین عاملی» با ذکر مقدمه‌ای چنین: ان‌النبی (ص) خرج
 ذات یوم فاذا قوم يتحدثون، و یضحکون؛ فسلم علیهم. این حدیث را بدین -
 صورت: (ثم) قال:

«ان‌اسلام بدأ غریباً، و سيعود غریباً، فطوبی للغرباء یوم‌القیمة. قیل:
 و ما الغرباء یا رسول‌الله؟ فقال: الذین اذا فسد الزمان صلحوا» ضبط نموده
 و آن را منقول از «خلیل بن احمد» معرفی کرده است - کشکول، ج ۳،
 ص ۴۶۷.

«ابو ابراهیم اسمعیل مستملی بخاری» در کتاب: «شرح‌التعرف لمذهب
 التصوف» پس از نقل این حدیث شریف، در باب آن شرح مختصری آورده
 است: «الاسلام بدأ غریباً، و سيعود غریباً کما بدأ. یعنی: بدأ غریباً تصدیقاً،
 و سيعود غریباً تحقیقاً» - شرح‌تعارف، ج ۱ ص ۳۳.
 «حافظ ابونعیم اصفهانی» در کتاب: «حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء»
 (ج ۲ ص ۱۰) بدان به صورت: ان‌الدین بدأ غریباً.... استشهاد نموده است.
 صاحب: «نفثة‌المصدر» آن را با تفاوت: ... عاد غریباً... ضبط

نموده است (ص ۴۷) . هم‌چنین ر . ف : به شرحی لطیف و ممتع که دکتر یزدگردی مصحح دانشمند در باب این حدیث شریف در بخش تعلیقات « نفثة » ص ۲۲۱ آورده‌اند .

ژنده پیل احمد جام نامقی در کتاب : « کنوز الحکمة » صورتی نادر از آن را چنین نقل نموده است :

« . . . یا اباهریره ! انا وجدنا الاسلام غریباً و سيعود فی ذلك الزمان غریباً (ورق ۳۲۹)

« غزالی » در : « احیاء » مضمون این حدیث را چنین به پارسی عبارت کرده است : « . . . ای ؛ اسلام در اول غریب بود ، و زود باشد که باز غریب شود ، پس خنک مر غریبان را (ج ۱ ص ۱۲۱)

صاحب : « طرائف الحکم » به نقل از : « معالم العبر فی استدرک البحار السابع عشر » (الجعفریات) ص ۲۶۵ به اسناد حضرت علی (ع) آورده است که از رسول (ص) پرسیدند که : « غرباء » [مذکور در این حدیث] چه کسانی‌اند ؟ فرمود : الذین يصلحون اذا افسد الناس . و قریب است به همین مضمون آنچه « میدی » در « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۷۳ به دست داده است :

« . . . قیل : یا رسول الله ! و من الغرباء ؟ قال : الذین يصلحون ما افسد -

الناس بعدی من سنتی » .

صاحب « ترجمه سواد الاعظم » نیز صورت پارسی این حدیث را چنین مذکور داشته است :

« . . . و اسمعیل بن سعد الساعدین روایت می‌کند که رسول علیه السلام گفت که : مسلمانی در ابتدا غریب بود ، سرانجام هم غریب شود ، چنان که ابتدا بود . پس گفت : خنک مر غریبان را ! گفتند : یا رسول الله ! « غریب » کیان‌اند ؟ گفت : آن کسانی که بر دین و مذهب خود ثبات کنند ، چون (در زمانی که) دیگران تباه شوند (ص ۲۰۲)

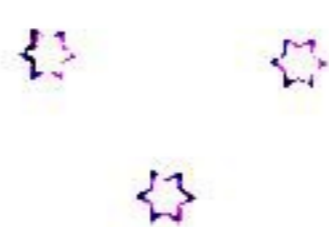
و باز روایتی است از : علی بن محمد بن عبدالله ؛ قال ابو جعفر (ع) :

« قد افلح المؤمنون » - أتدرى من هم؟ قلت: انت اعلم ا قال: « قد افلح المؤمنون المسلمون؛ ان المسلمين هم النجباء - فالؤمن غريب، فطوبى للغرباء (اصول کافی - مجلد دوم - كتاب الحجة ص ۲۳۶) .

نیز ر. ف: « كشف الخفاء » ج ۱ ص ۲۸۲ ، « المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی » ج ۱ ص ۱۵۰ ، و « فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی » ج ۷ ص ۳۳۲ ، و شرح « بحر العلوم » بر « مثنوی شریف » - دفتر پنجم ، ص ۴۹ ، و « مرصاد العباد » صفحه های : ۱۸ ، ۱۲۰ ، و ۵۶۰ .

« احمد افلاکی » در کتاب: « مناقب العارفين » ج ۱ ص ۳۰۸ گوید که :
 « ... هم چنان فرمود که روزی مولانا شمس الدين تبریزی شرح والدم می کرد: فرمود که سر^۳ مولانا هم چون سر^۳ اسلام پوشیده است؛ چون اسلام «غریب» آمده است ، سر^۳ او را بین که چون باشد که : الاسلام بدأ غریباً ... اینک در پایان این شرح بیتی لطیف از « مثنوی شریف » متضمن معنی این حدیث آورده می شود :

بهر آن گفت آن رسول مستجیب
 رمز : الاسلام فی الدنيا غریب
 (دفتر پنجم - بیت شماره ۴۸۹)



ص ۹ س ۷

يأتى على الناس زمان المقر باحق فيه ناج . قالوا : يا رسول الله!
 فاین العمل يومئذ؟ قال : لا عمل يومئذ !

به همین صورت در : « سراج السائرین » باب دهم ، ورق ۸۷ ؛ نیز
 ر. ف: « مفتاح النجات » بخش توضیح احادیث ، ص ۳۳۰ .



ص ۹ س ۱۸

... و هم روایت است از رسول که : روزگاری بر امت من درآید که از ده ، نه منکر حق باشند ! و نرهد از شر آن روزگار مگر مؤمنی ، یا مؤمنه مخلصی .

صورت پارسی خبری است که اصل آن در کتب اخبار چنین وارد شده است :

« ... یأتی علی الناس زمان ینکر الحق فی ذلك الزمان من عشرة تسعة اعشار ! لا ینجو من شر ذلك الزمان الا کل مؤمن ، او مؤمنة » .

« شیخ ابوطالب مکی » در کتاب خویش ، ذیل : « وصف العلم وطریقه السلف » صورتی دیگر از این خبر را به روایت حضرت علی (ع) چنین ضبط نموده است :

« یأتی علی الناس زمان ینکر الحق تسعة اعشارهم ؛ لا ینجو منهم یومئذ الا کل مؤمن نومة ، یعنی : صموتاً ، متغافلاً ... ا » « قوت القلوب » ، ص ۴۰ متن خبر و پارسی آن در کتابهای : کنوز الحکمة ورق ۲۸۹ ، « بحار الحقیقه » ورق ۳۲۲ ، « سراج السائرین » ورق ۸۵ ، « وسایل الشیعه » ذیل شماره ۱۶۰۸۹ ، و هم چنین توضیح آن در کتاب : « مفتاح النجات » بخش احادیث کتاب ، ص ۳۳۰ ملاحظه می شود .

☆ ☆

☆

ص ۱۰ س ۵ ، ص ۵۱ س ۹

یا داود ! بشر المذنبین و انذر الصدیقین .

بخشی از وحی الهی است به داود پیامبر (ع) که باقیبت آن در کتاب : « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۳۱۷ ، این چنین مضبوط است :
 اوحی الله الی داود : بشر المذنبین و انذر الصدیقین ! فکأنه اعجب ،
 قال : أبشر المذنبین و انذر الصدیقین ؟ ! فقال : نعم !

بشر المذنبين انه لا يتعاضمني ذنب اغفره ، و انذرا الصديقين ان لا يعجبوا باعمالهم» صورت پارسى تمامت خبر در معراج السعاده ص ۱۸۵ ملاحظه مى شود. و نيز « مجلسى » در « حيوۃ القلوب » (ج ۱ ص ۳۴۳) ذيل عنوان : در « بيان قصه داود » پارسى آن را چنين به دست داده است :

« ... حق تعالى وحى نمود به سوى داود كه اى داود ! بشارت ده گناه كاران را ، و بترسان صديقان را . آن حضرت گفت : پروردگارا چگونه گناه كاران را با بدى ايشان بشارت هم ، و صديقان را با فرمانبردارى ايشان بترسانم ؟ فرمود : اى داود ! بشارت ده گناه كاران را كه من توبه ايشان قبول مى كنم از گناهان و به رحمت خود عفو مى كنم ، و بترسان صديقان را كه عجب نمايند به كرده هاى خود ... »



ص ۱۶ س ۱۰

اذا دخل النور الصدر انشرح و انفسح ؛ قيل : هل لذلك من علامة يعرف بها ؟ قال ص : التجافى عن دار الغرور ، و الاقابة الى دار الخلود ، و الاستعداد للموت قبل النزول .

جزئى است از حديث شريف نبوى كه تمامت آن در كتاب : التعرف لمذهب التصوف ص ۲۳ ، چنين ضبط شده است :

« قال النبى (ص) : اذا دخل النور فى القلب انشرح و انفسح ؛ قيل : و ما علامة ذلك يا رسول الله ؟ قال : التجافى ... والاستعداد للموت قبل نزوله . فاخبر النبى (ص) ان : من تجافى عن الدنيا نور الله قلبه . » و با شرح و تفسير در « شرح تعرف » ، ج ۱ ، ص ۶۳ و نيز با همين الفاظ بى بخش اخير آن : (از فاخبر النبى) در « طرائف الحكم » ج ۲ ص ۲۱۷ ، خطاب به « ابوذر » آمده است . و در همين كتاب ص ۲۳۱ ، به نقل از مجلد هفدهم « بحار الانوار » صدر حديث اين سان ثبت شده است :

« یا ایها الناس ان اکیسکم اکثرکم ذکراً للموت . . . الا وان من علامات العقل : التجافی . . . »
 وبا مختصر تفاوت در لفظ ، در کتاب : « تنبیه الخواطر ونزهة النواظر »
 ذیل : « باب التفکر - بیان مبادرة العمل » چنین مذکور است : قال (ص) : ان -
 النور اذا دخل الصدر انفسح ؛ فقیل له : هل لذلك علامة ؟ فقال : نعم ! التجافی . . .
 وهم چنین در کتاب اخیر الذکر در ص ۲۷۴ ، از خطاب مقام نبوت به « ابوذر
 غفاری » چنین نقل شده است :

« یا اباذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع . قلت : فما
 علامة ذلك بابی انت و امی یا رسول الله ؟ قال : الا نابة الی دار الخلود . . .
 اما در کشکول از « شیخ بهاء الدین عاملی » ، این معنی از وصایای
 حضرت رسول اکرم (ص) به « ابن مسعود » به شمار رفته است (ج ۳ ص ۱۲۴)
 نیز ر . ف : « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۶۳ ، و ج ۳ ، ص ۴۶ ، « احیاء
 العلوم » ج ۱ ، ص ۵۸ ، و « اتحاف سادة المتقین » ج ۱ ، ص ۲۲۴ و ص
 ۴۲۵ ، و کتاب « احادیث مثنوی » که در ضمن ضبط این حدیث در صفحه ۱۳۵
 به صورت مذکور در متن « روضة المذنبین » (با مختصر تفاوتی در لفظ) ،
 و اشاره به اسناد آن ، این دو بیت از « مثنوی ملای روم » متناسب با مضمون
 آن حدیث نقل شده است :

آن چنان که گفت پیغمبر ز نور که نشانش آن بود اندر صدور
 که تجافی دارد از دار الغرور هم انابت آرد از دار السرور

آن مقدار از این حدیث نبوی که در متن کتاب « روضة المذنبین »
 بدان استشهاد شده است ، بی تفاوتی در کتب تفسیر ، و کتب اخبار ، و آثار
 معتبر صوفیان ملاحظه می شود ، از جمله در تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار »
 ج ۱ ص ۱۹۶ ، ج ۲ ص ۳۷۱ ، ج ۳ ص ۴۸۱ ، ج ۶ ص ۵۴۴ ، و ج ۸
 صفحه های : ۴۰۲ و ۴۰۶ - « احیاء العلوم » ج ۱ صفحه های : ۵۸ ، ۲۲۵ ،
 « اسرار التوحید » صفحه های : ۲۴۸ ، و ۳۰۸ « شرح تعرف » ج ۱ ص ۶۳ ،
 و ج ۲ ص ۴۶ ، « اتحاف سادة المتقین » ج ۱ ص ۴۲۴ ، و ص ۴۲۵ ،

« قوت القلوب » (باب وصف الزاهد و بیان الزهد) ج ۲ ص ۱۷۱ ، و نیز « مفتاح النجات » بخش احادیث ، ص ۳۰۵ که به بعضی از وسائط واسناد آن در آن جا اشاره شده است .

استاد دکتر سید صادق گوهرین ، در کتاب ممتع : « فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی » (در مجلد سوم ، ذیل کلمه : « تجافی » ص ۴۶ ، و در مجلد چهارم ، ذیل کلمه : « دارالغرور ص ۳۸۷) به مناسبت تمامت این حدیث را با صورت پارسی آن بدین سان نقل فرموده اند :

« اذا دخل النور القلب انشرح و انفسح ، قيل : وما علامة ذلك ؟ قال : التجافی عن دارالغرور ، و الانابة الى دار الخلود ، و الاستعداد للموت قبل نزوله - چون روشنایی بر دل تابد گشایش یابد . گفته شد نشانه آن چیست ؟ گفت : جدا شدن از سرای فریب ، و بازگشتن به جانب سرای جاودانی ، و حاضر بودن برای قبول مرگ پیش از فرود آمدنش »



ص ۱۲ س ۱۰

بعثت داعياً و معلماً و ليس الى من الهداية شيء ، و بعث ابليس داعياً و مزيناً و ليس اليه من الضلالة شيء ، بل الله يضل من يشاء و يهدي من يشاء .

در بارة سند این حدیث ر . ف : جامع الصغير سيوطي ج ۱ ص ۲۱۶ و « احادیث مثنوی » ص ۶۴ ، و بخش احادیث کتاب « مفتاح النجات » ص ۳۱۲ ، و نیز به : « أنس التائبين » صفحه های ۲۳۳ ، و ۲۷۴ ، و ۳۳۵ . صورت کوتاه تری از آن با تفاوتی در لفظ در مجلد هفتم از : « فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی » ص ۶۸۱ ، ذیل کلمه : « نقد » آمده و این دو بیت از مثنوی ملای روم مناسب با مضمون آن روایت دانسته شده است :

گفت ابلیس گشا این عقد را من محکم قلب را و نقد را
 امتحان شیر و کلبم کرد حق امتحان نقد و قلم کرد حق
 «سبوطی» در کتاب: «اللالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة»
 ج ۱ ص ۲۵۴ صورتی از این حدیث را چنین به دست داده:
 «بعثت داعياً و مبلغاً و لیس الی من الهدی شیء و جعل ابلیس مزیناً
 و لیس له من الضلالة شیء» و آن را «موضوع» معرفی کرده است.



ص ۱۹ س ۶

و روی عن رسول الله انه قال: بنی الاسلام علی خمس: شهادة ان
 لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله، و اقام الصلاة، و ایتاء الزکوة،
 و صوم رمضان، و حج البيت.

این حدیث به همین صورت در: «جامع الصغير» ج ۱ ص ۲۱۷،
 «مجمع الزوائد» ص ۴۷، «صحیح مسلم» ج ۱ ص ۳۴، «مرصاد العباد»
 صفحه‌های: ۲۹، و ۱۶۲ «جامع الاسرار و منبع الانوار» ص ۵۹۱، «مصباح-
 الهدایة و مفتاح الکفاية» ص ۲۸۴، مضبوط است، و با تفاوت: ... ان تشهد
 ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله، و تقيم الصلاة، و تصوم رمضان ...
 در: «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۱۱۸؛ نیز در همین کتاب و همین مجلد ص ۲۹۱.
 حجة الاسلام «غزالی» در رساله «ایها الولد» ص ۱۳ خطاب به فرزندش
 می‌پرسد: وما تقول فی هذا الحدیث؟ و آنگاه این حدیث را موافق با صورت
 مذکور در متن ذکر می‌کند.

صاحب کتاب: «بستان العارفين» در صفحه ۳۵ این حدیث را به روایت
 از «ابن عمر» در شمار ۲۶ حدیث «صحیح» آورده و در آخر آن چنین
 اظهار نظر کرده است: «متفق علی صحته» - و باز با اندک اختلافی در تقدیم
 و تأخیر کلمات در: «حلیة الاولیاء» ج ۳ ص ۶۲، و ج ۹ ص ۲۵۱ مذکور است.

صورتی دیگر از آن در : « منتهی الامال » ، ج ۱ ، ص ۱۲۷ ، این چنین

مضبوط است :

« مالك بن نويرة الحنفی از روءاء بنی تمیم به پیامبر اسلام گفت :
 « علمنی الایمان ! فقال له رسول الله (ص) : الایمان أن تشهد أن لا اله الا الله ، و أنى رسول الله ، و تصلى الخمس ، و تصوم شهر رمضان ، و تؤدى الزکوة ، و تحج البيت . »

نیز ر . ف : « معتقد الامامیه » ، ص ۱۷۳ ، ذیل : (اندر فقه)
 درمسند ابن حنبل به شماره ۴۳۶۷ به روایت از « ابن عمر » همین صورت
 متن با اضافه ای در آخر آمده است : بنی الاسلام ... فقال له رجل : و الجهاد فی سبیل الله ؟

قال ابن عمر : الجهاد حسن ؛ هكذا حدثنا رسول الله .

« کلینی » در : « اصول کافی » ، ذیل باب : « دعائم الاسلام » این

حدیث را با الفاظ متفاوت به چند صورت ضبط نموده است .

اکنون با توجه به قدرمندی این حدیث صحیح که حکایت از دعائم پنج گانه دین مقدس ما اسلام دارد ، مناسب می نماید که شرح لطیفی را که « کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سزواری » در باب این حدیث شریف در کتاب خود : « الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة » ص ۱۹ نگاشته است در این جا بیاوریم :

« وصل سوم در اسلام ۳ قال النبی (ص) : بنی الاسلام علی خمس ...

یعنی خانه اسلام را بر پنج ستون بنا کرده اند ، و قصر مسلمانی را بر پنج قاعده نهاده اند اگر می خواهی که یگانه دو جهان باشی در این سه روزه عمر فانی چهار بازار وجود خود را بدین پنج گوهر آرایش ده تا شهر دینت معمور گردد ؛

پنج اساس است که ایمانی است هر یک از آن حصن مسلمانی است
 هر که در آنها نه عمارت نهاد مایه خود جمله به غارت بداد

اول- از این ابنیه خمسہ مسلمانی که اثنیة وحدت ربانی است از شجره

طیبه شهادت ثمره جانی برداشتن است ، و این نهال نامی مبارک را در زمین

دل بی غل کاشتن .

دوم - قامت ستون نماز که قاعده دین پیغمبر است ، كما قال النبی (ص) :
« الصلوة عمود الدین » برافراشتن ، و خانه ایمان را بدین رکن اعظم
معمور داشتن .

سوم - از زروسیم مزکای زکوة کلید نجات ساختن ، و در بهشت گشادن ...
چهارم - به روزه رمضان مهر بر در دوزخ نهادن ، و ملائکه ملکوت را
از بخار عطر : « ریح الصیام اطیب عندالله من المسک الاذفر » تحفه فرستادن .
پنجم - به سوی امان خانه : « و من دخله کان آمناً » راه برداشتن ،
و به قلم : « أن اول بیت وضع للناس » بر لوح خاطر رقم : « ولله علی الناس
حج البيت » نگاشتن ...



ص ۲۳ س ۱۳

قال رسول الله : رحم الله خلفائي . قيل يا رسول الله ! و من خلفائك ؟
قال : الذين يحبون سنتي و يعلمونها عباد الله .

به همین صورت در : « المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار » ، و :
« احیاء العلوم » ضبط شده است ، وهم با این ترتیب : « اللهم ارحم خلفائي :
الذين یأتون من بعدی ، الذين یروون احادیثی و سنتی ، و يعلمونها الناس » .
و نیز با تفاوت اندکی در لفظ در : « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۱۰۳ ،
و « رشحات نبویه » ص ۱۰۹ مذکور است . در . ف : بخش احادیث کتاب :
« مفتاح النجات » ص ۳۱۷ .



ص ۲۴ س ۶

قال رسول الله : يا ابهريرة ! علم الناس سنتي ، يكن لك نوراً ساطعاً
يوم القيامة ، يغبطك به الاولون و الاخرون .

سند این حدیث در کتب اخبار به دست نیامد .

ص ۲۴ س ۱۲ ، و ص ۲۸ س ۸

أمرت أن أقاتل الناس ، حتى يقولوا : لا إله إلا الله ؛ فإذا قالوها
عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله .

اسناد این خبر در : « صحیح مسلم » ج ۱ ، ص ۳۸ ، و « مجمع الزوائد » ،
ج ۱ ، صفحه‌های ۲۶ و ۲۷ ، و « مرصاد العباد » صفحه‌های : ۶۴ و ۳۳۵ ،
و « حلیه الاولیاء » ج ۳ ، ص ۲۵ ، و « جامع الاسرار و منبع الانوار » صفحه‌های :
۸۲ ، و ۵۹۱ ، و با تفاوتی اندک در عبارت ، در : « جامع الصغیر » ج ۱ ،
صفحه‌های ۵۷ و ۱۱۰ ، و « شرح تعرف » ج ۲ ، ص ۱۸ مضبوط است .

در کتاب : « المقدمات من نص النصوص » (فعل اول ، قسم اول ،
الافتتاحیات) ص ۲۹ ، مراد از قول : « لا إله إلا الله » در این خبر این چنین
باز گفته شده است : و المراد به : التوحید ، لا غیر . نیز ر . ف : همین
کتاب ، ذیل : القسم الثالث ، ص ۴۰۴ .

« ابوالفتوح رازی » در مجلد سوم از تفسیر خویش ، ص ۳۵۱ ، پاسخ
مقام شامخ نبوت را در برابر سؤال از جزء اخیر این خبر : « ... إلا بحقها
و حسابهم على الله » این چنین درج نموده است : قیل : و ما حقها یا رسول الله ؟
قال : زناء بعد احصان ، و کفر بعد ایمان ، و قتل نفس تقیل بها . نیز ر . ف :
« مفتاح النجات » ص ۳۰۷ .



ص ۲۵ س ۵

قال ابوالحسن بن علی بن محمد التمیمی ، قال حدثنا ابراهیم بن یوسف
البلخی عن عبدالمجید ، عن عبدالعزیز ، عن ابيه ، عن نافع ، عن ابن عمر ،
قال رسول الله : من كان على السنة والجماعة كتب الله له بكل يوم ثواب الف
نبي من الانبياء و بنى الله له بكل يوم مدينة في الجنة ، و كتب الله له بكل
قدم يرفعها عشر حسنات ، و من صلى في الجماعة كتب له بكل ركعة اجر شهيد .

قالوا: يا رسول الله! و متى يعلم الرجل انه على السنة و الجماعة؟ قال: اذا عرف من نفسه عشر خصال...

خبری است مبسوط در باب: ده قاعده اساسی از مسائل: « سنت و جماعت » که احمد جام در کتاب‌های: « مفتاح النجات »، باب دوم: « اندر بیان کردن سنت و جماعت »، و طریق آن از هر نوع که هست »، ص ۸۵ و در کتاب: « انس الثائین » باب چهارم، ذیل عنوان: « می پرسند سنی و جمعی کیست »، ص ۴۲، در شرح و توضیح مسائل اعتقادی مربوط به « سنت و جماعت » بدان استناد جسته است.

حجة الاسلام «غزالی» در: « نصيحة الملوك » به ده نکته قریب به مضمون این خبر، تحت عنوان: آغاز اصول اعتقاد که بیخ ایمان است، ص ۲۹۵، اشاره کرده است.



ص ۲۹ س ۱۹

صلوا خلف كل امام بر او فاجر لكم صلواتكم و عليهم اثمهم .

به صورت: « صلوا خلف كل بر و فاجر و صلوا على كل بر و فاجر و جاهدوا مع كل بر و فاجر » در « جامع الصغير » سیوطی ج ۲ ص ۷۳ به « روایت بیهقی » از « ابوهریره » و در کتاب: « كنوز الحقايق » ص ۴۷۴ به روایت « دارقطنی » چنین ضبط شده است: « من اصل الدين الصلوة خلف كل بر و فاجر ».

و به روایت: « معاذ بن جبل » در: « مجمع الزوائد هبمی » ج ۲ ص ۶۷ این چنین مذکور است:

« اطع كل امير و صل خلف كل امام ولا تسبن احداً من اصحابي »



ص ۳۰ س ۲

من فارق الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه

این حدیث با مختصر تفاوتی در « کنوز الحقایق » ص ۴۸۰ ، « اخلاق محتشمی » ص ۳۴ ، و نیز در الفاظ مختلف متفق المعنی در کتاب : « صحیح بخاری » (باب فتن و باب احکام) ، « صحیح مسلم » (باب اماره) ، « سنن ابی داود » (باب سنة) آمده است - همچنین « ابن جوزی » مضمون این حدیث را در « تلبیس ابلیس » ذکر کرده و در : « المعجم المفهرس » صورت های دیگری از آن مضبوط است .



ص ۳۰ س ۳

يدالله على الجماعة

به همین صورت در کتاب : « کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق » ص ۵۰۹ ، و « جامع الصغیر » ج ۲ ، ص ۳۷۰ به روایت « ابن عباس » ، و باز در همین مجلد از همین کتاب با تفصیل بیشتر در ص ۳۲ ، و « تفسیر ابوالفتوح رازی » ج ۲ ، ص ۱۸۷ ، و « تلبیس ابلیس » ص ۵ ، « التمثیل و المحاضرة » ص ۲۷ ، « المستطرف » ج ۱ ، ص ۲۶ ، ذیل : من الامثال من الحدیث النبوی ، و « مفتاح النجات » ص ۳۳۱ ، و : « انس التائبین » ص ۴۶ ، و « ترك الاطناب » ص ۱۸۸ ، و « امثال و حکم دهخدا » ص ۲۰۳۵ .

صورتی دیگر از آن را « ابن جوزی » در : « تلبیس ابلیس » چنین به دست داده است : « يدالله على الجماعة والشيطان على من يخالف الجماعة » و هم مؤلف در این کتاب ، ذیل باب : « الامر بلزوم السنة والجماعة » ترتیب دیگری از این حدیث را نقل کرده است .

« ابن اثیر » در کتاب : « النهاية فی غریب الحدیث و الاثر » ، در ذیل

لفظ « ید » ، به مناسبت توضیحی در باب : « یدالله » نگاشته ، و سپس بدین حدیث استناد نموده است :

« ... و یدالله کنایة عن الحفظ و الدفاع عن اهل المصر ؛ کانهم خصوا بواقية الله و حسن دفاعه ، و منه الحدیث : یدالله علی الجماعة . »
 در : « صحیح ترمذی » ج ۹ ص ۱۰ ذیل : « ابواب الفتن » به روایت « ابن طاوس » از پدرش ، و وی از « ابن عباس » چنین منقول است :
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « یدالله مع الجماعة » و پس آنگاه می نویسد : « هذا حدیث حسن غریب ؛ لا نعرفه من حدیث ابن عباس الا من هذا الوجه . »



ص ۳۴ س ۵ و ۱۴

المعرفة نور حار :

« ابن مطهر » در کتاب : « حدیقة الحقیقه » ورق ۵۹ ، در باب دوم ، ذیل عنوان : « فی بیان المعرفة ... » چنین آورده است :
 « ... سئل رسول الله (ص) : ما المعرفة ؟ قال : المعرفة نور حار - بدان وفقك الله اكه : معرفت نوری است ، سوزنده ، و نیست کننده ، و روشن گرداننده . و مضمون آن به صورت پارسی نیز در « معراج السعادة » ص ۵۴۳ دیده می شود . »



ص ۳۶ س ۶

لولم تذنبوا لخلق الله قوماً يذنبون فيغفر لهم .

این حدیث قدسی در « شرح جامع الصغیر » از سیوطی ، ج ۲ ص ۲۲۱ ، به روایت « عبدالله بن عباس » چنین ضبط شده است : « لولم تذنبوا لجاء الله

تعالی بقوم یذنبون لیغفر لهم». و باز صورتی دیگر از آن را «عجلونی» به روایت «ابوهریره» چنین نقل نموده است: «لولم تذنبوا لذهب الله بکم و لجا ب قوم یذنبون، فیستغفرون الله، فیغفر لهم». (کشف الخفاء، ج ۲ صفحه های ۱۶۴، ۳۴۳) و در همین کتاب صورت هایی دیگر از آن نیز دیده می شود با آغازی این چنین: والذی نفسی بیده لولم تذنبوا ...

«عین القضاة همدانی» در: «تمهیدات» خود، ص ۲۳۱، این حدیث را همراه با صورتی لطیف از پارسی آن، چنین به دست داده است: «لولم تذنبوا لذهب الله بکم، و لجا ب الله بقوم یذنبون، فیستغفرون، فیغفر الله لهم و یدخلهم الجنة» - می گوید: «اگر این گناه کاران نبودندی، گناه کاران دیگری بایستندی. تا این ذنب بر جای داشتندی؛ ترک این گناه کفر باشد، و فرمان این گناه طاعت!»

«ابوالفتوح رازی» در تفسیر خویش (ج ۵ ص ۱۸۹) صورت پارسی حدیث

را بدینسان ذکر نموده است:

«ابو سلمه گفت از ابوهریره که رسول علیه السلام گفت: به دوزخ نشود آن که از ترس خدای تعالی بگریزد، و به بهشت نشود آن که بر معصیت مصر باشد؛ و اگر شما گناه نکنید خدای تعالی قومی را بیارد که گناه کنند، تا ایشان را بیمارزد، و به بهشت برد.»

«مبیدی» بخشی از مناجات موسی علیه السلام را در این باب با باری تعالی،

چنین ضبط نموده است:

«... آورده اند که موسی گفت، الهی! ترید المعصية من العباد و تبغضها؟ - معصیت بندگان به ارادت تست، آنگه آنرا دشمن می داری، و بنده را به معصیت دشمن می گیری؟! حق جل جلاله فرمود: یا موسی! ذاك تأسيس لعفوی. آن بنیاد عفو و کرم خویش است که می نهم؛ خزینة رحمت ما پر است، اگر عاصیان نباشند ضایع ماند. در خبر است: لولم تذنبوا لجا ب الله بقوم یذنبون کی یغفر لهم - کشف الاسرار و عدة الابرار ج ۸ ص ۴۴۰»

نیز ر. ف : کشکول از : «شیخ بهاء الدین عاملی» ، ج ۲ ، ص ۳۶۱ ،
و کتاب : «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۹۲۶ .

و محتمل است که مفاد این رباعی منسوب به : «خیام نیشابوری» ناظر
بدین حدیث شریف باشد :

آباد خرابات ز می خوردن ماست خون دوهزار توبه در گردن ماست
گرم نکنم گناه رحمت که کند ؟ آرایش رحمت از گناه کردن ماست

(تذکره طرب خانه ، ص ۲۰۳)

* *

*

ص ۳۸ س ۲

ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها لعل احدکم ان تصیبه
نفحة منها فلا یسقی بعدها ابداً .

به همین ترتیب باصورت پارسی آن در : «خلاصة المقامات» ورق ۱۷۰
دیده می شود . «عجلونی» بخش نخستین آن را تا : «لعل» به روایت : «ترمذی»
در : «النوادر» ، و «طبرانی» در «الاوسط» ، و «ابن عبدالبر» در : «التمهید» ،
در کتاب خود : «كشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۱ ص ۲۳۲ نقل نموده
است .

و به همین مضمون با اختلافی در عبارت به صورت : «تعرضوا لنفحات رحمة
الله تعالی فان الله تعالی فی ایام دهرکم نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من
عباده» در کتاب : الرسالة العلیة فی احادیث النبویة « ذیل باب : درشرف بعضی
از ازمنه » ، ص ۲۷۷ مضبوط است .

«ملاحسین واعظ کاشفی» در : «فتوت نامه» آنجا که سخن در جهات

تسمیه «خرقه» می راند (فصل اول: در بیان خرقه)، ص ۱۵۲ این حدیث شریف را در شرحی صوفیانه چنین تفسیر نموده است:

«... و گویند این اسم را از «خرقه» گرفته اند؛ و آن روزنی باشد در خانه. و مقصود سخن آن است که از بوستان غیب، در خانه دل باید که روزنی کرده باشد، و پیوسته دیده بر آن روزن نهاده، تانسیمی که از آن گلشن برسد، آن را به شامه روح استشمام کند تا به سر این حدیث کار کرده باشد که: وان لربکم فی ایام دهرکم...»

نیز ر. ف.: «فتوحات مکیه» ج ۱، ص ۲۴، «احیاء علوم الدین» ج ۱، ص ۱۳۴، ذیل: «کتاب اسرار الصلوة و مهماتها»، و ج ۳ ص ۷، و: «النهاية فی غریب الحدیث»، و «جامع الصغیر» ج ۱ ص ۹۵، و «عبر العاشقین» ص ۱۰۷، و «احادیث مثنوی» ص ۲۰، همراه با این بیت از مثنوی شریف:

گفت پیغمبر که نفحت های حق اندر این ایام می آرد سبق
و «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» ج ۵، ص ۲۴۴، ذیل: «سبق آوردن»
و کتاب «فروغ بینش» ص ۱۹۳.

«روزبهان بقلی شیرازی» این حدیث را بمناسبت در ضمن ترجمه احوال و ذکر «شطح»: «ابوالحسین المزین» بیان نموده است:

«... صوفی صحن خاموشان عشق، مریدان زوایای مراقبت را گفت که: هلا، هلا! طیب وصال جان را مستنشاق باشی... ان لربکم فی ایام...»
(شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی - ص ۲۱۸).

صاحب: «سراج السائرین» تفصیل آن را به همان گونه که در متن کتاب حاضر می یابیم ذکر کرده با ترجمه اش به پارسی بدین سان:

«... فارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام می فرماید که خداوند پروردگار شما را در ایام شما، و روزگار شما عطاهاست، یعنی نسیم های فضل و لطف بوزاند؛ طلب کنید آن را از جای گاه آن تا مگر شما را از آن نصیبی باشد، تا هرگز نیز بدبخت نشوید» (باب اول - ورق ۳)

«خرندزی» جزء نخستین این حدیث شریف را یعنی به مقدار: ان لربکم

فی ایام دهر کم نفحات « در « نفثة المصدور » ص ۷۱ ضبط نموده است اما بقیه آن را تا : الا فتعرضوا لها استاد دانشمند دکتر یزدگری در بخش تعلیقات و حواشی این کتاب (صفحه‌های ۲۶۵-۲۶۶) آورده ، و معنی تمام را به الفاظ پارسی چنین لطیف عبارت نموده‌اند :

« ... همانا به روزگار شما نسیم لطف و عنایت پروردگارتان درویش است ، هان ! آن نسیم قبول را به جان پذیره شوید . (و دل و جان خویش را در معرض و مهب آن قرار دهید ، شاید بود که باویش آن دل مرده شما زنده گردد ، و جان پژمرده و روح افسرده شما طراوت و نضارت گیرد . »

* *
*

ص ۳۸ س ۱۲

کل شیء یرجع الی اصله

حدیث نیست ؛ بلکه عبارت معروفی است که پیشینیان در کتب : امثال ، و قصص ، و اخلاق ، و حکمت ، و نحو به کار برده‌اند (دکتر مهدوی دامغانی در تعلیقات کشف الحقایق ، ص ۳۱۹ ، درباره آن نوشته‌اند : از مصطلحات علم نحو است در مبحث تصغیر و جمع و نسبت) - « شیخ جام » نیز آن را به عنوان حدیث به کار برده است .

حکیم ناصر خسر قبادیانی ، مضمون آن را در این بیت چنین آورده است :

هر چیز باز اصل شود آخر گفتار سودکی کند وزاری
(تحلیل اشعار ناصر خسرو ، ص ۱۱۱)

« عثمان مختاری » نیز در قصیده‌ای در مدح ارسلان شاه بن کرمان شاه

مفهوم این قول را چنین آورده است :

کل است خنجر ملك ، وذات فتح جزء

لابد به کل خویش بود جزء را مآب

(دیوان عثمان مختاری به اهتمام دانشمند گرانمایه جلال الدین همائی)

صوفیه در آثار خویش غالباً آن را به صورت مثل آورده‌اند؛ از جمله شیخ بزرگ: «روز بهان بقلی شیرازی» در تصنیف خویش: «عبر العاشقین»، ص ۳۱، آنجا که سخن در فضیلت حسن، و حسن، و مستحسن می‌راند بدین مثل این گونه توسل می‌جوید:

«... از بدایت فطرت حسن برگزید شاهدان حق... و با معدن اصلی برند، که از جنت فردوس اعلی، و جنة المأوی، شجره طوبی، و سدره المنتهی شعشه می‌زند؛ زیرا که آنجا نور از نور حق دارد، و حسن از حسن، و جمال از جمال، و بها از بها، و بقا از بقا. در این جوار ننشیند الا آنک از آن جای نصیبه دارد؛ جزو باکل رسد: کل شیء یرجع الی أصله.

و نیز در: «فصوص الاداب»، ص ۴۰، و: «کشف الحقایق» صفحه‌های: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۹۱، ۱۹۲، و: «امثال و حکم» از: «علامه علی اکبر دهخدا»، ج ۱، ص ۳۶۱، ذیل: «باز گردد به اصل خود هر چیز = صورت پاریسی این مثل، که به مناسبت، عباراتی مشابه آن، یا بیاتی متضمن همین معنی نقل شده است:

یکی داستان زد بر این بر پلنگ بدان‌گه که در جنگ شد تیز چنگ
مرا کارزار است گفت آرزوی پدر از نیا این چنین داشت خوی
(شاهنامه فردوسی)

و:

نباشد مار را بچه به جز مار نیارد شاخ بد جز تخم بد بار
(ویس و رامین)

و باز این بیت از «ادیب صابر» در صفحه ۱۲۲۷ از: «امثال و حکم»

به اصل باز شود فزع و هست نزد خرد
مر این حدیث مسلم، هم این مثل مضروب

ادیب «وصاف الحضرة» در تاریخ خود، ذیل فصل: «ذکر اتابکان فارس»
 ص ۱۵۹، بدین مثل این گونه استشهاد نموده است:
 «... بعد از اندک مدتی مملکت فارس که مانند دُرّ، در صدف محروز
 و محفوظ بود، به حکم: «کل شیء یرجع الی اصله»، چون قطره در دریای
 پریشانی غرق شد...»
 تفصیل در باب این مثل معروف را هم در کتاب: «انس التائین»،
 ص ۳۴۰، (بخش احادیث، و روایات، وامثال، و اقوال مشایخ و بزرگان)
 می توان بازجست.



ص ۴۱ س ۱۰

لا اجر لمن لا خشية له .

بدین صورت در جایی نیافتم .



ص ۴۲ س ۱۶

ان الله تعالى مائة رحمة: انزل منها رحمة واحدة، و قسمها بين الجن،
 والانس، والطير، والبهائم، والهوام؛ فيها يتعاطفون، و بها يتواصلون،
 و بها يتراحمون، و آخر تسعا وتسعين رحمة لنفسه یرحم بها عباده يوم القيمة .

ملخصی از آن در «المنهج القوى» ج ۵ ص ۵۸۶، و نیز دو صورت
 مفصل و متفاوت از این حدیث با مضمون واحد، یکی به روایت «ابوهریره»
 در «شرح جامع الصغير» ج ۱ ص ۱۱۸، و دیگری به روایت: «سلمان الفارسی»
 در تفسیر «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۳ ص ۷۵۸ مضبوط است. و نیز
 ز. ف: «تنبيه الخواطر و نزهة النواظر» ص ۲۹۲.

صورت پارسی این خبر در: تفسیر «ابوالفتوح» ج ۱ ص ۲۴ (بی ذکر

متن عربی آن (چنین نقل شده است : « عطا » روایت کند از « ابوهریره » که رسول (ص) گفت : خدای تعالی را صد جزء رحمت است ؛ نودونه در خزانه غیب رحمت ذخیره کرد ، و يك جزء بر همه اهل دنیا مفرق کرد ، و هر رحمتی و رأفتی و شفقتی و عطفتی که در جهان هست از آن يك جزء رحمت است . چون فردای قیامت باشد آن جزء پراکنده جمع کند ، و به آن ضم کند . . . »
 علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر ، در کتاب : « احادیث مثنوی »
 ص ۱۸۳ این بیت از دفتر پنجم مثنوی « ملای روم » را با مضمون این خبر موافق ضبط نموده‌اند :

عفوهای جمله عالم ذره‌ای عکس عفوهای تو هر بهره‌ای



ص ۴۴ س ۵

روزی مهتر (ص) گفت مر عبدالله عباس را رضی الله عنهما : أعلمك كلمات : احفظ الله يحفظك ، واحفظ الله تجده أمامك ؛ واذا سئلت فاسئله ، واذا استعنت فاستعن بالله . فلو أن الأمة اجتمعوا على أن ينفعوك لم ينفعوك الا بشيء كتب الله لك ، ولو اجتمعوا على أن يضروك لم يضروك الا بشيء كتب الله عليك ؛ طويت الصحف و جف القلم .

به همین ترتیب مذکور در متن ، خطاب به « عبدالله بن عباس » باصورت پارسی آن در « خلاصة المقامات » ورق ۱۴۵ ، و « كنوز الحكمة » ورق ۸۶ ، و « سراج السائرین » ورق ۳۸ ملاحظه می‌شود .
 جزء نخستین این خبر با اختلاف عبارت در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۷۶۱ و ج ۵ ص ۵۵۱ مذکور است .
 در کتاب : « بستان العارفين » ذیل باب : « احادیث صحیح ص ۳۸ »
 با تفاوتی در بعضی از الفاظ در جزء اخیر حدیث به ضبط رسیده است به روایت از ابن عباس :

« ... قال : كنت خلف النبي (ص) يوماً ، فقال : يا غلام ! انى أعلمك كلمات : احفظ الله يحفظك ... »

در کتاب : « تنبيه الخواطر و نزهة النواظر » همین مضمون با اندک فرقی در لفظ خطاب به « ابوذر غفاری » به ثبت رسیده است :

« يا اباذر ؟ ألا أعلمك كلمات ينفعك الله عزوجل بهن ؟ قلت : بلى ! يا رسول الله اقال : احفظ الله تجده امامك ... ص ۲۷۸ » .



ص ۴۲ س ۴

ان رجلين من أمتي يقومان في الصلوة : ركوعهما ، و سجودهما سواء ؛
و ان فضل صلوة الرجل على الآخر كما بين السماء و الارض .

به همین معنی و مضمون اما با الفاظ متفاوت در « حلیة الاولیاء » ج ۱
ص ۳۶۲ مذکور است .

« ابو حنین و رام مالکی » در کتاب : « تنبيه الخواطر و نزهة النواظر »
ص ۴۰۶ صورتی متفاوت از آن را چنین آورده است :

« ان الرجلين ليكونان في صلوة واحدة و بينهما من الفضل كما بين السماء
و الارض ؛ و ذلك ان يكون احدهما مقبلا على الله و الآخر ساه غافل » .

« احمد جام ژنده پیل » در « سراج السائرین » باب ۱۲ ، تحت عنوان :
« در فرق میان نماز و راز » ترجمه پارسی این خبر را به صورتی نغز بیان می کند
و پس آنگاه به ذکر متن خبر می پردازد :

« ... اما از نماز تا به نماز بسیار فرق است ، اما این فرق در نماز کننده
افتد نه در نماز ؛ زیرا که دو تن نماز کنند ، و هر دو روی فرایک قبله کنند ،
و هر دو مسلمان باشند ، و هر دو رکوع و سجود هم چون هم کنند ، و از نماز
یکی تا به نماز دیگر چندان فرق افتد که از آسمان تا به زمین ا »

صاحبان : « اللالی المصنوعة » در ص ۳۸ ، و : « تذكرة الموضوعات »

نیز در ص ۳۸ ، این حدیث را در کتاب خود نقل نموده و آن را « موضوع » دانسته اند . هم چنین ر.ف : « مفتاح النجات » ص ۳۱۰ بخش شرح احادیث .



ص ۴۹ س ۱۹

جزیا مؤمن ! فان نورك اطفأ ناری:

به همین صورت در تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار » ج ۶ ص ۸۹ ، و با تفاوت : « لهبی » به جای : « ناری » در « تمهیدات » از : « عین القضاة همدانی » همراه با توضیحی : « اگر ذره ای از آتش دل مشتاقان بر آتش دوزخ آید ، چنان که کافران را عذاب باشد از دوزخ ، دوزخ نیز عذاب یابد از آتش دل ایشان . . . ص ۲۴۰ » ، و هم در مکاتیب « عین القضاة » ج ۲ صفحه های ۲۱۶ و ۲۳۶ : در حالی گویند که دوزخ را پیک دم خود سرد کند ، باورت نبود ؟ خبر مصطفی شنو ! که دوزخ با مؤمن بگوید که : جزیا مؤمن . . . » و به همین ترتیب با پارسی آن در : « انس التائین » باب ۴۲ ، و « کنوز الحکمة » ورق ۱۶۷ مذکور است .

این مقدار که در متن این کتاب عنوان شده ، بخش دوم از خبری است

که تفصیل آن به صورت :

« ان المؤمن اذا وضع قدمه على الصراط يقول النار : جزیا مؤمن ! فقد اطفأ نورك ناری — چون مؤمن تمام بر صراط نهد آتش دوزخ گوید : سبك بگذر ای پارسا ! چون نور تو نار مرا خواهد گشت . » در شرح تعرف

ج ۲ ص ۱۷۷ ملاحظه می شود .

« ابوالفتوح رازی » مخاطب را ، شاه مردان ، علی علیه السلام دانسته و

چنین آورده است :

جزیا علی ! فان نورك اطفأ لهبی ؛ بگذر که نور تو درفش من بنشاند

(تفسیر ابوالفتوح ، ج ۲ ، ص ۱۴۵) و باز در جای دیگر از همین تفسیر چنین

می آورد :

« . . . و مؤمن بود که او را چندانی نور بود که آتش دوزخ را بنشانند، و تاب ببرد؛ تا آنجا که برصراط می‌گذرد، و از دوزخ آواز می‌آید که: جز یا مؤمن . . . ج ۵ ص ۲۴۷»

« تقول النار للمؤمن يوم القيمة: جز یا مؤمن ا فقد اطفأ نورك لهبی »
 صورتی دیگر از آن است که «سیوطی» در جامع الصغیر، ج ۱ ص ۱۳۲، و «عجلونی» در: «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۳۱۳، به روایت: «طبرانی» در: «الکبیر» از یعلی بن منبه، و «ترمذی» در: «نوادر الاصول» به دست داده است.

«غزالی» تعبیری بس لطیف درباره این خبر آورده است:

« . . . نور عقل چون قوت گیرد، آتش شهوت و خشم فرو کشد تا گوید: جز یا مؤمن ا فان نورك اطفأ ناری؛ دوزخ از ایمان فریاد کند، و حدیث در میان نه. بلکه چون طاقت نوری ندارد به هزیمت شود چنان که پشه از باد به هزیمت شود، نار شهوت هم از نور عقل به هزیمت شود . . . کیمیای سعادت ج ۲ ص ۸۰۵ ».

«روزبهان بقلی شیرازی» در «شطحیات»، فصل ۱۵۰، ص ۲۵۳، ذیل عنوان: «فی شطح الشبلی» گوید که: اگر بردل من دوزخ با همه آتش و همه سوختن بگذرد، و از تن من مویی بسوزد من مشرک باشم ا قال: یعنی من در محل معرفت به نور قدم ملتبس ام، اگر دوزخ خواهد که مرا بسوزد، نتواند . . . در توحید تحقیق این سخن از شب روضحرای سبحانی علیه السلام ربانیان را در نعت توحید صادر شد و گفت: روز قیامت دوزخ گوید مر مؤمن را که: جز یا مؤمن . . . یعنی نور تو نور حق است، و آن نور قدیم است چون بر من قاهر شود، من مستأصل شوم.

محقق مفضال استاد مدرس رضوی صورت پاریسی این مقدار از حدیث مذکور در متن را بدین صورت: «ای مؤمن از پیش من بگذر، و دور شوا که نور آتش تو مرا می‌کشد» همراه با اسناد آن در کتاب مستطاب: «تعلیقات حدیقة الحقیقة» صفحه‌های: ۱۵۷ و ۱۵۸ مرقوم داشته، و این بیت از «حکیم

غزنوی « را :

آه عارف چوراه برگیرد دوزخ از بیم او سپر گیرد

ملهم از آن ذکر نموده‌اند . نیز ر . ف : « مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحر العلوم » دفتر ۶ ص ۱۵۸ ، و کتاب : « أحادیث مثنوی » ص ۳۵ ، و « حلیة الاولیاء » ج ۹ ص ۳۲۹ ، و « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » مجلد ۱ ، ص ۲۹ ، ذیل : « آتش عاشق » ، که به مناسبت این دو بیت از دفتر پنجم مثنوی معنوی :

ز آتش عاشق از این رو ای صفی

می شود دوزخ ضعیف و منطقی

گویدش بگذر سبک ای محتشم

ور نه ز آتش های تو مرد آتشم

همراه با تمامت حدیث در آن نوشته آمده است ؛ و نیز مجلد ۳ ص ۲۸۰ ،

از همین فرهنگ ذیل کلمه : « جحیم » . با این دویست از دفتر اول :

مصطفی فرمود از گفت جحیم که به مؤمن لابه‌گر گردد ز بیم

گویدش : بگذر ز من ای شاه زود هین که نورت سوزنارم رار بود

و باز در مجلد ۴ ص ۴۰۲ ذیل : « دامن کشیدن » با این دویست از

دفتر سوم :

زان که دوزخ گوید : ای مؤمن تو زود

برگذر که نورت آتش را ربود

بگذر ای مؤمن که نورت می‌کشد

آتشم را چون که دامن می‌کشد

و نیز در مجلد ۶ ص ۱۷۲ ، ذیل کلمه « صفی » ، و در ج ۷ ص ۵۶۱ ،

ذیل : « نار الکافرین » همراه با این بیت از دفتر اول مثنوی معنوی :

نار شهوت را چه چاره نور دین نور کم اطفاء نار الکافرین

و هم در این مجلد ص ۷۱۷ ، ذیل کلمه : « نور » و با این بیت از دفتر سوم

مثنوی ملای روم ، ناظر به حدیث شریف متن :

کشتن این نار نبود جز به نور نورك اطفانارنا نحن الشکور



ص ۵۰ س ۱۰ ، و ص ۱۸۶ س ۱۱

طرقوا لنور عبدعارف الی معروف واحد ، احد ، صمد ، غفور . . .

«طرقوا» صیغه جمع امر مخاطب است به معنی : راه دهید ! و به یک سو شوید !

و رسم چنین بوده است که نقیبان عرب در پیش سلاطین بگویند :
طرقوا ! طرقوا !

لفظ یسعی بخوان که اندر نشر طرقوا گوی مؤمن است به حشر

(تعلیقات حدیقه الحقیقه - تألیف محقق مفضال استاد مدرس رضوی ص ۱۳۸)

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در « اسرارنامه » ذیل : « صفت معراج

رسول (ص) » صفحه های : ۱۹ و ۱۸ چنین گوید :

قدم بر ذروه خلد برین زد علم بر عرش رب العالمین زد

شده فیروزه گردون خروشان زبانگ طرقوا ! ای سبز پوشان

به آخر هم چنان می شد علوجوی ملایک صد هزاران طرقوا ! گوی

فتاده غلغلی در عرش اعظم که آمد صدر و بدر هر دو عالم

امیر و سید سادات آمد سپه سالار موجودات آمد

مصحح دانشمند « اسرار نامه » در صفحه ۲۴۰ از این کتاب ، در توضیح

« طرقوا ! » چنین آورده اند :

« . . . در صفت معراج آمده است که هنگام عبور سرور کائنات از آسمانها

ملایک راهنما بانگ بر می داشتند که : راه دهید ! زیرا که از هجوم فرشتگان

برای دیدن این مهمان نورسیده خدای تعالی راه بسته می شد .

ص ۵۲ ، س ۱ ، و ص ۱۴۳ ، س ۹ ، و ص ۲۲۴ ، س ۱۱
الله ارحم بعبده المؤمن من الوالدة الشفيقة بولدها

به همین صورت در : « خلاصة المقامات » ص ۱۱۲ ، و با تفاوت : الله ارحم بعباده المؤمنین . . . در همین کتاب ص ۱۷۴ ، و همراه با ترجمه پارسی ، در کتاب « كنوز الحكمة » ورق های شماره : ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۳۱۵ و ۳۱۶ ، و نیز در « بحار الحقیقه » ورق شماره ۱۸۰ ، و در : « نامه های عین القضاة همدانی » ج ۲ ص ۱۴۱ مورد استشهاد قرار گرفته است .

مصنف « سراج السائرین » احمد جام ، این خبر را در باب پنجم از کتاب خویش ، ورق ۴۸ ، آورده و در جای دیگر از همین کتاب (باب نهم - ورق ۷۵) برای این خبر تفسیری لطیف بدین قسم ترتیب داده است :

« . . . و این سخن سرّی عظیم دارد : یکی آن است که مادر مزدحجم بدهد تا او پشت کودک به نیش پاره کند ، و خسته کند ، و نه از گریستن کودک اندیشه کند ، و نه از زخم نیش صلاح اونگه دارده . و وقت نیز باشد که کودک حدث کند در کنار مادر ؛ مادر وی را بشوید و صد بوسه بر اندام های او زند - نه از گند حدث باك دارد ، و نه از ملامت مردمان . رسول علیه السلام می فرماید :

حق تعالی بر بندگان خویش رحیم تر ، و بدیشان بیناتر ، و به مصلحت ایشان داناتر است) از آن مادر مهربان به فرزند خود . . .

« غزالی » در : « کیمیای سعادت » (مجلد اول ، عنوان دوم ، در شناختن حق تعالی ، ص ۴۳) پارسی خبر را چنین ضبط نموده است :

« . . . چنان که رسول علیه السلام گفت : شفقت خدای تعالی بر بندگان بیش است از شفقت مادر بر فرزند شیرخواره »

« ان الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها » صورتی دیگر است از این خبر که « میبیدی » در « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۳۹۴ ، و ج ۴ ص ۳۲۴ آورده است . مؤلف در این جا به نکته ای دل انگیز تمثل جسته است که اجمال آن را به پارسی برمی گردانیم :

« . . . روایت کنند که مهتر عالم علیه السلام در یکی از سفرها بر زنی گذشت که نان می پخت و کودکش باوی . به او خبر دادند که پیامبر خداست که

می آید . زن به خدمت رسول خدا بار یافت و اظهار داشت : چنین دریافتم که فرموده اید : خداوند نسبت به بندگان خویش از مادر به فرزندش مهربان تر است ؟ پیامبر خدا در پاسخ گفت : آری ! هم چنین است . آن زن بیان داشت : اما مادر فرزند خود را در این کنور نمی افکند ! مهتر گریست ، و فرمود : خداوند هیچ کس را در آتش دوزخ عذاب نمی کند مگر آن کس که از گفت : لا اله الا الله سر باز زند . «

و باز به صورتی دیگر در « کشف الاسرار » ج ۶ ص ۴۰۹ می یابیم : قال النبی (ص) : انما انا لکم مثل الوالد لولده . همین ترتیب در « غزالی » در « احیاء » ج ۱ ص ۱۶۷ ، و « عین القضاة همدانی » در « نامه ها » ج ۱ ص ۱۳۱ ، و ج ۲ ص ۴۳ نقل نموده اند .

گفت پیغمبر شما را ای مهان چون پدر هستم شفیق و مهربان
 یتی است از « مثنوی معنوی » که در کتاب : « احادیث مثنوی » ص ۸۴ ،
 از این روایت منقول از کتاب : مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ ، مستفاد دانسته شده
 است . نیز ر . ف : « جامع الستین » ص ۲۲۲



ص ۵۲ س ۱۲ ، و ص ۲۲۰ س ۱۲

ظنو بالمؤمنین خیراً

به صورت : « من ظن بك خیراً فصدق ظنه » منسوب به حضرت علی (ع) ،
 در « نهج البلاغة » ص ۱۱۱۶ ، و نیز به صورت : « احسنوا ظنونکم باخوانکم »
 در « شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة » ج ۲ ص ۴۶۴ دیده می شود .



ص ۵۲ س ۱۳ ، و ص ۵۳ س ۱۳ و ص ۹۴ س ۷ ، و ص ۱۷۰ س ۵ ،
 و ص ۲۲۰ س ۱۴

انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ماشاء

به همین صورت در کتاب : « خلاصة المقامات » ص ۱۱۱ ، تفسیر :

« کشف الاسرار » ج ۱ ص ۵۱۹ و ج ۶ ص ۲۱ خطاب به داود (ع) ، در :
 « جامع الصغير » ج ۲ ص ۱۳۸ ، و تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۴ ص ۵۷۰ ،
 و : « المعجم المفهرس » ج ۱ و « شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة » ج ۲
 ص ۴۶۶ ، و به صورت : « انا عند ظن عبدی بی الی الخیرات » در : « جامع
 الستین » ص ۲۸۰ مضبوط است .
 خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب : « اوصاف الاشراف » (فصل ۴
 ص ۳۸ ، در رجاء) این حدیث شریف را همراه با توضیحی چنین درج
 نموده است :

« ... و نیز رجاء مقتضی حسن ظن باشد به مغفرت و عفو باری سبحانه
 و تعالی ، وثقت بدرحمت او ، اولئك یرجون رحمة الله و در حصول به مطلوب
 به موجب آن توقع فرموده است : انا عند ظن عبدی ... » نیز ر. ف : تفسیر
 ابوالفتوح ج ۴ ص ۲۴۰ که تفصیل بیشتری را در این باب دربر گرفته است .
 « انا عند ظن عبدی بی و ان ظن خیر له فله و ان ظن شرأ فعلیه » صورتی
 دیگر است از این خبر که به روایت ابوهریره در جامع الصغير سیوطی مضبوط
 است . و هم در این کتاب به صورت : « انا عند ظن عبدی بی ان خیراً فخیر
 و ان شرأ فشر » با ذکر اسناد ملاحظه می شود ، ج ۱ ص ۲۴۵ ، و همین مضمون
 با مختصر تفاوتی در لفظ در همین مجلد ص ۲۰۳ آمده است .
 صاحب « طرائف الحکم » در ج ۲ ص ۲۳۷ از کتاب خویش به نقل
 از : « الکافی » (کتاب الایمان و الکفر - باب : حسن الظن بالله عزوجل)
 می نویسد : کان الله عند ظن عبده المؤمن ان ... و باز در : « الکافی » (در
 همان کتاب الایمان و الکفر و همان باب) به روایت از : محمد بن اسماعیل بن
 بزیع از ابی الحسن الرضا (ع) می خوانیم که قال : احسنوا الظن بالله ؛ فان الله
 عزوجل یقول : انا عند ظن عبدی
 « میدی » دو صورت متفاوت از این خبر را : « انا جلیس من ذکرنی ؛
 انا عند ظن عبدی بی وهو معکم اینما کنتم » (کشف الاسرار ج ۶ ص ۱۵۱ ،

ذیل تفسیر سوره طه (وهم چنین : «انا عند ظن عبدی ، وانا معه حین یدکرنی ؛ فان ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی ، و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم » در: ج ۷ ، ص ۳۹۵ ، ضبط نموده است .

در کتاب : « السوانح فی العشق » صورتی نادر از این خبر به صورت: « انا عند ظن عبدی بی ؛ فالعبد متصل بالظن ، و الظن متصل بالرب » به دست داده شده (ص ۶) ، و این توضیح به دنبال آن آمده است : آن ظن که غواص این بحر است ، مگر آن گوهر به دستش افتد ، یا او به دست گوهر افتد .

صاحب « برید السعادة » این خبر را ذیل شماره ۳۲ ، در کتاب خویش ، ص ۱۱۴ ، درج نموده ، و مفاد آن را به پارسی همراه با این دو بیت چنین بیان داشته است :

... معنی حدیث آن است که : من آن جا ام که ظن بنده است به من ، تا به من آن گمان برد که خواهد ... :

ظنی که ترا بود به هر کس پیوسته از او توقع آن دار
تخمی که تو از گمان بکاری بروفق گمان تو دهد بار

« عبادی » این خبر را با تفاوت : ... فلیظن العبد ... ضبط نموده است . با توضیحی در ذیلش : گفت عز من خیمه قرب آن جا زند که گمان بندگان است به من - یعنی هر گمان که بری ... (التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۶۹) .

صاحب « مناقب العارفين » ، احمد افلاکی خبر مذکور را با تفاوت: ... حسن ظن ... و همراه با مقدمه‌ای این چنین آورده است : « ... باز فرمود که اغلب مردم بی دف می رقصند ؛ اگر آواز دف شنوند تا چه کنند ؟ و هم چنان تاویل دوم آن است که در آدمی به غیر اعمال ظاهر و تقوی محض عملی تقوی مخفی هست که آن حسن جوهر اوست که : انا عند حسن ظن عبدی ... (ج ۲ ص ۶۷۸)

و « شیخ بهائی » آورده است که : یکی از وزراء وصیت کرد که پس از مرگ بر کفن او بنویسند : اللهم حقق ظنی بك ا. (کشکول ، ج ۳ ، ص ۳۳) در باب این حدیث نیز ر. ف. : « مصباح العارفين » باب ۲۸ ، ص ۷۳ ، ذیل : « در بیان رجاء » ، وهم در : « شفاء السائل لتهدیب المسائل » ص ۷۸ ، و « حلیة الاولیاء » ج ۹ ص ۳۰۶ ، و « شرح تعرف » ج ۲ : ص ۹ و « معراج السعادة » ص ۱۴۱ ، و ص ۱۴۳ ، ذیل باب : در ترغیب و امر به حسن ظن به خدا .



... هرچه مؤمن مخلص به من گمان برد ، من با او آن کنم .
ص ۵۲ س ۱۵ ، و ص ۱۷۰ ، س ۱۵ ، و ص ۲۲۱ ، س ۲
من ظن بی ظناً و فیتة ، و من لقینی بقراب الارض خطیئة لقیته بمثلها مغفرة مالم یشرک بی شیئا - باین صورت در کتب احادیث دیده نشد .



ص ۵۲ س ۱۸

یسروا ولا تعسروا فان الله بعثکم میسرین ولم تبعثوا معسرین .

قریب بدین مضمون یا تفاوتی در لفظ ، در : « کشف الخفاء » ج ۱ ، ص ۳۷۵ ، و باز به صورت : « یسروا ولا تعسروا و بشروا ولا تنفروا » در ج ۲ ، ص ۳۹۸ ، از همین کتاب به روایت « انس » ملاحظه می شود . نیز ر. ف. : « جامع الصغیر » ج ۲ ، ص ۲۰۵ ، « کنوز الحقایق » ج ۲ ، ص ۱۹۸ ، و « صحیح بخاری » ، و « صحیح مسلم » ، و « نسائی » ، و « مسند احمد » ، و « تعلیقات جدیدة الحقیقة » ، ص ۵۵۱ ، و « ترك الاطتاب فی شرح الشهاب » ، ص ۴۲۸ .

« یسروا ولا تعسروا فانما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین » ترتیب دیگری

از این حدیث شریف است که در رسائل « پیرهرات » خواجه عبدالله انصاری، ص ۲۲۵، ذیل فصل ۳۱، با عنوان: «در آسان‌گرفت کارها» مضبوط است بدین شرح:

«... حدثنا ابو الیمان، اخبرنا شعيب عن الزهري قال، وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عبدالله بن عبدالله بن عتبة ان ابا هريرة اخبره ان اعرابيا بال في المسجد ا فتناوله الناس ليقعوا به فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يسرو ولا تعسروا فانما بعثتم ميسرين ولم تبعثوا معسرين». . . .
 و مرید چون به حضرت شیخ ملازم شود، شیخ باید که او را کیفیت رجوع به خدای تعالی بیاموزد، و او را به راه طریقت دلالت کند، و سلوک راه را بر وی سهل گرداند، و آن را در نظر و دل او دشوار و درشت ننماید که رسول خدای فرمود: یسروا ولا تعسروا.



ص ۵۳ س ۳

و رسول (ص) می‌گوید: هر چیزی از من به شما رسانند که موافق قرآن باشد فرا ستانید؛ و هر چه نه موافق قرآن باشد فرا ستانید!

این صورت پارسی حدیثی است که تفصیل آن را در: «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ج ۱، ص ۷۶۸، چنین می‌یابیم:

« اذا اتاكم عنی حدیث فاعرضوه الی کتاب الله و حجة عقولكم ؛ فان وافقهما فاقبلوه ، و الا فاضربوا به عرض الجدار - چون حدیثی از من به شما آید، بر کتاب خدای و حجت عقل عرضه کنی؛ اگر مطابق باشد قبول کنی، و الا بر جانب دیوار زنی!»

« شیخ احمد جام » در کتاب: «سراج السائرین» باب اول، این

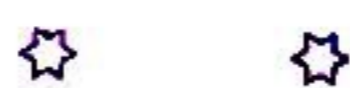
مضمون را با صورت پارسی آن ذکر نموده است :

« ما حدثتم عنی مما تنكرون ، فلا تصدقوا به فانی لا أقول المنکر ؛
 و ما حدثتم عنی مما تعرفون فصدقوا به . »

و « عجلونی » این روایت را از « الدار قطنی » ، در : « كشف الخفاء
 و مزيل الالباس » ج ۱ ، ص ۸۶ ، نقل نموده است :

« اذا حدثتم عنی بحديث يوافق الحق ، فصدقوه و خذوا به ؛ حدثت
 به او لم أحدث . »

نیز . ر ف : « تذكرة الموضوعات » که چند صورت از آن با مضامین
 نزدیک به یکدیگر ، ذیل باب : « رواية الحديث و العمل بالضعيف بحسن الظن »
 ص ۲۷ ، ضبط شده است .



ص ۵۳ س ۱۵ ، و ص ۷۲ س ۲ ، و ص ۱۲۰ س ۳

سبقت رحمتی علی غضبی .

حدیث قدسی است ؛ مبینی آن را در کتاب : « كشف الاسرار و عدة
 الابرار » ج ۷ ص ۳۹۹ به صورت : « سبقت رحمتی غضبی ضبط » کرده است .
 نیز ر . ف : تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۲ ص ۲۵۸ و ص ۴۶۱ ، و ج ۴
 ص ۲۰۶ - « كنوز الحقایق » ج ۱ ص ۲۹ و ص ۸۹ ، « مسند احمد » ج ۲
 صفحه های : ۲۴۲ ، و ۲۵۸ ، و ۳۹۷ - صحیح مسلم ج ۸ ص ۹۵ ، و « جامع
 الصغير » ج ۱ ، ص ۷۲ ، که صورتی دیگر از این حدیث را ذکر نموده است :
 « ان الله تعالى لما خلق الخلق كتب يده على نفسه ان رحمتي تغلب غضبي »
 و ج ۲ ص ۸۹ از همین کتاب .

« نجم الدین رازی » همین صورت را همراه با شرحی چنین ضبط
 نموده است :

« ... برخورداری عوام از صفت رحمانیت است ، و آن مقبول و مردود

می‌یابد؛ از بهر آن که رزق و صحت و شفقت بر عیال کافر و مسلمان را هست،
و آن از خاصیت صفت رحمانیت است، و اگر نه از اثر این رحمت بودی،
يك شربت آب به هیچ کافر ندادی، آنچه فرمود: «سبقت رحمتی غضبی»
از این معنی بود. «مرصاد العباد، ص ۲۳۸»

«حکیم غزنوی» در سرودن این بیت از: «حديقة الحقيقة»:

غوا او بر گنه سبق برده سبقت رحمتی عجب خورده

ناظر بدین حدیث بوده است؛ ر. ف: «تعلیقات حديقة الحقيقة»

ص ۱۵۷. مولانا «جلال الدین محمد مولوی» این بیت از مثنوی شریف
خویش را:

زان که این دم ها چه گر نالایق است

رحمت من بر غضب هم سابق است

ناظر بدین حدیث سروده است؛ و هم این ایات را:

سبق رحمت راست و این از رحمت است

چشم بد محصول قهر و لعنت است

رحمتش بر نقمش غالب بود

چیره زان شد هر نبی بر خصم خود

«احادیث مثنوی» صفحه‌های: ۲۶ و ۱۵۲.

و این ایات:

جز به نفخ حق نسوزد نفخ سحر

نفخ قهر است این دم و آن نفخ مهر

رحمت او سابق است از قهر او

سابقی خواهی برو سابق بجو

از همین حدیث شریف الهام یافته است - ر. ف: «فرهنگ لغات

و تعییرات مثنوی» ج ۷، ص ۶۶۶.

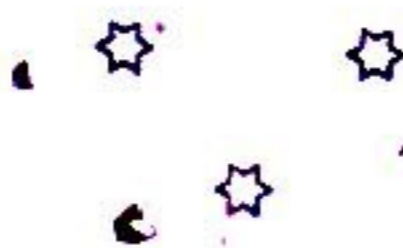
☆ ☆

★

ص ۵۳ س ۱۵

و هم از رسول روایت کنند که او گفت :
 ليلة اسرى بي الى السماء سألت الله تعالى ، فقلت : يا رب ! ان كنت
 غافراً لذنوب امتي لم قضيت عليهم المعاصي ؟ قال الله عز وجل : فيه اضاءة
 شيئين : اضاءة شفاعتك ، و اضاءة رحمتي .

در کتاب : « كنوز الحكمة » ورق ۳ ، و با ترجمه پارسی آن در کتاب :
 « سراج السائرین » باب نهم ، ورق ۷۹ ، ملاحظه می شود .
 « در شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ذیل : « فی شطح ایی بکر
 الواسطی » ص ۳۱۰ ، از مناجات داود پیامبر علیه السلام چنین می خوانیم :
 « ... روزی داود علیه السلام بگریست ، گفت : الهی ! چون تو قادر بودی
 که مرا به معصیت نگذاری ، در معصیت افگندن چه حکمت بود ؟ ... »



ص ۵۴ س ۱۶

من اذنب ذنباً و علم ان الله اطلع عليه غفر له و ان لم يستغفر .

ر . ف : « حلیة الاولیاء » ج ۸ ص ۲۸۶ ، تفسیر « ابوالفتوح رازی » ،
 ج ۱ : صفحه های : ۶۵۴ و ۶۵۵ ، و ج ۲ : صفحه ۱۳۸ .
 « شیخ بهاء الدین عاملی » قریب بهمین مضمون را از پیامبر اسلام (ص)
 با این عبارت نقل نموده است :
 « قال النبی (ص) : من اذنب ذنباً فاوجع قلبه عليه غفر له ذلك الذنب
 و ان لم يستغفر له » - « کشکول » ج ۱ ، ص ۳۰۲ .



ص ۵۴ س ۲۰ ، و ص ۶۶ س ۱۵

ان الرجل لیذنب الذنب یدخله الله به الجنة ! قالوا : و کیف یكون ذلك یا رسول الله ؟ قال : یكون نصباً بین عینیه فیتوب منه .

بدین صورت در : « الکافی » ج ۲ ص ۴۲۶ ، و با تفاوتی مختصر در عبارت ، در : نامه‌های عین القضاة همدانی ج ۱ ص ۳۱۳ ، و ج ۲ ص ۶۹ . و به صورت : ان الله لینفع العبد بالذنب یدنبه ، به روایت « ابن عمر » در « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۱۲۳ ، و در همین مجلد ص ۱۴۱ ، به روایت « ابن مبارک » به صورت : ان العبد لیذنب الذنب فیدخل به الجنة یكون نصب عینیه تائباً فارأ حتی یدخل به الجنة .

نیز ر.ف : « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۲۱۵ ، ذیل : وصایای پیامبر (ص) به « ابوذر غفاری » و هم در : « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۲۷۳ ، به روایت « ابوذر » ، و « حلیة الاولیاء » ج ۸ ص ۱۹۹ ، و « معراج السعادة » ص ۵۰۷ ، از قول امام همام حضرت صادق علیه السلام ، و « احادیث مثنوی » ص ۳۸ .

صورتی از این حدیث موافق با آنچه در متن کتاب حاضر ملاحظه می‌شود ، در « فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی » ج ۶ ص ۳۲۳ ضبط شده است ، همراه با این بیت از مثنوی ملای رومی (از دفتر اول) مناسب با مفاد آن ، در توضیح کلمه « عصات » :

کی بدیدندی عصا و معجزات معصیت طاعت شد ای قوم عصات



ص ۵۵ س ۶

لو اخطا احدکم من امتی حتی یبلغ ما بین السماء والارض ثم تاب ، تاب الله علیه .

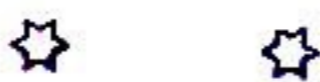
« عجلونی » این خبر را به صورت : « لو أخطأتم حتى تبلغ خطاياكم السماء ثم تبتم لتاب الله عليكم » در « كشف الخفاء و مزيل الالباس » ج ۲ ، ص ۱۵۲ ضبط نموده است ، و صورت پارسی آن در : « معراج السعادة » ص ۵۰۶ ملاحظه می شود .



ص ۵۵ س ۱۱

و هم عبادة بن الصامت از رسول (ص) روایت می کند که رسول (ص) می گوید : هر که توبه کند پیش از مرگ به يكسال خدای عزوجل توبه او قبول کند ؛ پس گفت سالی بسیار بود ...

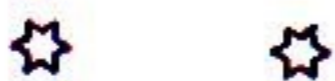
تمامی این مضمون هم در عبارات پارسی و تفاوتی اندک در لفظ مانند : « هر که او توبه کند پیش از آن که جان او به غرغر رسد » به جای « ... جان به چنبر گردن رسد » در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ، صفحه های : ۷۳۸ و ۷۳۹ نقل شده است .



ص ۵۶ س ۱۲

عن ابی هريرة ، عن رسول الله (ص) ، قال : لو أن رجلا أذنب ذنباً فقال : يا رب ! أذنبت ذنباً فاغفر لي ! فقال الله تعالى : عمل عبدی ذنباً ، و علم أن له رباً يغفر الذنوب و يأخذ به ، فقد غفرت لعبدی ؛ ثم انه أذنب الثانية ، فقال : يا رب ! أذنبت ذنباً فاغفر لي ...

از احادیث مفصلی است که در متن بدان استشهاد شده است ؛ اسناد و وسائط این حدیث از منابعی که در دسترس بود به دست نیامد .



ص ۶۱ س ۱۶ و ص ۱۱۴ س ۲۱

من لم یذق لم یدر .

از مثل‌های معروف و مستعمل در زبان تازی است که در متون عرفانی و اخلاقی ، و داستان‌های پارسی غالباً بدان مثل جسته‌اند .

به صورت : « من لم یذق لا یدری - تا نچشی ذوق آن شناسی ، و تا نبینی ندانی ، و چون بینی دانی که ندانی » در : « حدیقة الحقیقة » تصنیف : « محمد بن شمس‌الدین مطهر » ورق ۷۰ مذکور است ؛ و هم در این کتاب ، در ورق ۱۷۴ می‌خوانیم که : « من لم یذق لا یدری - اهل ذوق دیگرانند ، و اهل شوق دیگر ، و ارباب صورت دیگرانند ، و اصحاب معنی دیگر . »

همین ترتیب مضبوط در حدیقة « ابن مطهر » را جلائی هجویری در : « کشف المحجوب » خویش ، ص ۵۴۲ ، ضبط نموده و پیش از آن مقدمه‌ای چنین آورده است : « آن حالت که وارد حق است چیزی است که به نطق بیان‌نتوان کرد که : من لم یذق لا یدری » - و نیز ر.ف : همین کتاب ورق ۴۰۶ .

همین صورت‌ها باز در : « راحة الارواح » باب اول ، ص ۲۰ می‌یابیم :

« ... و علی الحقیقة تا نفس انسانی کامل نشود ، لذت عشق به حاصل نشود : و من لم یذق لا یدری . »

و « عراقی » در « لمعه » ۲۳ ، از « لمعات » ص ۴۰۴ ، به صورت :

« من لم یذق لم یعرف » به کار برده است .

و اما صورت ملحوظ در متن کتاب حاضر موافق است با آنچه « احمد افلاکی » در « مناقب العارفين » ج ۱ ص ۱۸۵ به دست داده است :

« ... و می‌گوییم : خدا همگی ذوق است ؛ و من لم یذق لم یدر . و من آن ذوقم ، و در آن ذوق به کلی غرق‌ام . »

و صاحب : لمعة السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) راست :

« ... علی الحقیقة تا نفس انسانی کامل نشود ، لذت عشق حاصل نشود ؛

ومن لم یذق لم یدر» - ص ۲۰ ، و ر. ف : تفصیل آن در ص ۲۸۴ از این کتاب ،
 « حکیم غزنوی » مصدوق این مثل را در ضمن یتی از مثنوی : « حدیقة الحقیقة »
 (ص ۳۳۱ س ۵) این چنین گنجانیده است :

چون ترا عشق نیست کی خوانی مزه نان نخورده کی دانی

هم چنین ر. ف : « امثال و حکم » از علامه دهخدا (مجلد ۴ ، ص ۱۷۴۸)
 به نقل از مقدمه مختارنامه عطار ، و نیز : « تعلیقات حدیقة الحقیقة سنائی غزنوی »
 به قلم دانشمند مفضل مدرس رضوی ، ص ۴۵۹ .

مولانا جلال‌الدین محمد مولوی به ترتیب در دفتر سوم ، و دفتر پنجم ،
 از مثنوی شریف ، این مثل را بدین سان ذکر نموده است :

لم یذق لم یدر هر کس کو نخورد
 کی به وهم آرد جعل انفسا ورد؟

اندر این بحث از خرد ره بین بدی
 فخر رازی راز دار دین بدی
 لیک چون من لم یذق لم یدر بود
 عقل و تخیلات وی حیرت فزود

☆ ☆

☆

ص ۶۳ س ۷ ، و ص ۲۱۴ س ۱۸
 ان اشد البلاء للانبیاء ، ثم للاولیاء ، ثم الامثل فالامثل .

به همین صورت در کتاب : « انس التائبین » مذکور است با ترجمه
 پارسی آن : « . . . رسول الله علیه السلام می گوید : سختترین بلاها پیغمبران را
 بود علیهم الصلوة و السلام ، پس اولیاء را ، پس آن کسانی را که بدیشان
 نزدیک تر بودند (باب ۲۸) » و باز در « بحار الحقیقه » با صورت پارسی خبر ،
 ورق ۱۷۳ . ایضاً در : « سراج السائرین » ورق‌های ۱۱ و ۹۵ .

ابوالفضل رشیدالدین میدی در تألیف منیف خویش در ذیل تفسیر آیه کریمه: «و ایوب اذ نادى ربه» در این باب چنین می آورد:

«... عادت خلق چنان است که هر که را به دوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند، و روا ندارند که باد هوا بروی گذر کند؟ لکن سنت الهی برخلاف این است: هر که را به دوستی اختیار کرد، شربت محنت با خلعت محبت به وی فرستد. هر که را درجه وی در مقام محبت عالی تر، بلای او عظیم تر. این است که مصطفی گفت: ان اشد البلاء... «کشف الاسرار» ج ۶ ص ۲۹۴. و در همین کتاب شریف ج ۱ ص ۵۶۹ می خوانیم که: مصعب بن سعد از پدرش روایت کرد که گفت: پرسیدم از رسول الله (ص): ای الناس اشد بلاء؟ قال: الانبياء، ثم الامثل فالامثل. هم چنین ر. ف: مجلدهای: ۴ ص ۳۲۴، و ۷ ص ۳۷۵، و ۸ ص ۳۹۳، از همین تفسیر عزیز.

«ابوالفتوح رازی» ترجمه پارسی خبر را در ضمن متن عربی آن به روایت همان «مصعب بن سعد»، در مجلد اول ص ۳۵۳، از تفسیر خویش این گونه درج نموده است:

«مصعب بن سعد گوید: پدرم از رسول پرسید که: ای الناس اشد بلاء؟ که کدام مردمان به بلا مبتلا ترند؟ گفت: پیغمبران ا ثم الامثل فالامثل من الناس - پس آن که نیمکردتر باشد، و امثل و اشبه باشد، یعنی هر کس در حسن سیرت به ایشان ماند...»

و به صورت: ادخر البلاء للاولياء... در: «نفایس الفنون» ج ۳ ص ۲۲، ذیل: مقاله سوم در علم تصوف، و با تفصیلی در: «شرح مصباح الشریعة و مفتاح الهدایة» ج ۲ ص ۴۸۷. و با ترتیب: البلاء موکل بالانبياء ثم بالاولياء... در: «تاریخ و صاف» ذیل فصل مربوط به: گرفتاری صدر جهان، ص ۳۲۹.

صورتی دیگر از آن را « جلاّی هجویری » در : « کشف المحجوب »
 ص ۵۰۳ همراه با توصیفی لطیف از « بلاء » این چنین آورده است :
 « ... به بلاء امتحان تن دوستان خواهند به گونه گونه مشقتها ، و بیماریها ،
 و رنجها ؛ که هر چند بلاء بر بنده قوت بیشتر پیدامی کند قربت زیادت می شود
 و را با حق تعالی ، که بلاء لباس اولیاء است ، و کدواده اصفیاء ، و غذاء
 انبیاء صلوات الله علیهم . ندیدی که پیغمبر (ص) گفت : اشد البلاء بالانبیاء ...
 نحن معاشر الانبیاء اشد الناس بلاء ؟ و فی الجملة بلاء نام رنجی باشد که
 بر دل و تن مؤمن پیدا شود و وی را از آن ثواب باشد ؛ و باز آنچه
 بر کافران باشد آن نه بلاء بود که آن شقا بود »

و هم چنین ر . ف . به آنچه « عجلونی » در « کشف الخفاء » ج ۱
 ص ۱۳۰ در این خصوص به دست داده است ، و به : « التعرف لمذهب التصوف »

ص ۱۲۸ .

« غزالی » در : « کیمیای سعادت » ذیل : عنوان دوم - در شناختن حق
 تعالی ص ۵۳ می آورد : « ... حق سبحانه و تعالی بدین طریق به بلا ،
 و بیماری ، و سودا ، و محنت ، خلق را به حضرت خویش می خواند ، و می گوید :
 این نه بیماری است که آن کمند لطف ماست که اولیای خویش را بدان
 به حضرت خویش می خوانیم : ان البلاء موکل بالانبیاء ، ثم بالاولیاء
 ترجمه - بلاء سخت برای پیغمبران است ، پس از آن برای اولیاء است ،
 پس از آن برای هر کس که درجه و رتبه اش فزون تر ، و فضیلتش بیشتر باشد .
 و نیز در « تمهیدات » از : « عین القضاة همدانی » ص ۲۴۳ ، و « مصباح
 الهدایه و مفتاح الکفایه » ص ۳۸۷ ، « حلیة الاولیاء » ج ۱ ص ۳۶۸ و ص ۳۷۰ ،
 « مستدرک حاکم » ج ۱ ص ۴۱ ، « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۴۱ ، « کنوز
 الحقایق فی حدیث خیر الخلائق » ص ۱۳ ، و « فصوص الاداب »
 ص ۲۶۷ .

و بدین صورت در : « معتقد الامامیه » ص ۶۲ :

« ... رسول را (ص) پرسیدند که : ای الناس اشد بلاء ؟
 یعنی : کدام مردمان را بلا سختتر است ؟ جواب داد : الانبیاء ، ثم
 الصالحون ، ثم الامثل فالامثل من الناس - یعنی : پیغمبران را بلا سختتر است ،
 آنکه صالحان را ، آنکه کسانی را که نیکوتر و بهتر باشند . »

« ملای روم » مضمون این حدیث شریف را در دفتر چهارم از « مثنوی
 معنوی » بیت شماره ۳۲۰ چنین نقل کرده است :

زین سبب بر انبیا رنج و شکست
 از همه خلق جهان افزون تراست
 و متن حدیث که بیت بدان راجع است خود در کتاب : « احادیث
 مثنوی به جمع و تدوین : علامه فقید استاد فروزان فر ص ۱۰۷ این چنین ذکر
 شده است : « اشد الناس بلاء الانبیاء ، ثم الصالحون ، ثم الامثل فالامثل »
 و نیز در دفتر پنجم ص ۳۳۶ این چنین آورده است :

زان بلاها بر عزیزان بیش بود
 کان تجمش یار با خوبان فزود
 (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۶ ص ۳۱۴)



ص ۶۳ س ۱۵

طوبی لمن مات فی الأناة

به همین صورت در « طرائف الحکم » ج ۱ ص ۳۰۵ ملاحظه می شود
 و آن سخنی است از امیرالمحشرین ، « ابوبکر صدیق » ، که در کتاب :
 « کنوزالحقایق » ص ۴۴۰ به نقل از « صحیح بخاری » ثبت شده است . مؤلف
 « کنوز » رحمه الله علیه ، در باب کلمه « الأناة » مذکور در این خبر چنین توضیح
 آورده است ، « آی : حدة الاسلام »

ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فزارة کنانی بصری ، مشهور به :

«جا حظ» با ذکر این خبر از قول «ابوبکر» به صورت: «طوبی لمن مات فی نأناة الاسلام» (البيان والتبيين - فی الزهد، ص ۷۶) کلمه «نأناة» را چنین توصیف نموده است: «الضعف والعجز»!

«رشیدالدین میبدی» در تفسیر: «کشف الاسرار و عدة الأبرار» ذیل آیه ۷۲، از سوره: النحل؛ «والله خلقکم ثم یتوفیکم و منکم من یرد الی اذل العمر» بر این قول «ابوبکر» شرحی چنین ترتیب داده است:

«... بر لسان اهل معرفت، و بر ذوق جوانمردان طریقت، «ارذل العمر» آن است که بنده را در عنفوان شباب وقتی خوش بود، و ارادتی تمام، و روزگاری مساعد، و صحبتی نیکو؛ چون روزگاری در استقامت بر این صفت برود، آنگاه او را فترتی افتد، و آن عقد ارادت فسخ کند، و روی در دنیا آرد، و از حطام دنیا جمع کند، سالکان راه حقیقت آن را: «ارذل العمر» دانند، و در طریقت خویش آن را ردت شمرند. «ابوبکر صدیق» از این جا گفته: «طوبی لمن مات فی النأناة» - خنک آن بنده ای که در ابتداء ارادت با تازگی دل، و صفای وقت، و روزگار مساعد، از دنیا برود، که در درنگ روزگار تغییر احوال می افتد، و در صفا کدر می آمیزد... (ج ۵ ص ۴۲۳)



ص ۶۳ س ۲۱، و ص ۶۴ س ۱

من قال لا اله الا الله دخل الجنة . وهم رسول (ص) می گوید :

من علم لا اله الا الله دخل الجنة .

می دانیم - و بر کسی از گروندگان به آیین مقدس اسلام پوشیده نیست - که قول: «لا اله الا الله» کلمه اخلاص است، و در بیشتر مقالات مشایخ بزرگ و در عموم تفاسیری که بر مصحف عزیز . کارنامه وحی الهی مرتب آمده، و نیز در غالب بل در عموم کتاب ها، و رساله هایی که در اخبار و احادیث، و شرایع

و آداب و احکام طریقه روشن حق محمدی فراهم شده است ، فصلی مشبع و مستوفی در باب شرح فضیلت ، و بیان اهمیت ، و قدرمندی این کلام گران بها پرداخته اند که ذکر بعضی از آنها را کتابی بلکه کتاب‌هایی جداگانه بایستی - وهم چنان که می بینیم به آن کسان که این قول به « اخلاص » بر زبان آرند بهشت جاودان وعده داده شده است :

من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة (کنوز الحقایق) - و یا : من قال لا اله الا الله خالصاً دخل الجنة (نامه های عین القضاة همدانی ج ۲ ص ۲۰۳)
... هر که بگوید : لا اله الا الله محمد رسول الله به اخلاص واجب شد بهشت او را (شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی ص ۳۴۶)

« شیخ بهائی » همین صورت مذکور در : « کنوز الحقایق فی حدیث خیر - الخلائق » را در : « کشکول » (ج ۳ ص ۱۷۲) وارد کرده ، و پس آنگاه توضیحی در باب لزوم همراه بودن علم با عمل بدان ضمیمه نموده است : « من قال لا اله الا الله ... وینبغی أن یقرن علمه بالعمل ؛ فإن العلم من غیر عمل مادة الذنوب »
صاحب « تذکرة الموضوعات » آن را در طبقه بندی احادیث در شمار : « احادیث حسن » معدود داشته است ؛ و نیز ر. ف : « مناقب العارفين » ج ۲ ، ص ۶۷۳ ، و : « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ج ۲ ، ص ۲۶۹ ، و « سراج السائرین » باب ۱۲ ، ورق ۱۱۷ .

اکنون سخن این جااست : یعنی بر سر تفاوت آنچه در متن « روضة المذنبین » آمده است به صورت : من علم لا اله الا الله ... با صورتی که در بیشتر جاهای دیگر آمده است : من قال لا اله الا الله ...

تفصیلی بسیار خوب در این باب ، در : « رساله العلیة » ص ۱۲۰ می یابیم که در ضمن آن ۳۰ نکته در فضیلت این قول بیان شده است ؛ از جمله در نکته ۲۹ می گوید : این کلمه علم است - افضل العلم لا اله الا الله .

وهم در تفسیر « کشف الاسرار و عدة الابرار » چنین یافتیم از قول : « عثمان

بن عفان « که گفت : سمعت رسول الله (ص) يقول: من مات و هو يعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة - ج ۹، صفحه‌های : ۱۹۰ و ۱۹۱ . و پارسی خبر را «غزالی» نیز با تصریح « پیاموزد » ذکر نموده است:

«... هر که لا اله الا الله پیاموزد - و این در وی نبود - جای وی در بهشت است.»

کیمیای سعادت ، ج ۲ ، رکن چهارم ، در فضیلت زهد ، ص ۷۳۳ .

* *

*

ص ۶۵ س ۱۴ و ص ۹۴ س ۱۴ و ص ۱۳۰ س ۴

العجب والحسد تأکلان الحسنات كما تأکل النار الحطب

به همین صورت در «خلاصة المقامات» ص ۱۶۰، و با ترجمه مفاد آن به پارسی در: «سراج السائرین» باب چهارم، ورق ۳۷ مذکور است: چنان که آتش هیمه را بخورد و نیست کند، عجب و حسد اعمال (نیک) بنده هم چنان نیست کند، چنانکه خبر بدان ناطق است، قال رسول الله (ص): العجب والحسد... در سایر منابع به صورت: الحسد يأکل الحسنات... و یا: ان الحسد يأکل الحسنات... ضبط شده است؛ از جمله در «جامع الصغير» ج ۱ ص ۱۳۱ و: «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۳۵۶، «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۱ ص ۲۷۴، «تفسیر ابو الفتوح رازی» ج ۱ صفحه‌های ۱۸۱، ۷۸۰، «التصفيه فی احوال المتصوفه» ص ۲۲۶، «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۱۴۰، «لطائف الحکمة» ص ۴۹۳، «مواعظ العددیة» ص ۱۷، «رسالة شکوی الغریب» ص ۱۳، «بختیار نامه» ص ۳۰۸، «الرسالة العلیة» ص ۲۱۷ ذیل عنوان «حسد»، «حیات القلوب» در بیان قصه موسی، ج ۱ ص ۲۹۱، «راحة الارواح» ص ۱۲۳ «کلم الطیب» بخش دوم ص ۶۴، «ایها الولد» از غزالی ص ۴۹، «جوامع الحکایات» باب

دوم از قسم سوم ص ۵۵ ، و «شرح فارسی غرر و درر آمدی» ج ۳ ص ۷۲ .

* *

*

ص ۶۷ س ۴

و از معصیت دیدن توبه و ندامت خیزد که : «الندم توبة»

به همین صورت در: «جامع الصغير» ج ۲، ص ۱۶۱ و ص ۳۳۳ ، و «مسند احمد» ج ۵ ص ۱۹۵ و «كشف المحجوب هجویری» ص ۳۷۹ ، مضبوط است .

«... و خداوندان اصول از اهل سنت گفته اند : شرط توبه تا درست آید سه چیز است : پشیمانی بر آنچه رفته باشد از مخالفت ، و دست برداشتن زلت اندر حال ، و نیت کردن که نیز باز ان معصیت نگردد . از این ارکان چاره نیست تا توبه درست آید .

و این گروه گفتند : آنچه درخبر است که : «پشیمانی توبه است» — یعنی : معظم ترین رکنی ازوی پشیمانی است ... هم چنین است قول او (ص) که : الندم توبة - توبه ندامت است « ترجمه رساله قشیریہ ، ص ۱۳۷ .

و در : «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق» ج ۲ ص ۱۳۴ ، به روایت «دیلمی» به صورت : «الندامة من الذنوب التوبة الصادقة» ، و در : «برید السعادة» ص ۱۱۴ به ترتیب : «الندامة توبة» ثبت شده است .

نیز ر . ف : «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۵ ، ص ۱۸۵ ، و «كشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۲ ، ص ۳۱۵ و «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۶ ، و «مرصاد العباد» صفحه های : ۳۵۵ ، و ۶۴۴ ، که جزو «احادیث نبوی» به شمار آمده است .

«خواجه نصیرالدین طوسی» برای توبه و پشیمانی از گناه به يك نوع

«تقسیم زمانی» عقیده مند است (اوصاف الاشراف - فصل اول در توبه ، صفحه‌های ۱۸ و ۱۹) : «... و توبه مشتمل بود بر سه چیز : یکی قیاس با زمان ماضی ، و یکی قیاس با زمان حاضر ، و سوم قیاس با زمان مستقبل . اما آنچه به قیاس با زمان ماضی باشد به دو قسم می‌شود : یکی پشیمانی بر آن گناه که در زمان ماضی از او صادر شده باشد ، و تأسف بر آن تأسفی هر چه تمام تر ؛ و این قسم مستلزم قسم دیگر باشد ، و به این سبب گفته اند : «الندم توبه»

شیخ احمد جام نامقی (ژنده پیل) در کتاب : «مفتاح النجات» (باب سوم - اندر بیان کردن توبه ، و طریق تائبان ، و روش نشست و خاست با ایشان) ص ۱۱۶ ، آن را به صورت : «الندم توبه والاستغفار زیاده» ضبط نموده و آن را از کلمات حضرت علی (ع) معرفی کرده است.

* *

* .

ص ۷۰ س ۷ ، ص ۷۱ س ۸ ، ص ۷۵ س ۱۲ ، ص ۷۷ س ۱۷ ، ص ۷۸ س ۹
 و س ۱۱ ، ص ۱۲۱ س ۱۱ ، ص ۱۲۳ س ۱ ، ص ۱۲۲ س ۱۰ ، و ص ۱۳۶ س ۶ ،
 و ص ۱۹۴ س ۶

خلقت بیدی : بیافریدم به دودست خویش

بخشی است از آیه شریف (شماره ۷۵) ، از سوره ص (شماره ۳۸) ،
 از جزء ۲۳ ، از مصحف مجید که تمامت آن چنین است :
 قال یا ابلیس ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی ؟ (= گفت : ای ابلیس !
 چه بازداشت ترا که سجده نکنی آن را که بیافریدم به دست من ؟) - نقل از :
 ترجمه تفسیر طبری ص ۱۵۵۹ ج ۶ .

عبارت شکوه آمیز و باصلا بت : « خلقت بیدی » در غالب تفاسیر صوفیه ،
 و آثار دیگر این قوم به خصوص در آن موارد که از مسأله « اینجاد » و برینش

تشریف خلقت بر بالای آدمی سخن به میان می آید ، با شرح و تأویل و تفسیر فراوانی به کار رفته است . من جمله در : تفسیر « کشف الاسرار و عدة الابرار » ج ۷ ص ۳۷۷ ، در این باب چنین آمده است :

« یا آدم ! این همه بار حسرت و تضرع چرا بر خود نهاده ای ؟ این چه بلیت است که گرد تو بر آمده ، و در آن بمانده ای ؟ این چه آب غم است که بر چهره خویش ریخته ای ؟ چهره ای که من در پرده عصمت : خلق الله آدم علی صورته کشیده ام ، شخصی که : تاج « خلقت بیدی » بر سرش نهاده ام ، طینتی که به تخصیص : خمر طینه آدم بیده مشرف گردانیده ام ، قدی که حله : و نفخت فیه من روحی در برش پوشانیده ام ، چه پنداری که آنرا به قهر خود از خویش برانم ، یا به آتش قطیعت بسوزانم . »

و « روز بهان بقلی شیرازی » در شطحیات خود ، در : شطح ایی بکر - الواسطی (ص ۳۰۵) چنین می آورد :

« بعد از خلق روح صورت آدم را یافرید . چهل هزار سال بدو تجلی کرد . حدیث : « خمرت طینه آدم بیده اربعین صباحاً » در حدیث طیب بیماران عشق ازل بنگر ! که آن صورت را در سایه عرش پرورد . چون تمام شد ، گفت : « خلقت بیدی » آنگاه روح را از فلق صبح فعل در او دمید ... » - و نیز در همین کتاب ، صفحه های ۲۳۰ ، ۲۳۱ .

« محمد بن منور » در « اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید » به این نکته اشارتی چنین دارد : همه عالم را در آفریدگی امری بس بود که گفت : کن ؛ فکان . چون به آدمی رسید ، از « امر » در گذشت ، و گفت : « خلقت بیدی » - فصل سوم ، باب دوم ، ص ۳۲۷ .

و هم در این باب « شیخ بهاء الدین عاملی » را توضیحی است بس نغز در : « کشکول » ج ۳ ص ۱۱۰ .

و نیز در : « توحید صدوق » ص ۱۵۳ ، « رساله القدس فی معرفة الارواح » .

ص ۶۳ ، «حديقة الحقيقة» شمس الدين ابن مطهر ورق ۲۳۳ ، و «بحار الحقيقة»
ورق ۱۴۳ .

* *
*

ص ۲۴ س ۸

لعمرک : سوگند به حیات تو ، قسم به جان تو (ای محمد!)

صدر آیه شریفه شماره ۷۲ ، از سوره «الحجر» (شماره ۱۵ - جزء ۱۴)
قرآن کریم ، که تمامی آن چنین است : « لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون
(به زندگانی تو یا محمد! که ایشان اندر مستی، و نادانی شان متحیر و کور بودند)
- از ترجمه تفسیر طبری ، مجلد ۴ ، ص ۸۴۷ .

نیز ر . ف : « تفسیر ابوالفتوح رازی » ج ۳ ص ۲۴۶ ، و تفسیر « کشف

الاسرار و عدة الابرار » ج ۵ ص ۳۱۵ .

در صفحه ۳۲۵ از مجلد پنجم از همین تفسیر ، ذیل آیه شریفه ای که یاد
شد می خوانیم : « ای لحيوتک یا محمد ا مفسران گفتند : رب العزة به حیات هیچ
کس از آدمیان سوگند یاد نکرد ، مگر به حیات محمد (ص) تشریف و تفصیل
وی را به همه خلق . وبهذا قال ابوالجوزاء . ماسمعت الله عزوجل حلف بحیوة
احد غیره » .

و باز در همین مجلد از همین تفسیر ، ص ۵۸۵ :

« آن مهتر عالم آفتابی بود که مشرقش مکه بود ، و مغربش یشرب بود ؛
کسوفش در غار بود ، لیکن آن کسوفی بود که در آن کسوف صد هزار ودایع
لطایف را کشف بود . بر پیشانی مجد او این عصابة اکرام بود که : « لعمرک »
و در باب همین سوگند فخیم است که « میبدی » اقسام سوگند را در قرآن
مجید بررسی می کند و آنها را بر ۳ قسم منقسم می سازد : ۱ - قسم به ذات باری -

تعالی ۲ - قسم به صفات او ۳ - قسم به افعال او . و پس از آوردن مثال ها ، و شواهد متعدد برای هر يك ، باز قسم سوم (= قسم به افعال باری تعالی) را بر ۴ نوع تقسیم می کند ، و در باب نوع چهارم می نویسد : . . . در بیان تشریف است ؛ چنان که رب العزه گفت در حق مصطفی (ص) : « لعمرک » . (کشف الاسرار و عدة الابرار ج ۶ ، صفحه های : ۸۸ و ۸۷ .) و نیز ر . ف : تفاسیر معتبر دیگر . و به خاطر همین پایه بلندی ، و ارجمندی فراوان این سوگند است که کلمه « لعمرک » که با آن مهترکائنات مورد تکریم و بزرگداشت خداوند قرار گرفته است ، مستند غالب عرفا و مردان خداگردیده ، و خجستگی و تبرک را از آن در آثار منشور و منظوم خویش جای جای به مناسبت یاد کرده اند :

« حکیم غزنوی » در شاهکار عرفانی خویش ، مثنوی : « حدیقة الحقیقة » در سه مورد بدان استشهاد جسته است :

بر نهاده خدای در معراج بر سر ذاتش از لعمرک تاج

ص ۱۹۵ بیت ۱۸

و

با فرضی دل تباه کراست با لعمرک غم گناه کراست

و

از لعمرک کلاه تشریفش قم فانذر قبای تکلیفش

ر . ف : « تعلیقات حدیقة الحقیقة » ، ص ۲۷۴ ، و نامه های « عین القضاة همدانی » ج ۴ ص ۲۰۰ ، و « الهی نامه » از : « فریدالدین عطار نیشابوری » ص ۶ ، در نعت پیامبر اسلام :

لعمرک تاج فرق مشک بارش الم نشرح طراز روزگارش

و « اسرار نامه » از « فریدالدین عطار » ، ص ۱۳ :

در آمد گیسوی مشکین گشاده به سر تاج لعمرک بر نهاده

نیز ر. ف : مثنوی ملای رومی ، دفتر پنجم :

ای لعمرک مر تراحق عمر خواند پس خلیفه کرد و بر کرسی نشاند
و «فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی» ، مجلد ششم ص ۳۶۲ ، ذیل کلمه:
«عمر» ، و مجلد هفتم از همین کتاب ص ۱۶۷ ، ذیل : «لعمرک» - و «دیوان
سروش اصفهانی» صفحه های : ۱۵۱ ، و ۵۰۱ . و نیز «عبرالعاشقین»
ص ۲۰ .

* *

*

ص ۷۵ س ۸

خلقت من اطيب الطین و خلق محبی من اسفلها

سند آن پیدا نشد؛ به همین صورت در : «کنوز الحکمة» ورق های :
۱۰۷ و ۲۲۳ ، و همچنین در : «أنس التائبین» باب نوزدهم ، ص ۲۶۳ . از قول
پیامبر اسلام (ص) مذکور است .

* *

*

ص ۷۹ س ۱۳

لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی

ر. ف : «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ، ص ۹۲۹ . در کتاب :
«نور الابصار» ص ۲۰۹ ، به صورت : «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل
حصنی امن من عذابی» به حضرت امام رضا (ع) نسبت داده شده است .

* *

*

ص ۸۲ س ۱۶

رکعتان من رجل زاهد قلبه خیر له واحب الی الله من عبادة المتعبدين
المجتهدین ابدأ سرمداً الی یوم القیمة .

به همین صورت با پارسی آن در کتاب : « انس التائین و صراط الله
المبین » باب ۲۲ و «سراج السائرین » باب دوازدهم مسطور است .
« غزالی » در کتاب : « کیمیای سعادت » (ج ۲ ص ۷۳۵ ، ذیل باب :
منجیات) ملخص خبر را چنین به پارسی در آورده است :
« ابن مسعود گوید : دور کعت از زاهد ، فاضل تر از عبادت همه مجتهدان
تا به آخر عمر »

* *

☆

ص ۸۴ س ۱۹ و ص ۹۰ س ۱۸

ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم
و نیاتکم .

این حدیث به همین صورت در کتاب : « مفتاح النجات » و « انس التائین »
مذکور است . و نیز به صورت : « ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اموالکم
و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم » در « مسند احمد » ج ۲ ص ۲۸۵ ، و
« صحیح مسلم » ج ۸ ص ۱۱ ، و « احیاء العلوم » ج ۳ ص ۱۹۰ ، و « جامع الصغیر »
ج ۱ ص ۷۳ ، ملاحظه می شود . « ان الله لا ینظر الی اجسادکم ولا الی صورکم
ولکن ینظر الی قلوبکم » صورتی دیگر از این حدیث شریف است که در :
« صحیح مسلم » ج ۸ ص ۱۱ مضبوط است .

نیز . ر . ف : تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۵ ص ۱۲۸ ، و « شرح تعرف »

ج ۱ ، ص ۳۶ ، و ج ۲ ، ص ۷ .

علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر ، این حدیث را در کتاب مستطاب:

«احادیث مثنوی» ص ۵۹ ، ذیل این بیت از دفتر دوم مثنوی معنوی :

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را
نقل نموده اند . مضمون این حدیث در جای دیگر از : «مثنوی شریف» (دفتر
پنجم) در این آیات چنین آمده است :

گفت : لا ینظر الی تصویرکم فابتغوا ذا القلب فی تدبیرکم
من ز صاحب دل کنم در تو نظر نه به نقش سجده و ایثار ز را
نگرم در تو در آن دل بنگرم تحفه آن را آر ای جان در برم

« حکیم غزنوی » در نامه پنجم ، از «مکاتیب» ، ص ۳۸ پس از بیان این

حدیث ، خواننده را به اشارتی این گونه راهبری نموده است :

« ان الله لا ینظر الی صورکم ... آن اشارت بدین عبارت برون داد ،
و گفت : نظر پاک الهی هرگز در رعا سرای طبیعت فرو نیاید ، و مرقد عماری
جباری هرگز در دروازه حدوث و حرف ننگجد » و نیز در صفحه ۲۷۸ .

هم چنین ر . ف : « رساله الصبیان » ص ۸۶ ، و « تنبیه الخواطر و نزاهة
النواظر » صفحه های : ۴۰۱ ، و ۲۷۸ (ذیل فصل مربوط به وصایای سرور کائنات
به ابوذر) ، و « رساله ایها الولد » از : « غزالی » ص ۶۱ ، و « اسرار التوحید »
صفحه های : ۳۲۲ ، و ۳۲۷ ، و « شفاء السائل لتهذیب المسائل » ذیل : الکلام
فی تحقیق طریق المتصوفه ، ص ۲۵ ، و « قروغ بینش » ص ۱۷۶ . و در کتاب :
« الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة » ص ۵۰ با شرحی چنین لطیف همراه آمده
است :

... و حقیقت مناجات مکالمه است میان عابد و حضرت معبود عز شانه ،
و به حکم این حدیث که : « ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم و لکن
ینظر الی قلوبکم و نیاتکم » چون معبود به حق را نظر بر حال قلب است
نه بر قول لسان ؛ در این وقت اگر دل حاضر نباشد مناجات کما ینبغی
صورت نبندد .

عارف رومی گوید :

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم من این نماز حساب نماز شمارم
مرا غرض ز نماز آن بود که یک ساعت غم فراق تو را با تو راز بگزارم
و گر نه این چه نمازی بود که من بی تو نشسته روی به محراب و دل به بازارم

نیز ر. ف : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » مجلد ۴ ص ۸۵ ، ذیل
کلمه : « حال » و ص ۱۹۸ ، ذیل کلمه « خاشع » و مجلد ۶ ، ص ۱۲۷ ، ذیل
کلمه « صاحب دل » که در آن صورتی از این حدیث با این بیت از مثنوی شریف
از دفتر پنجم ضبط شده است :

من ز صاحب دل کنم در تو نظر نی به نقش سجده و ایثار زر
و باز در همین مجلد ۶ ، ص ۶۹۱ ، ذیل کلمه « کشور » ، با این بیت از
دفتر سوم :

ما که باطن بین جمله کشوریم دل به بینیم و به ظاهر ننگریم
و هم چنین در مجلد ۷ ص ۴۷۲ ، ذیل کلمه « منحنی » با این دو بیت
از دفتر پنجم مثنوی :

صد جوال زر بیاری ای غنی حق بگوید دل بیار ای منحنی
ننگرم در تو در آن دل بنگرم تحفه اورا آر ای جان بر درم
و باز در ص ۵۵۴ ، از همین مجلد هفتم از « فرهنگ لغات و تعبیرات
مثنوی » ذیل : کلمه « خاضع » . و هم چنین ر. ف : بخش احادیث کتاب :
« مفتاح النجات » ص ۳۰۸ ، و « انس التائبین » ص ۳۳۳ .



ص ۸۸ س ۱۶

قال رسول الله (ص) : الشقی من شقی فی بطن أمه ؛ والسعید من سعید
فی بطن أمه .

این حدیث به همین صورت در : « جامع الصغیر » ج ۲ ص ۳۶

و ص ۶۱، تفسیر: «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۱۰ ص ۱۲۶، «شرح تعرف»
 ج ۲ ص ۷۷، «فصوص الاداب» ص ۲۱، «تمهيدات عين القضاة همدانی»
 ص ۱۸۲، «مرصاد العباد» صفحه‌های: ۳۳۴، و ۶۴۱، «اثنی عشریه فی مواعظ
 العدیدة» ص ۸، «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۱ ص ۴۵۲، و ج ۲ ص ۱۱،
 «شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی» صفحه‌های: ۸۸ و ۳۱۱ و ۳۴۳، «آداب
 المریدین» ورق ۳ و ورق ۱۷، «اخلاق محتشمی» ص ۴۰۴، «قابوس نامه» به
 تصحیح دانشمند محترم دکتر غلامحسین یوسفی ص ۱۸۷، «شمس الحقیقه»
 ص ۲۷۸، «الانسان الکامل» ص ۲۰۱، و با ترجمه پارسی در: «بحار الحقیقه» باب
 شانزدهم مذکور است؛ نیز در: «کشکول» از: «شیخ بهائی» ج ۲، ص ۲۶۸،
 ذیل: «فی معنی بعض الاحادیث النبویه» ایضاً همراه با توضیحی ذیل کلمه «شقا»
 در: «مجمع البحرین و مطلع النیرین»: «الشقی من شقی فی بطن امه = ای: من قدر
 الله علیه فی اصل خلقته ایكون شقیاً فهو الشقی حقیقه لامن عرض له بعد ذلك.»
 نیز ر. ف: «صحیح مسلم» که در مجلد هشتم از این کتاب ص ۴۵، به
 صورت: الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من وعظ بغيره مضبوط است،
 کتاب التوحید «صدوق» ص ۳۵۶، «عقد الفرید» ج ۲ صفحه‌های: ۶۳، و ۶۴،
 «موضح اوهام الجمع و التفریق» ج ۱ ص ۴۴۹، «جامع الصغیر» ج ۱ ص ۶۲
 و ص ۶۳ و ۱۷۹ «سنن ابن ماجه قزوینی» ج ۱ شماره ۴۶، «ذکر المعترله
 من کتاب المنیته و الامل فی شرح کتاب الملل و النحل» ص ۹، «احادیث مثنوی»
 ص ۳۵، «علم الحدیث» ص ۷۹۰، «جمهره الامثال» ص ۱۱۵، «کشف
 الحقایق» با تصحیح و تعلیقات استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی، صفحه‌های:
 ۵۰ و ۱۱۳، «کشکول شیخ بهائی» ج ۲ ص ۳۶۸، «نهج الفصاحه» ص
 ۱۲۸، «بستان القلوب» (از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق) ص ۳۸۹،
 «تذکره الموضوعات» ص ۲۰۰، «شرح اسرار مثنوی» (دفتر اول - و توضیح
 حاج ملاهادی در باب این حدیث) ص ۸۲، و «فرهنگ لغات و تعبیّرات
 مثنوی» ج ۲.

مؤلف ارجمند در این فرهنگ ذیل کلمه: « حضرت » ص ۱۳۲ چنین آورده‌اند: . . . استاد نیکسون مضمون این بیتها از دفتر اول را:

صورتی بد این منی اندر عدم پیش حق موجود نه پیش و نه کم
حاصل آن آمد حقیقت نام ما پیش حضرت کان بود انجام ما
مأخوذ می‌داند از حدیث شریف: « السعيد سعيد في بطن أمه ... » وهم
ر. ف: «تاریخ و صاف» ص ۱۹۰، « جواهر الاسمار » ص ۱۷۱، «انس
التائین» ص ۲۳۳، و به اسناد این حدیث شریف در صفحه ۳۱۹ از همین
کتاب.



ص ۹۱ س ۴

لن يلج الجنة احدكم بعمله ؛ قالوا : ولا انت ؟!
قال : ولا انا ! الا ان يتغمدني الله برحمة ويسعني منه عافية .

با ترجمه پارسی در: «سراج السائرین» باب چهارم، ورق ۴۳ - وبا
تفاوت: «لن يدخل الجنة» . . . در: «بحار الحقیقة» ورق ۲۷۲، همراه
با پارسی خبر، وهم باختلافی در الفاظ و حذف: «ويسعني منه عافية» در «کشف
المحجوب هجویری» صفحه‌های ۲۵۵، و ۲۷۰ ملاحظه میشود. همین مضمون
با تفاوت‌هایی در لفظ، در تفسیر: «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۲ ص ۱۷۵،
ج ۴ صفحه‌های ۱۰۸ و ۱۹۹، و ج ۹ ص ۱۱۵، و ص ۲۰۲ نقل شده است.
«اردشیر عبّادی» در: «التصفيه في احوال المتصوفه» (صوفی نامه)،
خبردا این سان ضبط نموده است با ترجمه بعضی از اجزاء آن به پارسی:
«لن ينجي احداً منكم عمله - هیچ کس را عمل او نجات ندهد؛ قيل:
ولا انت يا رسول الله؟ قال: ولا انا الا ان يتغمدني الله برحمة منه و فضل»
گفت: مگر غمام معرفت در رسد، و قطرات رحمت بر من بیارد.

نیز ر. ف : « سیرت الشیخ الکبیر ابی عبداللہ بن الخفیف » ذیل فصل معتقد بن الخفیف ص ۲۹۹ و هم در « رسائل خواجه عبداللہ انصاری » فصل ۲۲ ، ص ۱۶۵ ، با ذکر سلسله رواة .

و از شیخ روزبهان بقلی شیرازی، در کتاب : « شرح شطحیات » او، سر این حدیث را چنین باز گفته اند :

« گفت : هر که در بهشت رود ، جز به فضل او در بهشت نرود . گفت : تو نیز ؟ گفت : من نیز الا ان یتغمدنی اللہ برحمته . یاد دار اقل بفضل اللہ و رحمته سر این حدیث است - ص ۳۰۸ » .



ص ۹۲ س ۲

این خبر از رسول (ص) روایت کرده‌اند راویان معتمد ، قال رسول

اللہ (ص) :

« ان اللہ یقضی بین العباد یوم القیمة ، فیقضی بینهم وکل امة جائیة . فاول من یدعی به رجل جمع القرآن ، و رجل قتل فی سبیل اللہ ، و رجل کثیر المال . فیقول اللہ . . . »

به همین مضمون با تفصیلی بیشتر ، و تفاوتی در بعضی از الفاظ ، در کتاب : « مواظب العبدیة » (= فی الثلاثیات الواردة عن النبی) ص ۸۷ ، و در « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۷۲۴ به روایت از ابوهریره ، و نیز در « تذکرة السامع » ص ۱۴ نقل شده است . هم چنین ر. ف : « تفسیر ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۴۶۷ ، و ۴۶۸ که به نقل « عبدالوهاب مزین » از « ابوهریره » (صورت پارسی خبر) مضبوط است .

در خبر مذکور در متن برای این سه تن بر روی هم و یک جا چنین حکم شده است : « . . . اولئك الثلاثة اول خلق الله تسع بهم النار يوم القيمة » ؛

در صورتی که در سایر منابع که بدانها اشاره شد، از پادافراه هر يك جدا جدا این چنین یاد می‌شود: «... ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار».



ص ۱۰۱ س ۱۴

تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه قیام لیالیها و صیام نهارها
ولا یعی الله طرفه عین.

به همین صورت مذکور در متن: در «کنوز الحکمة» ورق‌های: ۴۲، ۵۰، ۳۲۳، ۴۱۷، و نیز در: «بحار الحقیقة» ورق ۱۹۵ دیده میشود؛ و در «حدیقة الحقیقة» شیخ شمس الدین بن مطهر (ورق ۲۰۰) بدین ترتیب: «تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین» نقل شده است.

جزء نخستین این حدیث را: «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة» عین القضاة همدانی در ضمن یکی از مکاتیب خود به شماره ۳۹، ذیل عنوان «رتبت کمالی و رتبت زمانی» ج ۱ صفحه‌های ۳۱۶، ۳۱۷ با این توضیح دل انگیز همراه ساخته است: «... وهان وهان! تا ظن نبوی که این گزاف است یا تقریب‌مثلاً، لابل که این در دیده نبوی هم چنان است که جوهری داند که مثقالی زر به از پنج مثقال نقره، و به از صد مثقالی مس، و به از چندین هزار هزار من سنگ، و مثقالی یاقوت به از چندین مثقال زر. و داند که هر مثقالی را از آن جوهر چون خواهد که تقدیر کند به زر یا به یاقوت مثلاً چون باید کرد. و خباز داند مثلاً که چندین من نان به مثقالی زر چون تقدیر باید کرد. و قصاب داند که گوشت به زر چون تقدیر می‌باید کرد. و هم چنین هر چیز در این جا به زر تقدیر توان کرد نه از گزاف.»

و استاذ البشر خواجه نصیر طوسی، در کتاب: «اوصاف الاشراف» ذیل فصل مربوط به: «تفکر» ص ۳۳، در این باب چنین آورده است: «هر چند در معنی تفکر وجوه بسیار گفته‌اند خلاصه همه وجوه آن است که تفکر سیر

باطن انسانی است از مبادی به مقاصد ، و نظر را همین معنی گفته اند در اصطلاح علماء . و هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الا به سیری ؛ و به این سبب گفته اند : اول واجبات تفکر و نظر است . و در تنزیل حث بر تفکر زیاده از آن است که بر توان شمرد : **وان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون** . و در حدیث آمده است : تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة . «

سند جزء اخیر حدیث بدان گونه که در متن این کتاب آمده است به دست نیامد ، و در جزء نخستین آن در غالب کتب اخبار ، تفسیرها ، و آثار صوفیان ، از لحاظ تعداد «سنة» متفاوت است : يك سال ، هفت سال ، شصت سال ، هفتاد سال ، و هزار سال .

قول حجة الاسلام «غزالی» **بایک سال موافق است : «... بدان که رسول (ص) گفته است : تفکر ساعة خیر من عبادة سنة - يك ساعت تفکر بهتر از يك سال عبادت»** (کیمیای سعادت - ج ۲ ، ذیل فصل : در منجیات - در تفکر) و چنین است در : «شرح مصباح الشریعة» ، با این توضیح اضافی : «فكرة ساعة خیر من عبادة سنة ، و لاینال منزلة التفکر الا من خصه الله بنور المعرفة» ج ۱ ص ۱۷۱ ، و ج ۲ ص ۴۵۶ .

و رأی «بوسعید مهنه‌ای» هم چنین است : شیخ را پرسیدند از تفسیر این خبر : «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة؟» . «شیخ گفت : يك ساعت اندیشه از نیستی خود بهتر از يك ساله طاعت به اندیشه هستی خویش - اسرار التوحید ، ص ۳۱۸ .» و نیز در : «شرح تعرف» ج ۱ ، ص ۷۲ . و «مبیدی» هم بر همین عقیدت رفته است : «کشف الاسرار» ج ۲ ص ۳۸۷ ذیل تفسیر آیه مبارک : «و یتفکرون فی خلق السموات و الارض - آیه ۱۹۱ از سوره آل عمران» و نیز در مجلد اول از همین تفسیر ص ۷۲۶ ، و روایت دیگر در این باب دیده میشود . اما بیشتر بر «شصت» ، اتفاق نموده اند : تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة - و به حقیقت اعمال سرفاضل تر از اعمال جوارح ، و تأثیر اعمال باطن تمام تر از تأثیر اعمال ظاهر (کشف المحجوب ص ۱۳۵) ، «اردشیر عبادی» در :

«صوفی نامه» ص ۱۶۰، و «شیخ عبد العزیز نسفی» در: «کشف الحقایق» ص ۱۶۴، و «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خویش ج ۱، ص ۲۳۳، و «عجلونی» در: «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۱، ص ۳۱۰، همین صورت را ضبط نموده اند، و همچنین است در: «تنبیه الخواطر و نزهه النواظر» ص ۱۸۵ و «الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة» ص ۱۷۸.

مضمون این حدیث شریف در صورتی نادر از آن، در کتاب: «المفید

للمستفید» ص ۷۳، چنین به دست داده شده است:

«ساعة من عالم أن يتكى على فراشه ويتفكر خير من عبادة سبعين

سنة» .

«سیوطی» دو صورت از آن را یکی به روایت «ابوهریره»: «فكرة

ساعة» خیر من عبادة ستین سنة، و دیگری به روایت: «أنس بن مالك»:

«تفكر ساعة في اختلاف الليل والنهار خير من عبادة الف سنة» در: «اللالی

المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة» ذیل: «كتاب الادب والزهد» ص ۳۲۷

نقل نموده، و آنرا به هر حال از «موضوعات» به شمار آورده است. و همین

مضمون ضمن ده عبارت دیگر در کتاب: «تذكرة الموضوعات» ذیل باب:

ماورد فی اخلاق المحمودة، ص ۱۸۹، مضبوط است.

به هر صورت این معانی هم دلالت دارند بر اهمیت «اندیشه» وارجی

که برای «تفکر» و «اندیشیدن» در دین مبین اسلام منظور داشته اند تا بدان جا

که ساعتی از آنرا به تر و فاضل تر از یک سال، هفت سال، شصت سال، هفتاد

سال، و هزار سال عبادت مقرر نموده اند؛ چرا که به قول: «افلاکی»:

«مراد از آن تفکر، حضور درویش صادق است که در آن عبادت هیچ

ریائی نباشد؛ لاجرم آن به باشد از عبادت ظاهر بی حضور. نماز را قضا

هست، حضور را قضا نیست!» - از: «مناقب العارفين» ج ۲ ص ۶۷۲.



ص ۱۰۳ س ۲۱

رکعتان من غنى شاکر أحب الى الله من الدنيا و ما فيها .

به این صورت در جایی نیافتیم . اما به صورت : « رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل خیر له من الدنيا و ما فيها ؛ ولولا أن اشق علی أمتی لفرضتهما علیهم » در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۶۳۲ و « جامع الصغیر » ج ۲ ص ۳۹ ، به روایت « ابن نصر » از : « حسان بن عطیه » ، و صورت های دیگر از آن نیز در همین کتاب آمده است .

هم چنین ر . ف : « کنوز الحقایق » ص ۴۳۰ ، و « مفتاح النجات »

ص ۳۱۷ .



ص ۱۰۵ س ۱۶

من لم يعرف نعمة الله الا فی المطعم و المشرب و الملبس فقد قل عمله و کثر عذابه .

صاحب مجموعه و ر ۴م (تنبيه الخواطر و نزهة النواظر) در کتاب خویش

این خبر را به این صورت ضبط نموده است :

« من لم يعرف نعمة الله علیه الا فی مطعمه و مشربه فقد قصر فی علمه

و دنی عذابه » ص ۲۵۳ .



ص ۱۰۹ س ۱۹

ومن لم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمائی ...

جزئی از خبری است که « شیخ احمد جام » تمامی آن را در کتاب : « انس الثابین » (باب بیست و هفتم - در شکر و شاکر) همراه با صورت پارسی آن این چنین نقل نموده است :

« ... چنان که رسول علیه السلام خبر کرد از قول خدای عز و جل : انی انا الله لا اله الا الله ، محمد رسولی ؛ من استسلم لقضائی ، و صبر علی بلائی ، و شکر لنعمائی ، کتبه صدیقا ، و بعثته یوم القیمة فی زمرة الصدیقین ؛ ومن لم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمائی ، ولم یصبر علی بلائی ، فلیختر الها سوائی - خدای عز و جل گفت : هر که قضای مرا گردن نهد ، و بر بلاء من صبر کند ، و بر نعمت من شکر کند ، من بنویسم نام او را در زمره صدیقان روز قیامت ، و او را با صدیقان برانگیزم ؛ « و هر کس که به قضای من رضاندهد ، و در نعمت من شکر نکند ، و در بلائی من صبر نکند ، گو ! رو ! خدای دیگر گزین جز از من » - و به همین صورت مذکور در متن کتاب حاضر ، در : « کنوز الحکمة » ورق های : ۵۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ دیده می شود .

این بخش از این خبر را « سیوطی » در : « جامع الصغیر » به عبارتی دیگر ضبط نموده است : « من لم یرض بقضاء الله و یؤمن بقدره ، فلیتمس بها غیر الله » نیز ر. ف : ج ۲ ، ص ۸۰ ، از همین کتاب ، و « کنوز الحقایق » ص ۸۹ ، و « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۷۰ .

« عجلونی » صاحب : « کشف الخفاء و مزیل الالباس » در مجلد ۲ ، ص ۱۰۲ ، این ترتیب را آورده است : « من لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ، فلیتمس ربا سوائی . » - نیز ر. ف : « فصوص الاداب » صفحه - های ۲۱۱ ، و ۲۱۲ ، و « مصباح العارفين » ذیل : باب نوزدهم ، در بیان رضا

و تسلیم ، ص ۵۰ ، و « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » صفحه های : ۳۵۹ ،
و ۴۰۳ .

شیخ محمد بن حسین عاملی (شیخ بهائی) در : « کشکول » خود (ج ۲
ص ۳۱۸) این صورت را : « من لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ،
ولم یشکر لنعمائی ، فلیتخذ رباً سوائی » وارد نموده ، و آن را مأخوذ از
« تورات » دانسته است .

در « تذکرة الموضوعات » به ترتیب : « انی انا الله لا اله الا انا ؛ من
لم یصبر علی بلائی ، ولم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمائی ، فلیتخذ رباً سوائی »
ضبط شده (ص ۱۸۹) و صاحب تذکرة در طبقه بندی احادیث آن را « ضعیف »
برشمرده است . دو صورت دیگر از آن نیز در همین صفحه ۱۸۹ از تذکرة
مذکور دیده می شود .

دانشمند گرانمایه دکتر سید صادق گوهرین در مجلد ششم از کتاب :
« فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ص ۵۷۷ ، در مورد توضیح و تفسیر عرفانی :
« قضا » ترتیبی نادر از آن را (به نقل از ۴۰ حدیث قدسی) به صورت : « من
لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ، ولم یشکر علی نعمائی ، ولم یقنع
بعطائی ، فلیطلب رباً سوائی ، ولیخرج من تحت سمائی » ذکر نموده ، و این
بیت از عارف نامبردار بلخی ملای روم در دفتر سوم از « مثنوی معنوی » را :
باز فرمود او که اندر هر قضا مر مسلمان را رضا باید رضا
ناظر بدان حدیث دانسته اند .



رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثومات على هذا ثومات على غير دين محمد.

سند آن در : « الوافی » - ص ۱۲ ، به نقل از : « الكافی » ، واز : « التهذیب » مضبوط است .

صاحب « طرائف الحكم » در ج ۲ ص ۴۵۳ ، از کتاب خویش ، به نقل از : « مستدرک الوسائل » (کتاب الصلوة) صورتی از این خبر را این سان به دست داده است : « . . . عن ابي عبد الله الاشعري ، قال : صلى رسول الله عليه وآله باصحابه ثم جلس في عصابة ؛ فدخل رجل فقام يصلي فجعل لايركع وينقر في سجوده ، والنبي صلى الله عليه وآله ينظر اليه ، فقال : ترون هذا ؟ ا ثومات على هذا الثومات على غير ملة محمد صلى الله عليه وآله نقر صلوة كما ينقر الغراب . . . »

و صورت پارسی آن در ذیل خبر مذکور چنین به دست داده شده است :

« . . . از ابي عبد الله اشعري روايت شده که رسول خدا صلى الله عليه و آله با ياران خویش نماز خواندند ، سپس در جمعيت نشستند ، پس مردی وارد شد ، و به نماز برخاست ، و هنوز رکوع را کاملا انجام نداده به سجود می رفت چون دانه برچیدن مرغ ، و نبی اکرم (ص) او را می دیدند ، پس حضرت فرمود : آیا می بینید این مرد را ؟ اگر بر چنین نماز از دنیا برود ، بر غیر ملت محمد مرده است . . . »

و نیز ر . ف : « کنز العرفان فی الفقه القرآن » ص ۶۵ ، در : « آداب

نماز » ذیل : « الخشوع فی الصلوة » به روایاتی قریب به همین مضمون .

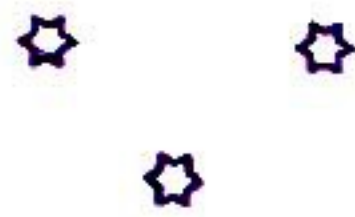


ص ۱۱۱ س ۱۶

قوام امتی بشرارها -

اسناد این خبر در کتاب : « جامع الصغیر » به نقل از « طبرانی » ،

و «کنوز الحقایق» ص ۴۵۱ ، و «کشف الخفاء» ج ۲ ص ۱۰۳ به دست داده شده است .



ص ۱۱۲ س ۱۵

من أسف علی دنیا فاتته ، اقترب من النار مسيرة مائة ألف سنة ؛ ومن أسف علی آخره فاتته ، اقترب من الجنة مسيرة مائة ألف سنة .

این حدیث به حذف کلمه (مائة) در هر دو بخش از آن ، در : « جامع الصغير » ج ۲ ص ۲۷۹ و با جزئی اختلاف در لفظ در : « مجموعة ورام » ص ۱۶۵ مضبوط است . نیز به صورت : « من أسف علی دنیا فاتته قرب من النار مسيرة سنة » در : « تلیس ابلیس » ص ۱۷۱ ، و با تفاوتی اندک در : « أخلاق محتشمی » ص ۲۰۱ مذکور است . نیز ر . ف : « مفتاح النجات » ص ۳۲۴ .

بخش نخستین آن در کتاب : « تذکرة الموضوعات » ثبت شده ، و مؤلف در ذیل آن چنین ابراز عقیده نموده است : « لم يوجد » .



ص ۱۲۴ س ۱۶

العشق جنون الهی^۱ لیس بمذموم ولا ممدوح

در متن کتاب حاضر این قول به حضرت امام جعفر بن محمد صادق ع نسبت داده شده است ، اما در جای دیگری دیده نشد .



ص ۱۲۵ س ۱۸

در این خبر نگر، و در اندیش ۱ که مهتر ص می گوید :
 من عشق ، ففف ، ثم مات ، مات شهیداً و بر لفظی دیگر آمده است ، من
 عشق ففف ، فکتم ، فمات ، فهوشهید .

روایتی است از عبدالله عباس درباره «عشق» که صوفیه غالباً در آثار خویش
 آنجا که سخن از عشق به میان آمده ، به مناسبت بدان استشهاد نموده اند ، مفاد
 آن به پارسی چنین نقل شده است :

«هر آن کس که عاشق شود ، و عشق خویش آشکار نکند ، و دست به کارهای
 ناروا نیازد ، و در چنین حالتی بمیرد ، در زمره شهیدان راه حق به شمار آید ،
 این خبر به صورت مذکور در متن کتاب حاضر ، در : «خلاصة المقامات» ص ۱۴۱ ،
 و همراه با ترجمه پارسی در : «سراج السائرین» باب ۱۴ ، ورق ۱۳۱ ذیل :
 «عشق وهوس» منقول است . نیز ر. ف : «عبر العاشقین» صفحه های : ۹ ، ۲۵ ،
 ۳۲ ، ۱۴۲ و . وهم به : «تذكرة الموضوعات» ذیل : «باب الحب والعشق»
 ص ۱۹۹ .

در «جامع الصغير سيوطي» ج ۲ ص ۳۰۶ دو صورت از آن ، یکی با
 روایت «عایشه» : «من عشق ، ففف ، ثم مات ، مات شهيد» ؛ و دیگری به روایت
 از «عبدالله بن عباس» : «من عشق ، فکتم ، وعف ، فمات فهوشهيد» ضبط شده ،
 و همین صورت اخیر الذکر را صاحب «کنوز الحقایق» در ص ۴۷۹ به دست
 داده است .

«عجلونی» در باره این حدیث می آورد که : «خطیب» آن را در ترجمه :
 «محمد بن داود الاصبهانی» به روایت از «ابن عباس» ذکر نموده ، و «جعفر السراج»
 در کتاب : «مصارع العشاق» به روایت از : «سويد» از آن به لفظ : «من عشق ،
 فظفر ، ففف ، فمات ، مات شهيداً» یاد کرده است . (تفصیل آن همراه با اسناد ،

در «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ، ج ۲ از ص ۲۶۳ به بعد ، با اشعاری نغز در این باب ملاحظه می‌شود (« شمس الدین محمد دقایق مروزی » در کتاب: «راحة الارواح فی سرور المفراح» این حدیث را موافق صورت مضبوط در متن «روضته» نقل نموده (در : باب اول - ص ۲۰) و در تفسیر آن چنین نوشته است: «حیات» عشق سرمایه سعادت آمد ، و ممات او پیرایه شهادت . « روزبهان بقلی شیرازی » در : « عبهر العاشقین » از این حدیث شریف این چنین لطیف عبارت می‌کند :

«اما حدیث کتمان از اشارت سید عاشقان تسویت احراق جان است تا به آتش عشق نیک نیک بسوزد که تف آتش عشق بنشیند . عاشق اگر در عشق بکوبد از آن شهیدش خوانند که به سیف غیرت در منزل ابتلا گشته ، و به آتش عشق و به احتراق در کتمان سوخته شود ، ص ۲۵ »

«عین القضاة همدانی» در «تمهیدات» (ذیل : تمهید اصل سادس - حقیقت و حالات عشق - ص ۹۶) پس از ذکر این خبر و صورت پارسی آن ، به این دو بیت توسل می‌جوید:

کارم اندر عشق مشکل می‌شود	خان و مانم در سردل می‌شود
هر زمان گویم که بگریزم ز عشق	عشق پیش از من به منزل می‌شود

و هم در رباعی‌های منسوب به: «ابوسعید ابی‌الخیر مهنه‌ای» این رباعی باین مقال مناسبت دارد که مصراع آخر آن مفاد این خبر را در بر گرفته است:

یک نیم رخت : الست منکم بیعید	یک نیم دیگر : ان عذابی لشدید
برگرد رخت نبشته : یحیی ویمیت	من مات من العشق فقدمات شهید

(سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر ص ۴۲ ، رباعی شماره ۲۹۰)

صاحب «صوفی نامه» می‌نویسد «... و این چنین عاشق را حکم شهادت کرده است شارع علیه السلام ، چنان که گفته است : من عشق و ... (التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۲۰۹) - به تصحیح دانشمند محترم دکتر غلام حسین

یوسفی . در «لمعه» هفتم از : لمعات «ص ۳۸۴»، «عراقی» این روایت را با این مقدمه همراه آورده است : «نظر مجنون هر چند بر جمال لیلی است ، اما لیلی آینه‌ای بیش نیست ، وللهذا قال النبی ص : من عشق و ...»
 «شیخ بهائی» صورتی متفاوت از آنرا با آنچه ذکر شد به روایت از «عبدالله عباس» بدین ترتیب ضبط نموده است :

«من عشق ، و کتم ، و عف ، غفر الله له و ادخله الجنة» کشکول ، ج ۳ ،

ص ۱۰ .

علامه «علی اکبر دهخدا» در کتاب : «امثال و حکم» آن را در زمره احادیث نقل نموده ، و «نخشی» از آن به وجه : «من مات من العشق فقدمت شهيدا» بسنده کرده است با این مقدمه : . . . و در آن صبری که در عشق به عفت پیش می‌آید به سعادت شهادت ، و درجه کرامت رسید که گفته‌اند : من مات . . . (جوهر الاسمار ص ۴۰۴) نیز ر . ف : «مکارم اخلاق» ص ۱۴۳ ، و «رسالة عشق» از : سیف الدین باخرزی صفحه‌های : ۵۳ .

« ... حیات عاشق سرمایه سعادت آمد . و ممات عاشق پیرایه شهادت »
 قولی است صاحب «بختیار نامه» را در ذیل این خبر شریف (ص ۲۰) ، وهم ر . ف : ص ۲۸۴ از همین کتاب .

☆ ☆

☆

ص ۱۲۶ س ۱۰

مهر ص می گوید : يقول الله تبارك و تعالی :

إذا كان الغالب علی عبدی الاشتغال بی جعلت نعیمه و لذته فی ذکری
 عشقنی و عشقته و رفعت الحجاب فیما بینی و بینه . . .

به همین الفاظ با ترجمه پارسی در : «بحار الحقیقة» ورق ۹۷ ، و در :

«سراج السائرین» با ذکر سلسلهٔ راویان ، در ورق‌های : ۱۴ ، و ۱۳۴ ، و در :
 «کنوزالحکمة» ورق ۱۳۶ ، و در «خلاصة المقامات» به روایت ازحسین بن
 علی (ع) ، صفحهٔ ۱۳۸ ، و مجمل آن در : «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۲
 ص ۴۱۷ ، و باز در همین تفسیر ، ج ۵ ، صفحه‌های ۵۸ و ۵۲۵ بدان استشهاد
 شده است .

هم چنین ر. ف : «فصوص الاداب» ص ۶۶ ، و «عبر العاشقین» ذیل
 باب : «فی ملاطفة العاشق والمعشوق» ص ۱۰ ، و به مضمون آن در عبارت
 متفاوت ، در : «الرسالة العلیة فی احادیث النبویه» ، ذیل فصل : در «فضیلت ذکر»
 ص ۱۱۷ .



ص ۱۲۸ س ۱

... و در قصه داود می‌گوید : یاداود ! قل للذین ینتحلون لعشقی اذا
 کان غداء هم و عشاء هم فلا یتهمونی . هل رأیت حبیباً ینخل عن حبیبه ؟
الاطال شوق الابرار الی لقائی ! وانی الیهم لاشد شوقاً .

بهری از خطاب رب جلیل است به داود نبی علی نبیّنا وعلیه السلام ، که
 تمامت آن را شیخ احمد ژنده پیل نامقی با ترجمه پارسی در : «کنوزالحکمة»
 ورق ۶۱ ، و : «انس التائین» باب ۳۳ ، نقل نموده است .

جزء اخیر خبر : «الاطال شوق الابرار الی لقائی وانی الیهم لاشد شوقاً»
 در «تمهیدات» از «عین القضاة همدانی» صفحه‌های : ۲۱ ، و ۳۳۵ ، و «کشف
 الاسرار و عدة الابرار» ج ۲ ، ص ۴۷۱ ، و ج ۳ ، صفحه‌های : ۳۵۸ ، و ۵۱۶ ،
 و ج ۷ ص ۷۹ ، و ج ۸ ص ۳۴۰ ، و ج ۱۰ ، صفحه‌های : ۲۰۱ و ۲۰۲ مذکور
 است .

در : «جامع‌الستین للطائف البساتین» (تفسیر سورة یوسف) ص ۲۴۷ ،

در این باب چنین آورده است: « پادشاه عالم به داود وحی کرد: اِطال شوق الابرار الی لقائی . . . گفت: با داود ا پیغام ما به عاشقان جمال ما بر، و بگوی ا میندارید که مشتاق ما شمائید، که جوینان ما شمائید؛ به عزت و جلال من که ما آفریدگاریم کون و مکان را، به عاشقان از ایشان مشتاق تریم.»

« ابوالفضل رشیدالدین میبدی » در مجلد ششم از کتاب تفسیر خویش (ص ۲۲۲) در تفسیر آیه شریف: لقد انزلنا کتاباً فیہ ذکر کم آیه شماره دهم - الانبیاء) همین بخش از خبر را با مقدمه ای این چنین نقل کرده است:

« عرصه قیامت، و صعیدسیاست در آرزوی روی اهل قرآن است؛ اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآن است. درجات جنات مأوی، و حورعین، و اشجار، و انهار سلسیل و زنجیل در بند انتظار اهل قرآن است، و از این همه عزیز و بزرگوارتر ذات صمدی، و صفات سرمدی، در اشتیاق دیدار اهل قرآن است، خود می گوید جل جلاله: اِطال شوق الابرار . . . »

« محمد بن منور » گوید که: شیخ ماگفت که عمر خطاب پرسید مر کعب الاحبار را که کدام آیت یافتی در تورات مختصرتر؟ « کعب » گفت: اندر تورات ای دون یافتم که حق سبحانه و تعالی می گوید: « الامن طلبنی وجدنی و من طلب غیرنی لم یجدنی » - هر که مرا جست مرا یافت، و هر که جز مرا جست هرگز مرا نیافت. و در برابر این نوشته بود: قد طال شوق الابرار الی لقائی و انا الی لقائهم لاشوق - درازگشت آرزومندی ایشان به من، و من به دیدار ایشان آرزومندترم (اسرار التوحید - فصل دوم، از باب دوم، ص ۲۵۵)

و « عراقی » در: « لمعات » ترکیبی پارسی و تازی از این خبر ساخته است: « . . . گاه دست طلب این به دامن او در آویزد که: اِطال شوق الابرار الی لقائی؛ و گاه شوق او از گریبان این سر برزند که: انی الیهم لاشد شوقاً - لمعه ششم، ص ۳۸۳. نیز، در: « اشعة اللمعات » ص ۶۳

حجة الاسلام غزالی که « شوق دیدار » را ملازم با: « محبت » می داند،

با توسل به دعای : «خاتم الانبياء» در این باب آورده است که :
 «... بدان که هر که محبت انکار کرد ، شوق نیز انکار کرد ؛ در دعای
 رسول است (ص) : استلک الشوق الی لقاءک ، ولذة النظر الی وجهک الکریم .
 خدای تعالی همی گوید : طال شوق الابرار الی لقاءى وانى الالتائهم لاشد
 شوقاً - دراز شد آرزومندی نیک مردان به من ، و من به ایشان آرزومندترم
 از ایشان (کیمیای سعادت ج ۲ ، رکن ۴ ، ص ۸۵۵)
 و نیز ر . ف : «تذکرة الموضوعات» ذیل باب : السماع والشوق من
 الابرار ، ص ۱۹۶ .



ص ۱۳۰ س ۷

تکبيرة الاولى خير من الدنيا وما فيها .

«احمد جام» در کتاب : «بحار الحقیقة» ورق ۶ ، پارسی این خبر را
 چنین به دست داده است : « تکبیر پیشین از دنیا و هر چه در دنیاست بهتر
 است »

و هم در : «سراج السائرین» (ورق ۱۱۵) باز به همان صورت :
 «تکبیر پیشین» از : «تکبيرة الاولى» تعبیر می کند :

«... اگر صدبار مؤذن بر در سرای ما بانگ نماز و قامت می گوید
 يك تاسف نخوریم ، و اگر هزار تکبیر پیشین از ما درگذرد ، بردل ما بس
 باری نبود ... »

شیخ نجم الدین رازی ، در : «مرصاد العباد» (باب سوم - فصل پنجم) ،
 ص ۱۶۷ ، در ضمن شرحی این چنین روح نواز ، بدین حدیث نبوی استشهاد
 نموده است :

«... و در حرکات نمازی این اشارت است که در وقت تکبيرة الاحرام

روی از جمله اغراض و اعراض دنیاوی بگردان ، و هر دو دست بر آور ، یعنی : دنیا و آخرت بر انداز در نظر همت ، و تکبیر بر عالم حیوانی و بهیمی کن ، و بگویی : الله اکبر ! یعنی : با بزرگواری حق هیچ کس را بزرگ مشناس ، و نظر از هر چه بزرگ نمای نفس وهوی است بردار ، و بر بزرگواری حق انداز ! خواجه علیه الصلوة والسلام از این جا می فرمود : « تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و مافیها » .

در : « صحیح ترمذی » (در : « ابواب الصلوة » ، ذیل : ماجاء فی فضل تکبیرة الاولی ، ج ۲ ، ص ۴) روایتی نقل شده است از : « انس بن مالک » بدین سان : « قال رسول الله (ص) : « من صلی اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کتبت له براءتان : براءة من النار ، و براءة من النفاق » ابوطالب مکی ، در : « قوت القلوب فی معاملة المحبوب و وصف المرید الی مقام التوحید » ج ۱ ، ص ۱۸۶ ، ذیل : کتاب الصلوة ، شرحی مستوفی در باب : « تکبیر » آورده و افزوده است که : « کلمه تکبیر لفظی عجمی است که معرب شده است »

صاحب « مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية » ، در صفحه ۳۰۳ ، از قول « جنید » در فضیلت تکبیرة الاولی ، چنین نقل نموده است :

لکل شیء صفوة ، و صفوة الصلوة : التکبیرة الاولی - و سبب آن است که تکبیر اول موضع نیت است ، و نیت جان عمل است ...

نیز ر. ف : « نفائس الفنون » ، ص ۱۱۰ ، ذیل : چهل حدیث در تکالیف شرعیة ؛ و هم : « انس التائین » صفحه های ۱۷۸ ، و ۳۱۴ .



فی ولیاً قط ، وهل عادیت فی ولیاً قط ؟

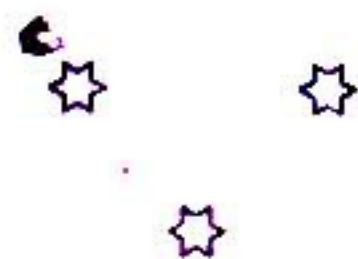
سند این روایت به دست نیامد .



ص ۱۴۹ ، س ۱۶

قال الله تبارك و تعالی لعيسى ، يا عيسى ! انى باعث من بعدك أمة اذا
اصابهم ما يحبون حمدوا وشكروا واذا اصابهم ما يكرهون احتسبوا ، ولاعلم
ولا حلم ! قيل : وكيف يكون هذا لهم ولاعلم ولا حلم؟! قال : أعطيتهم من حلمي
و علمي .

بخشی از خطاب حضرت باری تعالی است به عیسی بن مریم که در :
«جامع الصغير» ج ۲ ، ص ۱۳۸ ، به روایت : «ابوالدرداء» مضبوط است .



ص ۱۵۳ س ۷ ، ص ۱۸۹ س ۱۶

المؤمن مرآة المؤمن

به همین صورت در «خلاصة المقامات» صفحه‌های ۱۰۰ ، ۱۳۳ ، و
«بحار الحقیقة» ورق ۱۳۳ ، «جامع الصغير» ج ۲ ص ۱۸۳ ، «مواظع العبدیة»
ص ۸ ، «التصفيه فی احوال المتصوفه» ص ۲۳۰ ، «احادیث مشوی» ص ۴۱ ،
«كشف الخفاء» ج ۲ ص ۲۹۴ ، «تمهيدات عين القضاة همدانی» صفحه‌های :
۸ ، ۲۵۴ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، «جامع الاسرار و منبع الانوار» ص ۶۷۲ ،
و «ترك الاطناب» ص ۱۰۶ ، و «لطائف الطوائف» ، ذیل : پنج مثل حضرت
مصطفی ، ص ۱۶۰ ، و با این تفسیر در باره «مرآت» ، در : «مقصد اقصى»
ص ۲۸۱ : «... مرآت دو نوع باشد : یکی آن که عکس جمال خود را در آن

ببینند ، و یکی آن که عین خود را در آن ببیند : «المومن مرآة المؤمن» —
ای درویش ! چنین مرآت که عین خود را در آن ببینند ساز داد ، و آن مرآت
آدم است :

فرستادیم آدم را به بیرون	جمال خویش بر صحرا نهادیم
جمال ما بین زین راز پنهان	اگر چشمت بود پیدا نهادیم
و اگر چشمت نباشد آن چنان دان	که گوهر پیش نابینا نهادیم

« عراقی » در «لمعة هفتم» از : «لمعات» ، ص ۳۸۵ ، این صورت را
با توضیحی چنین عبارت نموده است :

« . . . هر چه هست آینه جمال اوست ؛ پس هر چه باشد جمیل باشد ،
لاجرم همه را دوست دارد ، و چون در نگری خود را دوست داشته باشد .
خود هر عاشقی که بینی جز خود را دوست ندارد ؛ زیرا که در آینه روی معشوق
جز خود را نبیند ، لاجرم جز خود را دوست نگیرد : «المؤمن مرآة المؤمن
والله المؤمن» بیان این همه کند .»

نیز ر . ف : «فروغ بینش» ص ۱۵۶ ، و با اضافه ای در «کنوز الحقایق»
ص ۱۳۶ به صورت : «المؤمن مرآة اخیه المؤمن» ملاحظه می شود ، و هم
صورتی دیگر از آن در «جامع الصغیر» ج ۱ ، ص ۸۶ .

« عین القضاة همدانی » در : مکاتیب خود (ج ۲ ص ۳۷۳) صورتی
متفاوت از این حدیث را چنین به دست داده است : « المؤمن مرآة المؤمن
لامرآة الکافر» و « افلاکی » در : « مناقب العارفين » (ج ۱ ص ۵۱۳)
توضیحی در باب آن چنین آورده است : المؤمن مرآة المؤمن ؛ یعنی : « تجلی
فیها ربه »

جلال الدین محمد مولوی بلخی مضمون این حدیث شریف را در دفتر
دوم ضمن بیت های سی ام ، و سی و یکم این سان بیان فرموده است :

چون که مؤمن آینه مومن بود	روی او زالودگی ایمن بود
یار آینه است جان را در حزن	بر رخ آینه ، ای جان ، دم مزنا

و نیز ر. ف : مجلد هفتم از : «فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی» ص ۵۱۰
 که بدین بیت (از دفتر اول - بیت ۱۳۲۸) در مضمون این حدیث استشهاد
 شده است :

مؤمنان آینه هم دیگر اند این خبر می از پیمبر آورند



ص ۱۵۴ س ۹

خیل بهم غرّ محجلین :

مستخرج است از حدیثی در آداب طهارت ، و فضیلت وضوء ، و مواظبت
 و مداومت بر آن که در کتاب : « الرسالة العلیة فی احادیث النبویة » ص ۵۲ ،
 با شرح و توضیحی به پارسی ، این سان ضبط شده است :
 « نکته : نماز بی طهارت درست نیست ، و طهارت نیمه نماز است که :
 « الطهور شرط الایمان » - و این جا ایمان به معنی نماز است ، کما قال الله
 تعالی : و ما کان الله لیضیع ایمانکم (= ای : صلواتکم) . و هر که امروز اوقات
 به طهارت گذراند ، فردا روی سفید باشد که : « ان امتی الغرّ المحجلون من
 آثار الوضوء یوم القیمة » - یعنی به درستی که امت من روز قیامت از اثر وضوء
 سفید روی و سفید دست و پای باشند .

«غرّ» جمع : «اغرّ» است ، و «اغرّ» اسب سفید روی را گویند ، و آن
 سفیدی را «غره» خوانند ، و «محجل» در لغت اسبی را گویند که چهار دست و
 پای او سفید باشد ، و عرب آنرا به فال نیکو دارد ؛ و این جا سفیدی روی و
 دست و پای اشارت است به احاطه انوار مرمؤمنان را ...»

نیز ر. ف : «جامع الصغیر» ج ۱ ص ۵۱ ، و «تفسیر ابوالفتوح رازی»

ج ۲ ، ص ۱۱۳ ، و ج ۵ ص ۲۴۷ .

در بخش توضیحات و حواشی کتاب: «نفثة المصدور» ص ۱۶۲، مصحح دانشمند در توضیح جمله: «در غره خطب همه را به قیود محجل گرداند». با توسل بدین حدیث شریف به مناسبت، و در ضمن اشاره به منابع استاد: (صحیح بخاری - و سفینه البحار) چنین نگاشته‌اند:

«غره» و «محجل» در این عبارت محتمل است مستفاد از جمع این دو کلمه باشد در دو حدیث ذیل: ان امتی یدعون یوم القیمة غراً محجلین من آثار الوضوء فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل - صحیح بخاری، کتاب الوضوء، ج ۱ ص ۳۵ - و حدیث: علی نورالله فی بلاده... وقائد الفر - المحجلین و امام المسلمین... - سفینه البحار، در ماده «حجل» ج ۱ ص ۲۲۵، و اسناد دیگر...

«واعظ کاشفی» در: «فتوت نامه»، در فصل چهارم، ص ۱۶۷، آنجا که از «رنگ‌های خرقه» سخن می‌راند، با توسل بدین حدیث، به همان صورت که مستند صاحب: «الرسالة العلیة» بوده شرحی لطیف نگاشته است، این چنین:

«... اگر پرسند که لون سفید از آن کدام طایفه است؟ بگوی: رنگ سفید، رنگ «روز» است؛ و از آن جماعتی است که دل ایشان روشن باشد، و سینه ایشان از کدورات صفات ذمیه صافی بود، و نامه اعمال ایشان از رقم گناه سفید و پاک‌گشته، و روی ایشان از علامت: «ان امتی الفر المحجلون من آثار الوضوء» تابان شده»

مؤلف ارجمند: «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» در مجلد هفتم از این فرهنگ، ص ۸۶۹، ذیل: «هم گوهر» به مناسبت، صورت مفصل این حدیث شریف را به نقل از «مسند احمد» ج ۲ ص ۴۰۸ چنین به دست داده: «... قالوا: یا رسول الله! کیف تعرف من لم یأت من امتک بعد؟ قال: أرایت لو أن رجلاً کان له جبل غیر محجلة بین ظهرانی حیل بهم دهم ألم یکن

يعرفها؟ قالوا: بلى! قال: فانهم يأتون يوم القيمة غراً محجلين من أثر الوضوء»
و آنگاه دو بیت از مثنوی ملای رومی (از دفتر اول) را :

گفت پیغمبر که هست از اتم که بود هم گوهر و هم هتم
مر مرا زان نور بیند جان شان که من ایشان را همی بینم از آن
ملهم از این حدیث ذکر نموده اند .



ص ۱۵۷ س ۴ و ۷

أمة مذنبه ورب غفور :

صاحب « خلاصة المقامات » می نویسد : بر در بهشت نوشته شده است :
« امة مذنبه ورب غفور » (ص ۱۱۰) .

این خبر را « ابن النجار » در « تاریخ بغداد » و « الرافعی » در « تاریخ قزوین »
این چنین نقل کرده اند :

« . . . دخلت الجنة فرأيت في عارضتي الجنة مكتوباً ثلاثة أسطر بالذهب:
السطر الاول : لا اله الا الله ، محمد رسول الله .

السطر الثاني : ما قدمنا وجدنا ، و ما اكلنا ربحنا ، و ما خلفنا خسرنا .
والسطر الثالث : « امة مذنبه ورب غفور » - نیز ر . ف : « شرح تعرف »

ج ۱ ص ۱۷ .

« مبدی » در تفسیر خود آن را به صورت : « عبد مذنب و رب غفور »
ضبط نموده است . « . . . کعب عجره گفت رسول خدا روزی یاران را گفت :
« ما تقولون في رجل قتل في سبيل الله ؟ چه گوئید به مردی که در راه خدا کشته
شود ؟

یاران گفتند : « الله ورسوله اعلم » - خدا و رسول او دانانتر . رسول گفت :
« ذاك في الجنة » - آن مرد در بهشت است . دیگر باره گفت : چه گوئید

به مردی که بمیرد و دومرد عدل گویند : « لانعلم منه الا خيراً » - شناسیم و ندانیم از این مرد جز پارسائی و نیک مردی ؟ یاران گفتند : الله داناتر به حال وی و رسول او . گفت : « ذاك في الجنة » - در بهشت است .

سدیگر بار گفت : چه گوئید در مردی که بمیرد و دوگواه عدل گویند که در وی هیچ خیر نبود ؟ یاران همه گفتند : ذاك في النار - در دوزخ باشد . رسول گفت : « بشما قلتم ا عبد مذنب و رب غفور » - بد سخنی که گفتید در حق وی ، و بداندیشه ای که کردید ، و بدگمانی که بردید . بنده ای گناهکار و خدایی آمرزگار ، بنده ای جفاکار و خدایی وفادار . . . کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۴۰



ص ۱۵۲ س ۱۶

التائب من الذنب كمن لا ذنب له

این حدیث نبوی به همین صورت در غالب کتب اخبار ، و متون صوفیانه (در باب فضیلت توبه ، و ارجمندی مقام تائبان راستین) نقل شده است . ر.ف : « جامع الصغير » ج ۱ ، صفحه های : ۱۳۳ ، و ۲۲۹ ، « كنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق » ص ۵۳ ، « تنبیه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۶ ، « احیاء العلوم » ج ۴ ، ص ۴ ، « حلیة الاولیاء » ج ۴ ، ص ۲۱۰ ، « ترك الاطتاب فی شرح الشهاب » ، ص ۹۴ ، تفسیر « ابو الفتح رازی » ج ۲ ، ص ۶۵۰ ، « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ج ۱ ص ۲۹۶ ، « مرصاد العباد » صفحه های : ۳۵۵ ، و ۶۴۴ ، « مصباح العارفين » (ذیل فصل : در بیان توبه) ، ص ۴ ، « اوصاف الاشراف » (فصل اول : در توبه) ، ص ۲۰ ، و کتاب : « ترجمه رساله قشیریة » ، که صورت پارسی این حدیث در صفحه ۱۳۶ ، ذیل : « باب چهارم - در توبه » این چنین آمده است :

« انس مالك گوید : از پیغمبر (ص) شنیدم که گفت : تائب از گناه

هم چنان بود که گناه نکرده‌است «

و کتاب «احادیث مثنوی» ، ص ۱۶۷ ، که در آن این آیات از «ملای

روم» متناسب با مضمون این حدیث نقل شده‌است همراه با اسنادش :

هر چه کردم جمله نادیده گرفت طاعت ناکرده آورده گرفت

نام من در نامه پاکان نوشت دوزخی بودم ببخشیدم بهشت

و نیز به : «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» ج ۵ ، ص ۱۹۸ ، که در

آن ذیل : «زهر پارینه» این بیت از «مثنوی شریف» مستخرج از دفتر پنجم :

جمله ماضی‌ها از این نیکو شوند زهر پارینه از این گردد چو قند

از این حدیث : «التائب حبيب الله ، والتائب من الذنب كمن لا ذنب له»

مأخوذ دانسته شده‌است .

نیز ر . ف : «فروغ بینش» ص ۸۷ ، «فرائد الادب فی الامثال ، والاقوال

السائرة عند العرب» ص ۱۰۴۸ ، و «مفتاح النجات» ص ۳۱۳



ص ۱۶۰ س ۱ در این خبر که مهتر عالم (ص) می‌گوید ، سرّی است از اسرار که
می‌گوید :

الناس کلهم موتی الا العالمون ، والعالمون کلهم نائمون الا العاملون ،

والعاملون کلهم موقوفون الا المخلصون ، والمخلصون علی خطر عظیم .

تمامت آن در : «کشف الخفاء و مزیل الالباس» تألیف : «عجلونی»

ذیل رقم ۲۷۹۶ ضبط شده‌است ، با اختلاف : «هلکی» به جای : «نائمون» ،

و «غرقی» به جای : «موقوفون» .

و اما به جزء اخیر این قول ، یعنی : «المخلصون علی خطر عظیم» در

غالب آثار صوفیه استشهاد شده‌است . ر . ف : «انس الثائین» باب ۴۲ ،

«تمهیدات عین القضاة همدانی» صفحه‌های : ۱۳۵ ، و ۳۳۳ ، «مرصاد العباد»

صفحه‌های : ۶۹ ، ۳۶۲ ، و ۵۸۰ ، التصفیه فی احوال المتصوفه « ص ۶۵ ،

«احادیث مثنوی» صفحه‌های : ۵۳ ، و ۵۶۰ ، «عبر العاشقین» ص ۹۷ .

و «مجموعه وراثت مالکی» ص ۳۲۰ .

صورتی متفاوت از آن با آنچه در متن ملاحظه می شود ، در : « شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه » ج ۴ ص ۴۲۲ بدین ترتیب مضبوط است :

« هلك العالمون الا العابدون ، وهلك العابدون الا العالمون ، وهلك العالمون الا الصادقون ، وهلك الصادقون الا المخلصون ، وهلك المخلصون الا المتقون ، وهلك المتقون الا الموقنون ، وان الموقنين لفي خطر عظیم . »

اسناد محقق مدرس رضوی ، در تعلیقات « حدیقه الحقیقه » ص ۲۳۴ ، در این باب چنین نگاشته اند :

« در کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۲۹ آن را نسبت به بزرگان سلف داده و بنابراین نباید حدیث باشد . در شرح کتاب : غرر و در آمدی ج ۲ ص ۴۰۲ همین معنی با این عبارت آمده : الاخلاص خطر عظیم حتی بنظر بما یختم له - خالص کردن طاعات و عبادات از برای خدای عزوجل و آمیخته به قصد دیگر نکردن خطر عظیم است . »

صاحب « تذکره الموضوعات » آن را در صفحه ۲۰۰ از کتاب خود درج کرده و « موضوع » دانسته است ؛ در ضمن در متن عبارت به يك اصلاح نحوی نیز مبادرت نموده است ، این چنین : « . . . الا العالمین به جای : الا العالمون ، والا العالمین (به جای : الا العالمون) ، والا المخلصین (به جای : الا المخلصون) امام حسن بن محمد الصغانی ، در رساله خود در باب : « احادیث موضوعه » این خبر را ذکر نموده ، و آن را « موضوع » معرفی نموده است .

* *

*

ص ۱۶۴ س ۱۱

شفاعتی لاهل الكبائر من امتی .

دو صورت از آن ، یکی : « شفاعتی لاهل الذنوب من امتی » ، و دیگری :

«شفاعتی للجبابرة من امتی» همراه با اسناد مربوط در کتاب: «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق» ص ۴۳۵ ، مضبوط است .

اما صورت مذکور در متن حاضر همان است که در : «مواظع العدویة» ص ۹ ، و «جامع الصغیر» ج ۲ ص ۳۹ ، و «کنوز الحقایق» ص ۷۳ ، و «مستدرک حاکم» ج ۱ ص ۶۹ ، به دست داده شده ، و نیز «عین القضاة همدانی» در مکاتیب خود : ج ۱ ص ۱۳۱ ، و «عجلونی» در : «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۲ ص ۱۰ ، و «نخشی» در : «جواهر الاسمار» ص ۴ ، به همین صورت استشهاد نموده اند .

در «طرائف الحکم» ج ۲ ص ۴۲۴ ، به نقل از : «امالی صدوق» (المجلس الثانی) ، همین صورت با اضافه لفظ «انما» در آغاز ، نقل شده است .

«مبیدی» ذیل آیه شریف : «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه» (۲۵۶- سورة البقره) در این مقام آورده است : «مصطفی را مقام شفاعت است ، و اورادستوری داده اند ... و قال : شفاعتی لاهل الكبائر من امتی (= کشف الاسرار وعدة الابرار ج ۱ ص ۱۷۴) - نیز ر . ف : همین تفسیر ج ۱ ص ۶۹۲ ، وج ۶ ص ۱۸۷ .

و باز به همین صورت در تفسیر : «ابوالفتوح رازی» ج ۱ ص ۱۱۱ . «ابوالفتوح» در جایی دیگر از تفسیر خویش مضمون این حدیث را با تعبیری جدا از آنچه گذشت ، ضبط نموده است : «جعلت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی اترانی لا اكون منهم؟ (ج ۱ ص ۳۱۲)

و در ترجمه «سواد الاعظم» ص ۶۸ ذیل عنوان مسأله پانزدهم ؛ «شفاعت رسول علیه السلام ، مر اهل کبائر راحق بیند از امت» و باز در : ص ۷۰ از همین کتاب می خوانیم که : «اهل صلاح و عافیت را به شفاعت من حاجت نیست ، و ایشان را در مردمان شفاعت باشد ؛ و شفاعت من مر اهل کبیره راست

از امت من» .

نیز ر. ف : «التعرف لمذهب التصوف» ص ۵۵ ، و «شرح تعرف»
ج ۲ ، ص ۱۱ ، و «حلیة دلایاء» ج ۳ ص ۲۰۱ و ج ۷ ص ۲۶۱ ، و به صورت :
«ادخرت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی» در : «کلم الطیب» (مقام دوم در
اثبات شفاعت) ص ۸۱۱ ، و : «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۱۸۶
این حدیث را « احمد افلاکی » در « مناقب العارفين » خود ج ۲
ص ۹۶۰ با این بیت همراه کرده است :

لعنّیان خسته اند ، رحمتیان جسته اند ما ز پی رحمت قوم لعین آمدیم
استاد فقید « بدیع الزمان فروزان فر » در کتاب : « احادیث مثنوی » ،
ص ۸۲ ، این ابیات از « مثنوی معنوی » را موافق با مضمون این حدیث شریف
نقل فرموده اند :

گفت پیغمبر که روز رستخیز کی گذارم مجرمان را اشک ریز؟
من شفیع عاصیان باشم به جان تا رهانم شان ز اشکنجه گران

در مجلد اول از « فرهنگ لغات و تعبیّرات مثنوی » ص ۳۳۰ ، مؤلف
گرانمایه پس از تعریف « اهل کبائر » : کسانی که مرتکب گناهان کبیره میشوند ،
چون قتل ، و حرق ، و غیره ؛ این حدیث شریف را به همان صورت که در متن
«روضه» مندرج است ذکر کرده ، و این بیت از « مثنوی معنوی » (از دفتر سوم)
را مناسب با آن آورده اند :

عاصیان و اهل کبائر را به جهد و ا رهانم از عتاب نقض عهد
و بدین شرح « شفاعتی لاهل الكبائر من امتی » - و این خوش بشارتی
است هر سرگشتگان بیابان معصیت را ؛ مولانا کمال الدین اسمعیل در این
باب گوید :

شرط شفاعت تو اگر بر کبائر است

با ما بسی متاع از این جنس حاضر است !

در : « الرسالة العلیة - در شفاعت - ص ۲۷ »



ص ۱۶۵ س ۴

و خدای عزوجل هزار بار بر بنده مؤمن عارف مخلص مهربان تراست از آن مادر و پدر مشفق مهربان بر آن فرزند بیمار خویش؛ از آن جا بود که داود (ع) علیه السلام گفت:

الهی این اجدك اذا طلبتك؟ قال: أنا عند المنكسرة قلوبهم من

مخافتی .

در این معنی شیخ الاسلام « احمد جام » را تعبیری بسیار دلکش و لطیف است، در: «انس الثابین» (باب پنجم - می پرسند که بیدار کیست، ویداری چیست؟) ص ۵۲، اندر گزارش حال محبی دردمند، و بشولیده روزگار، و شکسته دل؛ که حیران و سرگردان، در جست و جوی محبوب خویش، بانیازی صادق و تمام برمی خیزد، و دروادی طلب با اشتیاقی زائد الوصف گام برمی دارد، و به هر سو می دود، و به هر کس روی می آورد و باشد که از او نشانی یابد:

«... آن مرد محب از خواب غفلت بیدار گردید، آتش محبت دید که در جان وی افتاده. وی از سر آن درد و نیاز، به طلب محبوب خود برخاست با شوقی تمام؛ هر جا که امامی، یا پیری دید، یا کسی که می گفتند که از دوست وی خبری دارد، گرد همه می برآمد، و از هر کس چیزی می پرسید، تا مگر خبری یابد، و درد خویش را درمانی بیند، و این آتش را آبی یابد. هر چند بیش گردید، کم یافت، و آن آتش شوق هر زمان زیادت می گردید: سوختگی به سوختگی می افزود، تا از همه روندگان این راه، و خداوندان این کار عاجز آمد، و هیچ خبر نیافت، و درد خویش را هیچ دارو نیافت، و ریش خویش را هیچ مرهم نیافت؛ و هر کس را دید که راه بری می کردند، همه در بند خویش بودند، و یادربند چون خویشنی...!

مرد محب را خستگی، و سوختگی زیادت گردید، و دردش بیفزود، و دست غیرت بر آورد، و پیراهن صبر پاره کرد، و دستار پنداشت بر زمین زد، و

خاک بر تارک سر کرد ، و از سر آن حسرت و ندامت گفت :

الهی این اجدک ؟ - بارخدا یا ترا کجا یابم ؟ ندائی به سر آن عاشق ،
دل سوخته ، جگر بریان آمده که : ما را از جای تهمت زده نیابند ! ما را از خانه
مفلسان ، و نیازمندان جویند که سرمایه مفلسان مائیم ، و ندیم شکسته دلان
مائیم . کسی که جامه سفید باشد قصار را نجوید ! اگر ما را می جویی برو !
به گوی قلاشان ، و عاصیان ، و مفلسان ؛ به نزدیک شکسته دلی که از همه خلق
می شرم دارد که . . . »

به هر صورت ، این پرسشی است در مقام تحیر و غالباً مذکور در مقولات
صوفیه که جواب آن به صورت : « انا عند المنكسرة قلوبهم من مخافتی » از حضرت
عزت خطاب به یکی از پیامبران : (داود ، یا موسی ، و یا اسمعیل) صادر شده ،
و تفصیل آن در : « انس التابین » صفحه های : ۵۴ ، ۶۴ ، ۳۱۳ ، و ۳۲۸ ، نوشته
آمده است .

« حکیم غزنوی » با « شیخ جام » موافقت دارد ، و آن را در پاسخ « داود »
پیامبر می آورد :

گفت داود را خدای جهان که منم یاور شکسته دلان

(دیوان سنایی ، به تصحیح محقق مفضل مدرس رضوی ، ص ۳۸۵)

« هجویری » در : « کشف المحجوب » ص ۱۲۵ ، آن را از جواب ربّ

جلیل به موسی کلیم دانسته است :

... موسی اندر حالت مکالمت گفت : یارب ! این اطلبك؟ قال: عند المنكسرة
قلوبهم - بارخدا یا ترا کجا طلب کنم؟ گفت: آنجا که دل شکسته است ، و از خلاص
خود نومید گشته ...

« ابوالمفاخر باخرزی » در : « فصوص الآداب » ص ۳۵۶ نیز آن را در

جواب « موسی » آورده با تفاوتی اندک در لفظ : « اطلبنی عند المنكسرة قلوبهم من
اجلی . وهم علامة قبیة استاد بدیع الزمان فروزان فر ، در کتاب : « احادیث مثنوی »

ص ۱۵۱ ، مضمون این خبر را همراه با این بیت از مثنوی ملای روم :

دست اشکسته بر آور در دعا سوی اشکسته پرد فضل خدا

آورده آن را با استناد به قول صاحب : «شرح تعرف» ج ۳ ص ۱۳۷ در جواب موسی نقل کرده اند .

«غزالی» در : «کیمیای سعادت» ص ۷۲۳ ، آن را در جواب : «اسماعیل» می داند : «... خدای تعالی وحی فرستاد به اسماعیل (ع) که مرانزدیک شکسته دلان جوی گمت : آن کیان اند ؟ گمت : درویشان صادق .

در باب این حدیث قدسی نیز ر.ف : «اتحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة» ص ۲۶ ، «حدائق الحقایق» ص ۶۲۸ ، و با ترجمه پارسی آن در : «اخلاق محتشمی» ذیل باب : «فی الدین و معرفة الخالق» صفحه های : ۹۰۸ ، و «تمهیدات» از : «عین القضاة همدانی» ص ۲ ، و «مقالات شمس تبریزی» صفحه های : ۱۹ و ۳۲۸ .

«مبیدی» ابوالفضل رشیدالدین ، در تفسیر کشف الاسرار ، ابتدا به نقل ترجمه پارسی مضمون این حدیث می پردازد : هر که در مانده تر به دوست نزدیک تر ، هر که شکسته تر به دوستی سزاوارتر ؛ و پس آنگاه متن خبر را درج می کند (و نیز ص ۳۷ از ج ۴ همین تفسیر) هم چنین ر . ف : «تعلیقات حدیقة الحقیقة» ص ۵۱۲ ، «شطیحات روزبهان بقلی شیرازی» ص ۴۰۷ .

در سخنان منظوم منسوب به : «بوسعید ابوالخیر مهنه ای» سه رباعی ناظر بدین حدیث شریف یافتیم که لطیف اند و جان نواز ، و راه برنده به کوی دوست :

یار آمد و گمت خسته می دار دلت دایم به امید بسته می دار دلت
ما را به شکستگان نظرها باشد ما را خواهی شکسته می دار دلت!

ص ۲۳ شماره ۱۵۹

ما دل به غم تو بسته داریم ای دوست
گفتی که به دل شکسته گان نزدیکم
درد تو به جان خسته داریم ای دوست
مانیز دل شکسته داریم ای دوست!
ص ۱۷ ش ۱۱۲

من می شنوم که می بیخشایی تو
ما جمله شکستگان در گاه تو ایام
هر جا که شکسته ای است آنجایی تو!
در حال شکسته گان چه فرمایی تو؟
ص ۸۴ ش ۵۷۲

« عراقی » در « لمعات » ص ۴۰۱ به صورت: « انا عند المنكسرة قلوبهم
و عند المدرسة قبورهم » بدان استشهاد نموده و مصرعی در توضیح آن آورده است:
« بردند شکستگان از این میدان گوی»

و این نکته غریب می نماید که: « سید محمد ابوالمحاسن القاقچی »
در کتاب خود موسوم به: « اللؤلؤ المرصوع فیما قبل لاصل له او باصله موضوع »
ص ۲۵، پس از آنکه این خبر را به صورت: « انا عند المنكسرة قلوبهم من
اجلی، و انا عند المدرسة قبورهم لاجلی » نقل می کند، آن را در عداد:
« احادیث موضوعه » به حساب آورده است!

☆ ☆

☆

ص ۱۶۵ س ۱

... و هم در حدیث موسی می آید که حق سبحانه و تعالی مرموسی را
گفت: یا موسی! من بیمار بودم، چرا به پرسش من نیامدی؟! موسی گفت: ای
بار خدای! تو نیز بیمار شوی؟! ...

اسناد و وسائط این خبر به ترتیب اصل خویش در این منابع نقل شده است:

« صحیح مسلم » ج ۸ ص ۱۳ ، « مسند احمد » ج ۲ ص ۴۰۴ ، « جامع الصغیر سیوطی » ج ۱ ص ۷۶ و ص ۳۱۱ . « احیاء العلوم » ج ۴ ص ۲۱۸ ، « تفسیر طبری » ج ۲ ص ۹ ، « فتوحات مکیه » ج ۳ ص ۲۹۹

و اینک دو صورت از آن به لغت عرب ، از : « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۳۱۲ ، به نقل از : « وسائل » (- کتاب الطهارة) ، باب : « استحباب عیاده - المريض المسلم » - عن الحسين بن اسحق ، عن ابيه ، عن اخيه موسى بن جعفر (ع) : عن آبائه ، عن النبي (ص) ، قال :

« ... يعير الله عبداً من عباده يوم القيمة ، فيقول : عبدى ! ما منعك اذ مرضت أن تعودنى؟! فيقول : سبحانك ! سبحانك ! انت رب العباد لا تمرض ولا تألم . فيقول : مرض اخوك المؤمن فلم تعده . فوعزتى وجلالى لوعدته لو جدتنى عنده ، ثم لتكفلت بحوائجك ، فقضيتها لك ، و ذلك من كرامة عبدى المؤمن ، و انا الرحمن الرحيم » .

غزالی در کتاب « کیمیای سعادت » ، ص ۵۳ ، ذیل : (عنوان دوم - در شناختن حق تعالی) بخشی از این حدیث را همراه با شرحی پارسی این چنین آورده است :

« ... به چشم بیماران فرا ایشان منگرید که ایشان از ما اند ؛ مرضت فلم تعدنی در حق ایشان می آید . ترجمه قسمتی از خبری است ، و این کلام خداوند است به حضرت پیغمبر (ص) که بر طبق آن خداوند مهربان بیماری مؤمن را بیماری خویش می خواند ، و عیادت از او را عیادت از خود . »

و هم « غزالی » چکیده معنی خبر را به پارسی ، با ذکر پاره‌ای از آن به لغت عرب ، در همین « کیمیای سعادت » : (ج ۲ - رکن چهارم ص ۸۳۸ این سان در ضبط آورده است :

« ... و این که گفت : مرضت فلم تعدنی - یا موسی ! بیمار شدم

به عیادت نیامدی . گفت : تو خداوند عالمی چگونه بیمار شوی ؟ گفت :
فلان بنده بیمار بود ، اگر وی را عیادت کردی ، مرا عیادت کرده بودی «
بعضی از این مفهوم در : « انجیل متی » ، (باب ۲۵ ، به خصوص از رقم ۴۲
به بعد ، صفحه ۴۵) این چنین وارد شده است :

« ... گرسنه بودم مرا خوراك ندادید . تشنه بودم مرا آب ندادید .
غریب بودم مرا جا ندادید . عریان بودم مرا نپوشانیدید . مریض و محبوس
بودم عیادت من نمودید . پس ایشان نیز به پاسخ گویند : ای خداوند ! کی ترا
گرسنه ، یا تشنه ، یا غریب ، یا برهنه ، یا مریض ، یا محبوس دیده خدمت
نکردیم ؟ ! آنگاه در جواب ایشان گوید : « هر آینه به شما می گویم : آنچه
به یکی از این کوچکان نکردید ، به من نکرده اید ! ... »

صورتی دیگر از این حدیث را « عین القضاة همدانی » در رساله :
« شکوی الغریب » ص ۳۷ ، این گونه ذکر نموده است :

« ... و کقوله لموسی (ع) : مرضت فلم تعدنی ، و جعت فلم تطعمنی ؛
حتی اضطرب موسی وقام وقعد و قال : الهی ! او تمرض و تجوع ؟ ! فقال :
مرض عبدی فلان ، و جاع عبدی فلان ؛ ولو اطعمت هذا ، و عدت ذاك ،
لوجدتني عندهما » . و نیز نامه های : « عین القضاة همدانی » ج ۱ ، ص ۱۵۷ ،
و ج ۲ صفحه های : ۳۱۱ ، و ۴۲۱ .

و نیز ر . ف : « الهی نامه » از « عطار نیشابوری » (ذیل داستان :
سلطان محمود و شیخ خرقانی) ، ص ۲۸۳ ، که صورت پارسی تمامت این خبر
در توضیح این بیت از آن مثنوی در ص ۳۵۰ همین کتاب آمده است :

چو من بیمار گشتم هان چه بودت که خود بیمار پرس من نبودت ؟

علامه فقید ، استاد « بدیع الزمان فروزان فر » ترتیبی دیگر از این حدیث موسی را
(به همین مضمون که گذشت با اندک تفاوتی در عبارت) در کتاب : « احادیث
مثنوی » ص ۵۷ نقل نموده ، و مستند مولانا در سرودن این بیت (از دفتر دوم -
در مناجات کردن شبان با حق تعالی در عهد موسی) دانسته اند :

آن که گفت، انی مرضت لم تعد من شدم رنجور، او تنها نشد
 استاد فقید در کتاب دیگر خود: « مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی »،
 ص ۶۷، دو صورت دیگر از این روایت را با ذکر مآخذ، ذیل عنوان:
 « وحی کردن حق تعالی به موسی که چرا به عیادت من نیامدی » همراه با
 این بیت از: « مثنوی معنوی »

وحی آمد سوی موسی این عتیب

کای طلوع ماه نو دیده ز جیب

از دفتر دوم، نقل نموده‌اند که اینک چند بیت دیگر در تئمه داستان از
 این فصل آورده می‌شود:

مشرقتم کردم ز نور ایزدی

من حقام رنجور گشتم نامدی؟!!

گفت: سبحانی! تو پاکی از زیان

این چه رمز است؟! این بکن یارب! بیان

باز فرمودش که در رنجوریم

چون نپرسیدی تو از روی گرم؟!!

گفت: یارب! نیست نقصانی تو را

عقل گم شد، این گره را برگشا!

گفت: آری! بندای خاص گزین

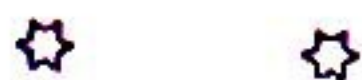
گشت رنجور او منم نیکو بین!

هست معذوریش معذوری من

هست رنجوریش رنجوری من

هر که خواهد هم‌نشینی با خدا

او نشیند در حضور اولیا



ص ۱۶۷ س ۹

قال رسول الله ، قال الله تبارك و تعالی :

يا عبادي كلکم مذنب الا من عافیت ؛ فاستغفروني اغفر لكم و من علم
منكم اني ذوقوۃ على المغفرة فاستغفروني لقد رتي غفرت له ولا ابالي ...

خبری است مفصل که راوی آن « ابوذر غفاری » است ، و به همین
تفصیل با صورت پارسی در : « خلاصة المقامات » صفحه‌های ۱۲۷ و ۱۲۸
و در « سراج السائرین » باب ۱۳ ، ورق ۱۲۸ ملاحظه می‌شود . تمامی حدیث
در کتاب : « شرح التعرف لمذهب التصوف » ج ۱ ، ص ۲۱۶ ، با شرح اجزاء
آن مضبوط و مذکور است .

وباز مضمون این حدیث با الفاظ مختلف در تفسیر : « ابوالفتوح رازی »
ج ۳ صفحه‌های ۲۰۷ و ۲۰۸ ، و در تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار »
ج ۱ ص ۵۷۱ و ج ۲ صفحه‌های ۳۰۴ ، و ۷۸۹ ، و ج ۳ ص ۴۴۸ نقل
شده است .



ص ۱۷۲ س ۱

الکریم اذا قدر غفر

قولی است معروف که در کتب ، اخلاق و ادب بدان تمثل جسته‌اند .
در « کنوز الحکمة » به صورت : الکریم اذا قدر عفا (ورق ۴۵۴) ،
و در « مرزبان‌نامه » باب ۵ ص ۱۱۷ چنین است : الکریم من عفا عن قدرة ،
و نیز در « امثال و حکم دهخدا » ص ۲۶۸ . در کتاب : « نهج البلاغة »
ص ۱۰۲۶ ، در سخنان مولای متقیان علی علیه السلام می‌آید که :
« اذا قدرت على عدو ك فاجعل العفو عنه شكراً للقدرة عليه » .



ص ۱۷۲ س ۶

لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان اهل السماء والارض لرجح ایمان ابی بکر .
 روزی از رسول (ص) پرسیدند که : ایمان ابوبکر که از ایمان اهل آسمان
 و زمین زیادت می آید آن چیست ؟ قال : بشیء وقره فی قلبه .

همین مضمون با تفاوت لفظ در : « نامه های عین القضاة همدانی »
 ج ۱ ، صفحه های : ۳۱۱ ، و ۳۱۲ ، ذیل مکتوب شماره ۳۷ تحت عنوان :
 ما الایمان ؟ ، و نیز در صفحه های ۱۳۰ و ۱۳۱ از همین کتاب به صورت :
 « لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان الثقلین لرجح » دیده می شود .

« لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان الناس لرجح ایمان ابی بکر » صورتی
 دیگر از این قول است که « عجلونی » به روایت « اسحق بن راهویه »
 و روایت « بیهقی » از « عمر » ، در « کشف الخفاء » ج ۲ ص ۱۶۵ به دست
 داده است . و هم در این مجلد و این صفحه از این کتاب ، ترتیب دیگری
 از آن به روایت « ابن عمر » ضبط شده است : « لو وضع ایمان ابی بکر علی
 ایمان هذه الامة لرجح بها » .

« غزالی » در کتاب « احیاء العلوم » ج ۳ ص ۱۹ ، صورتی دیگر از
 آن را چنین آورده است : « لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان العالمین سوی النبیین
 و المرسلین لرجح » - و نیز در ص ۱۲۱ از همین مجلد صورتی دیگر از آن
 دیده می شود .

« میبدی » از بیان « عمر » صورتی دیگر از آن را با تفاوتی اندک
 در عبارت می آورد : و قال عمر : لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان اهل الارض ،
 او قال با ایمان هذه الامة لرجح به - تفصیل آن در « کشف الاسرار و عدة الابرار »
 ج ۲ ص ۳۵۱ ملاحظه شود .

و همچنین اسناد و وسائط آن را در این کتابها می توان جست :
 « فصوص الاداب » ج ۴ ص ۱۰۰ ، « المحاسن و المساوی » ذیل : محاسن

ابو بکر رضوان الله و رحمة عليه ، ص ۳۵ ، « الاربعین فی التصوف » ذیل :
 « باب فی صفة المؤمنین و صفة العلماء » ص ۴ ، و « شفاء المسائل لتهدیب
 المسائل » ص ۳۰ « تذکرة الموضوعات » ذیل : « ما ورد فی مناقب ابی بکر
 الصدیق » ص ۹۳ ، و « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ذیل : فی الشطحیة
 ۴۳ للحلاج ، ص ۲۵۲ بدین سان :

« ... نبینی که سید شناسندگان عالم ، و اصل جوهر فطرت پاکان
 بنی آدم (ص) چون صدیق را بستود ، فرمود که : لو وزن ایمان ابی بکر
 مع ایمان الخلق سوی النبیین ، لرجح علی ایمان الكل . »

در باب جزء اخیر از این عبارت : « ... ولكن بشيءٍ وقر في قلبه »
 قولی است صاحب « اسرار التوحید » را در تعریف « دین » : لیس الدین
 بالتمنی ولا بالتجلی ، ولكن بشيءٍ وقر في القلب و صدقه العمل - ص ۵۳
 « جاحظ بصری » در : « الیابان و التبین » ص ۷۰ این گونه تعریف از « ایمان » را
 « الایمان لیس بالتجلی ولا بالتمنی ولكنه ما وقر في القلب ، و صدقه العمل »
 ذیل : « مواظب حسن بصری » ضبط نموده است . و هم در : « شرح شطحیات
 روزبهان بقلی شیرازی » ذیل : « در شطح یوسف بن الحسین الرازی » ، ص ۱۹۶ ،
 چنین می خوانیم :

« ... در حدیث هست که تقدم صدیق نه از نماز ، و روزه بسیار بود ،
 لیکن بشيءٍ وقر في صدره . »

و اما در تفسیر « ابوالفتوح رازی » صورتی است از این قول متفاوت
 با آنچه نوشته شد و موافق با آنچه در اخبار خاصه وارد است :
 « ... لو وزن ایمان علی بایمان امتی لرجح ایمان علی ، علی ایمان
 امتی الی یوم القیمة » ج ۲ ص ۶۲۸ ، و تفصیل را می توان در مجلد سوم از
 « فرهنگ لغات و تعبیحات مثنوی » ص ۷۱ باز جست .

در مجلد هفتم از : « الغدیر » ، ص ۳۹۰ ، ذیل عنوان : « اربعون حدیثاً
 فی سیدنا ابی طالب » ، بانقل اسناد صحیح از : « الدرجات الرفیعة » ، و « ضیاء

العالمين» ، و « كتاب الحجة » ص ۱۸ ، اين حديث در باب : « ايمان ابوطالب » ضبط شده است :

« ان ايمان ابى طالب لو وضع فى كفة الميزان ، و ايمان هذا الخلق فى كفة ميزان ، لرجح ايمان ابى طالب على ايمانهم . »

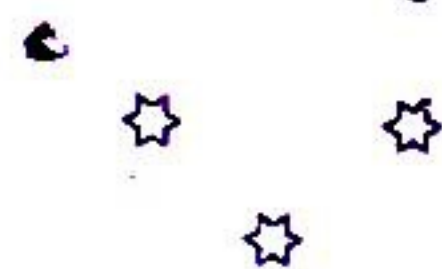
استاد مدرس رضوى در كتاب : « تعليقات حديقه الحقيقه » ص ۳۲۵ در باب اين حديث به صورت مذکور در متن چنين ابراز رأى نموده اند : « در كتب احاديث ذكرى از اين خبر نيست ، و چنين بر مى آيد كه از : « احاديث موضوعه » باشد . »



ص ۱۷۴ س ۷

المعلوم شؤم و تؤم

بدین صورت در جای دیگر دیده نشد .



ص ۱۷۵ س ۱۲ ، و س ۱۵ ، و س ۱۷ ، و ص ۱۷۶ س ۱۷

الشيخ فى قومه كالنبي فى أمته .

به همین صورت در : « خلاصة المقامات » ص ۱۶۳ ، « بحار الحقيقه » ورق ۲۸۱ ، « سراج السائرین » باب چهارم ، ورق ۳۰ ، « انس التائبين » ص ۱۲۶ و ص ۳۲۱ ، « ترك الاطناب » ص ۶۶۷ ، « احياء العلوم » ج ۱ ص ۲۴۰ ، « فصوص الاداب » ص ۱۱۱ ، « مرصاد العباد » صفحه های : ۱۶۰ ، ۲۲۶ ، « اسرار التوحيد » ص ۵۳ ، « كشف الخفاء » ج ۲ ، ص ۱۷ ، « قابوس نامه » ص ۳۳ و به صورت : « الشيخ فى بيته كالنبي فى قومه » و : « الشيخ فى اهله كالنبي فى أمته » به ترتيب در : « جامع الصغير » ج ۲ ص ۲۲ ،

و: « کنوز الحقایق » ص ۷۴ مضبوط است . نیز ر. ف: « مکاتیب سنائی »
نامه هفتم ص ۵۳ ، و «میزان الانسان» ص ۱۵۷ ، و کتاب «احادیث مثنوی»
ص ۸۲ ، که دویست از مولانا جلال الدین محمد مولوی :

گفت پیغمبر که : شیخ رفته پیش
چون نبی باشد میان قوم خویش
چون پیمبر در میان امتان
در گشای روضه دارالجنان
به مناسبت همراه با آن درج شده است .

« عزالدین محمود بن علی کاشانی » در کتاب : «مصباح الهدایة و مفتاح
الکفایة» ص ۲۱۹ ، ذیل فصل چهارم : در «آداب مرید با شیخ» چنین نوشته
است :

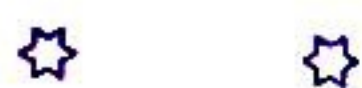
« . . . و وجود شیخ در میان مریدان تذکره ای است از وجود نبی (ص)
در میان اصحاب ؛ چه شیخ در دعوت خلق با طریق متابعت رسول ناپیی است رسول
را : الشیخ فی قومه . . . »

« قاوچی » دو صورت مذکور پیش از این در : « جامع الصغیر » ، و :
« کنوز الحقایق » را در کتاب خویش ؛ « اللؤلؤ المرصوع » ضبط نموده ، و
آنها را : « موضوع » دانسته است ؛ وهم صاحب : « تذکره الموضوعات »
این ترتیب را : « الشیخ فی جماعته کالنبی فی قومه ؛ یتعلمون من علمه ، و
یتأدبون من أدبه » در کتاب خویش با چند صورت دیگر از آن نقل نموده و
و همگی را « موضوع » معرفی کرده است .

در کتاب « امثال و حکم » تألیف : « علامه فقید علی اکبر دهخدا » ،
ص ۳۵۵ ، ذیل : « الشیخ فی قومه کالنبی فی امته » به دویست از « کمال خجند » بدین
صورت :

می زند بنگِ صرف مرشد خاف
فارغ از نوشداروی غیبی است
گرچه : « الشیخ کالنبی » گویند
« کالنبی » نیست ، شیخ ما « کنبی » است
استشهاد شده ، و مؤلف در توضیح کلمه : « کنب » در مصرع دوم از بیت

دوم ، نوشته اند : « کتب » شاهدانه ، و مراد : « بنگ » است !



ص ۱۷۵ س ۱۳ و س ۱۵ ، و ص ۱۷۶ س ۱۶

العلماء ورثة الانبياء

حدیث نبوی است که با همین الفاظ بی تفاوتی در: « ینایع الموده »
 ص ۳۴۵ ، « سنن ابن ماجه قزوینی » ، ج ۱ ، حدیث شماره ۲۲۳ ، « احیاء
 العلوم » ج ۴ ، ص ۱۴۶ ، « نامه های عین القضاة » ج ۱ ، ص ۴۲۲ ، « مرصاد
 العباد » صفحه های : ۴۸۰ ، ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۶۶۱ ، و « ترك الاطناب » ص ۶۶۷ ،
 « الانسان الكامل » صفحه های : ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، « فصوص الاداب » ج ۲ ص ۵۶ ،
 « جامع الاسرار » صفحه های : ۴۲۱ ، ۴۷۹ ، ۴۸۹ ، ۵۰۴ ، و با توضیحی در:
 « المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم » صفحه های :
 ۲۰۹ ، و ۴۹۳ ، « آداب المریدین » ورق های ۹ ، و ۵۱ ، « کشف الاسرار »
 ج ۱ ص ۱۳۹ ، « المواعظ العذبة » ذیل : « المفردات الصادرة عن النبی (ص) »
 ص ۱۵ ، « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ص ۴۱۲ ، « مقالات شمس
 تبریزی » ، ص ۲۰۵ ، « روضة الانوار » ص ۱۸۹ مضبوط است .
 « حکیم ناصر خسرو قبادیانی » در کتاب : « وجه دین » ، ص ۱۵ ،
 ذیل : گفتار دوم ، و ص ۲۸۷ ، : گفتار چهل و ششم ، پس از نقل این خبر ترجمه
 پارسی آن را چنین به دست داده است : « دانایان میراث داران پیغمبران
 اند » .

و در « تمهیدات » از : « عین القضاة همدانی » ص ۱۸۴ ، ذیل فصل :
 اسرار قرآن و حکمت و خلقت انسان ، این خبر با این شرح همراه شده
 است : باش ! تا قرشی شوی که تا نسبت با محمد درست کرده باشی ، که :
 العلماء . .

عارف صمدانی ، «عین القضاة همدانی» در جای دیگر از نوشته های

خویش :

«نامه ها» ج ۱ ، ص ۲۴۲ (نامه بیست و هشتم) ، با عنوان : «عالم نمایان»

در توضیح این حدیث شریف ، شرحی این چنین لطیف نگاشته است :

« . . . در این عالم پوشیده کرده اند مستی خران که کارها چون بوده است ، و می گویند : «العلماء ورثة الانبياء» - پندارند عالم آن است که چیزی خواند یا نویسد ؛ و هر که چیزی نداند خواندن و نوشتن نه عالم است . . . کتاب ، و حفاظ ، و روایات ، و نقله ، و ثقات دیگرانند ، و علماء ، و مؤمنان ، و اهل یقین ، و ارباب سلوک ، و اصحاب قلوب دیگر . . . اکنون علماء را به طیلسان و آستین فراخ شناسند اگاشکی بر این اختصار کردند که انگشتری زرین دارند ، و لباس حرام ، و مراکب محظور ؛ و آنچه گویند : عز اسلام می کنیم . . . الخ »

و باز ورقی از «گلستان» شیخ بویی دل انگیز از این حدیث می پراگند :
« دو امیرزاده در مصر بودند : یکی علم آموخت ، و دیگری مال اندوخت ؛ آن علامه عصر شد ، و این عزیز مصر گشت . پس این توانگر به چشم حقارت در فقیه نظر کردی ، و گفتمی : من به سلطنت رسیدم ، و تو هم چنان در مسکنت بماندی . گفت ای برادر ! شکر نعمت باری تعالی بر من است که میراث پیغمبران یافتم یعنی علم ، و . . . » از باب سوم - در فضیلت قناعت .

هم چنین در باب این حدیث ، ر . ف : باب چهارم از کتاب : «سراج السائرین» ، ورق ۳۰ ، که مصنف در ضمن آن چنین آورده است : « . . . و آنچه علماء گویند که : «العلماء ورثة الانبياء» درست است ، و حق است ؛ اما از وارثان باشند که در بند و زنجیر باشند ، و قومی باشند که از درگاه ، و کلاه ، سریر باشند ، و قومی باشند که خلف باشند ، و قومی باشند که ناخلف باشند ، و همه میراث دار و میراث خوار باشند ، اما کار مشایخ کار دیگر است ، و کار علماء کار دیگر است ، و کار خواجگی کار دیگر

است. این خبر سخت نیکو است، و شرفی بزرگ دارد؛ اما از علماء از هزار یکی باشد که مقتدائی را شاید. الخ»

و هم ر. ف: «مختصر احیاء العلوم» در حاشیه کتاب: «نزهة الناظرین»، ص ۳، ذیل باب: «فی العلم والتعلم». و به صورت: «العلماء خلفاء الانبیاء» در: «کشف الاسرار» ج ۶، ص ۲۳۱، و: «أن العلماء ورثة الانبیاء» در: «اصول کافی» صفحه‌های: ۱۲، و ۱۳، «وافی فیض» ج ۲، ص ۴۲، «بحار الانوار» ج ۱، ص ۵۲، و در: «جامع الصغير» ج ۱، ص ۹۱، به صورت «أکرم العلماء فانهم ورثة الانبیاء» به روایت ابن عساکر از عبدالله بن عباس، و با اضافه‌ای در آخر: «... فمن أکرمهم فقد أکرم الله ورسوله، در همین کتاب به روایت: «جابر» مضبوط است.

مضمون این حدیث با مختصر تفاوتی در عبارت، در: «کنز العمال فی سنن الاقوال» ج ۱۰، صفحه‌های: ۷۷، ۸۵، ۹۴، «اتحاف سادة المتقین» ج ۱، ص ۷۱، «احیاء العلوم» ج ۱، ص ۵، «جامع الصغير» ج ۲، صفحه‌های: ۶۹، و ۱۱۵، و ص ۱۵۳، «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق»، صفحه‌های ۸۵ و ۴۴۵، «صحیح بخاری» باب ۱۰، «سنن ترمذی» کتاب ۳۶، باب ۱۹، «تعلیقات حدیقة الحقیقة سنائی» ص ۲۹، «رشحات نبویه» ص ۹۱، «نهج الفصاحة» ص ۴۲، «انس التائیین» ص ۳۲۵، «معجم المفهرس» ج ۴، ص ۳۲۱، «تذکرة السامع و المتکلم»، صفحه‌های: ۶، ۷، ۱۲، ۲۷، و ۴۸، «ادب الدنيا و الدین» ص ۲۹، نقل شده است.

«ان العلماء ورثة الانبیاء؛ ان العلماء لم یورثوا دیناراً ولا درهما ولكن ورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافی» صورتی دیگر است از این حدیث مضبوط در: «سفینه البحار» ج ۲، صفحه‌های: ۲۱۹، و ۲۲۳، ذیل باب: «ثواب العالم و المتعلم و العلوم التي أمر بتحصیلها»: و با تفصیلی بیشتر در: «کافی» (کتاب العلم و الجهل) به دست داده شده است.

شیخ ابوطالب مکی در: «قوت القلوب» ج ۱، ص ۳۲۰، می‌نویسد:

من عرف الله تعالى فما ذا جهل؟ و من جهل الله تعالى فما ذا عرف؟ فالعلماء بالله تعالى هم ورثة الانبياء؛ لانهم ورثوا منهم الدلالة على الله تعالى .
صاحبان: «الؤلؤ المرصوع»، ص ۵۱، و «تذكرة الموضوعات»، ص ۲۰، این خبر را در کتاب خود آورده اند، و مؤلف «تذكرة» در باره آن چنین ابداء نظر کرده است: ... بعضی آن را: «ضعیف»، بعضی: «صحیح»، و بعضی سند این خبر را «مضطرب» دانسته اند؛ اما در هر صورت بی اساس نیست، و اصلی دارد.



ص ۱۷۷ س ۴

... هم خواجه امام را، و هم شیخ المشایخ را سخن رسول (ص) را فرا بایستی نبوشید:

قال رسول الله (ص): كلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ: فالامیر راع علی رعیتہ و هو مسؤول عنهم، و الرجل راع علی اهل بیتہ و هو مسؤول عنهم، و المرأة راعیة علی بیت بعلها و ولده و هی مسؤولة عنهم، و العبد راع علی مال سیدہ و مسؤول عنه؛ الا فکلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ.

اسناد آن در «صحیح مسلم» ج ۶ ص ۸، و: «صحیح بخاری» ج ۲ ص ۲۲، و ص ۳۸، و ص ۴۵، مضبوط است. «مبیدی» در تفسیر آیه شریف: و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون (= آیه هشتم، از سوره: المؤمنون)، و در هنگام توضیح در باب کلمه «الرعی» بدین خبر استشهاد نموده است: اصل الرعی فی اللغة: القیام باصلاح ما یتولاه من الامور؛ و ذلك معنی قوله (ص): کلکم راع و ... (کشف الاسرار - ج ۶ ص ۴۱۸).

جزء صدر خبر: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ» در: «تنبیه الخواطر و نزہة النواظر» ص ۶، «حلیة الاولیاء» ج ۵ ص ۳۶۰، ج ۷ ص ۳۱۸،

و ج ۸ ص ۲۸۱ ، و «مواظظ العددیة» ص ۹ ، «كشف الخفاء» ج ۲ ص ۱۱۵ ،
 «لطائف الحكمة» (ذیل باب سوم ، در بیان حکم و معدلت کردن در منزل
 خود ، ص ۲۱۹) ، و در «مکاتیب سنائی» (مکتوب چهارم) ، ص ۲۹ ،
 و «الرسالة العلیة» ص ۲۳۸ ، و «مرصاد العباد» صفحه‌های : ۱۷ ، ۴۳۳ ،
 ۴۳۹ ، ۵۱۹ و ۵۶۰ ، و نیز «ترك الاطناب» ص ۱۶۴ ، و «راحة الارواح»
 باب اول ، ص ۱۶ مذکور است .

«سعد الدین ورواینی» در : «مرزبان‌نامه» ، باب سوم ، «در ملك اردشیر
 و دانای مهران به» ص ۷۶ ، با این مقدمه :

« و بدان ای ملك ا که ایزد تعالی ترا راعی رعیت و مراعی مصالح
 ایشان کرده است ؛ از ایشان به تیغ شدن ، و به تازیانه بخشیدن ، و از آن
 ترك کلاه و طرف کمر آراستن ا مورث دو وبال و موجب دونکال است . . .
 ترا در دیوان محاسبت برپای دارند : کلکم راع ... » به استشهاد به همین مقدار
 از صدر خبر که پیش از این بدان اشاره شد ، بسنده نموده است .

در مجلد پنجم از : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ، ص ۹ ، ذیل
 کلمه « راعی » دو صورت از این حدیث شریف نقل شده ، و این بیت از دفتر
 سوم از « مثنوی ملای روم » موافق با آن به ضبط درآمده است :

کلکم راع نبی چون راعی است

خلق مانند رمه او سعی است

و هم در مجلد ششم از این فرهنگ ارجمند ، ص ۷۰۷ ، این بیت از
 مولانا جلال‌الدین محمدمولوی ، از دفتر پنجم مثنوی مناسب با حدیث موصوف
 ملاحظه می‌شود :

کلکم راع بدانند از رمه

کی علف‌خوار است و کی در ملحمة

و نیز ر. ف : کتاب «احادیث مثنوی» ص ۹۹ ، و «شرح اسرار مثنوی»

ص ۲۴۷ .

شرحی که ادیب شهاب‌الدین عبدالله شیرازی، در تاریخ خود مشتهر به : « تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار » در ذیل وقایع مربوط به ویران شدن « کیخاتوخان » ، ص ۲۷۹ می آورد ، اگر چند بنا بر شیوة کار «وصاف» متصف به صفت اطناب است اما در عین حال لطیف است و حالی بر این خبر شریف مشتمل :

« بر طلیعة افکار موقوف پوشیده نیست که در عالم تمثیل پادشاه مانند شبان است و جمهور خلایق چون رما گوسفند در کنف رعایت و حوزه حمایت او - و هرگاه که بر شبان محافظت مصالح چراگاه و آبشخور یا مرعی نامرعی مانند تا به ترك کلی چهرسد - نظام حال مواشی ماشی گردد ، و مستحق سخره و نیمیت واشی ... »

شعر :

و من رعی غنماً فی ارض مسبعة
و نسام عنها تولى رعیها الاسد
قال النبی (ص) : کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیتة .



ص ۱۷۹ س ۱۴

... مهتر (ص) می گوید : نحن معاشر الانبیاء اولاد علات : دیننا واحد و شرایعنا مختلفة = گفت : دین همه انبیا و رسل یکی است ، اما شرایع مختلف است .

خبر به صورت مذکور در متن در : « بحار الحقیقة » ورق ۲۷۹ مضبوط است . قطب‌الدین محمد بن شمس‌الدین مطهر در کتاب : « حدیقة الحقیقة » ، در هنگام استشهاد به آیه شریف : « لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا »

می نویسد : همه پیغامبران را دین یکی بود ، و شرایع مختلف ؛ پس آنگاه بدین خبر استناد می جوید : نحن معاشر الانبياء . . .

در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ، ص ۲۶۶ صورتی دیگر از آن بدین سان آمده است : الانبياء اخوة لعلات : أمهاتهم شتى و دينهم واحد - پیغامبران برادران اند از مادران مختلف ، و دین شان یکی است . و باز در مجلد دوم از همین تفسیر ، ص ۷۴ بدین صورت مذکور است : نحن معاشر الانبياء اخوة لعلات ؛ أمهاتهم شتى و دينهم واحد ؛ و انى اولى الناس بعيسى بن مريم لانه لم يكن بينى و بينه نبى . . . و به همین مقدار که در این جا نقل شد ، در « جامع الصغير » ج ۱ ص ۹۳ .



ص ۱۸۱ س ۱۹ و ص ۱۸۲ س ۸ ، و ص ۱۸۳ س ۶ و س ۹ ، و ص ۲۱۹ س ۱۷ .

اللهم اكلانى كلاءة الوليد . (= بارخدا یا ا مرا نگاه می دار چونان که کودکان را نگاه دارند)

برای توضیح یاد آور می شود که معنی پارسی : « کلاءة » یا « کلاآ » در : « اکلانى » مذکور در حدیث نیایش مهتر عالم ، سرور کائنات (ص) گوشوانی و نگاهداری است . مثال از سوره مبارک : الانبياء (۲۱) ، از جزء ۱۷ ، آیه شماره ۴۳ :

« قل من يكلؤكم بالليل و النهار . . . (بگو - یا محمد ا - که نگاه دارد شما را به روز و به شب ؟ . .) - ترجمه تفسیر طبری ، ج ۴ ، ص ۱۰۳۳ . به هر تقدیر به همین صورت مذکور در متن ، در « بحار الحقیقة » ، ورق ۱۷۶ ، و در : « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۶۷ ، همراه با صورت پارسی آن بدین ترتیب :

... پیغمبر گفت: خداوند مرا نگاهدار چنان که نگاه داشتن کودکان خردگان خرد « به ضبط آمده است .

و هم به صورت: « واقیة کواقیة الولید »، در: « کشف الاسرار » ج ۳، ص ۷۶۴، منضم بدین شرح در تفسیر آیه شریف: انا هدنا الیک - آیه ۵۵، سوره ۷، الاعراف،: «... خداوند به همگی به تو باز گشتیم، و از حول و قوه خویش متبری شدیم، و خویشتن را به تو سپردیم، و به هر چه حکم کردی رضا دادیم؛ ما را به ما باز مگذار، و مائی ما از پیش ما بردار. همان است که مصطفی (ص) گفت: واقیة کواقیة الولید. به داود وحی آمد که: ای داود! دوستان مرا با اندوه دنیا چه کار؟ اندوه دنیا حلاوت مناجات از دل ایشان ببرد. ای داود! من از دوستان خویش آن دوست دارم که روحانی باشند، غم هیچ نخورند، و دل در دنیا نبندند، و کار و شغل خود به همگی بامن افکنند، و به قضاء من رضا دهند.» و نیز در: «مکاتیب سنائی» نامه ۷، ص ۵۸.

و هم در کتاب: «ترك الاطناب» ص ۷۷۲ همراه با شرحی این چنین: «... اللهم واقیة کواقیة الولید. در این خبر دوم معنی است: یکی آنکه الهی! مرا از گناه معصوم دار! تا چون طفلان باشم بی گناه. دوم آن است که ای خدای! چنان که کودکان از بلا پرهیز ندانند کردن، و تو ایشان را نگاهداری، مرا نیز نگاه دار!»



ص ۱۸۳ س ۷ و ۸

انا سید ولد آدم و لافخر

این حدیث شریف در: «کشف الاسرار» ج ۴ ص ۲۷۹، و ج ۷ ص ۳۹۷، و ج ۱۰ ص ۵۲۹، و در: «نامه های عین القضاة همدانی» ج ۱ صفحه های: ۴۳، و ۳۲۳ و ج ۲، صفحه های: ۴۲، و ۲۰۰، و ۲۳۷، و

۲۴۹ ، و در کتاب : « تمهیدات » از همین مصنف صفحه‌های : ۱۶۲ ، و ۲۰۱ و در : « مرصاد العباد » ص ۴۲۹ : و « لمعة السراج لحضرة التاج » ص ۴ و « طرائف الحكم » ج ۱ ، ص ۲۹۳ ، به نقل از « امالی صدوق » ، ذیل : « المجلس الثاني والسبعون » به روایت : اصبح بن نباته ، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، و در : « الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة » ص ۱۱ ، و : « المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحكم » ص ۴۶ ، و « قابوس نامه » ص ۲۵ ، و « کلمات مکنونه » ص ۱۸۸ ، به همان صورت مذکور در متن کتاب حاضر ضبط شده است .

اما در مجلد پنجم از تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار » ص ۵۸۴ به این صورت : و انزل علیکم کتاباً و جعلک سید ولد آدم و اعطاک المقام المحمود ، ثبت شده و در مجلد هشتم از این کتاب ص ۳۸۶ آن را همراه با توضیحی چنین می‌یابیم :

« انا سید ولد آدم . . . من مهتر فرزند آدم و بدین فخر نیست . فخر ما که هست بدوست نه به غیر او . کسی که فخر کند به چیزی کند که آن چیز بر او بود نه فرود او . در هر دو کون هیچ چیز بر ما نیست پس ما را به هیچ چیز فخر نیست ؛ فخر ما به خالق است ، زیرا که بر ما کسی نیست جز او . . . »

در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۳۷ ، مضمون این خبر به پارسی

چنین شرح شده است :

« امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کند که رسول علیه السلام گفت : یا علی ! من سید ولد آدمم ، و تو سید عربی ، و « سلمان » سید پارس است ، و « صهیب » سید رومیان ، و « بلال » سید حبشه است ، و « طور » سید کوه‌ها است ، و « سدره » سید درختان است ، و سید ماه‌ها « ماه حرام » است ، و سید کلام‌ها « قرآن » است ، و سید قرآن سوره « البقرة » است ، و سید البقرة « آیه الكرسي »

است . . . » نیز در همین مجلد ، ص ۴۳۹ .

« انا سید ولد آدم یوم القیمة » ترتیبی دیگر است از آن ، موافق با ضبط
«عجلونی» در : «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۲۰۳ .

« عزالدین محمود کاشانی » این حدیث نبوی را بدین صورت ذکر می کند:
انا سید ولد آدم و لافخر ، و آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة و لافخر
(مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة ص ۴۳)

صاحب ترجمه : «سواد الاعظم» این خبر را به همان صورت منقول در:
« مصباح الهدایة » در کتاب خویش ص ۹۷ این گونه به پارسی در آورده
است :

« . . . و اندر خبر است که رسول (ص) گفت : که من سید ولد آدمم و
مرا فخر نیست ؛ روز قیامت آدم و دون آن ، در زیر علم من روند و مرا فخر
نیست . »

جلال الدین محمد ملای روم در دفتر چهارم از مثنوی شریف مفاد این
حدیث را در بیت شماره ۳۳۱ این سان گنجانیده است :

مصطفی زاین گفت کادم و انبیا خلف من باشند در زیر لوا

که در کتاب مستطاب «احادیث مثنوی» متن خبر با ذکر بیتی که گذشت
با اضافاتی بدین صورت ثبت شده است : انا سید ولد آدم یوم القیمة و لافخر ،
و بیدی لواء الحمد و لافخر . و مامن بنی آدم فمن سواه الا تحت لوائی . . .

و نیز ر . ف : جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۰۶ و ص ۱۸۵ به روایت از
ابوهریره و ابوسعید ، و « فصوص الاداب » ص ۲۸۶ ، و فرهنگ لغات
و تعبیرات مثنوی ج ۷ ص ۱۸۲



ص ۱۸۷ س ۲۰

در خبر می آید که رسول گفت: (ص) که خدای گفت تبارک و تعالی :
 اهل ذکری فی نعمتی و اهل شکری فی زیادتی و اهل طاعتی فی
 کرامتی و اهل معصیتی لم اقنطهم من رحمتی ؛ ان مرضوا فانا طیبهم ، و ان
 تابوا فانا حبیبهم ، و ان لم يتوبوا فبائمسایب و الابلایا اظهرهم .

به همین صورت با ترجمه پارسی زیبا در: « بحار الحقیقة » ورق ۹۷ ،
 و ورق ۱۲۹ ، و در : « کنوز الحکمة » ورق ۱۳۶ ، و در : « خلاصة المقامات »
 ص ۱۱۱ ، و با تفاوتی در الفاظ در: « کشف الاسرار و عدة الابرار » ج ۸ ، ص
 ۲۳۹ ملاحظه می شود .



ص ۱۸۸ س ۱۸

و از سر پرده سر ذوالجلال ندامی آیلج که :

اولیائی تحت قبایی لایعرفهم غیری

به همین عبارت فقط با تفاوت « اولیائی » به جای « احبائی » در: « نامه های
 عین القضاة همدانی » ج ۲ ص ۳۷۰ ، « مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية »
 ص ۴۱۶ ، ۳۷۸ و « مرصاد العباد » ص ۲۲۶ ، ۲۴۲ ، ۳۷۹ ، ۵۴۳ ، و « احیاء
 العلوم » ج ۴ ص ۲۵۶ ، ملاحظه می شود .
 و به صورت مضبوط در متن کتاب حاضر در : « المقدمات من کتاب نص
 النصوص » ، ذیل عنوان : « فی اثبات ولایة الشیخ » ص ۱۰۷ ، همراه با توضیح ،
 و در : « کشف الحقایق » (رساله سوم - ص ۱۲۱) با این شرح در بیان مراحل
 چهارگانه تصوف ، مورد استناد واقع شده است .
 « . . . بدان که تصوف چهار مرتبه دارد : اول : ارادت است با شرایط .
 دوم : خدمت است با شرایط . سوم : سلوک است با شرایط ساوک . آن گاه بعد

از سلوك صحبت است : یعنی سالکان بعد از تمامی سلوك بر دو قسم می شوند : يك قسمت صحبت اختیاری است و باقی عمر را در عشرت به صحبت میگذرانند، و راحت و جمعیت خود را در این می یابند ، و این ها مظهر جمال بسیط اند ، و صورت روحانیان . . . و يك قسم دیگر عزت اختیار می کنند ، و باقی عمر در خلوات و عزت می گذارند . . . و این ها مظهر جلال اند ، و صورت کروبیان ؛ و مراد از : « اولیائی تحت قبایی... » ایشان اند ،

« شمس الدین احمد افلاکی عارفی » در این باب می نویسد :

«...همچنان منقول است که روزی حضرت ولد قدس الله سره العزیز فرمود که : از حضرت پدرم سؤال کردم که تفسیر این کلام که : « اولیائی تحت قبایی لا یرفهم غیری » چه گونه است ؟ مقصود از « قبایب » قوالب ایشان است ، یا اخلاق ذمیه ؟ فرمود که بهاء الدین ! آن نیز هست ؛ اما مراد از : « قبایب » خوی های ایشان است ، چه بعضی اولیاء را در ظاهر حرص چیزها باشد ، و بعضی را اسفار و تفرج خوش آید ، و بعضی به تحصیل علوم رغبت کنند ، و بعضی به اکتساب اسباب مایل شوند ، ایاً ماکان و یمکن که بعضی برخلاف شرایع انبیاء کارها کنند که مردم را ناپسند آید و در تحت آن قبه ها پنهان بمانند ، و از آفت شهرت گریخته ، در راحت خمول حمول مکاره باشند ، تا عوام لا بلک خواص آن جماعت را ندانند ، و بر حال شان مطلع نشوند . . .

قوم دیگر سخت پنهان می روند	شهره خلقان ظاهر کی شوند
این همه داند و چشم هیچ کس	بر نیفتد بر کباشان يك نفس
هم کرامت شان هم ایشان در حرم	نام شان را نشوند ابدال هم

(مناقب العارفین ج ۱ ص ۱۹۲)

و هم با تعبیری نغز و لطیف در همین مجلد ص ۵۴۴ می توان یافت .
 ایضاً در « خلاصه المقامات » ص ۱۱۲ ، « بحار الحقیقه » تصنیف شیخ جام
 ص ۵۴ ، ۱۳۱ ، و « رساله القدس » ص ۶ .

و باز با اختلاف « قبایی » به جای « قبایی » در : « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ص : ۳۲۷ : « . . . این پوشیدگان غیب چون برقع : اولیائی تحت قبائی ، براندازند ، در آئینهٔ جمال ولایت نور قدس ربوبیت بنمایند » و با تفاوتی در آخر : « اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری الا اولیائی » در « کشف المحجوب » ص ۷۰ ، و . به صورت : اولیائی فی قبایی لایعرفهم غیری » در : التصفیة فی احوال المتصوفه (صوفی نامه) ص ۱۸۳ ، و با افزونی : « تحت جنائی » :

« . . . اما قسم سوم طایفه ای باشند که به لب دین رسیده باشند و حقیقت یقین چشیده ، و در حمایت غیرت الهی باشند که : اولیائی تحت جنائی و تحت قبائی . . . » در « تمهیدات عین القضاة » ص ۴۲ آمده است .

« محمد بن منور » در : « اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی اسعید » چنین

می آورد :

« . . . اگر چه بیشتر اولیاء در پس پرده : « تحت قبایی لایعرفهم غیری » محتجب اند از ابصار عوام . . . » باب اول ، ص ۴۵ .

مضمون این خبر را صاحب : « حدیقة الحقیقة » قطب الدین محمد بن شیخ شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ژنده پیل ، از بزرگان اعقاب شیخ جام در سنه ۶۲۴ ، هنگام فراغت از زیارت بقعه نیای خویش در قطعه ای با مطلع :

هر آن دل کز ره معنی ز اسرارش خبر دارد

هر آنچ از گفت او زاید به دل هادر اثر دارد

چنین آورده است :

چو در تحت قباب افتاد نشناسند خلق او را

سخن در نفس او باشد که او از خود خبر دارد

صاحب : « الرسالة العلیة فی احادیث النبویة » در ضمن درج این حدیث (ص ۴۰) دو بیت از « فرید الدین عطار نیشابوری » را مستفاد از مضمون آن

نیز نقل نموده است :

در راه تو مردان اند از خویش نهان مانده

بی جسم و جهت گشته بی نام و نشان مانده

در قبه متواری لا یعرفهم غیری

محبوب ازل بوده مستور جهان مانده

مولانا جلال الدین بلخی در دفتر دوم از مثنوی شریف ص ۱۲۸ آورده

است :

صد هزاران پادشاهان و مهان سرفرازان اند زان سوی جهان

نامشان از رشک حق پنهان بماند هر گدایی نام شان را برنخواند

و نیز در دفتر سوم از این کتاب مستطاب ، ص ۱۳۰ آمده است :

در قباب حق شدند آن دم همه در کدامین روضه رفتند آن رمه

(فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۶ ص ۵۴۱)

و هم در این دفتر سوم :

وانکه نشناسد توای یزدان جان بر من محجوبشان کن مهربان

و باز در همین دفتر ص ۲۰۹ :

پس چو یعرف گفت چون جای دگر گفت لا یعرفهم غیری فذر

انهم تحت قبایی کامنون جز که یزدان شان نداند آزمون

(فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۷ ص ۹۲۰)

ص ۱۸۸ س ۲۱

و رسول (ص) می گوید : أنا غیور والله اغیر منی

جزئی است از حدیث نبوی که قسمتی از آن در کتاب : « صحیح مسلم »

ج ۴ ، ص ۲۱۱ ، و « احیاء العلوم » ج ۲ ، ص ۳۰ ، ج ۴ ، ص ۱۱۷ ، بدین

گونه مضبوط است :

« أتعجبون من غیرة سعد ؟ فوالله لانا اغیر منه ، والله اغیر منی ؛ من

أجل غیرة الله حرم الفواحش مآظهر منها و ما بطن .» و راجع می شود به داستان : « سعد بن عبادة » معروف به حکایت : « غیرت سعد » که بدان در کتب اخبار و قصص و ادب و عرفان اشاراتی دیده می شود ، من جمله :

« . . . » « و راد » از قول : « مغیره بن شعبه » روایت می کند که : « سعد بن عبادة گفت : اگر مردی را بینم با زن خود با تیغ بزیم ! صحابه را عجب آمد . پیغمبر گفت : شما عجب می دارید از غیرت « سعد » ؟ یعنی که : طاقت ندارد که تفحص کند ، و به اولوالامر گذارد از غلبه غیرت که دارد ؛ من که محمدم از او غیورترم . اما من ، منم ؛ یعنی که : همه قوت تحت شریعت من است ، مرا در نتواند جنبانید جز به امر . « سعد » واقعه بازمی گوید که : چون کنم که غضب خود را در تحت شرع آرم که به امر جنبم ؟ و ، الله از من غیورتر است ؟ و قال و راد عن المغیره : قال سعد بن عبادة : لورأیت رجلا مع امرأتی لضربته بالسيف غیر مصفح ! فقال النبی (ص) : اتعجبون من غیرة سعد ؟ لانا أغیر منه و الله أغیر منی ؟ ! »

این بخش از مقالات « پیر انصار » خواجه عبدالله انصاری است ، منقول از « رسائل » وی (فصل شانزدهم ، ذیل : در غیرت ممشاد دینوری ، رحمة الله علیه) ، ص ۱۲۷ و ص ۱۲۸ . « خواجه » در این فصل پس از ذکر احادیث دیگری به روایت : « عبدالله عمر » ، و « جابر بن عبدالله » ، و سایر آن در مقوله « غیرت » ، با این « اشارت » به سخن خویش در این باب پایان بخشیده است :

« در غلبه غیرت ملامت نکرد سعد را که واقعه باز می گفت که در راه بود و در تحت آوردن هر صفتی که بجنبند نه به امر حق و متابعت سنت ؛ اما معالجه اش فرمود که من از تو غیورترم . تا در غلبات وجد طالبان عجب نکنند خامان و بی دردان اگر چیزی بینند یا اشنوند نه بر فهم و سکون احوال خویش ؛ که که آنچه مغلوبان را پیدا آید و عاجز کند ، کسی را که آن نباشد فهم نکند و به دشواری استوار دارد . غیرت قرین راه غیر است ، محبت در قهر است ، هر ساعت محب را بردست جام زهر است ، همه آتش ها در جنب آتش محبت

سرد است . همه نعمت‌ها بی لطف دوست درد است ، محبت با غیرت هم عنان است : آنجا که آتش محبت آمد سموم باد غیرت بخاست . هر که را جان به کار است ، گو : دل بنه ؛ و هر که را سر به کار است ، گو : سر نگاه دار .

این حدیث به همان صورت مذکور در متن « روضة » نیز ، در کتاب‌های « بحار الحقیقة » ورق‌های ۵۴ ، و ۱۳۲ ، و « خلاصة المقامات » صفحه‌های : ۱۱۲ ، و ۱۶۰ ، و باز به ترتیب : « الحق غیور » در : « انس الثائین » باب‌های : ۲۷ و ۳۵ ، و « خلاصة المقامات » ص ۱۳۹ ، و « تمهیدات » صفحه‌های : ۱۴۹ ، و ۳۱۶ ، و « کشف الخفاء » ج ۱ ، ص ۲۲۴ ، و « معراج السعادة » ص ۱۵۲ ، (به روایت امام صادق (ع)) منقول است ؛ و هم در : « ترجمة رساله قشیریه » (باب ۳۸ ، در « غیرت » ، و ص ۴۱۷) .

« . . . ابوهریره گفت که : پیغامبر (ص) گفت که : خدای عز و جل رشکن است ؛ و از غیرت خدای است که مؤمن چیزی کند که بر او حرام است . »

استاد « بدیع الزمان فروزان فر » جزئی از این حدیث را (از : « اتعجبون من غیرة سعد...؟ ») با اشاره به بعضی از اسانید آن در صفحه ۱۸ ، از کتاب مستطاب : « احادیث مثنوی » نقل فرموده ، و این بیت از مولانارا از دفتر پنجم « مثنوی شریف » :

جمله عالم زان غیور آمد که حق برد در غیرت بر این عالم سبق

مقتبس از مضمون آن معرفی نموده اند .

نیز ر . ف : « فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی » ، مجلد ششم ، ص ۴۴۶ ، ذیل کلمه : « غیور » ، و ص ۴۴۷ از همین مجلد ، ذیل : « غیوری رسول » که این بیت از « مثنوی معنوی » ، از دفتر پنجم نیز :

زان که واقف بود آن خاتون پاک از غیوری رسول رشك ناك

ملهم از این حدیث شریف معرفی شده است ؛ و هم : « مختصر صحیح

بخاری » ج ۳ ، ص ۱۷۰ ، و « صحیح مسلم » ج ۳ ، ص ۲۷ ، و ج ۸ ص ۱۰۰

و ص ۱۰۱ ، و « حلیة الاولیاء » ج ۵ ص ۴۴ ، و « فتوحات مکية » ج ۲ ص ۱۲

و ص ۳۲۳، ج ۴ ص ۶۴۲، و «مسند احمد» ج ۱ ص ۳۸۱، و «جامع الصغير»
 ج ۱ ص ۷۰، و «ربيع الابرار» باب الحياء و السكون، و «اللالي المصنوعه
 في الاحاديث الموضوعه» ج ۲ ص ۳۶۲ و عبارتی از «تورات» چنین می‌رساند:
 «... من هستم يهوه خدای تو که ترا از زمین مصر از خانه بندگی
 بیرون آوردم. ترا به حضور من خدایان دیگر نباشند. به جهت خود صورت
 تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پائین در زمین،
 یا از آنچه در آب‌های زیر زمین است مساز؛ آنها را سجده و عبادت منما،
 زیرا من که يهوه خدای تو هستم خدای غیورم ...». سفر تثیبه، باب پنجم
 ص ۲۸۱؛ و نیز باب ششم از همین سفر، ص ۲۸۳.



ص ۱۹۰ س ۲

... اگر هیچ نیستی مگر این يك خبر که این خود تمام است:
 روی عن معاذ بن جبل أنه قال سمعت رسول الله (ص) أنه قال: أتاني
 جبرئيل فيقول الرب يقرؤك السلام ويقول ان بيني وبين امتك سبع شرايط:
 اولها من اطاعني منهم قبلت طاعته ولا أكلفهم كما ينبغى لي ولكن كما ينبغى
 منهم ...

خبر مفصلی است که تمامی آن با ترجمه پارسی در: «خلاصة المقامات»
 ص ۱۱۴، و: «بحار الحقیقة» ورق ۱۳۴، و مضمون آن ذیل فصل ۱۲،
 از باب: ۱۲، از کتاب: «اثني عشرية في المواعظ العددية» ذیل عنوان:
 «في بعض الفوائد المهمة»، ص ۴۴۹ مذکور است.



ص ۲۱۱ س ۲۰

چنان که راویان روایت کرده‌اند که:

خط رسول الله لاصحابه خطأ فقال : هذا سبيل الله ؛ و خط خطوطاً عن يمين الخط و عن يساره ، قال : هذا سبل ، على كل سبيل منها شيطان يدعوا اليه . ثم تلا : « و ان هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون » .

این خبر با تضمین آینی از مصحف عزیز ، قسمت داخل پرانتزها (آیه شماره ۱۵۴ ، از سوره : الانعام ، شماره ۶) در کتاب‌های : « حذیقة الحقیقة » تألیف : « قطب‌الدین محمد بن شمس‌الدین مطهر » ورق ۷ ، و در : « انس‌التائین » باب ۳۹ ، و با ترجمه پارسی در : « بحار الحقیقة » ، ورق ۱۶۴ ، نقل شده است .

این حدیث در کتاب : « سنن ابن ماجه قزوینی » ج ۱ ، باب اول ، ذیل شماره ۱۱ ، به روایت : « الشعبی » از « جابر بن عبدالله » چنین نقل شده است :

« كنا عند النبي (ص) ؛ فخط خطأ ، و خط خطين عن يمينه ، و خط خطين عن يساره . ثم وضع يده في الخط الا وسط ، فقال : هذا سبيل الله ؛ ثم تلا هذه الآية : و ان هذا صراطى مستقيماً . . . »

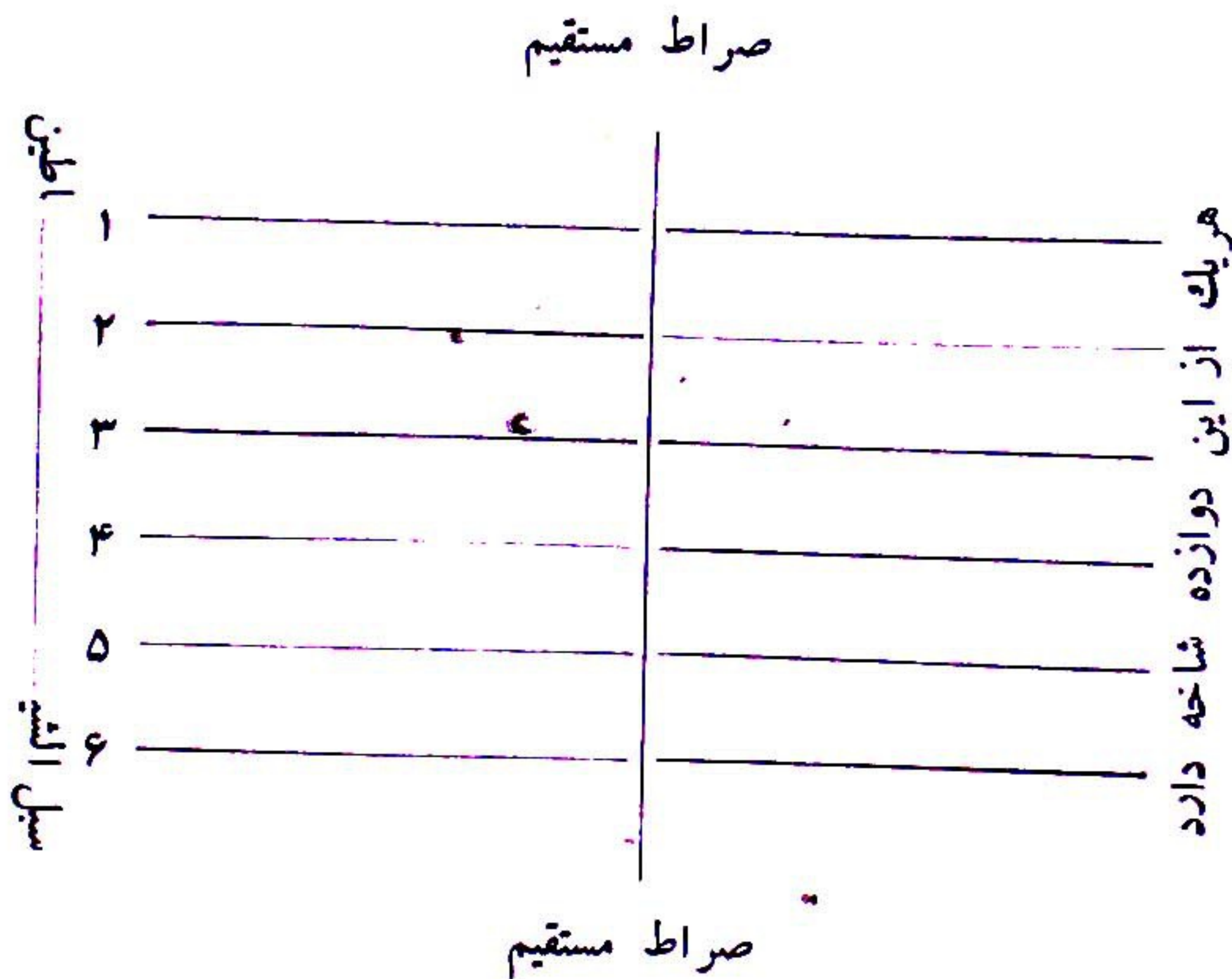
تفصیل آنرا در کتاب : « نور المریدین و فضیحة المدعین » مشهور به : « شرح تعرف » به قلم : امام ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری (ج ۱ ، ص ۲۰۸) چنین یافتیم :

« . . . پیغمبر علیه‌السلام روزی به یاران خویش نشسته بود ؛ خطی در پیش خود بکشید سوی خویش ، و گفت : و ان هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه . باز بر هر دو کناره آن خط ، خط‌های دیگر بکشید ، و گفت : ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله . گفت : هذه سبل على كل سبيل منها شيطان فمن خرج اليها هلك - بیان کرد که آن راهی که اندر میان است ، راه حق آن است ، و آن‌که بر چپ و راست است بدعت است ؛ راه میانه ناجی است و راه‌های

چپ و راست هالك . و ما طالب راه تا این راه میانه کدام است ؛ راه سنت و جماعت یافتیم از بهر آن که اصل همه هوی‌ها شش است ، هر دو از آن ضدین اند : چون تشبیه و تعطیل ، و جبر و قدر ، و رفض و نصب . و هر يك از این ۱۲ شاخ دارد ، جمله ۷۲ باشد . «

شارح تغمده الله بالرحمة و الرضوان ، درحاشیه کتاب نموداری از آن

« خطوط » را این چنین به دست داده است :



فهرست دفاها

- ص ۱۰۲ س ۳ : الحمد لله الذى أحيانا بعد ما اماتنا و اليه النشور .
ص ۱۰۲ س ۱۶ : الحمد لله على الاسلام .
ص ۱۰۲ س ۱۸ : الحمد لله على السنة و الجماعة .
ص ۱۰۲ س ۲۰ : الحمد لله الذى علمنا علماً نافعاً ولم يتركنا عميان القلوب .
ص ۱۰۳ س ۱ : الحمد لله على الصحة و السلامة .
ص ۱۰۳ س ۳ : الحمد الذى أذهب عنا الغضب والحسد والحزن ولم يجعلنا من المنغضوبين عليهم .
ص ۱۰۳ س ۵ : الحمد لله بكل نعمة ديناً و دنياً .
ص ۱۰۳ س ۷ : الحمد لله على التوفيق و الحمد لله على كل حال .
ص ۱۰۸ س ۱۸ : الحمد لله على التوفيق .
ص ۱۰۹ س ۱۰ : الحمد لله رب العالمين حمداً كثيراً و الحمد لله بكل نعمة ديناً و دنياً و الحمد لله على كل حال و الحمد لله على نعمائه فى السر و العلانية :

واژه نامه

آخور ۳۸
 آخور مراد ۱۴
 آدمی ۱۲-۴۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸
 آدمیزاده ۱۲۱
 آدمیگری ۱۲۹
 آدینه ۶۲-۱۷۹
 آراسته ۸۵
 آرزومند بودن ۴۱
 آرمیده ۱۰۶
 آزاد مرد ۱۷۴
 آسان فرا گرفتن ۵۲
 آستین ایمان ۱۶۶
 آسمان رفعت ۴
 آشوب ۱۳۳
 آشیانه ۱۲۵
 آغشته ۲۰۴
 آفاق جهان ۲۹
 آفتاب و ماه تاب ۱۹۷
 آفت مهین ۴۱
 آفتها ۱۸۷

آ

آبادان ۳۷-۲۰۱-۲۰۴
 آبادانی ۱۹۶
 آب چشم ۳۷
 آب خور ۱۳-۱۴
 آب دیده ۳۷
 آبگینه ۳۵
 آب مغفرت ۱۵۷
 آبها ۴۹
 آبهای خوش ۲۰۹
 آتش توبه ۳۷
 آتش خوف ۳۷
 آتش دوزخ ۴۹
 آتشزنه ملامت ۴۸
 آتش محبت ۳۷-۴۹
 آتش معرفت ۴۹
 آتش ندامت و توبه ۳۷
 آتشی ۳۶-۳۸-۴۹
 آخرالزمان ۷۷
 آخرزمان ۱۳۹

ابدالاباد ۱۸۷-۳۸-۱۹۹	آفریدگار ۱۸۱-۱۲۶-۱۰۷-۷۸-۲۰
ابدالان ۱۲۷	آفرینش ۱۰۷-۱۰۶-۹۸
ابزار ۹۸	آلاء ۱۰۱
ابرسعادت ۲۰۵-۲۰۴	آلایش ۱۵۷-۹۵
ابناء دنیا ۱۰۵	آلت و جارحت ۳۱
اتفاق داشتن ۱۷۴	آلوده پنداشت ۱۶۵
اجابت یافتن ۱۹۹	آلوده عجبوریا ۹۳
اجل ۱۷۱	آلوده گناه ۱۵۷-۹۳
اجلا ۱۲۸	آمزش ۱۶۴-۳۱
اجناس خلق ۱۵۷	آمزشگار ۵۴
احول ۱۵۴	آمزشنده ۵۳
ادبار ۱۳۶	آمزشیدن ۱۶۸
ادبارگرفته ۱۷۸-۱۴۱	آموشتن ۱۴۷
ارباب طریقت ۱۷۴	آن ۸۵-۸۳-۶۸-۵۶-۳۳-۲۷-۱۶
ارزانی ۴۴	۱۴۴-۱۱۴-۱۱۳-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳
ارزیز ۲۰۹-۹۱	۱۵۵-۱۵۹-۱۶۵-۱۷۱-۱۷۶
ارش ۱۶۴	۱۷۸-۱۷۹-۲۰۴-۲۰۵-۲۱۱
از آن ۲۱۱-۲۱۰	۲۲۱
از آن باز ۱۳۶	آواره کردن ۱۷۶
از برای ۲۰۰۰ را ۲۰	آویختن ۱۹۷-۳۳-۳۲-۱۰
ازبس ۲۱۷-۱۷۶-۵۶-۵۴-۵۲	آهسته (= بی اعتنا) ۱۱۵
ازبن ۱۴	آهنگ ۲۱۳
ازبن سی و دودندان ۱۲۵	آیت ۱۸۳-۱۷۹
از بهر ۱۱-۹-۶-۱۱-۲۰-۳۴-۵۲	آینگی ۱۵۴
۲۱۸-۱۳۹-۱۳۱	آینه زدوده روشن ۱۸۹
از بهر ۱۳۹-۱۳۱-۲۰ را ۲۰	الف
۲۰۳-۱۷۶-۱۶۹	اباحتی ۱۵۲-۴۰
از بهر چه ۳۹	اباحتیان ۸۰
از پس ۲۹-۲۶	ابتدا کردن ۵
از پی ۸۹	ابتر ۱۰۹
از پیش ۵۰	ابتلا کردن ۱۹۱

اصرار ۱۵۹	از تحت ۵۰
اصرار آوردن ۱۹۱	از چپ ۵۰
اضعاف ۱۰۳-۱۰۸-۱۳۰-۱۷۲	از راست ۵۰
۱۷۳-۱۹۳-۱۹۷	از زبر ۱۱
اضعاف مضاعف ۱۰۳-۱۳۰-۱۷۳	از سر ۷-۸-۱۰-۱۵-۱۷-۱۸
اعتصام ۶	۲۵-۳۵-۳۷-۴۴-۴۶
اعتقاد داشتن ۲۹	۴۷-۴۹-۵۴-۶۲-۷۱
اعزاز ۴۲-۱۳۶	۷۲-۸۲-۹۵-۱۰۱-۱۰۳
اعزاز دوجاهانی ۴۲	۱۰۹-۱۱۳-۱۲۰-۱۳۰
اعلیٰ علیین ۴۵	۱۳۵-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۷
اغتسال ۱۰۹	۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۷۰
افتراق آوردن ۲۹	از سر نو ۱۹۲
افروختگی ۳۸	ازل الازال ۱۴۴
افروختن ۳۸-۱۶۴	از گاه... باز ۷۱
افزودن ۳۲-۳۳	ازهر ۴
افسوس ۱۱۳	از... را ۲۰۳
افسوس کردن ۱۴۹	از طاعت و عبادت لاغر بودن ۱۱
افشاندن ۱۲۰	از عهده سخن بیرون آمدن ۱۷۸
افعی غفلت ۱۳۶	از فوق ۵۰
افعی های کشنده ۱۶۳	از میان جان گفتن ۷۳
افگندن ۲۳-۱۳۸-۱۸۶-۲۰۵	از همه درختی ۸۷
۲۱۰-۲۱۱	اسب دولت ۱۱۴
افواه خلق ۷۴	اسب ۷۲-۱۱۴-۱۲۲
افواه مردمان ۷۴	استحباب ۲۱۴
اقتدا داشتن ۱۵۲	استحلال ۷-۱۷۲
اقرار دادن ۱۹-۲۰-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳	استخان ۸۶
اقرار داشتن ۳۳	استغفار ۱۳۹
اقویاء ۲۰۹	استور ۱۲۲
اگر (= یا) ۳۵-۳۷-۶۱-۱۰۴	استی (او استی، چنان استی) ۵۶-۱۶۵
۱۱۳-۱۱۷-۱۲۶-۱۲۹	اسماء ۲۰
۱۳۲-۱۳۳-۱۴۲-۱۴۴	اشیاء ۱۹۶

اولیاء ۲۱۰	۱۵۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۸
اولین و آخرین ۱۸۶	۱۷۸-۲۰۱-۲۰۲
اهل حقیقت ۴۷	اگر ... داشتیمی ۵۷
اهل صورت ۴۷	الّا ۹۶-۱۶۰
اهل قبله ۲۶	الهام ربانی ۴-۵
اهل مجاز ۴۷	التجا ۱۳۳
اهل معرفت ۱۸	التفات ۱۴۳
اهل معصیت ۱۸۸	آماره ۱۸۴-۱۸۵
اهل معنی ۱۸	امام‌الائمہ ۶۹-۱۳۲
ایام شریف ۱۷۹	امروزین ۱۰۹
ایام حج ۱۷۹	انابت ۱۰۶
ای بس ۷۶-۱۱۸-۱۸۹	انبارهای گناه - ۱۵۸
ای بسیار ۷۶	اندام‌ها ۱۰۶
ایستادن ۴۷	اندرون ۱۳۶
ایشان (ضمیر برای غیر ذوی العقول)	اندوکاری ۸۸
۱۷۶	اندکی ۸۸
ایمان داشتن ۲۴	اندوه‌گین ۱۳۳
ایمان دانستن ۱۹	انشاء کردن ۵-۶-۷
ایمان گفتن ۱۶-۱۹	انکار کردن ۲۲
ایمن گشتن ۴۰-۱۸۹	انگاشتن ۱۷-۱۰۱-۱۰۸
ایمنی ۶۴-۲۲۶	انگشت ۳۷-۳۸
اینست ۶۵-۸۴-۱۶۰-۱۷۶-۱۷۸	انگشت حیرت ۸۸
۲۲۱-۲۱۵	او ام (= اویم) ۱۲۶
اینک ۷-۱۳۸	او (= آن) ۳۶-۱۸۵
ب	اوباش آدمیگری ۱۲۹
با (= به) ۲۵-۲۷-۳۱-۳۶-۳۹	اوتاد ارض ۲۰۷-۲۱۶
۴۵-۵۱-۶۲-۶۳-۱۲۱-	اوراد ۲۰۱-۲۱۴
۱۴۳-۱۷۰-۲۲۱-۲۱۹	اوراد خواندن ۲۱۵
با ادب ۱۴۲	اوزار ۷۹
با برکت ۴	اوگندن ۳۷-۱۲۴
باخدای رسیدن ۲۷-۳۱-۶۳	اوگنده ۲۲۲

بازگرداندن ۸۹	باخلعت ۷۹
بازگشادن ۱۶	باد فضل ۳۷
بازگشتن ۱۷	باد فضل و لطف ۴۸
بازنگریستن ۵۲	بادیه ۳۹
بازو (= با او) ۱۲۹-۷۶-۵۲-۴۱	بادیه مفلسان ۶۰
۱۹۸-۱۸۲-۱۷۰-۱۳۹-۱۳۳	بار (ثمره) ۱۰۱-۴۷-۱۴
۲۱۰-۲۰۲	بار آوردن ۴۷
باز همت ۲۰۵-۱۲۰	بار ۱۸۷-۱۸۶-۱۷۲-۱۱۶-۸۸-۷۶
باز یافتن ۱۴۳-۱۱	بارانی ۲۰۴
بازیشان (= با ایشان) ۱۶۹-۱۶۳	بارانیدن ۷۷
۱۹۱-۱۷۴-۱۷۱	بارخدای ۱۷۰-۱۶۵
بازین ۱۶۶-۱۶۵-۱۳۲-۸۴-۸۳	بار خداوند ۱۵۸-۹۳
باژوانان ۱۷۳	بار خدایا ۵۴
باسر ۱۹۶-۱۱۳-۱۰۰-۶۲-۴۵	بارسالاران ۱۸۶
باسعادت ۴	بارکشیدن ۱۴۹
با سلامت ۷۹-۴۰	باره (دیگر باره) ۱۸۰
باشجاعت ۳	بارهای هر گونه ۱۸۵
باصلاح ۳۶	باز ازل ۱۱۹
بافتن ۱۶۷	بازان (= با آن) ۷۵-۴۶-۴۵-۳۷
بافرهنگ ۴	۱۷۰-۱۳۲-۱۳۱-۱۲۲-۷۸
بالا دادن ۱۶۲-۴۸-۳۸	۲۲۴-۲۱۲-۱۷۴-۱۷۳
بالاگیرنده ۱۲۹	بازداشتگان ۱۶۰
بالای ۱۰۳	بازداشتن (= پناه خواستن ، پناه بردن) ۴۱-۳۱-۱۲
بالش ۱۹۷	باز داشتن (زندانی کردن) ۱۳۹
بالین ۱۶۴	باز دانستن ۱۷۶-۸۷-۸۶
بامداد ۱۰۱-۸۹	بازرگانی ۱۸۵
بامداد پگاه ۱۰۱	بازستانیدن ۶۸
بانگ و مشغله ۱۷۱	بازستدن ۶۸
بانماز و روزه ۱۵۹	باز شناختن ۸۷-۸۶
بایست ۱۱	بازگذاشتن ۱۸۳-۳۹-۱۱
بایستن (بباید ، بایستی) ۶۷-۳۶	

بر (نیکی) ۲۰۶	بتر ۱۰۳-۶۵
بر (خشکی) ۲۰۶	بترین ۱۱۲-۹۴
بر آمدن ۳۶	بترینان ۱۱۲
بر آن (اند) ۲۶	بخیلی ۱۲۸
برابری ۴۹	بد اعتقاد ۲۲۰-۱۵۲-۱۴۲-۵۲
براستی ۴۵	بد اندیش ۲۲۰-۵۲
بر اصل ۳۹	بد اندیشیدن ۲۸
برافروختن ۴۹-۳۷	بدایت ابد ۱۰۹
براق فضل وجود و کرم ۱۱۴	بدبختی ۱۷۸-۱۳۱
برانگیختن ۴۸	بدبندگی ۱۶۰-۱۵۸-۹
بر او گندن ۳۷	بدبنده ۵۷
برای . . . را ۲۷	بد چشم ۱۸۸
بر بدل ۲۱۰	بدخواستن ۹
بر خود و بر جامه حدت کرده- ۲۲۲	بدخواه ۱۳۹-۱۳۷-۱۳۶
بر حسب ۴۳-۱۲-۱۰	بدخواهان ۱۳۹-۷۷
بر خاستن ۴۹-۱۷	بد دل ۲۲۰
بر خواندن ۸	بد دین ۱۵۲-۸۱
بر خورداری ۲۲۱-۹۹	بدعت ۱۰۲
برخی ۱۸۱-۱۷۶-۱۴۰-۱۳۹	بدعت‌های هایل ۱۷۵
بردا برد شاهنشهی ۱۸۶	بدکار ۱۵۷-۶۴-۵۸-۵۷
بر دادن (شرح دادن) ۲۱۴-۱۰۰	بدکاری ۱۱۶-۱۱۲-۶۴-۱۱-۹-۷
بر دادن (سود بخشیدن) ۱۳	بد کردار ۱۶۴
برداشتن ۲۶	بدگفت ۱۵۷-۱۴۱
بر دام بستن ۱۷۶-۱۲۴-۱۵۱	بدگفتار ۸ (حاشیه)
بردگان ۱۵۰	بدگفتن ۲۹-۲۸-۲۶-۹
بر رأی خویش کردن ۱۲	بدگو ۱۳۹-۱۳۷-۱۳۶
بر زدن ۱۲۲	بدگویان ۱۳۹-۷۷
بر زیدن ۱۴۲-۱۸	بذل کردن ۲۱
بر ز بر ۲۰۵	بر (از حفظ) ۱۲۷
بر شماردن ۱۰۵	بر (بر تست) ۱۸
بر صلاح ۱۵۹	بر (نیکوکار) ۱۹۴-۱۶۴

- بشولیده روزگار ۱۳
 بکارت ۱۰۰
 بکر ۱۰۰-۹۹
 بگذاشتن (رها کردن) ۱۳۲
 بلاد مسلمانان ۲۰۵
 بلا و ابتلا ۱۰۱
 بلندتر (صفت برای آتش) ۳۶-۳۷
 بنا کردن ۱۳-۲۶
 بن درختی ۱۷۰
 بند عصمت ۷۱
 بنده درم خریده ۱۷۷
 بنده وار ۷۸
 بن مژه ۳۷
 بن‌های خار ۸۷
 بنی آدم ۷۵
 بنیاد فرونهادن ۱۷۶
 بوزنه ۴۹
 بوی تحقیق ۱۷۷
 به (= با) ۸-۳۸-۴۰-۴۶-۸۹
 به اخلاص و اعتماد درست ۱۹
 به ادب ۱۸۸
 بهارگاه ۱۲۹
 به‌اضعاف برگرفتن ۱۷۳
 به اضعاف ۱۹۳-۱۹۷
 به اول ۴۰
 بهای ازل وابد ۱۸۶
 بهایم ۱۸۴
 به بهادر آمدن ۷۳
 به پارسی انشا کردن ۶
 به تازی کردن ۶
 بهتان ۲۱۵
 به تمامی ۷۷
 برطفیل ۷-۱۸۷
 بر... خواندن ۲۱
 برق ندامت ۲۰۵
 برقع خواجه امامی ۶۰
 برکات ۱۹۲
 برکشیدن ۱۶۹
 برکمال ۲۰
 برگ ۵۳
 برگ انابت ۸۸
 برگرفتن (= اقتباس) ۹۹
 برگرفتن (به حساب آوردن) ۱۰۸
 برگرفتن (برداشتن) ۲۱۴
 برگزیدگان ۱۰-۱۵۸
 برگزیده ۵۲
 برگفتن ۴۲
 برگناه دلیری کردن ۲۲۶
 برنام (به نام) ۵-۷
 برنیشته ۱۸۶
 بروج ۲۰۶
 بریدن (طی منازل) ۳۹
 بزرگ مرد ۶۵
 بس ۱۲-۴۲-۷۶-۱۰۵-۱۶۷-۱۷۶
 بساط اسلام ۲۹
 بستر ۱۵۹
 بسته زبان ۱۶۵
 بسنده ۱۸-۳۶-۶۰-۱۲۲
 بسی ۶۰
 بسیار کاری ۸۸
 بسیاری ۸۸-۳۱۳
 بشارت ۱۹۸
 بشولیده ۱۸۷

- به تو به فرمودن ۲۸
 به جای آوردن ۴۰-۹۱
 به جای ماندن (بقا) ۱۱۲
 به چند سال ۳۵
 به حقیقت ۳۹-۶۳
 به حضرت شدن ۴۱
 به حکم ۲۳
 به حکمت ۷۹
 بخشش ۱۶۹
 بضاعت ۱۸۵-۱۸۶
 به خصومت آمدن ۱۳۸
 به خوف در آمدن ۳۹
 به دم در خود کشیدن ۴۵
 به روی در آمدن ۷۵
 به سر (برسر) ۳۳-۷۸
 به سر آمدن (افزون آمدن) ۱۳۹
 به سردر آمدن ۷۲-۷۳
 به سبب ۲۰۳
 به سزا ۱۹۱
 به سلامت ۷۷
 به شکرانه ۷۳
 به شمشیر (مسلح) ۲۶
 به صحرا آوردن ۷۷-۱۸۵
 به صحرا نهادن ۸۷
 به ظاهر ۲۷
 به عبرت ۷۹
 به عمدا ۲۳-۱۰۸-۱۴۲-۱۶۲
 به فریاد آمدن ۴۹
 به کار آمدن ۴۹
 به کاغذ آوردن ۵
 به کسی (= از کسی) ۲۴
 به کمال گشتن ۳۹
 به گفت ۳۱
 به مبارزت شدن ۱۷۵
 به نصیحت ۱۹۶
 به یکبارگی ۹
 به يك روز ۵۵
 به يك ساعت ۵۵
 به يك ماه ۵۵
 به يك هفته ۵۵
 بیابان ضلالت ۸۰
 بیابان هلاک ۹
 بی ادب ۱۸۲
 بی ادبی کردن ۱۴۳
 بی اسبابی ۱۷۵-۲۰۲
 بیاع گاه ۱۸۵-۱۸۶
 بی اعوان ۲۰
 بی اندازه ۱۰۱
 بیان کردن ۲۳
 بی ایمانی ۱۶۲
 بی برکتی ۱۰۴
 بیت الاحزان ۷۷-۱۲۰
 بی تهمت تر ۱۸۵
 بی حرمت ۱۶۳
 بی حرمتی ۱۳۶
 بیخ آور ۱۲۹-۲۰۷-۲۰۹
 بی داشتی ۱۶۶
 بی دینی و بدعت ۱۵۱
 بی چون و بی چگونه ۱۹-۳۰
 بی چون ۱۹-۳۰
 بی چگونه ۱۹-۳۰
 بی خبران ۱۹۴

پارسی ۹-۱۶-۲۴-۲۶-۳۶-۳۸
 ۴۲-۴۴-۴۷-۵۱-۵۲-۵۳
 ۵۵-۵۷-۸۲-۸۴-۹۰-۹۱
 ۹۲-۱۱۱-۱۱۳-۱۲۶-۱۲۸
 ۱۴۹-۱۵۳-۱۶۰-۱۶۸-۱۷۷
 ۱۸۸-۱۹۰-۲۱۲
 پاسبانی ۱۳۹-۱۴۲
 پانیدها ۱۸۶
 پای آوردن ۳۵-۳۶-۴۹-۱۳۸
 پای افزار ۹۶
 پای از حد . . . بیرون نهادن ۲۲
 پای دار ۸۳
 پای سپر ۴۹-۲۰۰
 پدیدار ۷۸-۱۵۹
 پذیرش ۵۶
 پراکندگی (تشویش) ۳۹
 پراگدن ۳۷-۱۹۴
 پرپشه ۱۴۴-۱۶۸
 پر پنداشت ۸۴-۱۱۸
 پر شفقت ۲۰۵
 پرده راز دریدن ۱۵۵
 پرگار ارادت ۷۰
 پرگشودن ۲۰۵
 پروردن ۱۸۲
 پرورش ۲۰۱
 پرهیزگار ۱۶۸
 پری ۸-۳۸
 پشمینه ۱۸۷
 پلید ۱۸۲
 پلیدی ۱۳۶
 پنج نماز ۱۵۲

بی خود ۱۶۶
 بی دینی ۱۵۱
 بی راه کردن ۸۰
 بیرون دادن ۳۸
 بی سببی ۲۰۲-۲۰۳
 بی سنت ۱۷۵
 بی سیاهی ۱۶۶
 بی شبهه ۲۰
 بیش تر (صفت برای آتش) ۳۷
 بی شرم ۴۰
 بی غل و غش ۸۳
 بی عقلی ۱۱۵
 بی کران ۱۰۱
 بیگاری ۴۱
 بیگانگان ۴۰
 بیگانه از خدا ۴۰
 بیمار دلان ۱۵۶
 بی معرفتان ۱۹۴
 بی معرفتی ۶۹-۱۶۲
 بی معنی (خطاب به مستمع در مجلس)
 ۱۵۴
 بیم کردن ۴۹
 بی نیاز ۲۰
 بی نیازان ۹۰
 بیوگان ۲۰۱
 پ
 پادزهر ۱۷۴
 پادشاه ۱۲۷-۱۹۱
 پارسا ۱۴۲-۲۱۵
 پارسا مرد ۲۱۵
 پارسائی ۱۲۹

تا آنگاه (= حتی) ۲۴-۸۶	پژدهش بردن ۲۴
تا بنده ۲۴-۱۸۰	پس پشت ۷۴
تا بوکه ۸۲	پس روی ۲۱۲
تاریکی بدعت ۳۵	پسندیدن ۲۶-۱۸۱
تاریکی نکرت و ضلالت ۴۸	پگاه ۱۰۱
تافتن ۳۵	پلبدی ۲۰۰
تا مگر ۳۹	پنداشت ۱۲-۱۴-۱۸-۶۵-۱۱۸
تاوان ۹۶-۱۹۶	۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۳۰-
تاویل ۳۳	۱۳۶-۱۶۰-۱۸۰-۱۸۱-۱۹۵
تاویل و تفسیر ۳۲	پنداشت آلود ۱۶۰
تپیدن ۱۵۵	پنداشتن ۷۶-۱۹۶
تحت ۱۹۵	پندانه ۱۴۹
تخت بخت ۲۲۶	پندیر گرفتن ۴۶
تخلیق ۱۰۶	پوستین ۱۲۴-۱۸۷-۱۹۲
تدبیر کردن ۲۱۲	پولاد ۱۲۷
ترتیب کردن ۳۶	پی ۱۵۲-۱۷۴-۱۷۶-۱۹۴-۱۹۵
تروتازه ۱۱۶	پیچ آوردن ۶۱
تروخشك ۱۶۸	پی خشت ۱۷۸
ترسایان ۲۰۶	پیشه ور ۱۵۷
ترجمان ۱۳۴	پیشین ۱۳۰
تری ۳۸	پیغمبرزادگان ۱۲۲
تشبیه ۳۳-۱۰۱-۱۲۸	پیغمبری ۲۱
تشبیهات ۳۳	پیش آوردن ۱۰۷
تشبیه و تعطیل ۳۲-۱۰۱	پی گم کرده ۱۷۴
تشویرزده ۱۴-۱۶۶	پیوست (= پیوسته) ۸۷
تشویر و خجالت ۱۷۲	پیوسیدن ۲۰۹
تصرف (= دخالت) ۱۴۵	ت
تطوع ۲۱۴	تا ۳۷-۹۶
تطویل ۲۴-۸۳	تای (تایی چند) ۵۹-۲۱۴
تعییه ۴-۴۹-۶۰-۷۰-۷۴-۷۵	تاب ۱۵۱
۷۶-۷۷-۷۸-۸۰-۸۷-	تا نیز ۶۳

توحيد دانستن ۱۹
 توحيد گفتن ۱۵-۱۶-۱۹
 توش ۳۶-۳۷-۱۰۹-۱۱۶
 ۱۲۹-۱۶۰
 توليت ۱۱۶
 تهديد ۱۶۳
 تهی دست ۸۴
 تهی دل ۸۴
 تيز نظر ۱۸۰
 تبخهای قطيعت ۱۶۳
 تيمار ۸۱
 تيه ضلالت ۴۸
 ث
 ثری ۴۵-۵۰-۲۰۹
 ثقلت ۱۹۴
 ثواب و عقاب ۱۰۴-۱۳۷
 ج
 جافی ۱۱۵-۱۵۷
 جاماسپ عقل ۴
 جامع قرآن ۲۱۵
 جامه دريده ۲۲۲
 جان به لب رسیده ۱۴
 جاها ۱۵۴
 جان در خطر نهادن ۸۶
 جان فزای ۳۷
 جان و جگر خوردن (= زحمت کشیدن و سختی بردن) ۱۳۰
 جایگاه ۵۲-۱۳۰-۱۴۱-۱۵۰-
 ۲۲۰
 جباری ۴۹-۱۲۳-۱۶۹
 جباری و قهاری ۶۸

۱۱۵-۱۱۶-۱۲۲-۱۳۵
 ۱۳۶-۱۳۷-۱۴۳-۱۴۵
 ۱۵۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۸۵-
 ۱۸۶-۱۸۷-۱۹۴-۱۹۵-
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۶
 تعبيه ازلی ۱۸۶
 تعبيه کردن ۱۹۴
 تعبيه معرفت ۱۹۹
 تعبيه های ازلی ۱۸۶
 تعطيل ۳۲-۱۰۱
 تفرید ۸۷
 تفکر کردن ۲۱۲
 تقیيح ۱۲۴
 تکاثر ۸۴
 تکبير ۱۳۰
 تکحیل سیاه ۱۶۶
 تکلف ۱۲۰-۱۲۱
 تکلیف مالا یطاق ۳۰
 تک و پوی ۱۴۸
 تلخ ۱۳ (استخر، استلخ) = آبگیر بزرگ
 تن درستی ۱۰۶-۱۵۶
 تمام (= کامل) ۳۶
 تماشا کردن ۱۴۹
 تماشاگاه ۷۳
 تماشاها ۱۴۹
 تنگدلی ۵۴
 تنگی و فراخی ۲۰۹
 توبره ۱۹۲
 توبره پنداشت ۶۵
 تولد کردن ۱۹۷

- جحدود ۱۱۰
 جحدود کردن ۱۶۳
 جراحت ۱۴۳
 جریده عمر ۲۲۴
 جست ۷۸-۲۱۳
 جهد ۱۸۷
 جگر بریان ۱۶۶
 جمع داشتن ۲۸-۳۰
 جمع و منع ۲۱۸
 جمعه و جماعت ۱۳۱
 جمله (= همگی) ۳۲-۶۵
 جنان ۱۳۴
 جنب (= در جنب) ۱۶۷
 جنبان ۱۰۶
 جنبندگان ۸۶
 جنگ کردن ۴۱
 جوارح ۱۰۶
 جواز ۸۶-۱۷۳
 جواز ابد ۸۶
 جوال ۱۴۹
 جواهر ۱۸۵
 جوش ۱۸۸
 جوهر (= گوهر) ۱۸۵
 جوهر (به معنای فلسفی) ۱۹۳-
 ۱۹۴
 جوهر آب و خاک ۱۹۶
 جوهر کثیف (= خاک) ۱۹۳-
 ۲۰۰
 جوهر لطیف (= آب) ۱۹۳-
 ۲۰۰
 جوهری (گوهر فروش) ۱۳۰
- جهاد کردن ۲۲
 جهان آرای ۴-۱۸۸
 جهاندار ۴
 جهودان خیبر ۱۵۰
 جهودان مکه ۱۸۲
 جهولی ۱۴۳
 جهیدن ۳۳
- چ
- چاشت ۱۲۸
 چاکری ۱۲۵
 چشم دل ۶۲
 چشم زخم ۱۰۱-۱۱۹
 چشم زدگی ۶۵
 چشم سر ۳۰
 چنان استی ۱۶۵
 چندانی ۵-۱۶۹-۲۰۰-۲۰۴-
 ۲۱۷
 چنبر گردن ۵۵
 چند جاها ۱۵۴
 چند ساله عبادت ۸۳
 چندگاه است ۶
 چند مسلمانان را ۲۱۵
 چند و چندین ۱۱۳
 چنگ (= منقار) ۱۱۱
 چوگان توفیق ۱۱۴
 چوگان زدن ۱۷۸
 چهارپای ۱۸۵-۲۰۲
 چهار سوی ۶۲
 چیزی بر کسی نرم کردن ۱۷
 چینه لطف و کرم ۱۰

حمیت ۱۸۸
 حواله کردن ۳۲
 حور عین ۲۱۹-۱۲۰
 حور و قصور ۱۹۹
 حوض (حوض کوثر) ۱۵۴
 خ
 خار بن ۸۸
 خارستان ۲۰۵
 خار معصیت ۸۸
 خاستن ۱۸
 خاسر ۴۰-۱۰۱-۱۳۶-۱۳۸-
 ۲۲۶
 خاسران ۲۲۶-۴۰
 خاسری ۱۳۱
 خاصگان ۱۲-۷۹-۸۵-۱۳۰-
 ۱۴۰-۱۴۲-۱۵۷
 خاصگی ۸۵
 خاطی ۱۱۵-۱۵۷
 خاکدان دنیا ۲۲۴
 خاکسار ۵۹-۱۳۶
 خاکی (بر روی زمین خاکی کنند)
 ۷۷
 خاکبشی (ساخته شده از خاک) ۷۷
 خای ۱۵۴
 خایه و بیچه ۲۰۷
 خبر باز دادن ۱۸۹
 خبر دادن ۳۰
 خجالت دیدن ۱۸۰
 خداوند (= صاحب) ۹۳-۹۷-
 ۱۲۳-۱۴۹-۱۷۶-۱۸۵
 خداوندان ارواح ۲۰۶-۲۰۷

ح
 حاجت برداشتن ۱۶۵
 حاسد ۹۹-۱۲۶-۱۲۸-۱۸۸
 حالی (= فوراً ، برفور) ۶۶
 حباله ۱۸۸
 حجت ۱۵۹-۱۶۳
 حذر کردن ۲۳
 حرام خوار ۸-۲۱۵
 حرام کردن ۱۹۱
 حرام گفتار ۸
 حرقت ۱۱۴
 حرمت داشتن ۲۰۳
 حریصی ۱۰۵
 حریف شناس ۷۳
 حساب گاه ۹۲
 حسرت ۱۸۶
 حسن خلق ۱۹۹
 حصار ۱۴۴
 حق اند ۲۱
 حق دانستن ۲۸
 حق گفتن ۲۹
 حقه حقیقت ۱۰۹
 حقیرتر ۹۱
 حقیقی ۲۰۴
 حکایت کردن ۱۷۵
 حکم کردن ۲۸-۱۳۸
 حلاوت ۹۹-۱۰۰-۱۱۴
 حلال ۱۸۵
 حلی ۱۸۵
 حمد و ثنا ۱۵۰

- خداوندان حقیقت ۱۷۴
 خداوند پروردگار ۳۸
 خداوندگار ۴۱
 خداوند نظر ۲۰۷
 خدای شناختن ۱۹-۳۵
 خدای شناس ۱۶-۱۷
 خدایی ۲۰-۷۸
 خذلان ۱۰۳-۱۹۴
 خرابات ۸۴
 خرابات‌ها ۹۵
 خراس ۱۲۹
 خر بندگی ۱۳۰
 خرمند بودن ۷۹
 خرك لنگك ۱۸۷
 خر لنگك ۱۸۵
 خر مهره ۱۸۹
 خروارهای گناه ۱۹۱
 خروه ۷۱
 خزاین ۱۶۶
 خزینه‌ها ۱۸۶
 خسیلن ۱۳۳
 خسیس طبع ۱۰
 خسیسی ۱۰
 خشکسال ۲۰۱
 خشنود ۱۶۳
 خشوع ۱۰۶
 خشوع کردن ۷۸
 خصال باطن ۱۷۲
 خطر ۳۶-۴۹
 خفتگان ۱۶۰
 خلا ۱۰۸
 خلاف کردن ۲۸
 خلائق ۱۵۷
 خلق اولین و آخرین ۸۸
 خلق پسند ۸۴
 خلل افتادن ۱۷۹
 خلل کردن ۲۰۱
 خلوت یافتن ۱۹۹
 خلیفتان ۲۴
 خنوز؟ ۷۳
 خواجه (= ارباب) ۱۷۷
 خواجه امام ۲۱۶
 خوار ۸
 خوار داشتن ۱۳۹
 خواری ۷۱
 خواست (= میل) ۶۶
 خواسته (= مال) ۲۱-۲۴
 خوان ۷-۱۱
 خواهان ۱۲۸
 خواهنده ۱۶۹
 خورشید ازهر ۴
 خوش آمدن ۱۲
 خوش آواز ۱۳۹
 خوش بوی ۹۹
 خوش تر ۶۲
 خوش خوردن ۶۴
 خوش زبان ۹۹
 خوش نوا ۱۳۹
 خون و خواسته ۲۱-۲۴
 خویشن بین ۲۲۱
 خویشن پسند ۶۵

در باقی (نودونه در باقی است) ۴۳
 در باقی کردن ۱۸۷-۱۷۴-۶۰
 در بستن ۱۳۸
 در بند آمدن ۲۴
 در بند اوراد ۲۰۱
 در بند شریعت ۶۴
 در بند مادر ۱۸۲
 در تشبیه کوفتن ۳۲
 در تشبیه و تعطیل افتادن ۳۲
 در تعصب کردن ۱۵۷
 در تهمت بودن ۱۸۷
 درج ۶۰-۶۱-۶۲-۱۳۵-۲۰۶-
 ۲۰۷
 درجات ۱۰۵
 درجت ۱۷۵-۱۳۳
 در جمله ۲۰۳-۳۲
 درج‌های جواهر ۶۰
 در چه افتاده ۱۷۸
 در حکایت است ۱۵۵
 در خاک غلتیده ۲۲۲
 درخت آخر الزمان ۸
 درخت کوهی ۲۰۲
 درخواستن ۲۱
 در خور ۹
 در خون ... سعی کردن ۶۰-۶۲-
 ۱۴۸-۸۰
 در دسر (= گرفتاری) ۱۴۳
 دردمند ۲۲۱
 در ۱۸۵-۲۰۶-۲۰۷
 در رفتن (= داخل شدن) ۷۷

خوبستن دیدن ۱۸۱-۶۵
 خبو ۲۲۳-۲۲۲-۷۴
 ۵
 دار دنیا ۱۹۸-۴۸
 دار سیاست ۱۴۰
 داروگیر ۱۳۷
 داستان زدن ۴۶
 داشت ۱۷۷-۱۶۶-۱۲۱-۷۱
 دام لطف ۱۰
 داعیان ضلالت و گمراهی ۱۷۶
 دانستن (= شناختن) ۷۲
 دانستن (= توانستن) ۷۸
 دانستن ۲۶-۲۵-۲۳
 دانشمند ۲۱۶-۸
 دانشمند دیه ۱۵۸
 دانشمندی ۱۷۶
 دانگ سیم ۱۱۳
 داوری ۲۲۱-۱۳۷-۷۰-۶۴
 داوری کردن ۶۶
 دایگی ۲۰۸
 دبدبه ۱۲۲
 دبدبه زدن ۱۲۲
 ددیگر ۲۰۱-۱۵۸-۱۰۲-۹۳-
 ۲۲۵
 در (در حکمت حکما ... درست)
 ۱۳
 در آمدن ۴۰-۱۳-۹-۶-۵-۴-
 ۱۸۹
 در آوردن ۱۸۷-۱۷۷
 در اندیشیدن ۲۰۴-۴۶
 در انکار آمدن ۶۲

- در زبانه گرفتن ۲۱۴
 در ساعت ۴۷
 درست آمدن ۱۶۶
 درست اندام ۱۰۶
 درستتر ۶۳
 در سر ۸۱-۸۳
 در سر ... کردن ۸۱
 در غلط افتادن ۱۵۶-۱۸۱
 در فتنه افتادن ۳۲
 درفشان ۴
 در فهم آمدن ۲۰
 در کات ۱۳۷
 در کار (کسی با چیزی کردن) ۱۷۱
 درک اسفل ۱۱۸
 در کشیدن ۳۸
 در که اسفل ۱۵۸
 درگاه ۱۰-۱۵۷-۳
 درگذشتن ۳۲
 درماندن ۷۳
 در مثل ... در است ۱۸۹
 در مثل در بستن ۳۴
 در نقصان افتادن ۱۸۰
 در نگریستن ۱۸۹
 در نور دیدن ۴۴
 دروایست ۴۲-۱۱۶
 دروغ زن ۲۸
 دروغ زن داشتن ۲۸
 درویش ۲۱۶
 درویشی ۸۲
 درهم آمیختن ۱۹۳
 دریافتن ۳۴
 دریاهاى آب ۴۸
 دریاهاى جود ۶۸
 دریاهاى رحمت ۱۵۹-۱۸۹
 دریاهاى ژرف ۹۹
 در یتیم ۱۰۸-۱۸۶
 دریغ و حسرت ۱۱۳
 دزدی ۷۶
 دست (= قدرت) ۱۲۸
 دست آویز ۹۶
 دست ادبار ۱۳۶
 دستار سنت و جماعت ۲۲۳
 دستار و پیراهن ۲۱۹
 دست خدای عزوجل (حمایت و نگاه بانی) ۳۰
 دست رنج ۲۱۵
 دست زده (در مقابل بکر) ۹۹
 دست شفقت ۱۹۵
 دستگیر (مرادف ملجا) ۹۶
 دست ماله ۱۴۰
 دستبویه ۲۱۴
 دستبویه شیطان ۲۱۴
 دست نصیحت ۴۸
 دستوری ۲۷
 دست یافتن ۳۹
 دشوار فرا گرفتن ۵۲
 دشوار فراگیرنده ۵۳
 دعاگو ۳-۴-۵-۷
 دعا گویی ۳-۴
 دعوات ۱۸۳
 دعوت ساختن ۷
 دعوی ۱۷۷

دیدن ۳۱-۹۰
 دیدنی ۲۰-۳۱
 دیده دل ۳۹
 دیده مختصر ۱۸۹
 دیده معرفت ۶۸
 دیرگاه ۷
 دیگر باره ۵۷
 دیگر روز ۱۰۲
 دین سوز ۱۷۶
 دیوان (جریده - نامه عمل) ۱۷۰
 دیوان (= دفتر) ۶۸
 دیوان (دیوها) ۱۰۲
 دیوانگی ۴۰-۱۲۵
 دبه ۱۱۵-۱۵۸-۲۱۵-۲۱۶
 ذ
 ذم ۱۲۴
 ذنوب ۱۰۸
 ذواق ۱۲۷
 ذو الجلال ۱۸۸-۱۹۵
 ر
 راجیان ۵۸
 راست (= درست، عیناً) ۱۵۱
 راست آمدن ۷-۱۷
 راست پیکر ۱۰۶
 راست دلان ۱۵۶
 راستر ۳-۶-۹۰-۱۶۳-۲۱۱
 راسترین ۱۶۳
 راست قامت ۱۰۶
 راست کاری ۲۱۳
 راست کرده (= آراسته) ۱۰۶
 راست گویان ۱۵۶

دعوی کردن ۲۸
 دقایق نظر ۹۸
 دل از دل بر گرفته ۱۴
 دل افروز ۳۷
 دل خسته ۱۶۶
 دلستان ۱۵۴
 دلگشای ۱۸۸
 دلوهای نامرادی ۸۶
 دلیر کردن ۹
 دلیل و راه بر ۳۵
 دمار ۸۴
 دندان ملامت ۸۸
 دنیا دوست ۹۹
 دنیا ساز ۱۷۶
 دوات ۸۹
 دوزخ ۱۷۲-۱۷۰-۱۵۹-۱۵۸
 دوستدار ۴۱
 دوستداری ۳
 دوستر ۸۲-۸۴-۱۴۲-۱۷۰-
 ۱۸۹
 دولت بر دولت یافتن ۱۹۹
 دون ۱۱۵
 دون همتی ۱۰-۸۲-۱۰۱۹
 دو نیم ۴۹
 دهقان ۲۱۳
 دهلیز ۲۰۴
 دیاباف ۱۴۴
 دید (= شناخت و معرفت) ۱۰۱
 دیدار دل ۱۰۱
 دیدار معروف ۱۶۲
 دیدار نعمت ۱۰۲

روا بودن ۱۷-۱۹-۳۰-۳۱	راست نهاد ۱۰۶
روا داشتن ۲۶-۲۸-۲۹	راغبان مجتهد ۲۱۳
روان (رایج و بارونق) ۱۶۷	راغب دنیا ۲۰۷
روح نواز ۳۷	راندن (اجرا کردن) ۲۷
رودهای برف و یخ ۴۹	راویان ۱۵۷-۲۱۱
رودهای یخ ۴۸	راه بر ۳۵
روزکور ۱۳۶	راهرو ۱۷۴
روزن ۱۲۰-۱۲۹	راهزن (= از راه بدرکننده) ۱۵۰
روزه فضایل ۲۱۴	ربانی ۱۰۱
روزی کردن ۱۶۴	ربوبیت ۱۰۹-۱۲۰-۱۳۵-۱۳۶-
روسی بچه ۸۹	۱۲۲-۱۵۰-۱۹۴-۲۰۴
روستایی ۸۷-۸۸	رحیمی ۱۵۷-۲۲۵
روشنایی ۴۸	رخنه افگندن ۲۹
روشنایی نمودن ۴۷	رد کردن (ایراد گرفتن) ۲۸
روشن تر (صفت آتش) ۳۶-۳۷	رد کرده همرد کردگان ۲۲۲
روشن گردانیدن ۴۹	رزان ۱۷۰
رونده (= سالک) ۱۱۹	رژها ۱۴۲
روی خوب زیبا ۱۸۸	رستن ۳۳
روی عقل ۶۰	رُسل ۱۵۸-۱۷۹
روی فراروی ۱۷۴	رسن ۲۱۵
روی (= وجهی) ۱۵۵	رشته ۱۴۵
رهیدن ۹	رشوت ۱۴۲
ریت ۲۰	رعد محبت ۲۰۵
ریش (جراحت و زخم) ۱۴	رعنایی ۱۸۱
ز	رقم کفر... کشیدن ۲۷-۱۵۷-۱۷۶
زاد ۱۶۰	رقم کفر و بیگانگی ۶۸
زاغ (استعاره برای شب) ۱۵۵	رکبک تر ۹۱
زانوی غیرت ۷۵	رگوه ۱۸۷
زبان ادب ۱۴۱	رمه ۱۷۶-۱۹۶
زبان زده ۹۹	رمیدگان ۵۱
	رنگ و ناموس ۲۱۵

ژنده پوشان ۱۸۶
 ژنده پوش بی قدر ۱۸۶
 س
 ساخته (= آماده) ۱۲۲-۱۷
 سارا (زرسارا) ۹۱
 سارخك ۱۶۸
 سالوس گر ۲۲۱-۱۴۷
 سالوس گران ۱۴۷
 سان ۱۲۲
 ساهی ۱۲۶
 سبب بین ۲۰۲
 سباع ۲۰۶-۱۹۶
 سبق بردن ۱۵۷-۱۱۴
 سبقت ازل ۱۰۹
 سبليت به سوهان کردن ۲۱۵
 سپرغم ۱۹۶
 سهری گشتن ۱۷۱
 سپید ۱۴۵-۵۸
 سپید دست و پای ۱۵۴
 سپید روی ۱۵۴
 سپید هفت اندام ۱۵۴
 سپیده دم ۱۵۵
 سپیدی و سیاهی ۴۸
 ستاری ۲۲۵-۱۵۷
 ستد و داد ۶۸
 ستم کشان ۱۸۶
 ستهنگی ۳۰-۲۶
 سحره فرعون ۸۴-۴۵
 سخت ۱۷۵-۱۷۰-۱۰۵-۳۹-۸-۷
 ۲۰۳
 سخریت کردن ۹

زبان طعن ۱۸۷
 زبر ۲۰۵-۱۸۱-۱۸۰
 زخم ۱۷۱
 زخم (آسیب و صدمه) ۸۶
 زخم و زندان ۱۰
 زدن (راه زدن) ۱۸۹
 زرسرخ ۲۰۹
 زرق آمیز ۱۶۰
 زرق بر ساختن ۱۷۶
 زکوة و صدقه ۱۵۹
 زلفت ۱۹۹
 زمهریر ۱۹۱
 زنارده کرد ۱۲۹-۸۰
 زندان افلاس ۹۳
 زندگان ۱۶۸
 زنده داشتن ۲۴
 زندیق ۱۵۲
 زندیقی ۱۵۳-۶۱
 زنگار گرفتگان ۱۶۶
 زور (= زیر) ۲۲۴
 زهادت ۱۹۹-۱۱۴
 زه و احسنت ۱۵۶
 زیادت ۲۰۶-۱۸۸-۱۸۱-۱۰۰
 زیان کار ۷۰-۶۴-۴۰
 زیب ۱۶۶
 زیرا که ۲۸
 زیروزبر ۲۱۳-۱۷۶
 زینهار ۲۰۱-۱۹۵
 ژ
 ژرف ۱۰۳-۱۰۲-۹۹-۴۳
 ژندهها ۱۸۶

سزیدن ۱۴۳	سخت ۱۰۸
سستدگی ۹۹	سخن الهامی ۱۰۰
سعد سعادت ۵	سخنان صحفی ۱۰۰
سفل ۳۸	سدیگر ۹۳-۱۰۲-۱۱۴-۱۵۸-
سفلی ۳۸	۲۲۵-۱۵۹
سفید روی ۸۸	سر ۱۰۴-۱۷۴
سكك ۱۶۶	سراپرده جلال ۱۹۵
سلسله ازلی ۱۹۴-۱۹۷	سراپرده سر ۱۲۰-۱۸۸
سمر ۱۲۷	سر افزای ۷۱-۱۱۵-۲۰۰
سمعت ۸۳	سرافکنده ۱۴
سنب ۱۲۲	سرای اهانت ۱۴۰
سنت و جماعت ۱۱-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶	سرای شادی و جاوید ۱۷
۱۵۲-۱۰۲-۴۵-۳۰-۲۹-۲۷	سرای غرور ۱۷
سنگ آتش زنه ۴۷	سراین پی ۱۹۴
سنگ ریزه ۸۶	سر بار ۱۸۶
سنگ ندامت ۴۸	سرباز کرده ۶۱
سنی و جمعی ۲۶	سربسته ۶۰
سوختگان ازل ۳۷	سر پوشیده (مستوره، مخدزه) ۲۲۴
سوختنی ۳۵	سری ۵۸-۹۸-۱۲۱-۱۵۳-۱۶۹
سوخته ۴۸	۲۰۲
سود بر سود ۱۸	سردری ۱۹۵
سوزان تر (صفت آتش) ۳۷	سر رشته ۱۹۴-۲۱۳
سوگند ۷۴-۱۳۶	سوزنش و ملامت ۱۸۲
سیاست و جباری ۱۶۹	سوزسری (عاشق سوزسری) ۱۲۱
سیاه روی ۸۸	سرکشی ۷۱
سیاه رویان ۸۸	سرماهای سرد ۴۹
سیاه گلیم ۱۳۶-۱۳۷-۱۴۱-۱۷۸	سروسالار ۱۵۷-۱۹۹
سیاه گلیمی ۱۷۸	سره ۱۶۶
سیاهی (دوده و مانند آن) ۱۸۹	سره مرد ۹۲
سیاهی (در مقابل سپیدی) ۴۸-۱۸۸-۱۸۹	سره مردی ۱۲-۶۵-۱۸۱
سیرخورده ۱۳	سره همه ۷۸

شرکت (شرك) ۱۹۸
 شریعت محمدی ۱۴۷
 شغب ۱۱۹-۱۵
 شغل ۱۶۵
 شقاوت زده ۱۳۶
 شقی ۱۶۴
 شك آوردن ۲۸
 شکار ۱۰۵-۱۰۴
 شکرگزاردن ۱۰۵-۱۰۲-۱۰۰-۹۸-
 ۱۸۸
 شکستگان ۱۶۶
 شکستگی ۱۶۱
 شکسته ۱۶۶
 شکسته دل ۱۶۶-۱۶۵-۷۷-۱۴-۶
 شکسته دلان ۷۷-۱۴-۶
 شکود ۱۰۵-۱۰۴-۹۸
 شکوفتن ۱۵۵
 شمار ۹۰
 شمایل ۱۰۳
 شمس و قمر ۱۷۸
 شمشیر زن ۴
 شمع و مشعله ۴۸
 شناخت ۱۶-۱۵-۱۲-۱۱-۱۰-
 ۱۷-۱۸-۱۹-۳۷-۳۷-۱۰۴-
 ۱۷۴-۱۰۷
 شناسا ۱۰۶-۱۷-۱۶
 شنعت ۱۵۳
 شنودن ۱۵۶-۱۵۵
 شنیدن ۳۱-۲۰
 شنیدنی ۳۱-۲۰
 شوان ۲۰۲-۱۹۵

سیم سوخته ۱۶۶-۱۵۴
 سیمرغ ۶۳
 سنیان ۳۱
 سینه (= پستان) ۲۱۹
 سیه گلیم ۱۵۴-۵۹
 ش
 شاداب ۲۰۲
 شادی ۲۰۹
 شارستان ۱۴۴-۲۶
 شاکر نعمت ۱۰۰
 شأن ۱۵۷
 شانہ (آلت بافندگی) ۱۴۵
 شاهنشاه ۳
 شاهنشهی ۱۸۶
 شاهین ارادت ۷۳
 شایستن ۴۱-۲۷
 شباروز ۲۹
 شب چراغ ۱۰۸-۹۹-۸۲
 شب خاستن (شب زنده داری) ۲۱۵
 شب دنیا ۱۸۶
 شبیه ۲۱۵
 شبیخون عشق ۷۳
 شتر خراس ۱۴۸
 شترکاروانی ۱۴۹-۱۴۸
 شراب طهور ۱۹۹
 شرب ۲۱۵-۱۱۴
 شرب ستایش ۲۱۴
 شرب عبادت و پنداشت ۱۴
 شرح کردن ۳۹-۱۶
 شرح و بسط ۱۷
 شرر دل سوز ۳۷

- شوانی ۱۷۶-۱۷۷-۱۹۶
شوخ (= گستاخ) ۱۴۲
شوخ (= چرك) ۹۳
شوخیگین ۹۳
شومی ۶۸
شهنشاه ۳
شهیدی ۱۲۶
شیاطین ۱۸۴
شیخ الشیوخ ۱۷۷-۲۱۶
شیخی ۱۷۶
شیرچنگ ۴
شیردادن ۱۴۸
شیرگیر ۴
شین ۱۲۸
ص
صاحب غرض ۸۱-۱۵۳
صانعی ۳۰
صبح سعادت قیامت ۱۸۶
صبری ۱۸۶
صحابه ۱۷۸
صحبت نایافته ۱۴۸
صحرای ربوبیت ۱۱۸
صحرای قیامت ۱۸۶
صحرا گشتن ۳۵
صحرای وجود ۷۰
صحف پیغمبران ۲۱
صحفی ۱۰۰
صدر بهشت ۱۶۴
صدر جنت ۱۹۸
صدر مشروح ۳۷
صد هزار تنه‌های درخت (عدد و معدود)
- جمع بسته شده) ۱۲۹
صدیق ۱۸۸
صدیق نقل ۴
صراط ۱۹۹
صراف ۱۳۰
صرف کردن (= برگرداندن) ۱۲۷
صعب ۱۸۲
صفاوت ۸-۳۷-۹۰-۱۰۲-۱۰۸-
۱۰۹-۱۱۴-۱۷۲-۱۹۳-
۱۹۴-۱۹۶-۱۹۹-۲۰۰-
۲۱۳
صلاح ۱۷۵-۲۰۶
صنع ۱۹۷
صنعت ۱۹۴-۱۹۷
صواب ۱۹۲
صورت پرست ۸۶
صوفی ۲۱۶
صیانت ۱۴۰
ض
ضال ۱۵۸
ضایع شدن ۱۷۷
ضایع ماندن ۳۶
ضرر ۸۶-۱۰۴
ضعفا ۲۰۹
ضلالت زدای ۳۷
ضلالت کردن ۱۴۸
ضلالت و گمراهی ۱۷۶
ضمان ۱۳۴
ضیا ۱۸۰-۲۰۰
ط
طاعت بین ۱۳

عجب ماندن ۱۸۶	طاعت دیدن ۱۶۰
عجب و تکبر ۲۰۰	طاعن ۱۴۰-۵۹
عدل و سیاست ۲۲۶-۱۶۹	طالع آدمی ۱۷۹
عدوبندان ۴	طالع دین ۱۷۹
عرق حسد ۷۵	طیب ۱۸۸
غذاب کردن ۳۱	طرازگناه ۱۶۶
غذاب و عقوبت ۱۶۹	طرید ۲۱۶
غذخواهان ۱۷۳	طعام دادن ۱۴۸
عرش تا فرش ۱۹۴	طعن ۱۴۰-۱۳۹-۵۹
عزا و عزایا ۱۳۸	طعمه ۸۰
عزالت اختیار کردن ۱۷۴	طعنه ۲۱۱
عزیز سخن ۱۷۵	طینت ۱۹۹
عشق و عاشقی ۱۲۶	ظ
عشق یعقوبی ۱۲۰	ظاهر بین ۸۶-۸۷
عصار ۲۱۳	ظاهر پرست ۸۶
عصیت ۱۵	ظاهر شدن ۲۱
عصیان ۱۶۳-۱۵۷	ظلمت ۱۹۴
عظم ۱۱۱	ظلومی ۱۴۳
عفریت (= ابلیس، دیو) ۱۳۶	ظن ۱۸۶
عقاب طبع ۲۱۳	ع
عقبه خوف ۹۰-۳۹-۱۴-۱۱	عار ۱۸۱
عقبی ۱۷۴-۱۵۹	عاشقی ۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴
عقرب ارادت ۱۳۶	عاصی ۱۶۴
عقرب مشیت ۱۳۶	عاصی شدن ۱۹۱
عقرب‌های جراره ۱۶۳	عاصی و مفسد ۱۷۶
عقوبت ۲۱۵-۱۳۹	عاقله ۱۴۳-۸۸
علماء طامع و مقلد ۱۹۵	عالمه (نفس عالمه) ۱۸۵-۱۸۴
علماء معارف ۱۹۵	عالم صغری و کبری ۳۷
علانیه ۱۰۸	عبرت بر گرفتن ۱۴۰
علم تحقیق ۱۴۸	عشرات ۲۲۴
علو ۲۰۰-۱۲۱-۱۰۵-۳۸	عجب ۲۰۰-۱۶۵-۸۴-۶۶-۶۵

غول ۲۱۶	طلو جستن ۱۰۵
غیم ۱۹۶	علوی ۳۸
ف	علی ۴۵-۵۰
فا (= با ، به) ۱۶۵-۷۴	علی الحقیقه ۱۰۵
فاجر ۱۹۴-۱۶۴-۴۲	عمارت ۲۰۱
فاخته ۱۷۱-۱۷۰	عمریاد دادگان ۱۴
فازان (= با آن) ۲۱۸	مُعره ۱۰۹
فاضلتر ، فاضلترین ۲۹-۲۱	عنان آسمان ۲۲۶-۲۰۹-۱۴۲
فاقت ۱۰۳	عون ۱۱۲
فتنه دزد ۱۹۶	عهد ۱۵۰
فتوی ۱۷۸	مُعهده ۱۷۶
فتوی دادن ۲۸	عیب ظاهر دیدن ۸۷
فتوی کفر ۱۷۶	عیب بزرگترین ۴۱
فرا (= به) ۱۷۶-۷۸-۶۸-۴۴	عید مهین (روزپاداش) ۲۲۳
فرا آن ۷۶	غ
فرا باریدن ۲۰۵	غارت مهر ۷۳
فرا باطن ۷۴	غافر و غفاری ۶۷
فرا پرسیدن ۱۶۵	غافلی ۱۱۵
فرا پس ۴۷	غبار ۱۸۲-۱۷۹
فرا پیش ۴۷	گرامت ۱۹۶-۱۰۱
فرا تر ۱۵۱-۶	غرباء ۸
فرا جستن ۲۰۵	غفاری و غفوری ۲۲۵-۶۸
فرا جستن ۲۰۰	غفران ۱۰۳
فراخ ۲۴	غفور و غفار ۱۶۷-۱۵۷
فراخ گشتن ۱۶	غلامی ۱۲۵
فراخور ۱۹۶-۱۹۱-۱۱۹	غمگسار ۷۹
فراخی ۲۰۴	غمناك ۱۸۲
فرا دست ۱۲	غنوم ۴۱
فرا دو ، فراده ، فرا صد ۱۷۵	غو ^۱ اصی ۹۹-۶۰
فرا دیدار ۱۵۱	غوغا (= مردم غوغا) ۱۷۴
فرا راستی ۱۵۲	غوغای مگس ۲۲۲

فرو باریدن ۲۰۵	فرارخشیدن ۲۰۵
فرو بردن ۴۵	فراروی ۷۴
فروتر ۲۰۰	فراستاندن ۱۹۱-۶۱-۵۳
فروتنی ۲۰۰-۱۸۲	فراستده ۱۸۶
فروختن (= افروختن) ۴۳	فراسرآمدن ۱۸۶
فروود آمدن ۱۸۶-۷۵	فراطلاق ۷۳
فروود آوردن ۱۸۹	فرا غریدن ۲۰۵
فرو داشتن ۱۲	فرا فهم ۸۱
فرو رفتن ۲۰۵	فرا قبله ۷۲
فروشدن ۸۲	فرا گرفتن ۴۷
فروکشتگان ۱۶۶	فرا گرفتن (= توقیف و بازداشت) ۱۷۱
فروکشیدن ۴۵	فراگفتن ۱۵۱
فرو کوییدن یا فرو کوفتن ۱۸۶	فراگفت و گوی ۷۷
فرو گذاشتن ۱۸۸-۱۸۶-۳۲	فرا میدان مقامران ۱۷۸
فروگفتن ۷۱	فرا نیوشیدن ۱۷۷-۱۶۳
فروماندگان ۴۸	فرا وزیدن ۲۰۵
فرو نشاندن ۴۹	فراوا ۱۴۴
فرونشستن (= خاموش شدن) ۴۷	فراوی ۵۸
فرو نهادن ۸	فراهم آمدن ۱۹۶
فراهاد زور ۴	فراهم داشتن ۱۷۶
فراپنده ۱۳۶	فراهم رسیدن ۱۹۳
فراپفته تر ۲۳	فراپض ۲۱۴-۱۰۲
فراپضه وسنت ۱۷۶	فراخنده ۶
فراپضه ناس فضايل گزار ۲۱۴	فرازندى ۲۱۸
فراحت ۱۹۸	فراشتگان ۱۶۴-۱۳۹
فراقت و فساد ۱۵۲	فراشته ۱۳۸
فراصل گفتن ۶	فراصل دوستى ۱۳۲
فراضايل گزاران ۲۱۴	فرامان ۳۰
فراصل نمودن ۶	فرامان بردار ۲۱
فراعالين ۶۷	فرامانها ۷۲
فراعل کردن ۳۰	فرا ۸۶-۸۰-۳۲

- فکرت ۱۹۹
فطنت ۱۹۹
فهم کردن ۳۴
فی الحال ۱۶۹
فیلسوف ۱۹۴
- ق
- قاغ قاغ فرا کردن ۱۵۱
قال و قیل ۱۲
قبا ۱۸۷
قبطی ۱۳۹
قحط سالی ۲۰۴
قدم جارحت ۱۱۹
قدم گاه ۱۱۹-۹۶
قرآن خوان ۹۳
قرار یافتن ۴۹
قرآیان ۲۱۸-۲۱۳-۱۷۶-۱۴۷
قرآنی ۲۱۵-۲۱۴-۱۷۶
قرآی بی معرفت ۲۲۱
قربت و زلفت ۱۹۹
قرین گشتن ۱۹۷
قسام ۱۸۴
قضای شر ۱۸۴
قضای عزل و معرفت ۱۰۹-۱۰۸
قضای کفر ۱۰
قضای گناه ۱۰۹-۱۰۸
قضای معصیت ۱۰۸
قشر ۲۱۳
قصار ۹۳
قطب زمین (در اصطلاح عارفانه) ۲۱۶
قطیعت ۱۴۲
- قفا ۱۸۳
قفل مشیت ۱۳۷
قلاش ۱۶۳
قوی ایمان ۱۱
قوی دل ۱۱
قهاری ۶۸
قهر هوی ۲۰۳
قیامت ۱۹۹-۱۹۱
- ک
- کار (آنچه بافته می شود) ۱۴۵
کاربیل کردن ۱۳۰
کاردان ۱۴۵
کارد مشیت ۱۴
کاردی ۱۶۶
کار کردن ۹۱-۴۱-۹
کارکنان ۱۳۹
کارکنندگان ۱۶۰
کارگاه ۸۴
کاروان ۱۸۶
کاروبار ۱۸۶
کاریز ۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۱
کاستن ۳۳
کافر خواندن ۱۵۲
کافر نعمت ۱۰۰
کافری ۸۴
کالا (چیزی که به کودک در مقابل گریستن او دهند) ۱۴۲
کالا (متاع بازرگان) ۱۸۵
کالبد ۱۳۶
کام ۱۷۸
کام پرهیز ۱۴۱

کشنده ۱۷۱
 کف (به قدر يك مشت) ۴۲
 کفایت ۱۷۸
 کفران نعمت ۹۸-۱۰۰-۱۰۱-
 ۱۰۴-۱۰۷-۱۰۸
 کفر گداز ۳۷
 ککل (= همه) ۱۲۰-۱۲۵-۲۰۵
 کلاه از سر برگرفتن ۱۶۳
 کلیسا ۸۴
 کلیساها ۹۵
 کم خرد ۱۵۱
 کم خردی ۲۱۰
 کم دان ۱۷۵
 کم دانش ۱۹۴
 کم دانشان ۱۹۴
 کم دانشی ۱۰۵
 کم عقل ۲۱۱
 کم عقلی ۱۸۹
 کم و بیش ۵۶
 کنج ادبار ۱۹۰-۱۹۴
 کنجاره و گاه ۱۴۹
 کنجاره ۲۱۳
 کشت ۸۴
 کنوز غیب ۱۱۵
 کوتاه دیده ۱۸۹
 کوس قیامت ۱۸۶
 کوشك ۱۴۴
 کوفته روزگار ۱۴
 کوه‌های برف ۴۸
 کوهی نهاد ۲۱۱
 کوی ۱۰-۱۹-۶۳-۷۳-۱۲۵-

کام راندن ۱۰۵
 کان ۲۰۹
 کاهل ۱۰۲
 کبریت احمر ۸۲-۲۰۷
 کتابت ۱۴۷
 کتاب ساختن ۴
 کتاب کردن ۹-۹۹
 کتاب عزیز (= قرآن) ۱۵۵
 کتان ۱۴۹
 کتبها ۵
 کتم ۱۱۹
 کتم عدم ۷۷
 کثیفی (به معنی امروزی) ۱۸۱
 کحل حقیقت ۸۷
 کحل معرفت ۱۱۸
 کحل هدایت ۶۰-۶۸-۱۹۸
 کحل هدایت و معرفت ۱۹۸
 کدورت ۳۷-۳۸-۱۹۴-۱۹۶-
 ۲۰۰
 کرام الکاتبین ۲۰۲
 کرامت ۱۸۸-۱۹۹
 کرد (مصدر مرخم) ۱۴
 کردار ۶۸-۹۱
 کردن ۱۸۶
 کرده (= عمل) ۹۱
 کرسی (= منبر) ۶۲
 کریم طبع ۱۰
 کریمی ۱۵۷-۲۲۵
 کشت‌دار ۱۹۶
 کشتن ۴۵
 کشتن ۱۷۱

- گریبان ۱۲۳
 گریزان و هراسان ۴۱
 گریستن ۱۲۵-۳۷
 گز (ابزار اندازه گیری) ۱۴۸-
 ۱۸۱-۱۷۸
 گزارد شکر ۱۰۴
 گزاردن ۱۸۸-۷۲
 گزاردن شکر ۱۰۹-۱۰۰
 گزنده (= حشره) ۲۱۲
 گزیدن ۴۴
 گزیر ۱۳۲
 گسترانیدن ۲۹
 گشادگی خلقت ۱۹۹
 گشاده شدن ۳۹
 گشنیز (نمک و گشنیز) ۱۹۴
 گفت (مصدر مرخم) ۱۷-۲۷-۲۳-۴۴-۴۵
 گفتار ۱۶
 گفتار شهادت ۶۳
 گفتاری ۲۰۴
 گفتن ۱۳۰-۳۱-۲۰
 گفت و گوی ۱۵۶-۱۲۰-۱۱۴-۶۰
 گفته آمدن ۳۳-۲۱-۱۹
 گفتنی ۳۱-۲۰
 گل توبه ۸۸
 گلیم ۲۰۴
 گماشتن ۱۳۸-۱۳۷-۴۸-۳۶
 گمراهی ۱۷۸-۱۷۶-۲۲
 گناه آمرزیدن ۲۲۵-۵۴
 گناه دیدن ۶۵
 گناه کاری ۱۵۹-۸۳
 گناه کردن ۲۲۵-۴۵-۳۶
- ۱۸۵-۱۳۰
 کوی امر و نهی ۱۴۶-۱۴۵
 کوی امید ۳۹
 کوی رزان ۱۷۰
 کوی قطیعت ۱۴۰
 کوی معرفت ۱۹
 کوی مناهی ۷۲
 کوی نومیدی ۱۶۷
 کوی نیستی ۱۴۵
 کبسه افلاس ۹۳
 کیک (حشره) ۲۱۲
 کیمخت ۲۲۶-۱۴۲
 کیمیای سعادت ۸۲
 کیمیا گفتن ۸۱
 کیمیای طاعت و عبادت ۱۱
 گ
 گاه های شب و روز ۹۳
 گبران ۲۰۶
 گبرکان ۲۱۱-۱۰۵
 گبری ۹۵
 گداختن ۱۸۰
 گذاشتن ۱۸۶
 گرداندن ۳۷-۳۱
 گرد... برآمدن ۵۲
 گرد برگرد ۸۷
 گرد طلب ۷۳
 گرفتن (= مواخذه) ۱۷۰-۴۱
 گرگان ۱۹۵-۱۷۶
 گرگان درنده ۱۹۵
 گرگی ۱۷۶
 گرمای گرم ۲۱۴

لغو ۱۵۵	گنج‌ها ۱۸۶
لقا و رؤیت ۱۹۹	گنجیدن ۱۸۸-۱۶۳
لمحت ۱۰۷	گندا ۱۸۱
لنگ (خر لنگ) ۱۸۷-۱۸۵	گندم فرینده ۱۳۶
لواف ۱۴۴	گواه عدل ۶۹
لوا (نفس لوا) ۱۸۵-۱۸۴	گواهی دادن ۲۸-۲۱
لوح ۱۴۷	گوز ۹۰
لهو ۱۵۵	گوسپند ۲۰۲
لثیم ۱۷۱	گوسپندان کوهی ۲۰۲
لثیم سیرت ۱۰	گوش داشتن ۱۸۷-۱۷۷-۱۶۲
لثیم و بدکار ۱۵۷	۱۹۶
م	گوش فرا داشتن ۱۷۸
ماتم ۱۷۱	گوش ماهی ۸۶
مادون ۹۵	گوگرد احمر ۱۳۰
مالش (مالیدن) ۲۱۳	گونگون ۱۹۶
مالش (= تنیه) ۲۱۵-۱۴۰	گوهر ۲۰۶-۱۹۵-۱۸۶
مامه ۱۴۳	گوهر فقر فقرا ۱۸۶
ماندن (شباخت) ۲۰	گوی ۱۷۸
مانند کردن ۳۵	گوی سعادت ۱۱۴
ماه (قمر) ۱۸۰	گهواره ۲۰۸-۱۴۸
ماه ۱۷۹	گیرا ۱۰۶
مایه ۱۶-۱۵	ل
مایه لطف ۱۶	لازم آمدن ۲۸
مباح ۱۳۶	لازورد ۱۴۵
مبتدع ۱۵۹-۲۳	لافزدن ۱۰
مبتلا ۱۵۲	لباده ۲۰۴
مبیرسم ۱۲۷	لحظت ۱۰۷
مبغض ۹۹	لشکر شکن ۱۷۵-۴
متحیر ۱۸۹-۱۷۲	لطاقت ۱۹۳
متشابه، مشابهات ۳۲	لطف لطیف ۱۱۸-۳۷-۶
متعلم ۱۴۷	لفت (= زبان) ۲۱

مدروس شدن ۶	مُتقاضی ۱۶۹
مذاق ۱۱۴	مُنتقی ۲۰۷
مُذنب ۶-۱۱-۱۴-۲۲-۶۷-۱۵۷	مُنتقیان ۸۴
مذنبان ۱۴	مُنکبری ۴۹
مذموم ۱۷۰	مُتوکل ۲۰۷
مر... را ۲۱-۲۹-۴۴-۵۱-۶۴-۸۲	مثل گفتن ۳۴
مراثی ۶-۱۲-۹۹-۱۱۱	مجازی (از سر مجازی) ۸
مراعات ۱۴۲	مجاوزت یافتن ۱۹۹
مراغه (به خاک غلتیدن) ۱۰۷	مجاهلت کردن ۲۰۳
مرتفع (مرتفع، دون، وسط) ۸۱-۸۲	مجتهد ۱۵۹
مردار ۱۸۱	مجرم ۱۶۳
مردانِ مرد ۹۹	مجرمان ۱۰
مردم کوهی ۲۱۰-۲۱۱	مجرم وار ۱۷۳
مرغ آبی ۱۸۹	مجوس ۱۰۹
مُمرقع ۱۲۱-۲۱۵	مجوف ۱۳۶
مرکب اجتهاد ۷۲	مجهول تر ۹۱
مرکب اعتقاد ۴۴	محاسن ۱۶۳
مرکب دولت ۱۳۸-۱۸۶	محبان ۱۸۶
مرکب علم ۱۱۸	محجوب ماندن ۲۱۱
مرکب فرمان ۲۲۶	محدث ۳۱
مرکب فضل ۱۹۵	مخضر ساختن ۶۲
مردم عام ۱۲۴	محو کننده ۷۹
مزدور ۱۸۷	مخاطره ۴۰
مزدوران ۱۳۹	مختصر دیده ۱۴۲
مزیت ۱۹۸	مختصر طبع ۸۱
مسبب ۲۰۱-۲۰۲	مختصر همت ۸۱-۱۴۲
مُستعمل (سخنان مستعمل) ۹۹	مخدول ۱۹۹
مستوجب ۱۷۲	مخذه ۴۳-۲۰۶
مستوره ۱۷۷	مُدبر ۱۲۲-۱۳۶-۱۳۷
مسلمانی ۲۲-۴۰-۸۲-۲۰۶	مدحت ۱۵۷
	مدح و ذم ۱۲۴-۱۲۵

مفوض ۲۰۷
 مقابلگی ۱۸۰
 مقامران ۱۷۸
 مقام محمود ۱۸۶
 مقر بودن ۱۱۲-۱۵۹
 مقری ۲۱۶
 مقلد ۱۴۷
 مکر و حیل ۱۷۶
 مگر ۹
 ملا ۱۰۸
 ملائکه ملکوت ۱۸۶
 ملجا ۲۰۱-۲۰۹
 ملحد ۱۵۲
 ملکوت ۲۰۵
 منافقان ۲۰۶
 مناقق طبع ۹۹
 مستعدار ۱۶۶
 منتشر گشتن ۲۰۵
 منزل دنیا ۱۸۶
 منزل گاه ۹۷
 منسوخ گردیدن ۶
 منشور ولایت دو جهانی ۱۹۶
 منعم ۱۱-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-
 ۱۸۱-۱۰۷
 منکر بودن ۳۲
 منکر شدن ۳۲
 منکر و نکیر ۱۹۹
 مورد (مورد بهشت) ۴۵
 موعود ۹۷
 مؤمنان ۱۴-۳۱
 مؤمنی ۱۱۷

مسح کشیدن بر موزه ۲۶-۲۹
 مشام ۱۹۵
 مشایخ اسلام ۱۷۴-۱۷۷
 مشبه ۲۲
 مشتاقان ۶
 مشرب ۱۰۵
 مشرکان ۱۵۰-۱۸۲-۲۰۶
 مشیت ۱۱۸-۱۳۶-۱۵۸-۱۵۹
 مصاف بر کشیدن ۱۷۵
 مطبخ خانه ۱۹۴
 مطرود ۱۹۹
 مطعم ۱۰۵
 مطمئنه (نفس مطمئنه) ۱۸۴-۱۸۵
 مطمع ۱۰-۲۱۸
 مطیعان ۱۴
 معاتب ۱۹۹
 معاقب ۱۹۹
 معالم دین ۱۹۸
 معترف آمدن ۱۵۷
 معجب ۱۲-۸۹-۹۴-۱۱۱-۱۶۰
 معجون کردن ۱۹۳
 معدن احسان ۲۰۱
 معشوق پرستی ۸۷
 معصیت دیدن ۶۷
 معطل ۲۲
 معطی ۴۱
 معفو عنه ۲۳
 مفتی ۱۷۷-۱۷۸
 مفسد ۴۲-۱۲۴-۱۶۲-۱۷۵-۲۰۶
 مفسران ۳۲
 مفلس وار ۱۷۳

۱۶۲	مهجوران ۱۴
ناشناختگان ۸-۹-۱۱۴-۱۵۱	مهجوری ۱۸۰
ناشناختگی ۶۰-۷۶-۱۶۲-۱۸۹	مهر شدن ۲۱
ناصحی ۱۴۸	مهندس ۱۴۴
ناقله ۱۳۰	میان در بستن ۷۲
ناکردن ۹۱	میانه ۱۸۱
ناکردنی ۷	میشاق ۱۱۶
ناکرده ۱۴۴	میخ ۱۷۹
ناکشته ۲۰۹	میخ زمین ۲۰۸-۲۱۰
نامحرم ۱۸۸	ن
نامحرمان ۱۳۴	نااهل ۱۸۸
نامرد ۹۹	نابالغی ۲۱۷
نامردی ۹۹	نابکار ۱۵۱
نامؤمن ۲۷-۲۸	ناباک ۴۰
نامؤمن ۲۷-۲۸	نابیدا ۱۸۰
نامه خواندن ۳۲	ناجوانمرد ۱۴۱
ناوه ۱۳۰	ناجوانمردان ۲۱۶
نباشتن ۵-۶	ناجوانمردی ۹
نباشته ۴۴-۹۰-۹۹-۱۴۷-۱۵۷	ناچیز ۱۷-۲۰-۵۸-۹۰
نثار کردن ۳۸	ناچیز انگاشتن ۱۷
نرخ ۳۷	ناچیز گشتن ۱۷
نرد ۱۷۸	ناخدای ترسان ۲۱۶
نرم (= آهسته) ۲۲۴	ناخلف ۱۴۵
نره گور ۱۳	ناخوش (نامطبوع) ۱۳۶
نسق ۱۷۹	ناراستی ۵۶-۱۶۱
نسیان ۱۳۶-۱۵۷	نار پرست ۸۷
نسیم لطف ۳۸	نازش ۶۴-۱۱۵
نسیم لطف و فضل ۱۲۰	نازیدن ۱۸۸
نشر کردن ۳۷	ناساخته ۶۴-۸۸
نشیب ۲۰۰	ناسزا ۱۳۹
نصرت کردن ۲۹	ناشناخت ۱۸-۴۷-۷۶-۱۳۲-

نطفه ۱۸۱	نمد ۱۸۷
نعماء ۱۰۱	نمری (= نمیری) ۱۵۶
نعمت دیدن ۱۱-۹۷-۱۱۹	نمّ سال ۲۰۱-۲۰۲
نعیم بهشت ۲۱۹	نواخت (مصدر مرخم) ۷۳
نفرهای فضل ۵ (حاشیه)	نواختن ۱۴۲-۱۶۴
نفس ۱۸۴	نوازش ۱۶۴-۱۶۹
نفس زدن (تلقین و القاء) ۷۵	نوافل ۲۱۴
نفس اماره ۱۸۴-۱۸۵	نوبت داشتن ۱۳۸
نفس عالمة ۱۸۴-۱۸۵	نو برده ۸۴
نفس لومّامة ۱۸۴-۱۸۵	نوبهار ۷۹
نفس مطمئنة ۱۸۴-۱۸۵	نو تائب ۶۳-۱۵۵-۱۵۹
نفع دهنده ۱۹۷	نو تائبی ۶۳
نقاب خجالت ۱۸۶	نو داماد ۶۳-۱۵۹
نقره سپید ۱۵۴	نورانی ۱۶
نقره و سیم سوخته ۱۶۶	نور دیدن ۴۴
نکال کردن ۱۳۷	نوع عروس ۱۵۹
نکرت ۱۰۲-۱۹۴-۲۰۰	نهاد ۵-۸۷
نکو ۱۸۹	نهاد شیطان ۲۱۴
نگاه بانان ۱۷۷	نهادن ۲۶-۱۸۷
نگاه بانى ۱۸۷-۲۰۹	نه اند (= نیستند) ۸-۲۱
نگاه داشت (مصدر مرخم) ۱۷۷	نهمت ۱۰۵
نگاه داشتن ۱۸۷	نهنده ۱۸۷
نگر ۱۸	نهنگ حرص ۱۳۶
نگریستن ۱۴-۱۸-۴۶-۱۸۷-	نهنگ خورنده آواره کننده ۹۰-
۱۸۹	۱۹۸
نگون سار ۲۲۶	نهنگان منکر ۱۲۰
نگون ساری ۱۶۰	نهنگ وار ۴۵
نماز جمعه و جماعت ۱۳۱	نی (= نه) ۱۲۴
نماز شام ۱۳۱	نیست (= عدم) ۱۰۶
نماز فروش ۱۷۶	نیستان ۳۵
نماز گزاران ۲۱۵	نیک (قید) ۷-۷۵

ولایت ۱۹۸	نیک بخت ۱۴۲
ولی ۱۱۶-۱۳۱	نیک بنده ۵۷
ه	نیک خواستن ۲۸
هان ۱۳۷-۱۷۷-۱۹۶-۲۰۱	نیک شوان ۱۷۶
هان و هان ۱۴۰	نیک گفتن ۲۸
هاویه ۱۱۸-۱۹۱	نیک مرد ۶۵-۲۱۶
های و هوی ۱۱۹	نیکو روی ۱۵۹
هباء ^۱ مشورا ۳۷-۸۳-۱۳۶-۱۶۴	نیکو صورت ۱۰۶
هر اجناس ۲۰۶	نیکو کار ۵۷
هرج ۱۳۳	نیکو گمانی ۱۱-۹۴
هر روزه ۶	نیکو نام ۹۱
هرگز از ۸۷	نیکویی ۸۲-۱۰۲-۱۵۰-۱۵۴-
هرگز نیز ۳۸	۲۰۰-۲۲۴
هر یک چندی ۲۰۹	نیل چشم زدگی ۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹
هشیار ۱۹۵	نیوشیدن ۱۶۳
هشیار دل ۴	و
هفت آسمان و زمین ۹۶	وابستن ۱۴۸
هفت اندام ۹۹-۱۹۱	وادی ۱۴۷-۲۰۵
هفصد ۱۹۷	وارث ۱۷۵
هلاک شدگان ۱۶۰-۱۹۸	واگشودن ۱۹۱
هلاک کننده ۱۹۸	واماندن ۱۴۷
هم اصلی ۳۸	وامزن ۱۴۴
همای ^۲ همایون ۱۲۱	ورای (به جز ، غیر از) ۱۰۵ -
هم تنگ ۳۸	۱۳۱-۱۳۲-۱۷۵
هم چنان (= مانند) ۱۸۰	ورزیدن ۱۸۷
هم چندان (همان قدر) ۴۳	وزرو وبال ۱۰۳
هم خوی ۳۸-۱۹۳	وسعت ۱۹۸
هم خویی ۳۸	وسواس شیطان ۱۵۰
هم رنگ ۳۸	وعده های نیکو ۱۸۹
هم سان ۸۵	وعده ۸۷
هم سایگی ۱۲۳	

یاد کرده آمدن ۲۲-۲۴
 یاد کنندگان ۲۱۸
 یارستن ۱۲۵
 یار گشتن ۱۸-۴۵-۱۹۷
 یافتن ۱۰۴
 یخنی ۷۶-۱۹۰
 ید خاصیت ۷۵
 ید عزت ۷۷
 یعقوب وار ۱۲۰
 یک تای نان ۲۱۵-۲۱۶
 یک خو ۸
 یک رنگ ۸
 یک ساعتی ۴۴
 یک طبع ۸
 یمین ۵
 یولقیبت ۱۸۵

هم طبع ۱۹۳
 هم قرینی ۳۸
 همگی ۱۲۶
 همواره ۱۴۲
 هنوز از گاه... باز ۷۱
 هو ۱۳۳
 هوا (هوی) ۱۲۶-۱۵۲
 هواراندن ۱۲۶
 هواخواهی ۳
 هولناک ۱۹۸

هیچی ۱۸۱-۲۱۰-۲۱۳-۲۲۱
 همه ۳۵-۳۶-۳۷-۴۹-۶۶-
 ۱۲۹-۱۸۰-۱۸۱-۲۰۹

ی

یاد کرد (مصدر مرخم) ۷۹-۱۲۶-۱۸۸
 یاد کردن ۲۱-۲۷

چند توضیح

اگر چند چاپ توضیحات مبسوط درباره لغات و ترکیبات و نکته های نادر این متن بنا بر موجهی که در صفحه شماره ۱۰۷ م مقدمه یاد شد ، به فرصت مساعد دیگری موکول گردید ؛ با این همه اشاره فقط به چند مطلب در این جا لازم می نماید :

ص ۷۰ س ۱۳-۱۵ ، و ص ۷۱ س ۱-۷

« ابراهیم گفت صلوات الله علیه : رب ارنی کیف تحیی الموتی - قصه این بسیار است شنیده باشی ؛ اما مقصود این رمزی است اگر بدانی شنود ، و اگر ندانی شنید دآوری مکن که زیان کار باشی : ابراهیم از حق تعالی درخواست که مرده زنده چون کنی ؟ حق تعالی گفت : أولم تؤمن ؟ قال : بلی اولکن لیطمئن قلبی . فرمود تا چهار مرغ بیاورد ، و بکشت ، و برهم کوفت ، و برهم آمیخت ، چنان که شنیده باشی . چنین گویند که آن مرغان : یکی طاوس بود ، یکی بط ، و یکی کلاغ ، و یکی خرو بود . . . »

این خود درست است که گزارندگان مصحف کریم به ظاهر در باب نوع مرغان چهارگانه يك سان ابراز رأی نکرده اند ؛ لکن آنچه در حقیقت باید مورد عنایت باشد بررسی علل وجهات کیفی این ندای آسمانی والهام شگرف ربانی است که در معنی اشارتی است لطیف ، و نکته ای است شریف صاحب دلائل ژرف اندیش و صوفیان نظر ور و واقع بین را . باشد که مغز کلام دوست از پوست

بیرون کشند ، و رمز این حدیث نیک دریا بند ؛ چرا که کوتاه بینان به ظاهر نگرند ، همان به : خروس و طاوس . . . و بانگ و رنگشان ، و سودهایی که از داشت ، و کشت ، و خوردشان توان گرفت ، و حقا که تاب فهم این گفتار ملکوتی نیارند ، همانا بیشتری از آن کسان اند که در شأن ایشان می آید : فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً ۱ .

به هر تقدیر از میان همه تفسیرها در این باب بسنده می کنیم به باز گفتن نظر ابوالفضل رشید الدین میبدی ، و آوردن روایت ابوالفتوح رازی که هر دو لطیف اند و دل نواز :

« . . . اذ قال ابراهیم رب انی کیف تحی الموتی ، الایة . . . این آیه به زبان کشف بر ذوق ارباب حقائق رمزی دیگر دارد ، و بیانی دیگر گفتند : ابراهیم مشتاق کلام حق بود و سوخته خطاب او ؛ سوزش به غایت رسیده ، و سپاه صبرش به هزیمت شده ، و آتش مهر زبانه زده . گفت : خداوندا ! بنمای مرا تا مرده چون زنده کنی ؟ گفت : یا ابراهیم ! اولم تؤمن ؟ ایمان نیاورده ای که من مرده زنده کنم ؟ گفت : آری ؛ ولکن دلم از آرزوی شنیدن کلام تو و سوز عشق خطاب تو زیر و زبر شده بود ، خواستم تا گوئی : اولم تؤمن ؟ - مقصود همین بود که گفتی و در دلم آرام آمد .

آرام من پیغام تو
وین پای من در دام تو

حکایت کنند که : یکی در کار سیر پوشیده ای بود ، و می خواست تا باوی سخن گوید ، نمی گفت ، و امتناعی می نمود ، و آن کار افتاده سخت درمانده و گرفتار وی بود ، و در آرزوی سخن گفتن با وی . دانست که ایشان را به جواهر میلی باشد ؛ رفت و هر چه داشت به یک دانه جوهر پر قیمت بداد و بیاورد و برابر وی سنگی بر آن نهاد تا بشکند : آن معشوقه طاقت نداشت که بر شکستن آن صبر کند ، گفت : ای بیچاره ! چه می کنی ؟ گفت : به آن می کنم تا تو گوئی

۱ - قرآن مجید (النساء - ۸۵) - چه رسید این قوم را ؟ خواهند دید که هیچ سخن در نیابندید ! (ترجمه از میبدی - کشف الاسرار ، ج ۲ ، ص ۵۸۷)

چه می‌کنی؟!۱

اندر دل من قرار و آرام نماند
 دشنام فرست اگر ت پیغام نماند
 و گفته اند: ابراهیم به آنچه گفت: ارنی کیف تحی الموتی - زندگی
 دل می‌خواست و طمأنینه سر. دانست که تا دلی زنده نبود طمأنینه در آن
 فرو نیاید، و تا طمأنینه نبود به غایت مقصد عارفان نرسد، و غایت مقصد عارفان:
 روح انس، و شهود دل، و دوام مهر است. زبان دریاد، و دل با راز، و جان
 در ناز. زبان در ذکر، و دل در فکر، و جان با مهر؛ زبان ترجمان دل در بیان
 و جان با عیان. گفتند: ای ابراهیم! اکنون که زندگی در مردن است و بقادر
 فنا، شو! چهار مرغ را بکش از روی ظاهر چنانکه فرمودیم تعظیم فرمان ما را
 و اظهار بندگی خویش را؛ و از روی باطن هم در نهاد خود این فرمان
 به جای آر:

طاوس زینت داسر بردار! و با نعیم دنیا و زینت دنیا آرام مگیر!
 کم کن بر عنده لب و طاوس درنگ کاین جا همه بانگ بینی آن جاهمه رنگ
 غراب حرص را بکش! نیز حریص مباش بر آنچه نماند و زود به سر آید:
 چه بازی عشق با یاری کزو بی جان شد اسکندر
 چه داری مهر بر مهری کزو بی ملک شد دارا؟
 خروه شهوت را باز شکن! - هیچ شهوت به دل خود راه مده که از ما
 باز مانی:

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی

چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی

کرکس امل را بکش! امل دراز مکن، و دل بر حیات لعب و لهو منه،
 تا به حیات طیبه رسی. ای ابراهیم حیات طیبه آن زندگی دل است، و طمأنینه
 سر که تومی خواهی...» - کشف الاسرار، ج ۱، صفحه‌های ۷۱۷-۷۱۸.

«... مفسران خلاف کردند در آن مرغان: عبدالله عباس گفت: طاوس

بود، و کرکس، و کلاغ، و خروس. مجاهد و عطا و ابن یسار و ابن جریر

گفتند : کلاغ بود ، و خروس ، و طاوس ، و کبوتر . ابوهریره گفت : طاوس بود و خروس ، و کبوتر ، و مرغی که آن را فرنوق گویند . عطاء خراسانی گفت : خدای تعالی وحی کرد به او که چهار مرغ بگیر : بطی سبز ، و کلاغی سیاه ، و کبوتری سفید ، و خروسی سرخ .

اهل اشاره گفتند : اختصاص این مرغان از آن بود که طاوس مرغی با زینت است ، و کلاغ مرغی حریص است ، و خروس شهوانی است ، و کرکس دراز عمر است . و کبوتر الوف است ؛ گفتند این چهار مرغ را بگیر با این چهار معنی ، و ایشان را بکش ، و به کشتن ایشان این چهار معنی خود را بکش : کرکس را بکش و طمع را از طول عمر بگیر . و طاوس را بکش و طمع را از زینت دنیا ببر . و کلاغ را بکش و کلوی حرص ببر . و خروس را بکش و مرغ شهوت را پر و بال بشکن . و کبوتر را بکش و الف از همه جهان بگسل ... »

تفسیر ابو الفتوح رازی ج ، ص ۴۵۸ .

و نیز ر . ف : « ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی » ص ۱۵۹ ، ذیل این

بیت از مثنوی معنوی :

چار و صف است این بشر را دل فشار چارمیخ عقل گشته این چهار



ص ۱۱۱ س ۲

در این خبر تأمل کن! مَرَّ رسول الله (ص) و ابصر رجلاً یصلی فجعل ینقر

کما ینقر الغراب ...

پارسی خبر چنین باشد که رسول (ص) به جایی می گذشت ، مردی را

دید که نماز می کرد - سر بر زمین می زد هم چنان که کلاغ چنگ بر زمین

زند ...

لفظ « چنگ » به کسر اول در اصطلاح مردم خراسان صورت پارسی

« منقار » (= نوک پرندگان) است ، درست در همان معنی که نویسنده معادل

صورت عربی آن به کار برده و با اشباع کسره به صورت «چینگ» نیز در محل^۳ مستعمل است .

کوه معروفی است در شهر مشهد دنباله انشعابات « بینالود » و دارای قله ای همانند «نوک کلاغ» ، و به همین مناسبت در نزد مردم آن سامان به «چینگ کلاغ» شهرت دارد .

استاد دانشمند دکتر احمد علی رجائی بخارائی مؤلف کتاب ارجمند : « یادداشتی در باره لهجه بخارائی » اظهار داشتند : امروز این کلمه در لهجه مردم بخارا باضم اول و اشباع آن به صورت : « چونگ » مصطلح است .



ص ۱۲ س ۹

و جای دیگر می گوید :

من یهد الله فلا مضل له ، ومن یضل فلا هادی له .

همان گونه که در زیرنوشت صفحه ۱۷ یادآوری گردید ، و در صفحه ۲۲۹ (در فهرست آیات) توضیح داده شده است ، با این ترتیب که گذشت آیه ای در کلام مجید مشاهده نمی شود ، و بی گمان از سهو کاتبان است که آن را در حداد آیات قرآنی بر شمرده اند . چرا ؛ نزدیک بدین معنی لکن در الفاظ متفاوت مانند :

من یهد الله فهو المهتدی ومن یضل فاولئك هم الخاسرون - الاعراف - ۱۷۷ .
 ومن یهد الله فهو المهتد ومن یضل فلن تجد لهم اولیاء من دونه - الاسراء - ۹۹ .
 من یهد الله فهو المهتد ومن یضل فلن تجد له ولیاً مرشداً - الکهف - ۱۶ .
 در قرآن دیده می شود .

اما این عبارت : « من یهد الله فلا مضل له ، ومن یضل فلا هادی له » بنا بر تصریح « جاحظ بصری » بعضی از سخنان پیامبر اسلام محمد مصطفی است در خطبه فخیم « حجة الوداع » که در سرآغاز این خطبه چنین آمده است :
 « الحمد لله ، نحمده ونستعینه ونستغفره ونتوب الیه ، ونعوذ بالله من شرور انفسنا

و من سیئات اعمالنا ، من یهد الله فلا مضل له ، ومن یضلل فلا هادی له ،
 و اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله...»
 «البيان و التبيين» - چاپ قاهره ، ج ۲ ، ص ۲۴ ، ذیل : خطبة الوداع .



ص ۱۷۸ س ۶

... و گویی که من عالم و مفتی ام ، پی خشت ! بر چنین مفتی و بر چنین

دانش ...

واژه : « پی خشت » در نسخه‌های « روضه المذنبین » به صورت :
 « بر خشت » کتابت شده است ، و با جست و جوی بسیاری که درباره آن به عمل
 آمد بدین صورت نه در جای دیگری دیده شده و نه معنی صحیح و قطعی
 آن معلوم گشت ؛ تا در ضمن تفحص سرانجام دست یافتم به مقاله متع دوست
 عزیز دانشمند دکتر علی رواقی که در ضمن آن با شواهد و اسناد محکم ، صورت
 درست مکتوب کلمه و معنی آن به دست داده شده بود . آنگاه با بهره گیری از
 نوشته ایشان این واژه در متن تصحیح و ضبط شد .

اکنون چنین به نظر می رسد که کاتبان بدون توجه به معنی کلمه در کتابت
 پیشاوند « پی » در « پی خشت » تصرفاتی کرده اند و در نتیجه (با در نظر
 گرفتن این نکته که در رسم خط پیشینیان حرف « پ » فارسی غالباً بایک نقطه
 به صورت « ب » نوشته می شده است) این جزء اول به مرور زمان به صورت
 « بر » و کلمه بر روی هم متدرجاً به صورت : « بر خشت » در آمده است ؛ و اینک
 توضیح دکتر رواقی :

« ... ظاهراً ضبط درست این واژه « پیخست » (= پی + خست
 = پی + خشت) است . « پی » جزء اول این واژه صورتی است از *Paiti*
 به معنی ضد ، و جزء دوم آن « خست » یا « خشت » از « نخستن » (بهضم اول)
 یا « نخستن » به معنی لگدمال شدن و لگدمال کردن است ؛ غیائی گفته است :

چندان گرداندش که از پی دانگی
 با پدر و مادر و نیره زند مش
 « اف » ز چونین حقیر و بی‌هنر از عقل
 جان ز تن آن خسیس بادا « پیخشت »
 درقص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق‌هم در ترجمه ... « اف لکم »
 « = پیخشت بادا شمارا ... » آمده است .
 انوری گفته است :

او چه داند که در آن شیوه چه خون باید خورد
 که ترا از سر پندار در آن پی نخست است ^۱ «
 نیز ر. ف : « فرهنگ فارسی » تألیف : دکتر محمد معین ، ذیل کلمه‌های :
 پی خست ، و پی خشت ؛ و « برهان قاطع » ، ذیل : پای خوست ، پیخستن ،
 پیخسته ، و پیخشت .
 پس با این حساب برای معنی ترکیب « پی نخست ^۱ » مذکور در متن :
 « روضة المذنبین » می‌توان مفهومی معادل با : « نفرت و زشتی بادا ^۱ » در نظر
 گرفت :
 ... و گویی که من عالم و مفتی‌ام ، پی خشت ! بر چنین مفتی و بر چنین
 دانش ... الخ .

* * *

ص ۱۳ س ۱۳

تابه آب « تلخ » ناید نره‌گور او بنشناسد مزه از آب شور

« تلخ » در مصراع نخستین از این بیت در اصطلاح مردم نواحی مختلف
 خراسان خاصه در مناطق روستایی (به خصوص تا این اواخر) به تالاب

۱ - تمامت مقاله در نشریه ، « سیمرغ » ، شماره ۱ ، ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۱ ،

و آبگیری با عمق و ظرفیت نسبتاً زیاد اطلاق می‌گردید که آب‌چشمه‌ها و قنات‌ها از اطراف در آن گرد می‌آمد، و این آب ذخیره از آنجا به هنگام آب‌یاری به وسیله جوی‌های احداث شده به زمین‌های زراعتی برده می‌شد. آبگیری این چنین را «استلخ» (= استخر = استرخ) نیز می‌گفتند که «تلخ» باید صورت مخفف آن باشد.

در ضمن با در نظر گرفتن لفظ «شور» در مصراع دوم در برابر «تلخ» در مصراع اول، شاعر در سرودن این بیت به نوعی از صنایع بدیعی، صنعت: «ایهام تضاد» توجه داشته است.

* * *

ص ۴۲ و ۴۳ س ۱ و ۲

... انزل منها رحمة واحدة و قسمها بین الجن^۱، و الانس، و الطیر، و البهائم، و الهوام^۲... (= يك رحمت اذ ان بفرستاد و قسمت کرد میان آدمی، و پری، و مرغ، و سباع، و جنبنده...)

بخشی است از خبری که تمام آن در متن کتاب مندرج است و اسناد آن در صفحه ۲۶۵ در «بخش احادیث» ملاحظه می‌شود. اکنون شاهد بر سر کلمه «الهوام» در این خبر است که همان گونه که در زیرنوشت صفحه ۴۳ متن یادآوری شد کاتبان نسخه‌ها پارسی آن را «جنبنده» نوشته‌اند. اگر چند «حیش تفلیسی» هم معادل پارسی: «الهام» را «جنبندگان بی‌زهر» ضبط نموده است^۱، اما چنین به نظر می‌رسد که صورت درست‌تر کلمه به خصوص با وضع و ترتیبی که در این عبارت دارد باید «مخنده» باشد (به فتح اوّل، اسم فاعل از مصدر: «مخیدن»): جنبنده، حرکت کننده، خزنده، و «هوام» (مطلقاً)، حشرات الارض^۲.

۱ - «قانون ادب» ج ۳، ص ۱۵۰۸.

۲ - ر. ف. فرهنگ نامه‌های فارسی.

فهرست نام اشخاص

آ

آمدی ۲۹۱-۳۲۵

الف

ابراهیم ۳۱-۷۰-۷۱-۱۹۴-۲۳۷-۲۴۱

ابراهیم ادهم (ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم بلخی) ۷۳ م-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷

ابراهیم بن یوسف البلخی ۲۵-۲۵۶

ابن اثیر (ابوالکرم محمد بن عبدالکریم موصلی جزری) ۲۵۸

ابن جریر ۳۹۷

ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بغدادی) ۲۵۸

ابن حنبل (امام احمد بن محمد) ۲۵۴

ابن شهاب ۲۷۷

ابن طاوس (سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی) ۲۵۹

۱- حرف «م» در برابر شماره صفحه‌ها نشانه اختصاری برای «مقدمه» است.

ابوسلمة ۲۶۰

ابوطالب ۳۳۷

ابوالعباس قصاب ۵۱ م

ابوعبدالله ۱۵۲

ابوالقناہیہ (= ابواسحق اسماعیل بن قاسم) ۵۸ م

ابوالفتوح رازی ۲۴۶-۲۵۶-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۳-

۲۷۷-۲۷۸-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۵-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۷-

۳۰۲-۳۰۵-۳۰۶-۳۲۰-۳۲۳-۳۲۶-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۶-

۳۴۸-۳۹۶-۳۹۸

ابومرۃ ۷۹ م

ابونصر احمد بن ابی الحسن النامق الجامی (احمد - احمد بجلی - احمد جام -

زنده قیل - ژنده پیل) ۳-۵-۱۵-۱۷ م - ۱۹ م - ۲۳-۳۴-۵۱-

۵۹-۶۶۷-۶۶۸-۷۰-۷۰-۷۱ م - ۸۰-۸۳ م - ۸۶-۹۲-۹۶ م -

۹۸ م - ۱۰۵ م - ۱۰۷ م - ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵ م - ۱۱۸-۱۲۲-۱۳۵-

۱۴۲-۱۴۷-۱۵۳-۱۶۲-۱۷۴-۱۸۴-۱۹۳-۲۰۳-۲۲۰-

۳۵۱-۳۵۲

ابونواس اهوازی (حسن بن هانی) ۵۸ م

ابونعیم اصفهانی (حافظ ابونعیم) ۲۴۶

ابوهریره ۱۲۴ م - ۲۴-۵۶-۵۷-۲۴۵-۲۵۵-۲۵۷-۲۶۰-۲۶۵-۲۷۳-

۲۷۷-۲۸۲-۳۰۲-۳۰۵-۳۴۹-۳۹۸

ابوالیمان ۲۷۷

ابی بکر الواسطی ۲۸۰-۲۹۳

ابی الحسن الرضا (ع) ۲۷۴-۲۹۶

ابی داود ۲۵۸

ابى عبدالله بن الخفيف ٣٠٢

احمد (ر . ف : ابونصر احمد بن ابى الحسن النامقى الجامى)

احمد جام (ر . ف : ابونصر احمد بن ابى الحسن النامقى الجامى)

اديب صابر (شهاب الدين شرف الادباء بن اسماعيل ترمذى) ٢٦٢

اردشير ٣٤٤

ارسلان شاه بن کرمان شاه ٢٦٣

اسحق بن راهويه ٣٣٦

اسعد اقلدى ٦٦ م

اسفزارى ١٠٠ م - ١٠١ م

اسماعيل بن سعد الساعدين ٢٤٧

اشعري (ابى عبدالله) ٣٠٩

اصبهانى (محمد بن داود) ٣١١

افلاكى (شمس الدين احمد الافلاكى العارفى) ٢٤٨ - ٢٧٥ - ٢٨٣ - ٣٠٥ -

٣١٩ - ٣٢٧ - ٣٥١ - ٣٤٠

امام اسعد ١١٠ م

انس بن مالك ٢٧٦ - ٣٠٥ - ٣١٧ - ٣٢٣

انصارى (خواجه عبدالله) ٢٧٧ - ٣٠٢ - ٣٥٤ - ٦٥ م

انورى (اوحد الدين محمد بن محمد) ٢٠١

ايوانف ٦٥ م

ايوب ٢٨٥

ب

بابا اسمعيل ٥٥ م

باخرزى (ابوالمفاخر) ٣٢٩

باخرزى (سيف الدين) ٣١٣

بایزید بسطامی (طیفور ابویزید عیسی بن سروشان) ۷۳ م - ۴۲
 بجلی احمد (ر. ف: ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی)

بجلی (جریر بن عبدالله) ۱۹ م

برصیصای عابد ۸۴-۱۹۹

برهان‌الدین نصر ۲۰ م - ۵۴ م

بشار برد تخارستانی ۵۸ م

بکری (میر معصوم) ۲۳ م

بلال (بلال بن رباح حبشی مؤذن) ۳۴۸

بلعم باعور (بلعام بن باعور - بلعم بن بعور) ۸۴-۱۹۹

بلقیس ۹۱

بوزجانی (بوذر) ۱۴۳-۱۷۳

بیتهی ۲۵۷-۳۳۶

ت

تایادی (زین‌الدین ابوبکر) ۳۰ م - ۳۲ م

ترمذی ۲۴۵-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۹-۳۱۷

تفتازانی (سعدالدین مسعود بن عمر) ۳۳ م

تیمی (ابوالحسن بن علی بن محمد) ۲۵-۲۵۶

تیمور ۴۰ م

ج

جابر (جابر بن عبدالله) ۳۴۲-۳۵۴-۳۵۷

جاحظ بصری (ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فزارة کنانی بصری)

۲۸۷-۲۸۸-۳۳۷-۳۳۹

جاماسب ۱۳۱ م

جامی الاحمدی (محمد اعظم) ۹۸ م - ۱۰۰ م

- جامی الاحمدی محمد نعیم (مشهور به حاج قاضی) ۴۶۷ م
 جامی (ابوالمکارم بن علاء الملك) ۴۱ - ۴۶۷ م
 جامی (خواجه معین الدین) ۳۲ - ۳۳ - ۳۶ - ۴۱ م
 جامی (خواجه رضی الدین احمد) ۴۰ م
 جعفر السراج ۳۱۱
 جعفر صادق (ع) ۱۲۴ - ۲۲۶ - ۲۸۱ - ۳۱۰ - ۳۵۵
 جلابی هجویری (ابو الحسن علی بن عثمان بن ابو علی) ۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۹۱ -
 ۳۰۱ - ۳۲۹
 جنید (ابو القاسم بن محمد بن جنید) ۷۳ - ۳۱۷ م
 ج
 چنگیزخان ۴۶۷ م
 ح
 حسان بن عطیة ۳۰۶
 حسن بصری (ابو سعید حسن بن یسار) ۳۳۷ م
 حسین بن اسحاق ۳۳۲
 حسین بن علی (ع) ۳۱۴
 حکیم ایلاقی (شرف الزمان محمد بن یوسف) ۳۶ - ۳۷ م
 حکیم غزنوی (ر . ف : سنائی غزنوی)
 حلاج (حسین بن منصور) ۳۳۷ م
 خ
 خرقانی (شیخ ابو الحسن علی بن جعفر « یا احمد ») ۳۳۳
 خرنندزی (شهاب الدین محمد زیدری نسوی) ۲۶۲
 خضر ۷۷ م - ۱۶۳
 خلیل بن احمد ۲۴۶
 خواجه ابو الفتح ۴۱ م

خواجه ابوالقاسم ۴۱ م
 خواجه ابوالوفاء ۴۱ م
 خواجه ضیاء الدین الجامی الاحمدی ۴۲ م
 خواجه عمید ۷۳ م - ۷۴ م
 خواجه یوسف برهان ۳۳ م - ۵۵ م
 خواندمیر (= خوند میر غیاث الدین بن همام الدین) ۴۱ م
 خیام نیشابوری (خواجه امام حجة الحق حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم) ۲۶۱

د

دارقطنی ۲۵۷-۲۷۸
 دانش پژوه (محمد تقی) ۶۴ م
 داود (ع) ۱۰-۵۱-۶۰-۱۲۸-۱۶۵-۲۴۹-۲۵۰-۲۷۴-۲۸۰-۳۱۴-
 ۳۱۵-۳۲۸-۳۲۹-۳۲۷
 دیر سیاقی قزوینی (دکتر محمد) ۹۵ م
 دقایق مروزی (شمس الدین محمد) ۳۱۲
 دهخدا (علامه علی اکبر) ۲۴۵-۲۶۴-۲۸۴-۳۱۳-۳۳۵-۳۳۹
 دیلمی ۲۹۱

ر

رازی (نجم الدین ابوبکر بن محمد بن شاهاور بن انوشروان) ۲۷۸-۳۱۶
 رازی (یوسف بن الحسین) ۳۳۷
 رافعی ۳۲۲
 رجائی بخارائی (دکتر احمد علی) ۶۶ م - ۳۹۹
 رواقی (دکتر علی) ۴۰۰
 رودکی سمرقندی (ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم)
 ۹۲ م
 روزبهان بقلی شیرازی ۲۶۳-۲۶۴-۲۶۹-۲۸۰-۲۸۹-۲۹۳-۳۰۰-۳۰۲
 ۳۱۲-۳۳۰-۳۳۷-۳۴۰-۳۵۲

ز

زهری ۲۷۷

ژ

ژنده پیل (ر . ف : ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی)

س

سامری ۱۲۲

ساوجی (خواجد سعد الدین) ۵۵ م

سبزواری (حاج ملا هادی متخلص به اسرار) ۳۰۰

سروش اصفهانی ۲۹۶

سعد بن عبادة ۳۵۴

سفیان ۱۵۲

سلطان ابوسعید میرزا ۴۰ م

سلطان محمود ۳۳۳

سلمان فارسی ۲۴۵-۲۶۵-۳۴۸

سلیمان ۹۱

سنائی غزنوی (حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم) ۲۲۷-۲۷۹-۲۸۴-۲۹۵

۲۹۸-۳۲۹-۳۳۹-۳۴۴-۳۴۷

سنجر بن ملک شاه بن الب ارسلان (معز الدین ابوالحارث) ۱۷ م - ۳۴۶ م

۳ - ۶۵ م

سورآبادی (ابوبکر عتیق بن محمد) ۲۷ م

سوید ۳۱۱

سهل بن سعد ۲۴۵

سیوری (راجرز) ۴۳ م

سیوطی (امام حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابو بکر بن محمد بن سابق

الدین خضیری) ۲۵۲-۲۵۳-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۹-۲۷۴-۳۰۵-

۳۰۷-۳۱۱-۳۳۲

ش

شافعی (محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع هاشمی قرشی مطلبی)

۱۵۲

شاہرخ ۲۴۱

شہلی (ابو بکر دلف بن جحدر) ۷۳ م

شریح بن عید ۲۴۶

شعبی ۳۵۷

شعیب ۲۷۷

شمس الدین تبریزی (محمد بن علی بن ملک داد) ۲۴۸-۳۳۰

شمس الدین محمد (کہین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کورت)

۳۳ م

شہاب الدین اسماعیل ۴۸ م - ۴۹ م - ۵۰ م

شیخ اشراق (شہاب الدین یحییٰ بن حبش بن امیرک) ۳۰۰

شیخ بہاء الدین عاملی (ر . ف : شیخ بہائی)

شیخ بہائی (بہاء الدین محمد بن حسین عاملی) ۲۴۶-۲۵۱-۲۶۱-۲۷۶

۲۸۰-۲۸۹-۲۹۳-۳۰۰-۳۰۸-۳۱۳

شیخ جام (ر . ف : ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی)

شیرازی شہاب الدین عبداللہ (ر . ف : وصاف الحضرة)

ص

صادق امام (ع) ر . ف : جعفر صادق (ع)

صدوق (ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی) ۳۴۸

صفانی (حسن بن محمد) ۳۲۵

صہیب ۳۴۸

ض

ضیاء الدین (یوسف بن محمد) ۳۳ م

ط

طبرانی ٣٠٩

ع

عارف رومی (ر . ف : مولوی)

عایشہ ٣١١

عبادۃ بن صامت ٢٨٢-٥٥

عبادی (اردشیر) ٣٠٤-٣٠١-٢٧٥

عبدالله بن عبدالله بن عتبہ ٢٧٧

عبدالله سعد بن ابی سرح ٨٩

عبدالله عباس (ر . ف : ابن عباس)

عبدالله عمر (ر . ف : ابن عمر)

عبد العزيز ٢٥٦-٢٥

عثمان ٢٨٩-١٥١

عثمان مختاری ٢٦٣

عجلونی (شیخ اسماعیل بن محمد) ٢٦٠-٢٦١-٢٦٩-٢٧٨-٢٨٢-٢٨٦

٣٠٥-٣٠٧-٣١١-٣٢٢-٣٢٦-٣٣٦

عراقی (فخرالدین) ٢٨٣-٣١٣-٣١٥-٣١٩-٣٣٠

عزایا ١٣٨

عزایا ١٣٨

عطاء خراسانی ٢٦٦-٣٩٧ ح - ٣٩٨

عطار نیشابوری فرید الدین (ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق)

٢٧١-٢٨٢-٢٩٥-٣٣٣-٣٥٢

علی (ع) ٢٩-٩٥-١٥١-٢٤٥-٢٤٧-٢٤٩-٢٦٨-٢٧٣-٢٩٢-٣٣٥-٣٤٨

علی بن محمد بن عبدالله ٢٤٧

عمر (عمر بن الخطاب) ٢٩-١٥١-٢٤٥-٣١٥-٣٣٦

عیسی ۱۲۵ م - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۰۸ - ۳۱۸ - ۳۴۶
 عیسی بن احمد (ظهیر الدین ابوالمفاخر - ظهیر الدین عیسی) ۴۳ - ۴۵۳
 عین القضات همدانی ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۵
 ۳۰۰ - ۳۰۳ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۳۰ - ۳۳۳
 ۳۳۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۲

غ

غزالی (ابو حامد حجة الاسلام محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی)
 ۲۴۷ - ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷ -
 ۲۹۸ - ۳۰۴ - ۳۱۵ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۶
 غزنوی (سدید الدین) ۶۴ م
 غفاری (ابو ذر) ۱۶۸ ح - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۶۷ - ۲۸۱ - ۲۹۸ - ۳۳۵
 غیاث الدین محمد ۳۳ م

ف

فخر رازی (امام فخر الدین ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن
 علی طبرستانی) ۲۸۴
 فرخی سیستانی (ابوالحسن علی بن جولوغ) ۹۵ م
 فردوسی ۲۶۴
 فرعون ۴۵ - ۷۱ - ۸۴
 فروزانفر (بدیع الزمان) ۲۶۶ - ۲۸۷ - ۲۹۸ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۳۳ - ۳۵۵
 فلوگل (گوستاو) ۲۲۷
 فیروز شاه ۶۸ م

ق

قاوقچی (سید محمد ابوالمحاسن) ۳۳۱ - ۳۳۹
 قرايوسف ۴۰ م
 قطب الدین محمد بن مطهر (ر . ف : ابن مطهر)

ك

- كاشاني (عز الدين محمود بن علي) ٣٣٩-٣٤٩
 كاشفي بيهقي سزواري (كمال الدين ملا حسين) ٢٥٤-٢٦١-٣٢١
 كعب اخبار (ابواسحاق كعب بن مائع بن ذي هجن حميري ، تابعي ، كعب
 الاخبار) ٣١٥
 كعب عجرة ٣٢٢
 كليني (ثقة الاسلام محمد بن يعقوب) ٢٥٤
 كمال نخجند (شيخ كمال الدين بن مسعود) ٣٣٩
 كمال الدين اسماعيل (اسماعيل بن جمال الدين محمد بن عبد الرزاق اصفهاني-
 خلاق المعاني) ٣٢٧
 كيخاتون ٣٤٥

س

- گلچين معاني (احمد) م ٤٣
 گوردگان (امير تيمور) م ٣٠ - م ٣١ - م ٣٢ - م ٣٤
 گوهرين (استاد دكتور سيد صادق) ٢٥٢-٣٠٨

ل

لقمان ٢٣٢-٢٣٩

م

- ماروت ١٣٨-١٣٩
 مالك ١٥٢
 مالك بن نويرة الحنفي ٢٥٤
 مايل هروي م ٩٨
 مجاهد ٣٩٧
 مجلسي (ملا محمد باقر) ٢٥٠
 مجير الملك م ٤١

- محمد بن اسماعیل بن بزیر ۲۷۴
 محمد بن منور ۲۹۳-۳۱۵-۳۵۲
 مختار الدین بن صفی الدین محمود ۴۷ م - ۴۸ م
 مدرس رضوی (استاد محقق محمد تقی) ۲۶۹-۲۷۱-۲۸۴-۳۲۵-۳۲۹
 - ۳۳۸
 مرادی ابوالحسن ۲۲ م
 مریم ۲۲۲
 مزین عبدالوهاب ۳۰۲
 مستملی بخاری (ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله) ۲۴۵-۲۴۶-۲۵۳
 ۲۵۶-۲۵۸-۲۷۶-۲۷۸-۳۵۷
 مسلم ۲۷۶-۲۷۸-۲۹۷-۳۰۰-۳۳۲
 مصعب بن سعد ۲۸۵
 معاذ جبل ۱۹۰-۲۵۷
 معاویه ۴۹ م - ۵۰ م
 مغیره بن شعبه ۳۵۴
 مکی (ابوطالب) ۲۴۹-۳۱۷-۳۴۲
 ملا محمد قاسم (ناشر) ۴۲ م
 ملای روم (ر. ف: مولوی)
 ملك (حاج حسین آقا) ۶۵ م
 مشاد دینوری (محمشاد = محمد شاد . ابومنصور محمد بن عبدالله) ۳۵۴
 مؤذن احمدی ۲۴ م
 موسی ۳۷ م - ۷۷ م - ۴۵-۱۲۲-۱۳۱-۱۳۹-۱۶۳-۱۶۵-۲۳۱-۲۶۰
 ۲۹۰-۳۱۷-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳
 موسی بن جعفر (ع) ۳۳۲
 مولوی (جلال الدین محمد بلخی، خداوندگار، مولانای روم، ملای روم)
 ۱۹ م - ۲۵۱-۲۵۲-۲۶۶-۲۷۱-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۴-۲۸۷-۲۹۶-

۳۵۵-۳۵۳-۳۴۹-۳۴۴-۳۳۹-۳۲۹-۳۲۴-۳۲۲-۳۱۹-۳۰۸-۲۹۹

مولوی (عبد الحمید) ۱۳۹ م

مولوی مولانا جلال الدین محمد بلخی (ر . ف : مولوی)

مؤید ثابتی (علی) ۲۹ م

مؤید سندجی (دکتر حشمت) ۶۴ م

مهدوی دامغانی (دکتر احمد) ۲۶۳-۳۰۰

میدی (ابو الفضل رشید الدین) ۲۴۷-۲۶۰-۲۷۲-۲۷۴-۲۷۸-۲۸۵-

۲۸۸-۲۹۴-۳۰۴-۳۱۵-۳۲۲-۳۲۶-۳۳۰-۳۳۶-۳۴۳-

۳۹۶ و ۳۹۶ ح

میرزایف (عبد الغنی) ۲۲ م

مینوی (استاد محقق مجتبی) ۶۴ م

ن

ناصر خسرو قبادیانی (حکیم ابومعین) ۱۲۵ م - ۲۶۳-۳۴۰

نافع ۲۵-۲۵۶

نخشی ۳۱۳-۳۲۶

نسائی ۲۷۶

نسفی (شیخ عبد العزیز) ۳۰۵

نصیرالدین طوسی ۲۷۴-۲۹۱-۳۰۳

نصیرالدین محمد همایون (پادشاه هند) ۲۸ م

نظامی (حکیم گنجوی - ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید) ۶۱ م

نقیسی (سعید) ۲۲ م

نمرود ۷۱

نوائی (دکتر عبدالحسین) ۴۰ م

نوح ۱۹۴-۲۴۱

نیکلسون (رنالد الن) ۳۰۰

و

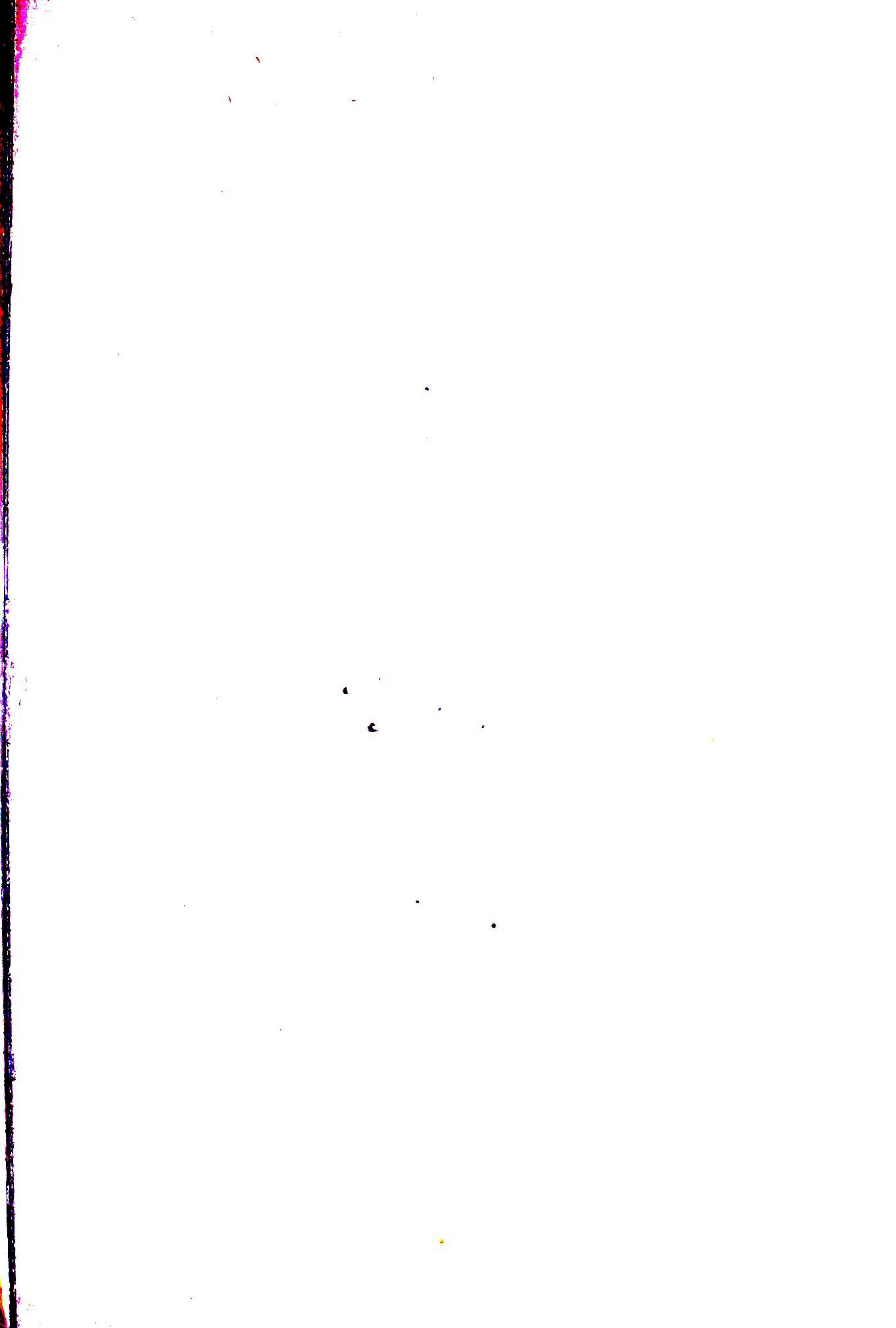
- واعظ کاشفی ملا حسین (ر. ف : کاشفی بیهقی سبزواری کمال الدین)
 وحید دستگردی (حسن) ۶۱ م
 ورتاد ۳۵۴
 ورتام مالکی (ابو حسین) ۲۶۷
 وراوینی (سعد الدین) ۳۴۴
 وصاف الحضرة (شرف الدین عبدالله بن فضل الله بن عبدالله شیرازی) ۲۶۵
 ۳۴۵

ه

- هاروت ۱۳۸-۱۳۹
 هبة الرحمن ۲۰ م
 هدایتی (محمد رضا) ۱۳۹ م
 همایی (استاد محقق جلال الدین) ۲۶۳

ی

- یزدگردی (دکتر امیر حسن) ۲۴۷-۲۶۳
 یعقوب ۷۶-۱۲۰-۱۲۱
 یعلی بن منبه ۲۶۹
 یوسف ۱۲۱ م - ۷۶ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۴۰ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۱ -
 ۳۱۴
 یوسفی (دکتر غلامحسین) ۳۰۰-۳۱۲
 یونس ۲۷۷



فهرست ماخذ و منابع

آداب المریدین - تألیف ابوالنجیب عبدالقاهر بن عبدالله بن محمد السهروردی . نسخه خطی مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۷۸۲۹ ، مکتوب به سال ۷۰۶ ه . ق .

ابوعبدالله رودکی و آثار منظوم رودکی - از : عبدالغنی میرزایف . تحت نظر : ی . براکینسکی . نشریات دولتی تاجیکستان . استالین آباد ۱۹۵۸ م .

تحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة - تألیف : شیخ محمد المدنی (یا به زعم حاجی خلیفه در کشف الظنون : شیخ شمس الدین محمد عبدالروؤف المناوی) - چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۸ ه . ق .

تحاف سادة المتقین - تألیف : سید محمد بن محمد الحسینی الزبیدی (مشهور به سیدمر تظنی) با شرح شیخ عبدالقادر العیدروس . چاپ مصر ۱۳۱۱ ه . ق .

اثني عشرية في المواعظ العددية - تأليف : سيد محمد بن محمد بن الحسن
الشهير بابن قاسم الحسيني العاملي . چاپ مطبعه
اسلاميه قم .

احاديث مثنوی - به جمع و تدوين علامه فقيد استاد بديع الزمان
فروزان فر - از انتشارات دانشگاه تهران شماره
۳۸۳ .

احياء علوم الدين - تصنيف حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد
طوسي مشتهر به غزالي - چاپ مصر ۱۳۱۲ هـ . ق .
احياء علوم الدين - ترجمان مؤيد الدين محمد خوارزمي . به كوشش دكتور
حسين خديو جم - از انتشارات بنياد فرهنگ
ايران شماره ۱۵۴ .

الاخبار الدخيلة - تأليف دانشمند حاج شيخ محمد تقی التستري . چاپ
كتاب فروشي صدوق ، تهران ۱۳۹۰ هـ . ق .

اخلاق محتشمی - تأليف ابو جعفر نصير الدين محمد بن حسن طوسي . به تصحيح
فاضل گرامي محمد تقی دانش پژوه ، از انتشارات
دانشكده علوم معقول و منقول ۱۳۳۹ ش .

ادب الدنيا و الدين - تأليف ابو الحسن بصری (مشهور به ماوردي) چاپ
مصر ۱۳۲۹ هـ . ق .

اسد الغابة في معرفة الصحابة - تأليف عز الدين علي بن اثير جزري
(معروف به : ابن اثير) . چاپ كتاب فروشي
اسلاميه - تهران ۱۳۳۶ ش - تجديد چاپ

- از روی طبع مصر ۱۲۸۶ هـ . ق .
- الاربعین فی التصوف - تألیف : شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین
السلمی - چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ هـ . ق .
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ابی الخیر - از: محمد بن منور .
به اهتمام دانشمند گرانمایه استاد دکتر ذبیح الله
صفا . چاپ مؤسسه انتشارات امیر کبیر ، تهران
۱۳۳۲ ش .
- اسرار نامه - از : شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم
ابن اسحاق عطّار نیشابوری . به تصحیح و تعلیقات
و حواشی دانشمند ارجمند استاد دکتر سید صادق
گوهرین - چاپ ۱۳۳۸ ش . تهران .
- اشعة اللمعات - از : نور الدین عبد الرحمن بن نظام الدین احمد بن
محمد جامی . به اهتمام حامد ربّانی . از انتشارات
کتاب فروشی علمیّه تهران .
- اصول کافی (الاصول من الکافی) - تألیف : ابو جعفر محمد بن یعقوب بن
اسحق الكلینی الرازی . به اهتمام شیخ محمد
آخوندی . چاپ حیدری ۱۳۳۴ ش . تهران .
- الهی نامه - از : شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق
عطّار نیشابوری . به تصحیح فؤاد روحانی - از
انتشارات کتاب فروشی زوار - تهران .
- امثال و حکم - (در ۴ مجلد) تألیف : علامه علی اکبر دهنخدا . چاپ

مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۲ ش .
 الانسان الكامل - تألیف: عزیزالدین نسفی. به تصحیح و با مقدمه به زبان
 فرانسوی مارثیران موله - از انتشارات قسمت
 ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه (گنجینه
 نوشته های ایرانی - شماره ۱۱) سال ۱۹۶۲ م .
 انس التائبین و صراط الله المبین - تصنیف : شیخ الاسلام احمد جام نامقی
 (ژنده پیل) (عکس پنج نسخه از نسخه های
 دست نویس این کتاب - و نسخه چاپی آن مجلد
 اول ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) سال
 ۱۳۵۰ ش .

اوصاف الاشراف - تألیف : ابو جعفر نصیرالدین محمد بن حسن طوسی . به
 تصحیح حاج سید نصرالله تقوی . چاپ برلین
 ۱۳۰۶ ش .

اوراد الاحباب و فصوص الاداب - تألیف : ابوالمفاخر یحیی باخرزی .
 به اهتمام فاضل ارجمند ایرج افشار . از انتشارات
 دانشگاه تهران . شماره ۱۰۵۷ سال ۱۳۴۵ ش .
 ایها الولد - نوشته حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد
 طوسی مشتهر به غزالی - همراه با ترجمه فرانسوی
 آن وسیله : توفیق الصباغ . چاپ بیروت ۱۹۵۹ م .
 باب ذکر المعتزله - من کتاب المنیة و الامل فی شرح کتاب الملل
 و النحل - تألیف : احمد بن یحیی المرتضی .

- به تصحیح : توما ارتولد . چاپ حیدرآباد دکن
۱۳۱۶ هـ . ق .
- بحار الانوار - تألیف : محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی معروف به مجلسی .
چاپ تهران ۱۳۰۱ هـ . ق .
- بحار الحقیقه - تصنیف : شیخ احمد جام (ژنده پیل) نسخه خطی .
- برهان قاطع - تألیف : محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان .
به اهتمام دکتر محمد معین - چاپ تهران ۱۳۴۲ ش .
از انتشارات کتاب فروشی ابن سینا .
- برید السعادة - از محمد بن غازی ملطیوی به کوشش دکتر محمد شیروانی -
از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۵۵ .
- بستان العارفين - تألیف : امام الحافظ ابوز کریّا محی الدین النووی .
از انتشارات مجمع البحوث الاسلامیه - چاپ
قاهره ۱۳۹۰ هـ . ق .
- بستان القلوب - از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق (شهاب الدین یحیی
سهروردی) به تصحیح و تحشیه و مقدمه دکتر
سید حسین نصر با مقدمه و تجزیه و تحلیل به زبان
فرانسوی از هائری کرین . از انتشارات قسمت
ایران شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهش های
علمی در ایران سال ۱۳۴۸ ش .
- البغیة فی ترتیب احادیث الحلیة - تألیف : سید عبدالعزیز سید محمد بن
صدیق . نسخه متعلق به کتابخانه شخصی

محقق مفضل استاد مجتبی مینوی .

البيان و التبيين و اهم الرسائل - تأليف : ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصرى - چاپ بيروت ۱۹۵۹ م.

البيان و التبيين - تأليف : ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصرى . حقه و شرحه : حسن السندوبى . چاپ

قاهره . در ۴ مجلد ، سال ۱۳۵۱ هـ . ق .

تاريخ بغداد (تاريخ بغداد او مدينة الاسلام) - تأليف : حافظ ابى بكر

احمد بن على الخطيب البغدادى . چاپ مصر سال

۱۳۴۹ هـ . ق .

تاريخ حبيب السير فى اخبار افراد بشر - تأليف : غياث الدين بن همام الدين

الحسينى (خواندمير) با مقدمه محقق ارجمند

استاد جلال الدين همایى - از انتشارات کتاب

فروشى خيام .

تاريخ زبان فارسى - از گرانمايه استاد سخن دكتور پرويز خاتلى .

انتشارات بنياد فرهنگ ايران شماره ۹۰ .

تاريخ و صاف (تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار) - تأليف : اديب شهاب

الدين عبدالله شيرازى ملقب به و صاف الحضرة ،

چاپ بمبئى ۱۲۶۹ هـ . ق .

تحقيق در تفسير ابوالفتوح رازى - (ج ۲ - احاديث) به كوشش دكتور

عسكر حقوقى . از انتشارات دانشگاه تهران

۱۱۱۴۲ .

تحلیل اشعار ناصر خسرو - به اهتمام: دکتر مهدی محقق - از انتشارات دانشگاه تهران - شماره (۹۸۷) سال ۱۳۴۴ ش .
تذكرة السامع و المتكلم فى ادب العالم و المتعلم - چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۳ ه . ق .

« تذكرة الموضوعات » و « قانون الموضوعات و الضعفاء » - تألیف: محمد طاهر بن علی الهندی . چاپ بمبئی . المكتبة القيمة ۱۳۴۳ ه . ق . نسخه متعلق به کتابخانه شخصی محقق گرانمایه استاد مجتبی مینوی .
ترجمة تفسیر طبری - به تصحیح و اهتمام: استاد حبیب یغمایی - در ۷ مجلد . چاپ تهران ۱۳۳۹ ش .

ترجمة رساله قشیریہ - با تصحیحات و استدراکات علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر - از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۵ ش .

ترجمة سواد الاعظم - تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید حکیم سمرقندی (ترجمه فارسی در حدود ۳۷۰ ه . ق) به اهتمام: عبدالحی حبیبی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۷۵ .

ترجمة کلمات قصار حضرت علی علیه السلام به زبان فارسی - عکس نسخه متعلق به بنیاد فرهنگ ایران به خط ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد النخجوانی معروف به ابن ساوجی . مورخ ذیقعدہ سال ۷۲۹ ، اصفهان .

ترك الاطناب في شرح الشهاب - يا (مختصر فصل الخطاب) . تأليف :
 ابوالحسن علي بن احمد معروف به ابن القضاعي -
 ترجمه فارسی شهاب الاخبار . از : ابو عبیدالله
 محمد قضاعی مغربی - به کوشش دکتر محمد شیروانی -
 از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۹۳۶ .

التصفية في احوال المتصوفه (صوفی نامه) - تأليف: قطب الدين ابوالمظفر
 منصور بن اردشير العبّادی . به تصحيح دانشمند
 محترم دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه -
 از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۴۲ .

تعلیقات حدیقة الحقیقة مجدود بن آدم سنایی - به انضمام تفسیر و توضیح
 ابیات مشکله . به جمع و تألیف محقق مفضل
 استاد مدرس رضوی . سفارش وزارت فرهنگ .
 از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی . تهران
 ۱۳۴۴ ش .

تفسیر الحدیث للقران الحکیم - تألیف : حافظ عیسی عمّار . در ۲ مجلد .
 چاپ قاهره ، ۱۳۸۰ ه . ق .

تفسیر ابوالفتوح - از : جمال الدین ابوالفتوح الحسین بن علی بن محمد
 بن احمد بن الحسین بن احمد الخزاعی الرازی .
 معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی . به تصحیح
 وتحشیه : مهدی الهی قمشهای . چاپ تهران .
 مؤسسه انتشاراتی علمی ، ۱۳۳۴ ش .

تفسیر حدائق الحقایق - از : معین الدین فراهی هروی (مشهور به ملا مسکین) به اهتمام : فاضل ارجمند دکتر سید جعفر سجادی . از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱۵۹ ، ۱۳۴۶ ش .

تفسیر سوره یوسف - (الجامع الستین للطائف الباتین) - املاى احمد بن محمد بن زید طوسی . به اهتمام فاضل روشن ضمیر محمد روشن - از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵ ش .

التعرف لمذهب التصوف - تألیف : ابوبکر کلابادی - چاپ قاهره از انتشارات لجنة النشرات التراث الصوفی ۱۳۸۰ ه . ق .

تلبیس ابلیس - (نقد العلم و العلماء) - تألیف : حافظ جمال الدین ابوالفتوح بن جوزی بغدادی . تصحیح محمد منیر الدمشقی چاپ قاهره ۱۹۲۸ م .

التمثیل و المحاضرة - تألیف : ابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی . تحقیق از : عبدالفتاح محمد الحلو . چاپ قاهره ۱۳۸۱ ه . ق .

تمهیدات - از : ابو المعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی الهمذانی الملقب بعین القضاة . به تصحیح : دکتر عقیف عسیران . از انتشارات دانشگاه تهران شماره (۶۹۵) سال ۱۳۴۱ ش .

التوحيد - نوشته : شيخ الجليل الاقدم الصدوق ، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي . چاپ كتابخانه صدوق .
سال ۱۳۸۷ هـ . ق .

جامع الاسرار و منبع الانوار - (به انضمام رساله نقد النقود في معرفة الوجود) تصنيف : شيخ سيد حيدر آملی . به اهتمام : هانري كرن بن و عثمان اسمعيل يحيى -
گنجينه نوشته هاي ايراني - از انتشارات انستيتو ايران و فرانسه - شماره ۱۶ .

الجامع الصغير في احاديث البشير و النذير - تأليف : جلال الدين عبد -
الرحمن بن ابي بكر السيوطي . چاپ مصر ،
۱۳۷۳ هـ . ق .

جلاء الازهان و جلاء الاحزان - (مشهوراً به : تفسير تازر) - تأليف :
ابو المحاسن الحسين بن الحسن الجرجاني . به -
تصحيح : د كتر جلال الدين محدث ارموي .
(در ۱۰ مجلد و يك فهرست) چاپ تهران ،
۱۳۷۸ - ۱۳۳۷ ش .

جمهرة الامثال - تأليف : ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل العسكري
النحوي . چاپ بمبئي ۱۳۰۶ هـ . ق .
جوامع الحكايات و لوامع الروايات - تأليف : سديد الدين محمد عوفی .
(جلد اول از قسم سوم) . با مقابله و تصحيح
و مقدمه د كتر بانو مصفا (كرمي) - از انتشارات

- بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۶۲ .
- جواهر الاسرار - (منتخب مفتاح الاسرار) تألیف : علی حمزة بن علی
ملك بن حسن الطوسی ، تهران ۱۳۰۳ هـ . ق .
- جواهر الاسمار (طوطی نامه) - به تصحیح و با مقدمه و حواشی
و توضیحات سید شمس الدین سادات آل احمد -
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران . شماره ۱۵۰ .
- جواهر السنیه فی احادیث القدسیه - تألیف : محمد بن حسن الحرّ بن علی
العاملی - چاپ بمبئی ۱۳۰۲ هـ . ق .
- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه - از : ابو مجد مجدود بن آدم سنائی .
به تصحیح دانشمند مفضل استاد مدرس رضوی -
تهران ۱۳۳۹ ش .
- حدیقه الحقیقه - تألیف : شیخ قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر
(نوه شیخ احمد جام) ، ۲ نسخه : ۱ - نسخه
عکسی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران از روی نسخه موزه بریتانیا . ۲ - نسخه
هرات متعلق به آقای محمد اعظم جامی الاحمدی .
- حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء - تألیف : حافظ ابو نعیم احمد بن
عبدالله اصفهانی - چاپ مصر ۱۳۵۱ هـ . ق .
- حیات القلوب - در قصص و احوال پیامبران و اوصیای ایشان . تألیف :
علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی - از انتشارات
کتاب فروشی اسلامیّه ، تهران ۱۳۷۳ هـ . ق .

خلاصة المقامات - تألیف : خواجه ابوالمکارم بن علاء الملک الجامی -

چاپ قندهار افغانستان ۱۳۳۵ هـ . ق ؛ و عکس

نسخه خطی مضبوط به شماره ۶۴۱ در کتابخانه

دیوان هند - (*India office*) ، انگلستان .

الدرالمنثور - (ترجمه و شرح يك صد کلمه از کلمات قصار حضرت

علی عليه السلام به نثر و نظم فارسی - نسخه عکسی

متعلق به بنیاد فرهنگ ایران .

دیوان احمد جام - عکس نسخه های محفوظ در موزه بریتانیا به شماره های:

or. 269 و *or. 5599* ، و نسخه متعلق به

کتابخانه دیوان هند انگلستان به شماره های:

2863 و *I. O. 3547* و هم چنین نسخه

کتابخانه نافذ پاشا در اسلامبول محفوظ در

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (شماره

میکروفیلم ۵۸۷ ، و شماره عکس ۱۱۴۳) ،

و نسخه های چاپی متعدد منسوب به احمد جام ،

از آن ها : چاپ های لکنهو ۱۸۸۳ م ، و کانپور

۱۸۸۱ - ۱۸۹۸ ، و ۱۹۲۳ م .

دیوان ادیب صابر ترمذی - به اهتمام : علی قویم ، چاپ تهران مؤسسه

کلاله خاور ۱۳۳۴ ش .

دیوان سروش اصفهانی (شمس الشعراء) - به اهتمام : دکتر محمد جعفر محبوب

استاد دانشگاه ، با مقدمه محقق کران مایه

- استاد جلال الدین همایی - از انتشارات مؤسسه
امیر کبیر، تهران ۱۳۴۱ ش.
- دیوان سنائی (حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم) - با مقدمه و حواشی
وفهرست‌ها به‌اهتمام: دانشمندفضل‌استاد مدرس
رضوی. از انتشارات کتاب‌فروشی ابن‌سینا،
تهران ۱۳۴۱ ش.
- دیوان عثمان مختاری - به‌اهتمام: محقق‌گران مایه استاد جلال‌الدین
همائی. از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب
(۱۴۷) مجموعه متون فارسی، (شماره ۱۳).
تهران ۱۳۴۱ ش.
- دیوان فرخی سیستانی - به‌اهتمام: استاد دکتر سید محمد دبیرسیاقی قزوینی
از انتشارات کتاب‌فروشی زوآر، تهران ۱۳۴۹ ش.
- دیوان کمال الدین اسماعیل - (خلاق المعانی، ابو الفضل) به‌اهتمام:
دکتر حسین بحر العلومی. از انتشارات کتاب
فروشی دهخدا. تهران ۱۳۴۸ ش.
- راحة الارواح فی سرور المفراح (بختیار نامه) - تحریر: شمس‌الدین
محمد دقایق مروزی. به‌اهتمام: دانشمند‌گران
مایه استاد دکتر ذبیح‌الله صفا - از انتشارات
دانشگاه تهران، شماره ۱۰۵۶.
- رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری - به‌اهتمام: محمد علی فروغی ودکتر
قاسم غنی. از انتشارات وزارت فرهنگ، تهران.

۱۳۲۱ .

رجال کتاب حبیب السیر - (از حمله مغول تا مرگ شاه اسماعیل اول) .

تألیف : دکتر عبدالحسین نوائی . چاپ تهران

۱۳۲۴ ش (ضمیمه مجله یادگار) .

رسالة حق الیقین - از : شیخ محمود شبستری ، چاپ شیراز ، ۱۳۱۷ ش .

رسالة در اثبات بزرگی شیخ جام - به قلم فرزندی : شیخ شهاب‌الدین

اسماعیل . محفوظ در مجموعه نافذ پاشا در

اسلامبول مکتوب رجب سال ۸۳۵ هجری . عکس

آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به

شماره ۱۱۴۳ ، و میکروفیلم آن به شماره ۵۸۷

مضبوط است .

رسالة در احادیث موضوع - تألیف : امام حسن بن محمد الصفحانی ، چاپ مصر .

رسالة در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت - تألیف : ابو حفص عمر نسفی .

به تصحیح : دکتر محمد خوانساری استاد دانشگاه

تهران و « آلبرت ناپلئون کمپانیونی » - نقل

از مجله فرهنگ ایران زمین .

رسالة سمرقندیه - (نامه‌های شیخ احمد جام) نسخه عکسی مضبوط در

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران .

الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة - تألیف : مولانا کمال‌الدین حسین

کاشفی بیهقی سبزواری . به تصحیح : دکتر جلال

الدین محدث ارموی . از انتشارات بنگاه ترجمه

- و نشر کتاب، شماره ۲۱۹، سال ۱۳۴۴ ش.
- رسالة في العشق - تأليف: سيف الدين باخزری - چاپ تهران.
- رسالة مقصد اقصی - تأليف: شیخ عزیز نسفی، ضمیمه اشعة اللّمعات.
- رسالة مکارم اخلاق - تأليف: رضی الدین ابوجعفر محمد نیشابوری. به
کوشش: فاضل گرامی محمد تقی دانش پژوه، از
انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۱ ش.
- رشحات نبویه - چاپ لاهور ۱۳۰۵ ش.
- روضات الجنات و جنات الجنان - تأليف: حافظ حسین کربلائی
تبریزی. به تصحیح و تعلیق: جعفر سلطان
القرائی. از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب
شماره ۲۱۸، سال ۱۳۴۴ ش.
- زبدة الحقایق - تأليف: ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن
علی المیانجی الهمدانی، الملقب به: عین القضاة.
به اهتمام: دکتر عقیف عسیران. از انتشارات
دانشگاه تهران شماره ۶۹۵.
- زینة الہجالس - تأليف: مجدالدین محمد بن ابی طالب الحسینی الحائری.
متخلص به مجدی - چاپ کتاب فروشی سنائی،
تهران. سال ۱۳۴۲ ش.
- سبک شناسی یا (تاریخ تطور نثر فارسی)، در ۳ مجلد - تصنیف: استاد
روان شاد محمد تقی بهار ملک الشعراء چاپ تهران.
سخنان منظوم ابوسعید ابی الخیر - به کوشش: سعید نفیسی -

- از انتشارات کتاب فروشی سنائی - تهران .
- سراج السائرین - تصنیف : شیخ الاسلام احمد جام نامقی (ژنده پیل) .
نسخه خطی مضبوط در کتابخانه ملّی ملک تهران
به شماره ۴۲۶۵ .
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار - تألیف : عباس بن محمد رضا محدث
قمی . چاپ نجف ۱۳۵۵ هـ . ق .
- سنن ابن ماجه قزوینی - تألیف : الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی
ابن ماجه ، به تصحیح : محمد فؤاد عبدالباقی . از
انتشارات دارالاحیاء الکتب العربیّه ۱۳۷۳ هـ . ق .
- سنن ابی داود - تألیف : ابی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی . به
اهتمام : محمد محی الدین عبدالحمید . چاپ مصر
۱۳۵۴ هـ . ق .
- سنن الدارمی - تألیف : ابو محمد عبدالله الدارمی . چاپ دمشق ۱۳۴۹ هـ . ق .
السوانح فی العشق - تصنیف : شیخ ابو الفتوح مجدالدین احمد بن محمد بن
محمد غزالی طوسی . به کوشش مهدی بیانی .
چاپخانه رنگین ، تهران ۱۳۲۲ ش .
- سیرت الشیخ الکبیر ابو عبدالله بن الخفیف الشیرازی - تألیف : ابوالحسن
الدیلمی . ترجمه فارسی از : رکن الدین یحیی
بن جنید الشیرازی .
- سیمرغ - نشریّه بنیاد شاهنامه فردوسی . وزارت فرهنگ و هنر شماره ۱ ،
اسفندماه ۱۳۵۱ ش .

- شاهنامه فردوسی - (در ۹ مجلد) از انتشارات انستیتوی خاورشناسی -
شعبه ادبیات خاور چاپ مسکو ۱۹۷۰ م .
- شرح اسرار مثنوی - تألیف : حاج ملاهادی سبزواری . چاپ تهران
۱۲۸۵ ه . ق . (نسخه متعلق به کتابخانه شخصی
دانشمند ارجمند جناب دکتر حسین کریمان) .
- شرح التعرف لمذهب التصوف (نور المریدین و فضیحة المدعین) - به قلم :
امام ابوابراهیم اسماعیل بن محمد بن عبدالله المستملی
البخاری . چاپ نول کشور - لکنهو .
- شرح التعرف لمذهب التصوف - به تصحیح و تحشیه استاد گرانمایه دکتر
حسن مینوچهر . از انتشارات بنیاد فرهنگ
ایران ، (شماره ۲۲) سال ۱۳۴۶ ش .
- شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم - تألیف :
عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی . به تصحیح
و تنظیم : دکتر سید جلال الدین محدث ارموی -
از انتشارات دانشگاه تهران - گنجینه متون
ایرانی ، شماره ۴۴ .
- شرح رساله قشیریہ - از : سید محمد حسینی کیسو دراز چشتی . چاپ
حیدرآباد دکن ۱۳۶۱ ه . ق .
- شرح شطحیات - تصنیف : شیخ روزبهان بقلی شیرازی . شامل گفتارهای
شورانگیز و رمزی صوفیان . با تصحیح و مقدمه

- فرانسوی: هانری کربن - گنجینه نوشته‌های
ایرانی. از انتشارات قسمت ایران شناسی
انستیتوی ایران و فرانسه ۱۳۴۴ ش.
- شرح فارسی مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة - در ۲ مجلد. از:
عبدالرزاق کیلانی. بامقدمه و تعلیقات: دکتر
سید جلال‌الدین محدث ارموی. از انتشارات
دانشگاه تهران، شماره‌های ۹۵۷ و ۹۷۳.
- شرح نهج البلاغه - از: عزالدین ابو حامد (مشهور به: ابن ابی‌الحدید).
تحقیق السید نورالدین شرف‌الدین والشیخ محمد
خلیل الزین، چاپ بیروت ۱۳۷۴ ه. ق.
- شفاء السائل لتهدیب المسائل - تألیف: ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن
خلدون، چاپ بیروت ۱۹۵۹ م.
- شکوی الغریب - تصنیف: ابوالعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن
ابن علی المیانجی الهمدانی الملقب بعین القضاة.
به تصحیح: دکتر عقیف عسیران. از انتشارات
دانشگاه تهران، شماره ۶۹۵.
- شمس الحقیقة - تألیف: رایض الدین ذهبی زنجانی (متخلص به:
عجوبه)، تهران ۱۳۴۱ ه. ق.
- صحیح البخاری - تألیف: امام الحافظ ابی‌عبدالله محمد بن اسماعیل بن
ابراهیم بن المغیره النجاری. چاپ مصر ۱۳۲۰
ه. ق.

صحیح ترمذی - تألیف : ابی عبدالله محمد بن عیسی بن سوره الترمذی ،
بشرح الامام ابی بکر بن العربی المالکی . چاپ
مصر ۱۳۵۳ هـ . ق .

صحیح مسلم (الجامع المسلم) - تألیف : امام ابوالحسین مسلم بن الحجاج
ابن مسلم القشیری النیسابوری - چاپ مصر
۱۳۳۴ هـ . ق .

طرائف الحكم (= اندرزهای ممتاز) - در ۲ مجلد (با ترجمه پارسی) ،
تألیف : میرزا احمد آشتیانی . از انتشارات مکتبه
الصدوق تهران ۱۳۴۰ ش .

طربخانه یار احمد رشیدی (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) -
تألیف : یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی .
به تصحیح : محقق گرانمایه استاد جلال الدین
همائی . از انتشارات انجمن آثار ملی . تهران
۱۳۴۲ ش .

عبر العاشقین - تصنیف : شیخ روزبهان بقلی شیرزای . با تصحیح
وبامقدمه فارسی و فرانسوی هانری کرین و دکتور
محمد معین . از انتشارات قسمت ایران شناسی
انستیتو ایران و فرانسه شماره ۸ سال ۱۳۳۷ ش .
عقد الفرید - تألیف : امام شهاب الدین احمد معروف به : ابن عبدربه
اندلسی . چاپ قاهره ۱۳۳۱ هـ . ق .

علم الحدیث - تألیف : کاظم مدیر شانه چی استاد دانشگاه . از انتشارات

دانشگاه مشهد شماره ١٠ ، سال ١٣٤٤ ش .
 علوم الحديث و مصطلحه - تأليف : دكتور صبحي الصالح . چاپ بيروت
 ١٩٦٥ م .

الغدير في الكتاب و السنة و الادب - (در يازده مجلد - مجلد پنجم
 ذيل فصل : نظرة التنقيب في الحديث - سلسلة
 الكذابين و الوضاعين) . تأليف : آية الله حاج
 شيخ عبدالحسين احمد الاميني النجفي . (نسخه های
 مرحمتی دانشمند عزيز محمد رضا حکيمی) . چاپ
 سوم بيروت ١٣٨٧ هـ . ق .

الفائق في غريب الحديث - تأليف : جار الله محمود بن عمر الزمخشري .
 ضبطه و صححه و علق حواشيه على محمد البجاوي ،
 محمد ابو الفضل ابراهيم . چاپ قاهره ١٣٦٤ - ١٣٦٨
 هـ . ق .

فتوحات مكية (الفتوحات المكية) - تأليف : محي الدين ابى عبدالله محمد بن
 على المعروف به ابن عربى الحاتمي الطائي .
 چاپ دارالكتب العربية الكبرى . مصر ١٣٢٩
 هـ . ق .

فتوت نامه سلطاني - تأليف : مولانا حسين واعظ كاشفي سبزوارى . به
 اهتمام : دكتور محمد جعفر محجوب . از انتشارات
 بنياد فرهنگ ايران شماره ١١٣ .

فرائد الادب - في الامثال ، والاقوال السائرة عند العرب . ضميمه «المنجد» .

فروغ بینش (سخنان محمد) - ، در قالب رباعیات فارسی با ترجمه به فارسی
و انگلیسی . به اهتمام : ابوالقاسم حالت - چاپ
مؤسسه مطبوعاتی علمی - تهران .

فرهنگ فارسی - تألیف : دکتر محمد معین (در ۶ مجلد) - چاپ مؤسسه
انتشارات امیر کبیر، تهران .

فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی - در ۷ مجله . به اهتمام : دانشمند
ارجمند استاد دکتر سید صادق گوهرین - از
انتشارات دانشگاه تهران : ج ۱ شماره ۴۷۹ ،
ج ۲ شماره ۵۴۵ ، ج ۳ شماره ۶۰۸ ، ج ۴ شماره
۷۴۴ ، ج ۵ شماره ۷۴۴ ، ج ۶ شماره ۷۴۴ ، و ج ۷
شماره ۷۴۴ .

قانون ادب - تألیف : ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد تفلیسی . به
اهتمام : غلامرضا طاهر . از انتشارات بنیاد فرهنگ
ایران (سلسه فرهنگ های تازی به پارسی)
شماره ۱۳۷ .

قرآن مجید - به انضمام (نجوم الفرقان) کشف الآیات از روی نسخه
تصحیح شده گوستاو فلوکل . چاپ مؤسسه
انتشارات اقبال . سال ۱۳۵۱ ش .

قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف المرید الی مقام التوحید - تألیف :
ابوطالب محمد بن علی بن عطیة الحارث المکی -
چاپ مصر ۱۳۸۱ ه . ق .

کتاب مقدس - (مشمول بر اسفار عهدعتیق و اسفار عهد جدید) . به اهتمام
انجمن پخش کتب مقدسه - چاپ از روی نسخه
مطبوع ۱۹۰۴ م .

کشف الاسرار و عدة الابرار - (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری
هروی) ، تألیف: ابوالفضل رشیدالدین میبدی .
به اهتمام علی اصغر حکمت - از انتشارات دانشگاه
تهران (در ۱۰ مجلد) ۱۳۳۱-۱۳۳۹ ش .

کشف الحقایق - تألیف : شیخ عزیزالدین محمد نسفی . با تصحیح و حواشی
فاضلانه عالم پرهیزگار دکتر احمد مهدوی
دامغانی . از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب
شماره ۲۳۱ ، سال ۱۳۴۴ ش .

کشف الخفاء و مزیل الالباس - تألیف : شیخ اسماعیل بن محمد العجلونی ،
(در ۲ مجلد) . از انتشارات : دار احیاء التراث
العربی ، بیروت ۱۳۵۱ ه . ق .

کشف الظنون فی اسامی الکتب و الفنون - تألیف: مصطفی بن عبدالله مشهور
به حاجی خلیفه . چاپ استانبول ۱۳۶۰ ه . ق .
کشف المحجوب - تألیف: ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی
الهیجویری الغزنوی . از روی متن تصحیح شده
والنتین ژو کوفسکی . به اهتمام : محمد محمد لوی
عباسی . چاپ مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران
۱۳۳۶ ش .

کشکول - تالیف : شیخ بهاء الدین محمد عاملی . چاپ قم ۱۳۷۷ هـ . ق .
کلمات قصار پیغمبر خاتم (ص) - نشریه شماره ۱۲ اوقاف ، چاپ تهران
۱۳۴۲ ش .

کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمة و المعرفة - تصنیف : محمد محسن فیض
کاشانی . با تصحیح : شیخ عزیز الله عطاردی
قوچانی . از انتشارات مؤسسه فراهانی ، تهران .
کلم الطیب - در تقریر عقاید اسلام . تالیف : سید عبدالحسین طیب -
از انتشارات بنیاد فرهنگ اسلامی .

کلیات شمس (دیوان کبیر) - با تصحیح و حواشی علامه فقید بدیع الزمان
فروزان فر - از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۵ ش .
کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی - به کوشش سعید
نفیسی . از انتشارات کتاب فروشی سنائی ، تهران
۱۳۳۸ ش .

کلیات قاسم انوار - با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی . از انتشارات
کتاب فروشی سنائی ، تهران ۱۳۳۷ ش .
کمال الدین و تمام النعمة - تالیف : شیخ الطائفة صدوق . با ترجمه
و شرح موارد مشکل به قلم محمد باقر کمره ای .
چاپ تهران ۱۳۷۹ هـ . ق .

کنز العرفان فی فقه القرآن - تالیف : شیخ جمال الدین المقداد بن عبدالله
السیوری . چاپ تهران ۱۳۴۳ ش .

کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال - تالیف : علاء الدین علی المتقی

الهندي - چاپ هند ۱۳۸۴ هـ . ق .

كنوز الحقايق في حديث خير الخلايق - تأليف : امام عبدالروؤف المناوي .

چاپ مصر ۱۳۱۳ هـ . ق .

كنوز الحكمة - تصنيف شيخ الاسلام احمد جام (ژنده پيل) . نسخه

دست نويس تربت جام ، و عكس نسخه خطي

مضبوط در كتابخانه دانشگاه توينسكن آلمان

به شماره ۱۷۱۶ .

كيمياء سعادت - تأليف : حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد

طوسي مشتهر به غزالي . به اهتمام دانشمند

گرانمايه احمد آرام . از انتشارات كتاب فروشي

مر كزي - تهران چاپ چهارم ۱۳۵۲ ش .

گزیده غزليات شمس - (سخن پارسي شماره ۶) با مقدمه و شرح لغات

وتر كيبات وفهارس . به كوشش دانشمند گرامي

د كتر محمد رضا شفيعي كد كني استاد دانشگاه

تهران چاپ سال ۱۳۵۲ ش .

گلستان سعدي - (از كلييات شيخ) با تصحيح و مقدمه محمد علي فروغي .

چاپ انتشارات جاويدان . تهران ۱۳۳۶ ش .

گنجينه قرآن - تأليف : د كتر مهدي بياني .

اللالى المصنوعة فى الاحاديث الموضوعية - تأليف : جلال الدين عبدالرحمن

السيوطي . چاپ مصر ۱۳۵۲ هـ . ق .

اللؤلؤ المرصوع فيما قيل لا اصل له او باصله موضوع - تأليف : سيد محمد

- ابوالمحسن الفاروقی ، چاپ مصر .
- لطائف الحکمة - تألیف: سراج الدین محمود ارموی . تصحیح دانشمند
محترم دکتر غلام حسین یوسفی استاد دانشگاه -
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، شماره ۱۳۴ .
- لطائف الطوائف - تألیف: مولانا فخرالدین علی صفی . به اهتمام دانشمند
محترم استاد احمد گلچین معانی . چاپ شرکت
نسبی اقبال ۱۳۴۶ ش ، تهران .
- لمعة السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) - به کوشش : فاضل روشن ضمیر
مجد روشن - از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ،
شماره ۶۷ .
- مثنوی معنوی - از: جلال الدین محمد بن محمد بن حسین البلخی ثم الرومی .
به اهتمام رینولد الین نیکلسون - چاپ مطبعه
بریل در لیدن هلند ۱۹۲۵ م .
- مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحر العلوم - (شرح عبدالعلی محمد
بحر العلوم) چاپ هند - نسخه متعلق به کتابخانه
شخصی دانشمند گرامی استاد دکتر حسین
کریمان .
- مجله سخن (مجله ادبیات و دانش و هنر) - به مدیریت گرانمایه
استاد سخن دکتر پرویز خانلری . شماره های
۶ ، ۱۱ ، ۱۲ ، از سال دهم .
- مجمع الامثال - تألیف : ابوالفضل احمد بن محمد بن محمد ابراهیم النیسابوری -

المیدانی . چاپ مصر ۱۳۷۹ هـ . ق .

مجمع البحرين و مطلع النیرین (لغات غریب القرآن و الاحادیث) -

تألیف : شیخ فخرالدین طریح النجفی . (نسخه

متعلق به کتابخانه شخصی دانشمند گرامی استاد

دکتر حسین کریمان)

مجمع الزوائد و منبع الفوائد - تألیف : نورالدین علی بن ابی بکر

هیثمی . چاپ قاهره ۱۳۵۲ هـ . ق .

مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق (شهاب الدین یحیی سهروردی) -

به تصحیح : دکتر سید حسین نصر . با مقدمه

هانری کر بن . از انتشارات قسمت ایران شناسی

انستیتو ایران و فرانسه . تهران ۱۳۴۹ ش .

مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری - به اهتمام : دکتر محمد شیروانی .

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۶۱ .

المحاسن و المساوی - تألیف : ابراهیم بن محمد البیهقی ، چاپ مصر ،

۱۹۰۶ م .

محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی - تألیف : سعید نفیسی . از انتشارات

کتاب فروشی ابن سینا ، تهران ۱۳۴۱ ش .

مختصر احیاء العلوم - (در حاشیه کتاب : تزهة الناظرین) . کتاب اخیر

الذکر ذیل حرف : (ن) معرفی شده است .

مرزبان نامه - تألیف : مرزبان بن رستم بن شروین و اصلاح و ترجمه

سعد الدین الوردآوینی . با تصحیح و تحشیه

علامه فقید محمد بن عبدالوهاب قزوینی . چاپ
لیدن ۱۹۰۹ م .

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد - تألیف : نجم الدین ابوبکر بن محمد بن -
شاه اور بن رازی معروف به : دایه . به اهتمام دانشمند
محترم دکتر محمد امین ریاحی . از انتشارات بنگاه
ترجمه و نشر کتاب شماره ۳۸۹ ، سال ۱۳۵۲ ش .
المستطرف فی کل فن مستطرف - تألیف : شهاب الدین محمد الابشهی ، چاپ
مصر ۱۲۹۲ ه . ق .

المسند - تألیف : امام احمد بن محمد حنبل ؛ شرح و صنع فهارسه احمد
محمد شا کر . چاپ مصر ۱۳۶۸-۱۳۷۵ ه . ق .
مشکل الحدیث و بیانه - تألیف : امام حافظ ابوبکر محمد بن الحسن بن
فورك ، چاپ حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۲ ، ه . ق .
مصباح العارفين - تألیف : سید صدر الدین کاشف دزفولی چاپ اهواز
۱۳۳۲ ش .

مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية - تألیف : عز الدین محمود بن علی کاشانی .
با تصحیح محقق گرانمایه استاد جلال الدین
همائی . از انتشارات کتاب فروشی سنائی تهران
۱۳۲۵ ش .

مصنفات عین القضاة همدانی - با تصحیح و تحشیه دکتر عقیف عسیران .
از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۴۱ ش .
معارف - مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین

خطیبی بلخی مشهور به : بهاء ولد . با تصحیح
علاءمه فقید بدیع الزمان فروزان فر . از انتشارات
وزارت فرهنگ .

معتقد الامامیه - (متن فارسی در کلام ، و اصول ، و فقه شیعی از سده
هفتم هجری) - با تصحیح فاضل ارجمند محمد تقی
دانش پژوه - از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ش .
المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی - رتبه و نظمه لفیف من
المستشرقین و نشره : دکتور : ا . ی . ونسنگ
A. J. Wensinck ، چاپ لیدن ، ۱۹۶۵-۱۹۶۳ م .
معراج السعاده - تألیف : ملا احمد نراقی . از سلسله کتب معارف اسلامی
سازمان انتشارات جاویدان .

المعنی عن حمل الاسفار فی الاسفار (تخریج احیاء العلوم) - تألیف : عراقی .
مفتاح النجات - تظنیف : شیخ الاسلام احمد جام (ژنده پیل) - به اهتمام :
علی فاضل . از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
سال ۱۳۴۷ ش .

مفتاح الوسائل - تألیف : سید جواد مصطفوی خراسانی استاد دانشگاه
مشهد . چاپ سال ۱۳۴۹ ش .

المفید للمستفید - از رسائل افضل الدین کاشانی . با تصحیح : حاج سید
نصرالله تقوی . چاپ ارمغان تهران ۱۳۱۰ ش .
مقالات شمس تبریزی - با تصحیح و تحشیه احمد خوشنویس . موسسه
عطائی ، تهران ۱۳۴۹ ش .

المقدمات من كتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم لمحی الدین بن
العربی - از تصنیفات : شیخ سید حیدر آملی -
باتصحیح هانری کر بن و عثمان اسماعیل یحیی -
کنجینه نوشته‌های ایرانی - از انتشارات قسمت
ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه ، سال
۱۳۵۳ ش .

مقصد الاقصی - تألیف : عزیز نسفی ، چاپ تهران .
مکاتیب سنائی غزنوی - به کوشش : نذیر احمد استاد و رئیس قسمت
فارسی دانشگاه علیگره . چاپ هند ، رامپور .
از انتشارات دانشگاه اسلامی علیگره ، سال
۱۳۴۱ ش .

مناقب العارفين - تألیف : شمس الدین احمد الافلاکی المعارفی در ۲
مجلد . باتصحیحات و حواشی به کوشش : تحسین
یازیجی - از انتشارات انجمن تاریخ ترک - آنکارا
۱۹۵۹ م .

منتخب اسرار التوحید - به اهتمام : استاد فقید احمد بهمینار . از انتشارات
وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۰ ش .
منتخب عقد الفرید و البیان و التبیین - چاپ وزارت فرهنگ . سال
۱۳۲۰ ش .

منتهی الامال - تألیف : حاج شیخ عباس قمی . از انتشارات کتاب‌فروشی
اسلامیه . چاپخانه رنگین ۱۳۱۷ ش .

- المنجد في اللغة و الادب و العلوم - چاپ بيروت ۱۹۵۶ م .
- منطق الطير يا (مقامات طيور) - از شيخ فريدالدين ابو حامد محمد بن ابوبكر ابراهيم بن اسحاق عطار نيشابورى . به اهتمام : دانشمندار جمند استاد دكتور سيد صادق گوهرين . از انتشارات نگاه ترجمه و نشر كتاب (چاپ اول ۱۳۴۲ ، چاپ دوم ۱۳۴۸ ش) تهران .
- المنهج القوى لطلاب المثنوى - تأليف : شيخ يوسف بن احمد المولوى چاپ مصر ۱۲۸۹ هـ . ق .
- المواعظ العدوية - (تهذيب و تلخيص كتاب اثنى عشرية) . به اهتمام : على المشكينى الاردبيلى . چاپ قم ۱۳۸۵ هـ . ق .
- موضح اوهام الجمع و التفريق - تأليف : حافظ ابوبكر احمد بن على بن ثابت الخطيب الميغدادى ، چاپ هند ، سال ۱۳۷۹ هـ . ق .
- الموطأ - تأليف : امام مالك بن انس . با تصحيح محمد فؤاد عبدالباقى . چاپ مصر ۱۳۷۰ هـ . ق .
- ميزان الانسان - د.با رهنماى سعادت . تأليف : محمد على صفوت ، چاپ تبريز ، ۱۳۱۲ ش .
- نامه هاى عين القضاة همدانى به اهتمام : علينقى منزوى و دكتور عفيف عسيران (در ۲ مجلد) - از انتشارات بنياد فرهنگ ايران شماره ۷۳ .
- نزهة الناظرين فى اخبار و الاثار المروية من الانبياء و الصالحين -

- تألیف : شیخ تقی الدین عبدالملک ابی المنی مشهور به شیخ عبدالعزیز ، چاپ مصر ۱۳۷۳ هـ. ق.
- نصیحة الملوك** - تألیف : حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی مشتهر به غزالی . با تصحیح و حواشی و تعلیقات : محقق کران مایه استاد جلال الدین همائی . از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۹۰ .
- نفايس الفنون في عرايس العيون** - تألیف : محمد بن محمود آملی . چاپ تهران ۱۳۰۹ هـ . ق .
- نقطة المصدر** - انشای شهاب الدین محمد خرنذی زیدری نسوی . با تصحیح و توضیح و مقدمه فاضلانه دانشمند محترم دکتر امیر حسن یزدگردی استاد دانشگاه تهران . از انتشارات اداره کل نگارش و زرات آموزش و پرورش ۱۳۴۳ ش .
- النهاية في غريب الحديث و الاثر** - تألیف : مجد الدین ابی السعادات المبارک بن محمد بن محمد الجزری المعروف بابن الاثیر ، چاپ مصر ۱۳۱۱ هـ . ق . (نسخه متعلق به کتابخانه شخصی استاد کریم النفس دکتر حسین کریمان) .
- نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار** - تألیف : سید مؤمن شبلنجی ، چاپ عثمانی ، ۱۳۰۴ هـ . ق .
- نهج البلاغة** - خطبه ها ، نامه ها ، و کلمات قصار مولای متقیان حضرت

علی علیه السلام به اهتمام : محمد علی انصاری، چاپ مؤسسه

انتشارات علمی ، تهران ۱۳۴۵ ش .

نهج الفصاحة - سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم . ترجمه: ابوالقاسم پاینده ،

از انتشارات جاویدان ، تهران .

وجه دین - تألیف : حکیم ابومعین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی

بلخی از انتشارات کتاب فروشی طهوری، تهران

(چاپ اول در برلین چاپخانه کایانی ۱۳۰۳ هـ .

ق ، چاپ دوم افست گلشن ۳۱۴۸ ش)

وسائل الشیعة الی تحصیل وسائل الشریعة - تألیف : الشیخ محمد بن الحسن

الحرّ العاملی - چاپ کتابخانه اسلامیّه تهران

(در ۲۰ مجلد) ۱۳۷۶ - ۱۳۸۹ هـ . ق .

الهفت و الاظلة - منسوب به ؛ المفضل بن جمر الجعفی ، چاپ بیروت

۱۹۶۰ م .

ینابیع المودة - تألیف : علامه شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم (معروف

به خواجه کلان بن شیخ محمد مشهور به باباخواجه

حسین البلخی القندوزی) . چاپ چاپخانه اختر،

اسلامبول ۱۳۰۱ هـ . ق .

* * *



تصحیحات

صفحه	سطر	درست	صفحه	سطر	درست
۷	۱۵	پادشاهان	۱۵۴	۲۰	فی اللیل
۳۰	۲	الجماعة	۱۶۱	۶	لمن
۳۷	۱۲	جان فزای	۱۶۷	۱۵	عبادی
۶۴	۱	من	۱۶۷	۱۶	رطبکم
۷۰	۹	المنافقین	۱۶۷	۱۹	انتزعها
۸۰	۳	احمد بن ابی	۱۷۰	۵	بی
۸۳	۹	به رسم و عادت	۱۷۰	۱۵	من
۸۵	۹	سخنی	۱۷۹	۱۵	دیننا
۹۱	۴	لن	۱۸۴	۱۴	کلا ان کتاب
۹۴	۵	از			الابرار
۱۰۱	۱۱	نعماء	۲۰۵	۱۰	فانظر
۱۰۳	۳	من	۲۰۸	۱۲	کان
۱۱۸	۵	خطایی	۲۱۱	۱۷	وصیکم
۱۲۰	۱۷	زبان	۲۱۹	۱۵	الحي الذي
۱۲۵	۱۹	شهیداً	۲۲۱	۱۲	نکفر
۱۲۸	۳	حبیباً	۲۳۲	۵	فتمنوا الموت
۱۳۵	۱۵	آمد	۳۳۴	۱۳	بندهای
۱۳۹	۱۶	متعلق	۳۴۱	۲۳	و مسرورین
۱۵۰	۹	پرنبات			

